

جلال الدین ہمای

غزالی نامہ

شرح حال و آثار و عقاید و افکار ادبی و مذہبی و فلسفی و عرفانی
امام ابو حامد محمد بن محمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی

غزالی نامہ

شرح حال و آثار و عقاید و افکار ادبی

و مذبہ و فلسفہ و عرفانی

امام ابو محمد محمد بن احمد غزالی طوسی

متولد ۴۵۰ متوفی ۵۰۵

طبع دوم

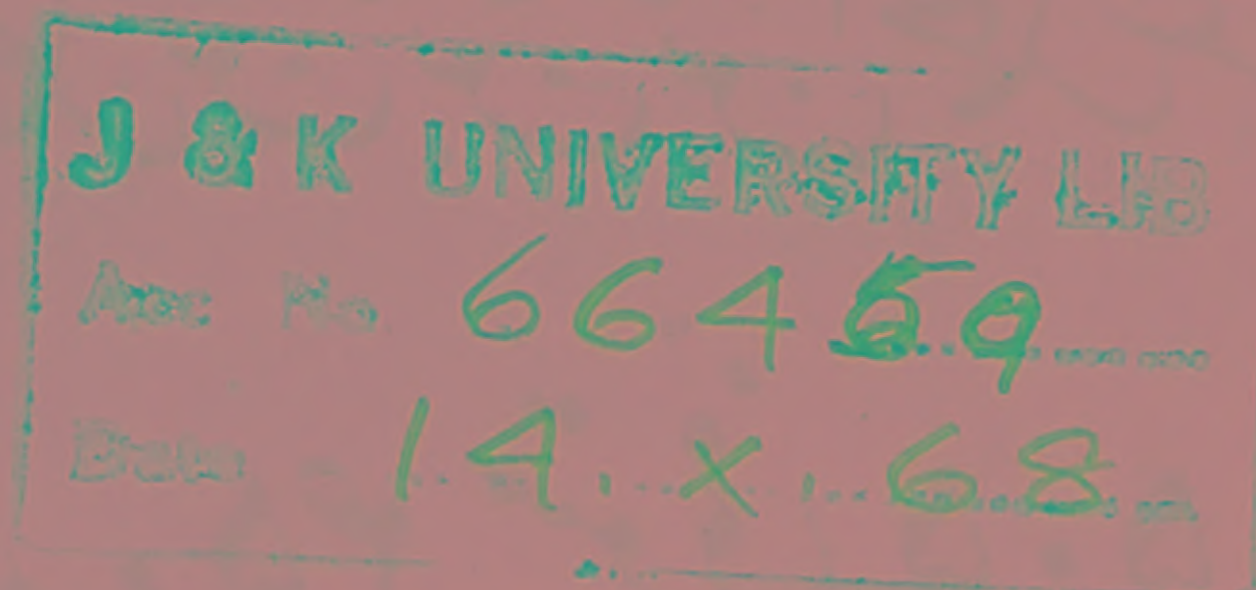
باجدید نظر و اضافات

تصنیف و تالیف

استاد جلال الدین ہمایونی

92(SS)
H88 G

66459



88.83

88.83



حق چاپ برای کتابفروشی فروغی محفوظ است

این کتاب بسمایه کتابفروشی فروغی در دوهزار نسخه در اسفند ماه ۱۳۴۲ در چاپ شرق پایان رسید

فهرست مطالب غزّالی نامه

صفحه	مطلب
۲-۱	سر آغاز غزّالی نامه طبع دوم
۴-۳	سر آغاز غزّالی نامه طبع اول
۱۲-۵	مقدمه
۱۹-۱۲	اوضاع علمی و اجتماعی در عصر غزّالی
۲۵-۱۹	مختصات عصر غزّالی
۴۰-۲۵	رواج دعوت باطنیه در عهد غزّالی
۴۱-۴۰	عهد غزّالی و جنگهای صلیبی
۴۴-۴۱	اختلافات مذهبی در عهد غزّالی
۵۱-۴۴	جامع ازهر مصر و نظامیه بغداد
۶۱-۵۱	فلسفه و دین
۶۷-۶۱	بخشی از عقاید اشعری و معتزلی
۷۲-۶۷	تبلیغات معتزله
۷۴-۷۲	ریشه اختلافات مذهبی از نخستین سده اسلامی
۷۶-۷۴	سازگاری شیعه یا معتزله در بیشتر اصول عقاید
۸۲-۷۶	رواج طریقه اشعری در عصر غزّالی
۸۷-۸۲	رسایل اخوان الصفا
۹۲-۸۷	فلسفه در عصر غزّالی
۱۰۳-۹۲	<u>تصوّف در عهد غزّالی</u>
۱۱۲-۱۰۳	شیخ طریقت امام غزّالی
۱۱۲	دعوی پیغمبری و مهدویت در زمان غزّالی
۱۱۷-۱۱۲	موقعیت غزّالی و لقب حجّه الاسلام
۱۲۱-۱۱۷	خانواده و نام و نسب و تحصیلات غزّالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سر آغاز غزالی نامه طبع دوم

نحمدك ونصلی علی رسولك الکریم

در آن روزگار که این بنده بکار تألیف و طبع غزالی نامه سرگرم بودم هرگز گمان نمی بردم که این کتاب چندان مورد قبول و پسند ارباب علم و ادب واقع شود که آنرا تجدید طبع کنند ؛ اکنون هم که این اقبال و توجه روزافزون را می بینم هرگز باور نمی کنم که اثر تألیف و محصول دسترئج خود این حقیر باشد بلکه یقین دارم و از بن دندان می گویم که هر چه هست از یرتو عنایت و فضل و کرم الهی است ؛ ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم .
ضمناً یادآوری می کنم نسخهدیی را که خود نگارنده از طبع اول این کتاب در دست داشتم بمرور ایام اصلاح کرده و فواید تازه نیز در حواشی آن افزوده بودم که طبع حاضر از روی همان نسخه انجام گرفته است ؛ بنابراین باید نکات ذیل را در نظر داشت :

- ۱- اغلاط مطبعه و سهو القلم ها که در چاپ اول روی داده بود سعی شده است که در چاپ تازه بکلی تصحیح و اصلاح شده باشد .
- ۲- در این طبع فواید تازه و اضافاتی هست که در طبع اول نبود .
- ۳- نامه های فارسی و عربی امام غزالی را که در همان ایام اشتغال بتألیف « غزالی نامه » جمع آوری و مقابله و تصحیح کرده بودم و تا کنون توفیق طبعش دست نداده بود حالی در این صدم که انشاء الله ضمیمه کتاب حاضر طبع شود ؛ اتفاقاً تأخیر آن کار هم بی مصلحت نبود که بعداً نسخ معتبر دیگر از مکاتیب غزالی

و چند سال رنج و آرزوی چناندازه کتاب و چگونه فراهم شده است

يَرَى النَّاسُ دُهْنًا فِي قَوَارِيرٍ صَافِيَا وَلَمْ يَدْرِ مَا يَجْرِي عَلَى رَأْسِ سَمْسَمِ

ماخذنگارنده در نوشتن این رساله بیش از دویست کتاب از تألیفات خود غزالی و دیگران بوده که نام آنها در متن و حواشی و فهرست اسامی کتب در آخر کتاب ثبت شده است. تنها مزدی که از این مایه کار چشم دارم آنست که زحمتم بنزدیک ارباب خبرت مقبول و سعیم در پیشگاه خدایند مشکور باشد، در خاتمه دویست خواجه شیراز را بخوانندگان این کتاب یاد آور می شوم :

کمال صدق و ارادت بین نه نقص گناه که هر که بی هنر افتد نظر بعیب کند
کلید گنج سعادت قبول اهل دل است مباد کس که درین نکته شک و ریب کند

آبانماه ۱۳۱۷ شمسی هجری

(جلال الدین همایی)

اگر پیرو او شوند بخیط و اشتباه خواهد انداخت از این جهت است که بسخن و نوشته هر کس در باره هر کس التفات و اطمینان نشاید کرد و پیروی نادان را هم چون پیروی نابینا باید دانست «ظلمات است بترس از خطر گمراهی» .
این مقدمه چینی ها بر سبیل معذرت است از طرف نگارنده که در صدد ترجمه حال یکی از نوابغ دانشمندان ایران «**حجة الاسلام امام محمد غزالی طوسی**» هموطن **فردوسی** است که هم در مراحل علمی و هم در وادی سیر و سلوک روحانی همه مقاماتش غیر عادی و حیرت آور است .

این نابغه طوس هنوز جوان بود که در فنون دانش سرآمد اقران و محسود پیر و جوان گردید ، استادش «**امام الحرمین ابوالمعالی جوینی**» که بزرگترین علمای نیشابور و خراسان بود بداشتن چنین شاگردی بخود می بالید ؛ در میان چند صدتن شاگردان ابوالمعالی که همگی از علما و دانشمندان قرن پنجم و ششم هجری شمرده می شوند از قبیل **کیای هراسی و ابوالمظفر خوafi و ابوالمظفر ابیوردی و ابوالقاسم حاکمی و ابوالقاسم انصاری و امثال آنها غزالی** بر همه تفوق داشت . در مقامات علمی بجایی رسید که دوست و دشمن باستادیش يك زبان شدند بواسطه فضل و دانشی که او را سرآمد زمان ساخته بود در دربار سلاطین و وزراء همچون **ملکشاه سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵)** و وزیر نامدارش **خواجه نظام الملک (۴۰۸-۴۸۵)** مرتبتی ارجمند یافت . در مدرسه (**نظامیه بغداد**) که بزرگترین مدارس اسلامی بود بر کرسی تدریس نشست و همواره در حدود سیصدتن فضالای دانش اندوز بحلقه درسش گردهمی شدند و از خرمن فضایلش حوشه چینی می کردند . در پیشگاه خلقای اسلامی بغداد همچون **المقتدی بامر الله (۴۶۷-۴۸۷)** و **المستظهر بالله (۴۸۷-۵۱۲)** احترامی بسزا یافت .

افکار نو و تازه او در علوم متداوله آن زمان همچون فقه و حدیث و کلام و فلسفه انقلابی عظیم ایجاد کرد و مخصوصاً افکار و سخنان فلاسفه را زیر و رو کرد

خرده کاریهای علم هندسه یا نجوم و علم طب و فلسفه
 کان تعلق با همین دنیستش ره بهفتم آسمان برنیستش
 این همه علم بنای آخر است که عماد بود گاو و اشتر است
 علم راه حق و علم منزلش صاحب دل داند آنرا بادلش

ابن رشد فیلسوفی عالی مقدار بود و از صناعت خویش حمایت می کرد و کتاب «تهافت التهافت» را بهمین نظر تألیف کرد واهانت های او بغزالی (۱) از راه غیرت فلسفه است !! اما طرف خصومت و خشم و عتاب او یکمشت نوشته هاست که نخستین بار خود نویسنده هم بگفتار و هم بکردار بطلان آنها را ثابت کرد و بر فرض که ابن رشد و نظایر او کاری کرده باشند بیش از این نیست که قول و عمل غزالی را تأیید نموده اند و این دسته را واقعاً جزو پیروان غزالی باید شمرد نه داخل معاندان و مخالفان وی که بعد از این انشاء الله از آنها گفت و گو خواهیم کرد .

باری **غزالی** یکی از افراد فوق العاده بشر است، اگر نگارنده اندک بضاعت در شناختن و شناساندن چنین نابغه بزرگوار کوتاهی کرده باشد بگردن فهم نارسا و خامه ناتوان است .

در باره این مرد و نظایر او همچون **ناصر خسرو علوی** (در قرن پنجم) که داعیه مذهبش از مقامات ظاهری بدعوت باطنی کشید ، و **سنائی غزنوی** (در قرن ششم) که بهدایت نور عرفان از مناصب دنیوی چشم پوشید و همچنین **مولوی بلخی** (در قرن هفتم) که جاذبه عشقش از این سوی بلاحول بلکه از لاحول هم

(۱) گوید سزاوارتر آنست که کتاب غزالی را « تهافت ابی حامد » نام گذاریم نه (تهافت الفلاسفه) ؛ و در مسأله نفی صفات گوید : « هذا الفصل كلمة مغالطة سفسطائية فهذا الرجل (ابو حامد) في امثال هذه المواضع في هذا الكتاب لا يخلو من الشرارة او الجهل وهو اقرب الى الشرارة منه الى الجهل » (ص ۹۹) - در باب صدور کثرت از واحد میگوید : « لم يبلغ الرجل (یعنی الغزالی) المرتبة من العلم المحيط بهذه المسألة » - نسبت جهل و شرارت مکرر بغزالی داده است !

آنطرف انداخت نارسیده نتوان اظهار رأی کرد. نگارنده در نامه تصوف فصلی مشروح در باره اینگونه اشخاص نگاشته است. و اینجاست که در باره غزالی می نویسد غالباً مأخوذ از نوشته های خود او و معاصران او و پاره یی از بزرگان مورخین است. در این جهت هم اگر تقصیر یا قصوری شده باشد معذور است زیرا مقدمه این کتاب بیش از این گنجایش تفصیل ندارد.

اینکه غزالی را با ناصر خسرو و سنائی و مولوی مانند کردم تنها از این نظر است که هر سه دارای مقامات علمی و مناصب دنیای بودند و بترك همه چیز گفتند و گریه تفاوت میان آنها از زمین تا آسمانست.

اوضاع علمی و اجتماعی در عصر غزالی

همانطور که وجود نوابغ در احوال و اوضاع اجتماعی مؤثر است مقتضیات عصر هم در ظهور آنها اثر دارد بدین سبب باید در تشخیص آثار وجود بزرگان بدو جهت متوجه باشیم، یکی روح عصر و زمان و مقتضیات آن دوره که نابغی در آن بظهور آمده و دیگر اثری که از وجود او در اوضاع علمی و ادبی یا شؤون اجتماعی پدیدار گشته است.

نگارنده در این فصل می خواهد اوضاع علمی و مذهبی و احوال اجتماعی عصر غزالی را تا اندازه یی که در خور این مقدمه است روشن سازد.

غزالی طوسی در سال ۴۵۰ هجری قمری مطابق سنه ۱۰۵۸ مسیحی در مهد پرورش فردوسی متولد شد و در سال ۵۰۵ هجری مطابق سنه ۱۱۱۱ میلادی در همان شهر وفات یافت.

عصر غزالی یکی از دوره های تابنده تاریخ ایران است. در این دوره علوم و ادبیات ترقی کامل داشت و علما و دانشمندان بسیار از هر گوشه و کنار ظهور کردند و در تعلیم و تربیت و تألیف و تصنیف کتب و رسایل بی اندازه پیشرفت نمودند.

غزالی معاصر دولت سلاجقه (۴۲۹-۵۵۲) در ایران و با بیشتر پادشاهان این سلسله معاصر بود. ظهور سلطنت این سلسله برای ایران بلکه تمام بلاد عالم اسلامی آغاز دوره جدید شمرده میشود.

پس از آنکه ایران از زیر تسلط خلفا بیرون آمد و از حوزه خلافت مجزأ شد، چند مملکت کوچک منقسم گشت و در هر ناحیه امیری سلطنت می کرد، هیچکدام از سلاطین نتوانستند تمام بلاد ایران را بصورت مملکت واحد در آورند و بر آن حکومت کنند حتی سلطان محمود غزنوی (۳۸۷-۴۲۱) بواسطه اشتغال بلشکر کشی های هندوستان و زد و خورد با ترکان ماوراء النهر و خوارزمیان فرصت نیافت که فتوحات خود را در تمام بلاد ایران بسط دهد.

اما سلاجقه در اندک زمان ملوک الطوائف را از ایران برانداختند و بر تمام مملکت ایران فرمانروا شدند علاوه بر ایران بتسخیر دیگر ممالک آسیای هم پرداختند و بالاخره از ممالک اسلامی مملکتی پهناور تشکیل دادند که مرکز آن ایران بود. **طغرل رکن الدین ابوطالب** (۴۲۹-۴۵۵) اولین پادشاه سلجوقی در مدت ۲۶ سال سلطنت خود سراسر بلاد و ایالات ایران را با انضمام خوارزم و قسمتی از ماوراء النهر مسخر ساخت، مکرر به بغداد رفت و در تحکیم اساس خلافت و قلع و قمع مخالفان خلیفه کوشش بلیغ نمود و در معنی بر مرکز خلافت اسلامی فرمانروایی حاصل کرد و خلیفه القائم بامر الله (۴۲۲-۴۶۷) فرمان داد تا نام طغرل را در خطبه پس از نام وی یاد کنند (جمعه ۲۲ محرم ۴۴۷) از جمله چیزها که در آن زمان بی اندازه عجیب می نمود وصلت خاندان سلجوقی است با عباسی. طغرل از خانواده خود دختر بخلیفه داد و در ۴۵۴ هم از خلیفه دختر گرفت.

الب ارسلان عضدالدین ابوشجاع (۴۵۵-۴۶۵) چون از تسخیر ماوراء النهر و ترکستان پرداخت بخاک روم حمله برد و در سال ۴۶۴ امپراطور روم را نزدیک اخلاط شکست داد و او را دستگیر و سپس آزاد ساخت، والی گرجستان مطیع و

باجگزار او گردید .

ملکشاه جلال الدین ابوالفتح (۴۶۵-۴۸۵) وزیر باتدبیری همچون **خواجه نظام الملک** داشت ، بر اهنمایی های خردمندانۀ این دستور بی نظیر دولت سلاجقه را باعلی درجۀ بسط و قدرت رسانید. اغتشاشات داخلی مملکت را رفع کرد و آنگاه دنبالۀ جهانگشایی های پدر و جدّ خود را گرفت و شام و حلب و جزیره و بسیاری از نواحی دیگر را فتح کرد و کلیه بلاد آسیا را زیر فرمان گرفت . وسعت مملکتش از حدود شام تا چین رسید چنانکه وزیر باتدبیرش اجرت ملاحان جیحون را بر انطاکیه حواله می کرد. تمام کامیابیها و فیروزیهای سلطان بستد وجود همین وزیر کافی بود. **خواجه نظام الملک** دیوان انشاء و طغراء را بدست **کمال الدین ابوالرّضی فضل الله محمّد** و دیوان استیفا را بدست **شرف الملک ابوسعید محمّد بن منصور بن محمّد** سپرده بود و این هر دو در فضل و ادب و کفایت و تدبیر کم نظیر بودند . دولت سلاجقه تا آنگاه که نظام الملک زنده بود روز بروز رو بترقی داشت و پس از قتل او و وفات ملکشاه (۴۸۵) بواسطۀ اختلافات داخلی رو بضعف نهاد تا آنکه بکلی منقرض گردید .

ملکشاه چهار پسر داشت: **برکیارق و محمّد و سنجر و محمود**؛ محمود کودک بود و مادرش (**ترکان خاتون**) بمساعدت خلیفه **المقتدی بامر الله (۴۶۷-۴۸۷)** او را بسلطنت برگرفت اما بزرگان سپاه بر کیارق را مساعدت کردند . مقتدی پیش از آنکه منشور سلطنت محمود را توقیع کند وفات کرد و بر کیارق پیشرفت نمود و زمام سلطنت را بدست گرفت .

نخستین بار عزّ الملک ابو عبد الله حسین پسر نظام الملک را بوزارت برگزید و منصب طغراء را ببرادرش **عبدالرحیم بن نظام الملک** و دیوان استیفا را به استاد **علی بن ابی علی قمی** سپرد . این هر سه تن مردمانی بی کفایت و هوس پیشه بودند، در بغداد مشغول عیش و عشرت گشتند بر کیارق هم بخوشگذرانی و عیش می گذرانید

ثابت بود تا سال ۵۵۲ هجری و در این سال در مرو وفات یافت (۱). مدت سلطنت و حکومت او در حدود ۶۲ سال بود بیست و یکسال از طرف برادرانش بر کیارق و سلطان محمد و ۴۱ سال بعد از آنها با استقلال فرمانروایی کرد.

عماد کاتب در تاریخ سلجوقیه می نویسد: سنجر از آن تاریخ که بحکومت خراسان رفت **فخرالملک مظفر بن نظامالملک** را وزارت داد و **فخرالملک** ده سال در وزارت او باقی بود تا آنکه روز عاشورا سنه ۵۰۰ هجری کشته شد و پس از وی پسرش **صدرالدین محمد بن فخرالملک** را بوزارت برگرفت (۲)، و وی در بلخ روز چهارشنبه ۲۳ ذیحجه سال ۵۱۱ کشته شد.

فتنه عظیم غز در خراسان بسال ۵۴۸ و کشته شدن عده‌یی بیشمار از علما و مشاهیر رجال از قبیل **امام محمد بن یحیی** و امثال او و قتل و غارتی که بندرت نظیر پیدا کرده است مصادف با عهد سلطنت استقلالی سلطان سنجر واقع شد و این پادشاه هم بدست غزان مدتی اسیر بود و پس از استخلاص باز بر سر کار آمد و طولی نکشید که وفات نمود و بمرگ او دولت سلاجقه کبیر در ایران پایان رسید. (۳)

(۱) ابن خلکان تولد سنجر را در سنجر روز جمعه ۲۵ رجب ۴۷۹ و وفاتش را در مرو روز دوشنبه ۱۴ ربیع الاول ۵۵۲ ضبط کرده است - یاقعی و عماد کاتب هم وفات او را ۵۵۲ والعراضه هم تولد و وفات او را ۴۷۹-۵۵۲ ضبط کرده‌اند - راحة الصدور وفات او را در ۵۵۱ نوشته است.

(۲) « واستوزر عند مضیه الی خراسان فخرالملک المظفر بن نظامالملک... ومشی الامور عشر سنین وقتل یوم عاشوراء سنه ۵۰۰ واستوزر بعده ولده صدرالدین محمد بن فخرالملک » الخ (ص ۲۴۳).

(۳) خاندان سلجوقی چند شعبه می‌شود که همگی از یک ریشه جدا شده و هر کدام در ناحیه‌یی تشکیل سلطنت داده مدتی حکمرانی کرده‌اند.

سلاجقه کرمان از حدود سال ۴۳۲ تا ۵۸۳ در نواحی کرمان سلطنت داشتند و مؤسس این سلسله **قاورد بن داود بن میکائیل بن سلجوق** برادر الب ارسلان بود دولت آنها بدست ترکمانان غز منقرض شد.

بقیه حاشیه در صفحه ۱۸

اوضاع سیاسی و احوال عمومی عصر سلاجقه بخصوص عهد ملکشاه و سنجر در علوم و ادبیات تأثیر کلی داشت و این معنی از آثار علمی و ادبی آن عصر بخوبی مشهود می‌باشد. یکی از مفاخر عهد سلاجقه در روز را **خواجه نظام الملک** و در علما و دانشمندان **غزالی** است که تمهید این مقدمات برای روشن ساختن تاریخ زندگانی اوست. غزالی با بیشتر سلاجقه معاصر بود چرا که ولادتش در اواخر عهد **طغرل** و وفاتش در زمان سلطنت **سلطان محمد** متوفی ۵۱۱ واقع شد و همین سلطان است که

بقیه حاشیه از صفحه ۱۷

سلاجقه عراق و کردستان (۵۱۱-۵۹۰) ، این رشته از اولاد سلطان محمد بن ملکشاه جدا می‌شود و پس از وفات سلطان محمد (۵۱۱) در بغداد خطبه بنام پسرش **مغیث‌الدین ابوالقاسم محمود بن محمد بن ملکشاه** خواندند (۱۳ محرم ۵۱۲) و دودمان او حدود ۷۹ سال سلطنت کردند و بدست خوارزمشاهیان منقرض شدند.

سلاجقه روم در آسیای صغیر مدت ۲۳۰ سال از ۴۷۰ تا ۷۰۰ هجری سلطنت کردند و سلسله آنها بدست مغول و ترکان عثمانی انقراض یافت. این رشته از دودمان **قتلمش بن اسرائیل بن سلجوقی** جدا شد و سردودمانش **سلیمان بن قتلش** بود که در عهد ملکشاه فرمانروای مملکت روم گردید.

سلاجقه سوریه و شام از خانواده **تتمش بن الب ارسلان بن داود** در عهد **برکیارق** تشکیل یافت و از ۴۸۷ تا ۵۱۱ دوام داشت و بدست اتابکان بوری و امرای ارتقی منقرض گردید.

سلاجقه يك عده امرا و غلامان هم داشتند که آنها را بواسطه حسن خدمت و کفایت بمقام (اتابکی) یعنی سرپرستی شاهزادگان انتخاب می‌کردند - جمعی از این غلامان هم در مواقع ضعف و اختلال احوال دولت فرصت بدست آورده و تشکیل حکومتها و سلطنتها داده‌اند که بنام اتابکان در تواریخ معروفست مانند **اتابکان آذربایجان (۵۳۱-۶۲۲)** - و **اتابکان سلجری** یا **اتابکان فارس (۵۴۳-۶۸۶)** که رشته نسب سلسله اول به (ایلدگر) و دوم به (سلجری) می‌پیوندد و هر دو از غلامان سلجوقیان بودند - و همچنین در دمشق و جزیره و موصل و اربل و دیاربکر و ارمنیه چند دسته امرا و اتابکان از قرن پنجم هجری بعد سلطنتها تشکیل دادند.

این رشته‌ها پاره‌یی بنسبت و بعضی بخدمت همگی بدودمان سلجوقی می‌پیوندند و از همه شعب ورشته‌ها عظیم‌تر و مهم‌تر سلسله سلاجقه ایران است که در تواریخ بعنوان سلاجقه کبیر معروفند.

غزالی کتاب **نصيحة الملوك** حاضر را برای او تألیف کرد و بعض مکاتیب و رسایل فارسی و عربی او خطاب بهمین سلطان صادر شده است .

پیش گفتیم که سلطان سنجر در سال ۴۹۰ از طرف برادرش **برکیارق** والی خراسان گردید و بنا براین غزالی حدود ۱۶ سال حکومت سنجر را در خراسان درك کرده است .

سلاجقه عموماً نسبت به غزالی احترام و تجلیل شایان می کردند و او را بزرگترین عالم دانشمند زمان خود می شناختند ، این احترام کاملاً در خور بود زیرا غزالی نسبت به بزرگان این دودمان حق خدمت و تربیت داشت و گاهی برای تربیت آنها خطابه های تند و عتابهای پدرا نه بکار می برد .

مختصات عصر غزالی

عصر غزالی یعنی از نیمه سده پنجم تا اوایل سده ششم هجری به چند خصیصه از دیگر دوره های تاریخی ایران ممتاز است .

نخستین - وفور علما و ادبا در هر شهر و کثرت تألیف و تصنیف ، چه در این زمان مدارس اسلامی کاملاً دایر بود و ارباب ذوق و استعداد دست بکار تحصیل و تألیف و تصنیف بردند و تحصیل ادبیات و علوم خاصه معارف مذهبی مانند فقه و اصول و حدیث و کلام و حکمت الهی شیوع یافت و در نتیجه کار این علوم بحدی بالا گرفت که در کمتر دوره یی نظیر پیدا کرده است .

دوم - رواج و رونق دیانت اسلامی مخصوصاً مذهب تسنن که خلفای بغداد و همچنین پادشاهان سلجوقی و رجال و اعیان دولت همچون نظام الملک با تمام قوی حامی و نگاهبان آن بودند .

سدیگر - شایع شدن تبلیغات و مجادلات مذهبی و غلبه افکار و اشتداد احساسات و تعصبات دینی .

بعلمت سه خاصیت فوق عصر غزالی را باید دوره علمی و ادبی یا عصر مذهبی و جدلی نام گذاشت .

اختلاف شیعه و سنی و معتزلی و اشعری و امامی و همچنین اختلاف فرق چهار گانه اهل سنت بایکدیگر مخصوصاً شافعی و حنفی در تمام بلاد اسلامی بویژه خراسان و اصفهان یعنی پایتخت و مرکز سلطنت سلاجقه سابق بر این عصر وجود داشت (۱) اما در عهد غزالی شدت و قوت یافت.

از جمله عللش این بود که در این دوره بیش از دوره های پیش تحصیل علوم و معارف مذهبی رواج گرفت و در نتیجه شیوع و رواج مسائل دینی رقابت های مذهبی اشتداد یافت بقسمی که غالباً میان علما و فقها و رؤسای مذاهب مختلفه مجادلات و مناقشات رخ می داد و گاه این مناقشات از حد مجادله علمی بین علما تجاوز می کرد و بدسته بندی و تحزب و غوغاء می انجامید و کار بز دو خورد و کشتار می کشید، تواریخ آن عصر مملو از این گونه حوادث است .

چون علمای آن دوره در يك انجمن با هم مصادف می شدند مسائل علمی و مذهبی طرح و مجلس مناظره برپا می شد و این مناظرات گاهی بصورت کتب و رسایل

(۱) اختلاف اشعری و معتزلی در قرن سوم شیوع و در قرن چهارم و پنجم قوت یافت. این دو فرقه با اینکه در نحلّه اسلام داخل بودند یکدیگر را بکفر نسبت می دادند . خلفا و رجال دولت هم در این مناقشات شرکت می جستند **القادر بالله** عباسی متوفی ۴۲۲ کتابی در تکفیر معتزله و کسانی که قایل بخلق قرآن شده اند تألیف کرد و روزهای آدینه کتاب را در حضور مردم می خواند (مرآة الجنان یافعی ج ۳ ص ۴۱) . اختلاف مذاهب چهار گانه اهل سنت (حنفی ، شافعی ، مالکی ، حنبلی) هم از آغاز پیدایش مذاهب در کار بود . داستان نماز گراشتن **قفال مروزی** (ابوبکر عبدالله بن احمد ۳۲۷ - ۴۱۷) بدو طریقه شافعی و حنفی با وضع خنده آور در نماز حنفی حضور سلطان محمود غزنوی در کتب تاریخ مشهور است و ابن حلیکان در ترجمه سلطان محمود (ج ۲ ص ۲۰۳ طبع طهران) و یافعی در وقایع سال ۴۱۰ طبع حیدرآباد دکن (ج ۳ ص ۲۴) این قصه را بتفصیل نقل کرده اند . مأخذ آنها کتاب **مغیث الخلق** امام الحرمین (۴۱۹ - ۴۷۸) بوده که نزدیک بمهد محمود غزنوی و قفال مروزی میزیسته است .

و پاسخ و پرسش درمی آمد و شاگردان و پیروان هر استادی نسبت با تبعاع عالم دیگر همین معامله را داشتند . نمونه‌یی از این مناظرات در کتاب **طبقات الشافعیة** سبکی و دیگر کتب تراجم و رجال در ذیل تراجم علمای قرن پنجم مانند **امام الحرمین ابوالمعالی جوینی و شیخ ابواسحق شیرازی** و غیره دیده میشود (۱).

در نتیجه همین مطالب بود که در آن دوره فن "خطابه و جدل و علم خلاف و آنچه سرمایه این فنون است مانند فن" اصول و کلام بی اندازه ترقی کرد و علمای آن عصر در این فنون کتابها و رساله ها پرداختند **کتاب المنتحل (؟ المنتحل) فی فن الجدل** از آثار عهد جدلی غزالی است .

ابواسحق شیرازی 'مدرس بزرگ نظامیه بغداد در فن' مناظره و خلاف آیتی عظیم بود و گویند مسائل خلاف را چنان از برداشت که مسلمانان سوره فاتحه را از بردارند و کتاب **نکت** را در خلاف و **معونه** را در جدل نوشت (۲) و کتاب **مهندب** را در اثر سخنی که از **ابن صباغ** شنید تألیف کرد (۳) و **ابوالمعالی جوینی** کتاب

(۱) 'سبکی چند فقره صورت مناظرات علمی را شرح داده است از جمله در (ج ۳) مناظره در جامع منصور بغداد میان قاضی ابوالطیب و ابوالحسن طالقانی (ص ۱۸۲) و مناظره ابواسحق شیرازی و ابوعبدالله دامغانی (ص ۱۰۰) و مناظره ابواسحق و ابوالمعالی جوینی در نیشابور (ص ۱۰۹) و مناظره ابواسحق اسفراینی و قاضی عبد الجبار معتزلی (ص ۱۱۴) و مناظره قاضی عبدالطیب و ابوالحسن حنفی (ص ۱۸۹) .

(۲) **مرآة الجنان یافعی** (ج ۳ ص ۱۱۰) و در حاشیه نقل از **كشف الظنون و النکت فی علم الجدل لأبی اسحاق شیرازی** .

(۳) (**ابن صباغ**) اولین مدرس نظامیه بغداد گفت : اگر شافعی و ابوحنیفه با هم سازگار شوند علم (**ابواسحق شیرازی**) از میان می رود یعنی تمام دانش او مسائل خلاف است و اگر اتفاق دست دهد خلاف ازین خواهد رفت ، این سخن به **ابواسحق شیرازی** رسید و بدین واسطه کتاب **مهندب** را تألیف کرد .

'سبکی در **طبقات الشافعیه** ج ۳ ص ۹۲ می نویسد « وکان الشیخ ابواسحق غضنفرأ فی المناظره لا یصطلی له بنار و قد قبل أنه کان یحفظ مسائل الخلاف كما یحفظ احدکم الفاتحة بقیة حاشیه در صفحه ۲۲

مغيث الخلق في اختيار الحق^(۱) را در ترجیح مذهب شافعی بر حنفی و کتاب غنیه المسترشدين و کتاب نهاية المطلب را در فن خلاف نوشت و ابوسعید متولی^(۲) هم کتاب در فن خلاف^(۳) پرداخت. از اینگونه کتب و رسایل در آن عصر بسیار نوشته شده است.

در اثر توجه عامه به علم و مذهب در این عهد علمای مذهبی بی اندازه محترم

بقیه حاشیه از صفحه ۲۱

و قيل ان سبب تصنيفه المذهب انه بلغه ان ابن الصباغ قال اذا اطلق الشافعي و ابو حنيفة ذهب علم ابي اسحق الشيرازي يعني ان علمه هو مسائل الخلاف فاذا اتفقا ارتفع الخلاف فصنف الشيخ حينئذ المذهب .

(۱) نام این کتاب را ابن خلکان در چند جای (مغيث الخلق في اختيار الحق) ضبط کرده است و نسخه چاپی مرآة الجنان یافعی در ترجمه حال ابوالمعالی جزو مصنفات مشهوره اش کتاب (غیاث الامم) در امامت و کتاب مغيث الخلق في اختيار الحق و در داستان سلطان محمود و قفال مروزی (اختیار) بیاء موحدہ بجای (اختیار) بیاء مثناة ضبط شده است . و سبکی در مؤلفات امام الحرمین « غیاث الامم و مغيث الخلق في ترجیح مذهب الشافعي » نوشته است .

(۲) راجع به (ابوسعید) یا ابوسعید متولی بعد از این انشاء الله گفت و گو خواهد شد سبکی و یافعی و ابن خلکان هر سه در جزو مؤلفات ابوسعید کتابی در فن خلاف ذکر کرده اند .

(۳) فن خلاف یکی از شعب فن جدل است .

(فن جدل) یکی از صناعات پنجگانه منطق میباشد (برهان ، خطابه ، شعر ، جدل ، مناظره) این فن در اسلام خاصه موقعی که مذاهب و فرق مختلفه اسلامی پیدا شدند و دست بکار تبلیغ و نشر معتقدات خود بردند اهمیتی فوق العاده پیدا کرد و بنام فن خلاف و مناظره معروف گردید و برای اینکه ارباب جدل و مناظره موارد اختلاف عقاید را همه وقت مستحضر باشند کتابها پرداخته شد .

فن خلاف در هر علمی مورد دارد مانند فقه و نحو و کلام و غیره و در هر کدام کم و بیش کتابها نوشته شده است مانند (خلافيات نحو) در موارد اختلاف نحاة بصره و کوفه و

بقیه حاشیه در صفحه ۲۳

بودند ابواسحق شیرازی از طرف خلیفه عباسی المقتدی بامر الله (۴۶۷ - ۴۸۷)
بعنوان سفارت از بغداد بخراسان آمد - مردم هر ناحیه از مرد و زن باستقبال او

بقیه حاشیه از صفحه ۲۲

(خلافت فقه) در موارد اختلاف حنفی و شافعی یا شیعه و سنی و (خلافت کلام) در عقاید اشاعره و معتزله .

متکلم مجادل باصطلاح حافظ وضع یا مواضع است و مقصود از وضع یا (مواضع) در اینجا کلی معتقدات است خواه عقاید مذهبی و خواه غیرمذهبی و از این جهت فن جدل را (فن مواضع) هم گفته اند . چون وضع اختصاص بعقیدتی مخصوص ندارد جدل و مناظره در همه عقاید علمی و مذهبی راه پیدا می کند اما بیشتر مجادلات و مناظرات فقها و متکلمان قدیم در اصول و فروع مذهبی بخصوص دو طریقه شافعی و حنفی بوده و کتب خلاف در این قسمت بیش از دیگر قسمت ها نوشته شده است و از این جهت (فن خلاف) را بر سبیل شهرت یا نقل عام بخاص اغلب در مورد فروع فقهیه شافعی و حنفی بکار برده اند و فقها و متکلمین عامه هر وقت (فن خلاف) گویند متبادر بذهن همان فروع و مسائل اختلافیه اهل سنت بخصوص فرقه شافعیه و حنفیه است .

بعض علمای شیعه هم مانند شیخ طوسی رحمه الله در « کتاب خلاف » و سید مرتضی علم الهدی اعلی الله مقامه در « کتاب انتصار فروع اختلافیه شیعه و سنی » ثبت کرده اند .
مناظره بمعنی اعمال جدل است بطریق خاص و علمای این فن در تعریف مناظره گویند که عبارت است از نظر و بحث در موضوعی از دو سوی برای اظهار حقیقت و صواب و اگر مقصود از مجادله اظهار فضیلت خود یا فضیحت دیگری باشد آنرا مناظره حقیقی نشاید گفت .

آداب مناظره هم فن خاصی است و کتب بسیار هم در این باب نوشته اند . پس معلوم شد که فن خلاف و مناظره و آداب مناظره هر سه از رشته های فن جدل محسوبند که یکی از صناعات پنجگانه منطق است .

چون اصطلاحات مخصوص فن مناظره مورد حاجت ارباب تحقیق است پیاره پی از آنها اشاره می شود .

مناظره باید بصورت سؤال و جواب و مستدل و مانع یا در حکم آنها باشد شخص مستدل و بقول علمای مناظره **معلل** در نقل عقاید و آراء عهده دار صحت و خطائیت و از این جهت بر نقل و حکایت اقوال اعتراض نباید کرد مگر آنکه در اصل نقل و حکایت

بقیه حاشیه در صفحه ۲۴

می‌شناختند و رکاب او را می‌بوسیدند و خاک پای استرش را بتیمّن و تبرک برمی‌گرفتند

بقیه حاشیه از صفحه ۲۳

اشتباه و محتاج بگفت‌وگو و یاد آوری باشد. از آنوقت که تعلیل و استدلال شروع می‌شود راه منع و اعتراض باز خواهد شد.

دو طرف مناظره را «سائل و مجیب» یا «مستدل و مانع» و هر کدام را نسبت بدیگری (خصم) نامند.

طرف مناظره بچندگونه منع و اعتراض بر سخن مستدل تواند کرد بعضی را پیش و پاره‌پی را پس از تمام شدن دلیل.

آنچه پیش از اتمام دلیل یعنی در یکی از مقدمات استدلال باشد «مناقضه» یا «نقض تفصیلی» خوانند. پس نقض تفصیلی منع یکی از مقدمات معین دلیل است. مناقضه باید مقرون به «مستند» باشد. و مستند باصطلاح عبارت از چیزی است که منع مقدمه بر آن مبتنی بود و آنرا «مستند منع» هم گویند.

در صورتی که نقض تفصیلی مقرون بمستند نباشد و تنها بدلیل انقضاء قناعت شود آنرا «عصب» گویند که در طریق بحث پسندیده نیست و ممکن است هر دو طرف را بخلط و اشتباه بیندازد. اما آنچه پس از اتمام دلیل صورت گیرد دو قسم است معارضه و نقض اجمالی.

معارضه اقامه دلیل است بر خلاف مدعای مُعلّل چنانکه مناظر گوید این دلیل اثبات مدلول میکند اما من دلیلی دارم که مدلولش مخالف این مدعاست.

نقض اجمالی تخلف حکم است از دلیل چنانکه مناظر پس از تمام شدن دلیل خصم گوید این دلیل درست نیست زیرا در فلان مورد همین دلیل می‌آید اما حکم صدق نمی‌کند.

مقصود ازاینکه گویند (نقض اجمالی منع یکی از مقدمات دلیل است بدون تعیین) همین معنی است که گفته شد.

ممکن است پیش از اتمام دلیل و در یکی از مقدمات، معارضه یا نقض اجمالی و یا آن مقدمه معامله تمام دلیل و آنرا با مستند منع کنند یا دلیلی برخلاف مدلول آن اقامه نمایند. در این صورت نسبت بهمان مقدمه معین معارضه یا نقض اجمالی می‌شود اما نسبت بنوامید دلیل آنرا در مورد معارضه «مناقضه برسبیل معارضه» و در مورد نقض اجمالی «نقض تفصیلی برسبیل اجمال» گویند.

وقتی که خصم در حدد معارضه یا مناقضه برآمد و دلیل اقامه کرد شخص مستدل اول در حکم سائل مانع و طرف مقابل در حکم مستدل مجیب میشود و باز اقسام اعتراض راه

بقیه حاشیه در صفحه ۳۵

و عالم بزرگ خراسان **ابوالمعالی جوینی** محض تجلیل غاشیه او بدوش می کشید (۱) این نبود جز اثر توجهی که عموم طبقات علوم و علمای مذهبی داشتند. آنچه گفتیم خلاصه‌یی از **مختصات عهد غزالی** بود و در ضمن مطالب آینده اوضاع و احوال این عهد مفصل‌تر از این انشاء الله باز نموده خواهد شد.

رواج دعوت باطنیه در عهد غزالی

یکی از احوال مهم عهد غزالی رواج دعوت و تبلیغ باطنیه است بر ضد مذهب اهل سنت و خلفای عباسی. باطنیه یا اسمعیلیه فرقه‌یی از شیعه اند که گویند امامت پس از حضرت

بقیه حاشیه از صفحه ۲۴

پیدا میکند و همان معامله که سائل یا پاسخ دهنده می‌کرد تکرار می‌شود. و همچنان دنبال مناظره را می‌گیرند تا بالزام خصم یا افحام مستدل برسد و ختم مناظره اعلام شود. هم از جمله اصطلاحات فن مناظره این است :

دوران ترتب چیزی است بر چیزی که شایسته علیت باشد. امر اول را **دایر** و دوم را **مدار** خوانند.

دلیل آنچه از علم بآن علم به چیز دیگر لازم آید، **اماره** آنچه از علم بآن ظن به چیز دیگر لازم آید.

آنچه شیء بر آن وابسته بود اگر داخل در حقیقت است **رکن** و اگر خارج و مؤثر در وجود است **علت** و جز آن را **شرط** گویند.

علت تامه تمام آنچه شیء بر آن متوقف بود.

ملازمه اقتضای چیزی است چیز دیگر را. اول را **ملزوم** و دوم را **لازم** خوانند. **تعلیل** بیان علت حکم کردن.

چون گفت گو از یک نفر متکلم و استاد مناظره همچون غزالی در میان است این مایه اطلاع از فن مناظره برای مبتدیان نوکار لازم بود. کسانی که جویای تفصیل هستند رجوع بکتاب ارباب فن کنند.

(۱) طبقات الشافعیه، سبکی ج ۳ و ابن خلکان ج ۱ و مرآة الجنان یا فعی ج ۳.

امام جعفر صادق علیه السلام پسر بزرگش اسمعیل رسید و بدو ختم شد .
این فرقه بنام های مختلف مانند **فاطمیه و علویّه و باطنیه و اسماعیلیّه**
و **شیعه سبعیّه و ملاحده** خوانده می شوند و هر نامی باعتبار جهتی است (۱).

(۱) عنوان (فاطمی) و (علوی) باعتبار نسب و مذهب این سلسله است در مقابل (عباسی).
و (باطنی) باعتبار آنست که در احکام مذهب تأویلات داشتند و بقول خودشان بباطن شریعت
کار می کردند مقابل فرقه (ظاهری) که از شافعی مذهبان اهل سنت بودند و مؤسس این
طریقه (ابوسلیمان داود بن علی اصفهانی) متوفی ۲۷۰ بود فرقه ظاهری جمود بر طواهر
شریعت داشتند بطوریکه گاهی بمشکلات عجیب در قرآن و احادیث بر می خوردند و از ظاهر
دست نمی کشیدند ، بعقیده نگارنده ظهور مذهب باطنی در شیعه عکس العمل طریقه ظاهریه
در اهل سنت و جماعت است و در مذهب نه چنین ظاهری باید بود که (الرحمن علی العرش
استوی) را جز بر استواء ظاهری حمل نکنند و نه چنان باطنی که تأویل را حتی در آیات
محکمات راه دهند چنانکه (ناصر خسرو) در کتاب (وجه دین) نشان داده است .

بالجمله تعبیر (باطنی) در مقابل فرقه ظاهری است اما (اسماعیلیه) در مقابل (کیسانیه)
و (زیدیه) و امثال آنها باعتبار آنست که (اسمعیل) پسر امام جعفر صادق علیه السلام را امام
دانند - اسمعیل در زمان پدرش وفات یافت و همان زمان جمعی پیروان داشت و چون
در گذشت بنوشته تاریخ گزیده « جعفر صادق او را از دیهی بچهار فرسنگی مدینه بردوش
مردم بمدینه آورد و بحضور مدنیان بگور کرد » وفات حضرت صادق در سال ۱۴۸ واقع
شد و شیخ طوسی وفات اسمعیل بن جعفر را در سال ۱۳۳ ضبط کرده و گوید پدرش بی اندازه
او را دوست می داشت و چون فوت شد چند مرتبه جنازه او را بر زمین گذارد و روی او را باز
کرد تا مردم همگی بدانند که اسمعیل مرده است و در سال ۵۴۶ **حسین بن ابوالهیجاء**
یکی از وزرای فاطمیه برای قبر اسمعیل بقعه ای در بقیع بساخت . در حاشیه فرق الشیعه
نوبختی (چاپ مصر ص ۱۶) می نویسد وفی سنة ۵۴۶ و صل المدينة الحسین بن ابی الهیجاء
وزیر العبدلی فبنی علی مشهده [یعنی مشهد اسماعیل] قبه .

اما (شیعه سبعیه) یا هفت امامی بدان اعتبار است که معتقد به هفت امام می باشند که
اول آنها **(علی بن ابی طالب)** علیه السلام و آخرشان **(اسمعیل بن جعفر صادق ع)**
است و اسمعیل را قائم مهدی و امام منتظر دانند و گویند وی نمرده بلکه از چشم ظاهر پنهان
شده است .

همچنانکه پس از رحلت پیغمبر صلوات الله علیه مسلمانان چند فرقه گشتند پس از وفات

بقیه حاشیه در صفحه ۲۷

این فرقه در قرن سوم هجری ظهور کردند و تا اواخر این قرن چندان نفوذ و اعتباری نداشتند .

در اواخر این قرن **عبدالله** نام ملقب به **المهدی** که خود را از نسل

بقیه حاشیه از صفحه ۲۶

هرامام نیز پیروان او چند فرقه می شدند ، يك دسته بهمان امام بس کرده اورا قایم مهدی می شمردند . مقصود از قایم مهدی باصطلاح مذهبی کسی است که سلسله امامت بدو ختم شده و از نظرها پنهان است و وقتی قیام می کند و جهانیانرا بکیش خویش راهنمایی می نماید و پیروانش همیشه منتظر اویند تا آنگاه که از پرده ظاهر گردد .

بالجمله پس از وفات هرامامی یکده از اتباعش بدیگر امام نمی گرویدند و همان امام را قایم مهدی و وفات اورا غیبت ظاهری و عروج معنوی می شمردند و دسته های دیگر هر کدام یکی را بامامت بر می گرفتند ، از این رهگذر فرق مختلفه ظهور کردند و هر فرقه را عقاید مخصوص بود ، مثلاً پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در سال ۴۰ هجری چند فرقه ظهور کردند ، فرقه **سبأیه** که رئیس آنها (عبدالله بن سبأ) بود می گفتند علی ع نمرده و نخواهد مرد تا آنگاه که ظهور کند و عالم را پراز عدل و قسط نماید همچنانکه از ظلم و جور برگشته است . این دسته معتقد بودند که علی ع امام قایم مهدی است ، فرقه **کیسانیه** معتقد شدند که امامت بعد از علی بن ابیطالب ع پسرش **محمد بن حنفیه** رسید که رایت پدرش در روز بصره بدست او بود و این طایفه را (کیسانیه) بدان جهت نامیده اند که رئیس آنها **مختار بن ابوعبید ثقفی** متوفی ۶۸ لقب (کیسان) داشت ، يك فرقه هم معتقد شدند که امامت به **حسن بن علی** علیه السلام رسید .

همچنین بعد از هرامام فرقه های مختلف تشکیل می شد ، بعد از امام **جعفر صادق** علیه السلام اتباع او شش فرقه شدند : ۱ - **ناووسیه** معتقد بودند که حضرت صادق خاتم ائمه و قایم مهدی است . ۲ - **قطحیه** می گفتند امامت از حضرت صادق پسرش **عبدالله افطح** متوفی ۱۴۸ رسید . ۳ - **سمطیه** یا شمطیه یا سمیطیه و شمیطیه باختلاف نسخ و روایات این فرقه می گفتند پس از حضرت صادق پسرش **محمد دیباج** متوفی ۲۰۳ امام بود و این منصب از وی باعقابش رسید . ۴ - **اسمعیلیه** گویند امامت از حضرت صادق پسرش اسمعیل متوفی ۱۳۳ رسید و وی را قایم مهدی و خاتم سلسله امامت دانند این فرقه اسمعیلیه خالص اند . ۵ - **مبارکیه** که رئیس آنها (مبارک) نام از موالی اسمعیل بود ، این فرقه می گفتند امامت از حضرت صادق ع به نواده اش **محمد بن اسمعیل** متوفی

بقیه حاشیه در صفحه ۲۸

فاطمه علیها السلام و از اعقاب محمد بن اسمعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام می‌شمرد (۱) ظهور کرد و مروج مذهب اسماعیلی و مدّعی خلافت حقّه فاطمی و علوی گردید. در سال ۲۹۷ در شمال افریقا تأسیس حکومت و خلافت مستقل کرد و اعقاب او بنام **خلفای فاطمی یا علوی یا عبیدی** تا سال ۵۶۷ یعنی حدود ۲۷۰ سال در

بقیه حاشیه از صفحه ۲۷

۱۹۸ رسید زیرا که اسمعیل در زمان پدرش وفات یافت، **قرامطه** که رئیس آنها یکی از مردم خوزستان ملقب به **کرمیته** یا مردی نبطی از اهالی سواد کوفه موسوم به **قرمط** یا **قرمطویه** بوده است یکی از شعب (فرقه مبارکيه) و در اصل و اساس موافق اما در بعض معتقدات با یکدیگر مخالفند، قرامطه محمد بن اسمعیل را هفتم امام شمرند و بدو ختم کنند و گویند وی قایم مهدی و پیغمبر اولوالعزم است. ۶- فرقه‌یی از امامیه امام هفتم را حضرت **موسی‌الکاظم** متوفی ۱۸۳ دانند. و پس از او هم چند فرقه تشکیل شد، **واقفه** امامت را بحضرت موسی‌الکاظم ختم کردند و فرق دیگر هر کدام طریقه‌یی پیش گرفتند.

دانستیم که **قرمطی** با **فاطمی** تفاوت بسیار دارد و تنها مشابهت آنها از این است که هر دو هفت امامی هستند و شعار هر دو رایات سفید بود و تأویلات و پاره‌یی از مصطلحات آنها هم شبیه یکدیگر است، تعبیر قرامطه یا **ملاحده** در باره اسمعیلیه غالباً از طرف دشمنان و مخالفان آنها بوده است و بعضی هم بواسطه جهل بمعتقدات این فرق را مخلوط یکدیگر کرده اند و الله العالم بحقایق الامور (رجوع شود بکتاب فرق الشیعه نو بختی و تبلیس ابلیس ابن جوزی و ملل نحل ابن حزم و شهرستانی).

(۱) در نژاد و نسب **عبیدالله** اختلاف بسیار است برخی سلسله نسب او را چنین گویند «عبیدالله بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن ابیطالب علیه السلام»، و برخی گویند «علی بن حسین بن احمد بن عبدالله بن حسن بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب»، و بعضی گویند «عبیدالله بن التقی بن الوفی بن الرضی» یعنی «عبیدالله بن حسین بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسمعیل بن جعفر الصادق»، برخی نسب او را به (عبدالله بن میمون قداح) رسانده اند که بعض روایات از مردم ایران بوده است و سلسله نسب عبیدالله مهدی را اینطور گویند: «عبیدالله بن حسین بن احمد بن محمد بن عبدالله بن میمون قداح» و قداح بدان سبب گفتند که کحال بود و چشم های آب آورده را سنگ میزد (رجوع شود بابن خلکان و تاریخ مصر).

قلمرو ممالکی وسیع سلطنت و خلافت کردند (۱) .

حوزه حکمرانی و خلافت این سلسله در آغاز امر منحصر بود بقطعه‌یی از

افریقا . عبیدالله المهدی (۲۹۷ - ۳۲۲) اولین خلیفه فاطمی شهر مهدیه را نزدیک

(۱) خلفای فاطمی ۱۴ تن بودند و مدت ملکشان (۲۹۷ - ۵۶۷) بود سال وفات

هر کدام آغاز دوره خلیفه بعداست، مدت خلافت و تاریخ تولد و وفات آنها بدینقرار می باشد:

المهدی عبیدالله ۲۹۷-۳۲۲ (تولد ۲۵۹ یا ۲۶۰) .

القائم بامرالله ابوالقاسم محمد بن مهدی ۳۲۲-۳۳۴ (تولد ۲۸۰ یا ۲۸۲ یا ۲۷۷) .

المنصور بالله ابوالظاهر اسمعیل بن قائم ۳۳۴-۳۴۱ (۳۰۱ یا ۳۰۲) .

المعز لدین الله ابوتمیم معد بن منصور ۳۴۱-۳۶۵ (۳۱۹) .

العزيز بالله ابومنصور نزار بن معز ۳۶۵-۳۸۶ (۳۴۴) .

الحاکم بامرالله ابوعلی منصور بن عزیز ۴۱۱-۳۸۶ (۳۷۵) .

الظاهر لاعزادین الله ابوالقاسم علی بن حاکم ۴۱۱-۴۲۷ (۳۹۵) .

المستنصر بالله ابوتمیم معد بن ظاهر ۴۲۷-۴۸۷ (۴۲۰) .

المستعلی بالله ابوالقاسم احمد بن مستنصر ۴۸۷-۴۹۵ (۴۶۷ ، ۴۶۹) .

الامر باحكام الله ابوعلی منصور بن مستعلی ۴۹۵-۵۲۵ (۴۹۰) .

الحافظ لدین الله ابوالمیمون عبدالمجید بن ابوالقاسم محمد بن مستنصر ۵۲۵ - ۵۴۴

(۴۶۶ ، ۴۶۷) .

الظافر بالله ابومنصور اسمعیل بن حافظ ۵۴۴-۵۴۹ (۵۲۷) .

القائز بنصرالله ابوالقاسم علی بن ظافر ۵۴۹-۵۵۵ (۵۴۴) .

العاذل دین الله ابومحمد عبدالله بن حافظ ۵۵۵-۵۶۷ (۵۴۶) .

تواریخ مذکور يك بیک از روی ابن خلکان بدست آمده اینجا ثبت شد .

این سلسله را (صلاح الدین ایوبی) منقرض کرد ، وقتی که صلاح الدین مصر را

گرفت (نورالدین محمود) بدو نوشت که نام عاضد را از خطبه بیفکند و بجای او نام

المستضی لامرالله عباسی را (۵۶۶-۵۷۵) یاد کند، صلاح الدین جرأت این کار را نمی کرد

در این اثناء مردی عجمی بنام (امیر عالم) وارد مصر شد و این کار را بعهده گرفت و در

اولین جمعه محرم ۵۶۷ بمنبر رفت و خطبه بنام مستضی خواند و صلاح الدین امر کرد تا

بر منابر دیگر همین کار کردند . عاضد روز عاشورای همین سال بقتل یا اجل موعود وفات

کرد (برای تفصیل قضیه رجوع شود بتاریخ کامل ابن اثیر و ابن خلکان) .

تونس بنا کرد و آنجا را پایتخت قرار داد ، رفته رفته حوزه سلطنت و خلافت این سلسله از افریقا تجاوز کرد و مصر و شام و حجاز و یمن و دیاربکر و موصل و بعضی نواحی عراق عرب را متصرف شدند و در مکه و مدینه هم خطبه بنام آنها خوانده می شد ، در زمان چهارمین خلیفه فاطمی المعزّ لدین الله (۳۶۵ - ۳۴۱) سرداری **جوهر سپهسالار** بزرگ فاطمی (۱) مصر فتح شد (سال ۳۵۸) و شهر **قاهره** را همو بنا کرد و پایتخت فاطمیان از افریقا بقاهره انتقال یافت و در زمان مستنصر هشتمین خلیفه فاطمی (۴۲۷ - ۴۸۷) کار این سلسله بی اندازه بالا گرفت و **ارسالان بساسیری** (۲) که یکی از پیروان مستنصر بود در حدود سال ۴۴۸ فتنه عظیمی

(۱) ابوالحسن جوهر بن عبدالله معروف به (کاتب رومی) سردار بزرگ فاطمیه از غلامان معز فاطمی و از بزرگان زمان خود بود ، در دولت فاطمی خدمت های بزرگ انجام داد و آثار پسندیده بیادگار گذارد - بنای شهر **قاهره** و جامع الازهر از یادگار های معروف اوست - قاهره را پس از فتح مصر بنا کرد و بنام معز قاهره معزیه معروف شد و عمارت **جامع الازهر** را در ۱۷ رمضان ۳۶۱ پایان رسانید ، وی اول کسی است که مذهب تشیع و تجلیل آل علی علیهم السلام را در مصر رواج داد ، شنبه ۱۴ ربیع الاول ۳۵۸ از افریقا بقصد تسخیر مصر حرکت کرد و سه شنبه ۱۲ روز مانده بآخر شعبان همین سال مصر را از دست **اخشیدیان** بگرفت و روز جمعه ده روز مانده بآخر شعبان بمنبر رفت و خطبه بنام معز خواند و مژده فتح بدو فرستاد ، کارها در این نواحی بدست جوهر اداره میشد تا جمعه ۱۷ محرم ۳۶۴ و در این تاریخ معزول شد و روز پنجشنبه ده روز بآخر ذی القعدة ۳۸۱ در مصر وفات یافت و همه شعرا او را مرثیه گفتند و مآثرش را در اشعار یاد کردند ، معز در سال ۳۶۱ از دارالملک متصوریه بیرون آمد و در سال ۳۶۲ وارد قاهره گردید - **حسین بن جوهر** عم یکی از سرداران بزرگ فاطمیان در عصر **الحاکم بامر الله** (۳۸۶ - ۴۱۱) بود و در سال ۴۰۱ با جمعی از بستگانش کشته شد (وقایع مزبور در ابن خلکان و تاریخ مصر شرح آمده است) .

(۲) ابوالحرث ارسالان بن عبدالله بساسیری ابتدا از غلامان بهاءالدوله دیلمی بود و کم کم ترقی کرد و کارش بجایی رسید که ملوک و امرای وقت از وی هراسان بودند روز ششم ذی القعدة سال ۴۵۰ وارد بغداد شد و یکسال تمام شهر و نواحی آنرا در دست داشت و

برپا کرد و واسطرا بگرفت و بر بغداد که مقر حکومت خلیفه عباسی بود استیلا یافت (۴۵۰) و خلیفه عباسی **القائم بامر الله** را (۴۲۲-۴۶۷) از بغداد بیرون کرد و نامش از خطبه بیفکند و بنام مستنصر فاطمی خطبه خواند و رایات سپید که شعار علویّه بود بجای شعار سیاه عباسی برافراشت و امر کرد تا بر منابر آل علی را تجلیل نمودند و در مساجد بآیین تشیع اذان به (حیّ علی خیر العمل) گفتند.

اگر حمایت سلاجقه نبود کار یکسره می شد و خلافت عباسی بدست فاطمیان انقراض می یافت، اما سلاجقه بتعصب دینی یا باقتضای سیاست وقت بی اندازه در ترویج مذهب تسنّن و حفظ مقام خلافت عباسی و قلع و قمع مخالفین آن کوشش و پا فشاری داشتند و بنمایش احترام خلیفه گاه دست و گاه انگشتی او را بوسیده بچشم می گذاشتند (۱) - در این موقع هم **طغرل** سلجوقی بتفصیلی که در تواریخ ثبت است از در حمایت خلیفه سیاه بغداد راند و بساسیری را از بغداد بیرون و خلیفه را با احترام وارد کرد و بساسیری در سال ۴۵۱ کشته شد.

خلفای فاطمی مبلغین و دعوات دانشمند و زبردست بممالک اسلامی خاصه ایران می فرستادند و خود و پیروانشان دارای تشکیلات حیرت آور بودند استظهار این سلسله بیشتر باخلاص و حسن عقیده و فداکاری پیروانشان بود، اما خلفای عباسی در جلوگیری از نشر دعوت فاطمیان بیشتر بامراء و سلاطین ایران مستظهر بودند و سلاطین و امرای این مملکت هم از روی عقیده یا بنا بمصلحت باداعیان اسمعیلی و متابعان ایشان سخت مخالفت و بنام خارجی و قرمطی و ملاحده آنها را تعقیب می نمودند

بقیه حاشیه از صفحه ۳۰

اتفاقاً رقتن او از بغداد هم روز ششم ذی القعدة سال بعد واقع شد قتلش بدست سپاهیان طغرل در ذی الحجة ۴۵۱ اتفاق افتاد. اصلش از فسای فارس و نسبت بساسیری بجای فسوی برخلاف اصل است (ابن خلکان ج ۱).

(۱) محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه قسمت راجع بدولت عباسی.

و هر کجا یکی از این طایفه را سراغ می کردند با نواع زجر و شکنجه و حبس و قتل مأخوذ میداشتند .

پیش از سلاجقه سلاطین غزنوی و پیش از آنها سامانیان پشتیبان خلافت عباسی بودند ، سلطان محمود غزنوی انگشت گرد جهان کرده قرمطی میجست (۱) و در زجر و شکنجه و حبس و قتل پیروان فاطمی کارها کرد .

(۱) تاریخ بیهقی در داستان حسنک وزیر .

مقصود از (قرمطی) مطلق مخالفان خلافت عباسی است و در آن زمان همه را بنام (قرمطی) یا (ملاحده) یا (اسمعیلیه) میخواندند، در حواشی سابق گفتیم که قرمطی یا فاطمی و اسمعیلی خالص تفاوت دارد ، اسمعیلی خالص فرقه‌یی است که امامت را پس از حضرت صادق حق پسرش اسمعیل و او را قایم مهدی دانند ، فاطمیان مصر و اسمعیلیان ایران همگی پیرو این عقیدت بودند ، اما قرامطه امامت را پس از حضرت صادق حق نوه اش محمد بن اسمعیل و او را قایم مهدی دانند، و لفظ (باطنی) شاید بهردو فرقه اطلاق شود زیرا هر دو در احکام شریعت تأویل داشتند ، شعار قرامطه هم مانند فاطمیه آیات سفید بود و روی آنها نوشته بودند « و نریدان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمةً و نجعلهم الوارثین » - این هر دو فرقه از حضرت صادق علیه السلام و پسرش اسمعیل از سایر فرق شیعه جدا می شوند، و روح نهضت هر دو طایفه مخالفت و ضدیت با مذهب تسنن و اساس خلافت عباسی بود و بسیار چیزها از طرف پیروان و هواداران عباسی بهردو فرقه نسبت داده اند که سرتا پا دروغ و بی اساس است ، اما از قرامطه مخصوصاً بعض کارهای زشت سرزد مانند قتل عام حاج در حرم کعبه که دامن هر دو فرقه را آلوده ساخت و بعض متعصبان اینگونه خطاها را بگردن عموم شیعه و طرفداران آل علی بستند !

بواسطه مشابهات فوق است که گذشته از جهال و متعصبان بعض مورخین و علمای بزرگ هم با اشتباه افتاده و فرقی میان قرمطی و اسمعیلی و فاطمی نگذارده اند .

اساس مذهب قرمطی همچون اسمعیلی خالص در قرن دوم هجری وجود گرفت اما نام قرمطی نداشت و ظهور این فرقه باین اسم در تاریخ اسلامی از نیمه دوم قرن سوم هجری بیعداست . چنانکه پیش اشاره کردیم رئیس این فرقه مردی زاهد متقشف از اهالی خوزستان بود که در باطن این مذهب را داشت و در سواد کوفه مردی بنام (کرمیته) که پلنت نبطی بمعنی سرخ چشم است از او نگاهداری میکرد و کم کم از دعوات مذهب او شد و از این جهت رئیس

داستان **حسنك نیشابوری** وزیر محمود که بتفصیل در تاریخ بیہقی آمده است نموداری از رقابت مذهبی یا سیاسی میان خلفای فاطمی و عباسی است .

بقیہ حاشیہ از صفحہ ۳۲

مذهب ہم بنام **کرمیتہ** مشہور گردید ، و لفظ (قرمط) و (قرمطی) از همین (کرمیتہ) آمده است ، و بعضی گویند کہ یکی از دعوات بزرگ این مذهب از مردم کوفہ **حمدان قرمط** نام داشت و این نام را بواسطہ کوتاہی پای و قامتش بدو داده بودند نوبختی در کتاب فرق الشیعہ می نویسد « وانما سمیت (یعنی القرامطہ) بهذا برئیس لهم من اهل السواد من الانباط کان یلقب قرمطویہ کانوا فی الاصل علی مقالہ المبارکیۃ ثم خالفوهم » ص ۷۲ طبع بغداد .

کرمیتہ یا **قرمط** در اواخر دولت معتمد عباسی (۲۵۶-۲۷۹) و بنوشتہ بعضی در سال ۲۶۴ در سواد کوفہ ظہور کرد و کم کم فتنہ قرامطہ راہ افتاد و در قلمرو دولت عباسی آشوبی برپا کرد کہ روزگار چند تن از خلفا را از معتمد تا متقی حدود ہشتاد سال تیرہ و تار ساخت و گزندش بمردم ایران ہم رسید ، از همان وقت لفظ (قرمطی) در مورد مخالفان مذهب تسنن و دشمنان خلافت عباسی بکار رفت و کم کم ہر نوع مخالفی را قرمطی گفتند . کرمیتہ یا قرمط بتفصیلی کہ در تواریخ نوشتہ اند بعد از آنکہ در کوفہ کاملاً از مذهب خویش تخم افشانی کرد بطرف شام رفت - در عہد معتمد کسی چندان متعرض آنها نشد و کم کم دعوت این فرقه در کوفہ انتشار یافت ، در زمان معتضد (۲۷۹-۲۸۹) رئیس این فرقه در کوفہ **ابوالفوارس** نام بود ، معتضد لشکر فرستاد و جمعیت آنها را متفرق و ابوالفوارس را دستگیر کردند و حضور معتضدش بردند ، معتضد گفت شما عقیدہ دارید کہ روح خدای و ارواح انبیا در اجساد شما حلول کردہ و شما را از خطا و لغزش باز میدارد ؟ ابوالفوارس گفت این حرف ترا سودی ندارد از آن یگوی کہ ترا بکار آید ، معتضد گفت مرا چہ بکار آید . گفت جدت عباس پس از وفات پیغمبر (ص) دعوی خلافت نکرد و ابوبکر ہم چون وفات یافت عباس را بخلافت معین ننمود و عمر ہم کار خلافت را بشوری و گذاشت و اعضای شوری شش تن بودند و عباس ہم داخل آنها نبود ، شوری ہم خلافت عباس را نتیجہ نداد ، پس بکدام دلیل شما مستحق خلافت شدہ اید ؟ معتضد فرمان داد تا او را کشتند .

زکرویہ بن مہرویہ (؟) یکی از دعوات قرمطی در کوفہ بود جمعی را گرد کرد تا در سال ۲۹۱ با پدرش **ابوالقاسم یحیی بن زکرویہ** بیعت کردند و او را شیخ لقب دادند و گفتند وی « محمد بن عبد اللہ بن محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق » است ، یکی از موالی معتضد از ناحیہ رصافہ بقصد آنها سپاہ کشید او را کشتہ و سپاہش را منہزم ساختہ بہ بلاد شام شتافتند .

بقیہ حاشیہ در صفحہ ۳۴

سلاجقه هم در مخالفت با پیروان اسمعیلیّه همان شیوۀ غزنویان بلکه اضعاف

بقیه حاشیه از صفحه ۳۳

نزدیک همان زمان که این مذهب در کوفه انتشار می یافت در بحرین هم **ابوسعید حسن بن بهرام جنابی** از مردم سواحل فارس ظهور کرد که اساس این مذهب را داشت ، جمعی بسیار از اهالی بحرین و قطیف بدو گرویدند و در سال ۲۸۷ به بصره تاخت و معتضد سپاه بدفع او فرستاد ، جنابی سر کرده سپاه معتضد (عباس بن عمرو غنوی) را اسیر کرد و لشکر او را منهزم ساخت و قتل و غارت بسیار کرده به **هجرج** برگشت ، این قضیه قلق و اضطرابی عجیب در مردم بصره تولید کرد بطوریکه می خواستند از شهر مهاجرت کنند .

بالجمله در زمان معتضد عباسی سه جای یعنی بحرین و عراق و شام مرکز فتنه قرامطه گردید . در اواخر سال ۲۸۹ **زکریویه** جمعی از اعراب را بکیش خود داخل کرد تا با پسرش **یحیی بن زکریویه** بیعت کردند و از کوفه تا دمشق آشوبها برپا نمود و هرجا رسید از قتل و غارت فروگذار نکرد ، در نواحی شام جنگی سخت میان قرامطه و مصریها و شامیها واقع شد و **یحیی** در این جنگ بقتل رسید و برادرش **حسین بن زکریویه** که چون خالی بر رخسار داشت او را **ذوالشامه** می گفتند جانشین او گردید و بالاخره قرامطه بر اراضی شام مسلط شدند ، و بهر شهر می رسیدند ابتدا دعوت خود را اعلام می کردند اگر پذیرفته می شد و مردم از در صلح در می آمدند حان و مالشان در امان بود و گرنه دست بقتل و غارت می بردند و حتی بر زنان و کودکان ابقا نمی کردند ،

اهالی شام شکایت بخلیفه عباسی **المکتفی بالله** (۲۸۹-۲۹۵) بردند خلیفه خود با سپاه قراوان بطرف شام رفت و قرامطه را منهزم و جمعی بسیار اسیر کرد و **ذوالشامه** را در ۲۹۱ بکشت و نواحی شام را از این فتنه پاک ساخت .

پسران و جمعی از خواص **زکریویه** همگی کشته شدند اما سرفتنه هنوز زنده بود ، مجدداً جماعتی را گرد خود فراهم ساخت و خود را **سید خواند** و **قاسم بن احمد** را داعی قرار داد در سال ۲۹۳ باز کوفه را گرفت و خلقی بسیار بکشت ، و در سال ۲۹۴ قافله حاج را که از مکه بخراسان و عراق بر می گشتند چنان قتل عام کرد که یکی برای خیر بردن هم نماند ، خلیفه باز سپاهی قراوان بدفع آنها فرستاد و قراوان از قرامطه کشته شدند و **زکریویه** اسیر و پس از پنج روز وفات یافت .

زکریویه و اولاد و خواصش کشته شدند اما دنباله فتنه هنوز در بحرین بدست **جنابی** بود . **ابوسعید حسن بن بهرام جنابی** در سال ۳۰۱ بدست حادمش در حمام **هجرج**

بقیه حاشیه در صفحه ۳۵

آنها را پیشه ساختند ، در این زمان کار تعقیب این فرقه بجایی کشید که همدرس

بقیه حاشیه از صفحه ۳۴

کشته شد در صورتی که هجر واحساء و قطیف و دیگر بلاد بحرین را در دست داشت ، پسرش **ابوطاهر سلیمان جنابی** جانشین او شد ، در سال ۳۱۱ بصره را گرفت و کشتار بسیار کرد و اموال فراوان جمع و جماعتی زن و بچه را اسیر نمود و بهجر بازگشت و از آنجا براه مکه رفت و از حاجیان عده زیاد بکشت و اموال بسیار بگرفت و خلقی بی شمار در این فتنه کشته یا از گرسنگی و تشنگی هلاک شدند .

در سال ۳۱۵ بطرف کوفه شتافت و با سپاه خلیفه المقتدر (۲۹۵-۳۲۰) جنگید و آنها را مغلوب ساخت و سرکرده آنان **یوسف بن ابوالساج** را با جماعتی دیگر اسیر کرد و در اثر این قضیه وحشتی عجیب در بغداد افتاد . ابوطاهر شهر انبار را هم گرفت و سپاهیان خلیفه را آنجا هم شکست داد و همچنین پیش می رفت و همه جا فاتح بود ، این پیشرفتها سبب شد که در سواد کوفه آنها که در باطن قرمطی بودند بیش از ده هزار نفر مذهب خود را اعلام کردند و کارها بدست **حرث بن مسعود** دادند و در **عین التمر** و نواحی آن هم جماعتی بسیار دین قرمطی را آشکار ساختند و رئیس آنها **عیسی بن موسی** بود ، هر جا که دستشان می رسید فتنه و آشوب برپا می کردند ، عمال بغداد را معزول کرده خود خراج جمع می نمودند .

مقتدر باز سپاهی بدفع آنها فرستاد و جمعیت آنها را متفرق ساخت .

ابوطاهر علی المعروف در سال ۳۱۷ و بنوشته ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه [ص ۲۱۲] در سنه ۳۱۸ قمری کاری عجیب کرد ، سپاه بمکه برد و روز ترویه امر بکشتار عام داد و بقول عربها قتل و غارت شعواء کرد و جمعی از کشتگان را در چاه زمزم انداخت و بهیچوجه حرمت حرم نگاه نداشت و حجر الاسود را کتد و بهجر فرستاد و کارها کرد که بنوشته بعضی عبیدالله مهدی هم او را سرزنش نمود و بدین واسطه حجر الاسود را بجای خود برگردانید اما جامه کعبه را چون قسمت کرده بودند اعاده اش ممکن نشد ، در سال ۳۲۲ خلیفه عباسی راضی (۳۲۲-۳۲۹) کس نزد ابوطاهر فرستاد و خواهش کرد که از مزاحمت حاج دست بردارد و باطاعت در آید تا علاوه بر بلادی که گرفته است هرجا را می خواهد بدو بسپارد ، قرامطه در آن سال مزاحم حاج نشدند و در سال ۳۲۳ ابوطاهر خواست متعرض حاج شود جمعی از علویان شفاعت کردند ، ابوطاهر قبول کرد بشرط آنکه ببغداد برگردند و بمکه نروند ؛ در آن سال هیچکس از عراق بسفر حج نرفت - در سال ۳۲۶ بعللی که در تواریخ ذکر کرده اند در سیاست قرامطه خلیلی پدید آمد و از این جهت در هجر قرار گرفتند

بقیه حاشیه در صفحه ۳۶

در بلاد اسلام خاصه ایران بشدت رواج یافت و دعوات فاطمی که مأمور ایران بودند در برابر سخت گیریهای سلجوقیان و علمای سنت یکنوع جدیت و فعالیت عجیب از خود بروز دادند .

همین خلیفه بود که در اوایل عهد خویش ناصر خسرو و در او آخر حسن صباح را بدعوت و تبلیغ ایرانیان مأمور ساخت و این هر دو از رجال معروف تاریخی شمرده می شوند .

احمد بن عبدالملك عطاش اصفهانی و پدرش هم در زمان این خلیفه در اصفهان و نواحی آن پنهانی بدعوت این فرقه کار می کردند . و حسن صباح نخست بتبلیغ آنها داخل فرقه اسمعیلیه شد (۱) و بعد از آن سفر بمصر کرد و از آنجا مأمور تبلیغ ایرانیان گردید .

مستنصر فاطمی سه پسر داشت . نزار و احمد مستعلی و عبدالحمید . نزار و مستعلی در جانشینی پدر رقیب یکدیگر بودند و معروف اینست که مستنصر ابتدا نزار را ولیعهد خویش ساخت و بعلتی از او برنجید و او را معزول و مستعلی را بجای وی برقرار نمود . از اینجهت اسماعیلیان دو فرقه شدند یکی اسماعیلیان مصر و شام و افریقا که مستعلی را خلیفه می دانستند و دیگر اسماعیلیان مشرق یا ایران که معتقد بامامت نزار بودند و آنها را شیعه نزاریه یا اسمعیلیه جدید گویند .

نزار کشته شده بود و مروج دعوت او و مؤسس فرقه جدید اسمعیلیه حسن صباح گردید .

حسن پس از پذیرفتن دعوت اسمعیلیان در حدود سال ۴۶۹ بمصر رفت و یکچند در قاهره بماند و آنگاه برای دعوت و تبلیغ بایران باز گشت و بشرحی که در تواریخ

(۱) در تاریخ گزیده می نویسد: حسن صباح شیعه اثنی عشری بود و بتبلیغ عبدالملك عطاش از پیروان خلفای فاطمی گردید، در کتاب « محاضرات الامم الاسلامیه » می نویسد: احمد ابن عبدالملك عطاش بزرگترین دعوات فاطمیه بود و حسن صباح در اصفهان بدعوت او داخل این فرقه شد و بعد از آن سفر بمصر کرد .

نوشته‌اند در نواحی قزوین بقلعه الموت دست یافت . استیلای حسن بر الموت در سال ۴۸۳ دو سال پیش از مرگ ملک‌شاه و قتل خواجه نظام‌الملک اتفاق افتاد و عدد این سال را با عدد حروف «اله‌اموت» که اصل کلمه الموت است مطابق یافتند . حسن صباح پس از تصرف الموت از يك طرف در صدر بسط و توسیع دایره متصرفات خویش برآمد و بر اغلب قلاع و استحکامات کوهستانی عراق و خراسان و قهستان دست یافت و همه جا حصارها و قلعه‌های منیع بساخت . و از طرف دیگر تشکیلات مخصوص داد و پیروان خود را بدرجات تقسیم کرد و انجمنهای سری که بعدها به (فراموش خانه) معروف شده است و دسته‌یی موسوم به (فدایی) تشکیل داد که فرمان متبوع خود را هر چه بود انجام می‌دادند . همین فداییان اسمعیلیه یا (صباحیه) بودند که قریب دو قرن سراسر جهان را متزلزل ساختند و بسی از ملوک و امرا و علما و فقها را بضرب دشمنه و خنجر بخاک هلاک انداختند . و تمام سلاطین و رجال بزرگ و فقها و علمای اهل سنت از این فرقه سخت در بیم بودند و وقایع تاریخی آنها بسیار است .

بالجمله حسن صباح مؤسس سلسله (اسمعیلیه ایران) (۱) است که در حدود ۱۷۲ سال با قدرت و تشکیلات حیرت‌آوری که تفصیلش افزون از حوصله این

(۱) پادشاهان این سلسله هشت تن و مدت دولتشان از ۴۸۳ تا ۶۵۴ بود . اسامی آنها باین قرار است :

- ۱- حسن صباح وفاتش شب چهارشنبه ششم ربیع‌الآخر سال ۵۱۸ هجری واقع شد .
- ۲- بزرگ امید متوفی ۵۳۲ .
- ۳- محمد بن بزرگ امید متوفی ۵۵۷ .
- ۴- خداوند حسن بن بزرگ امید علی ذکره السلام متوفی ۵۶۰ .
- ۵- خداوند محمد بن حسن بن بزرگ امید وفاتش ۶۰۷ .
- ۶- خداوند جلال‌الدین حسن نومسلمان ابن محمد بن حسن وفاتش ۶۱۸ .
- ۷- خداوند علاء‌الدین محمد بن جلال‌الدین حسن وفاتش ۶۵۲ .
- ۸- خداوند رکن‌الدین خورشاه بن علاء‌الدین محمد ۶۵۴ .

نام پادشاهان این سلسله گاه با لفظ «کیا» گفته می‌شود .

مقدمه است در بعضی نواحی ایران سلطنت کردند و پایتخت آنها حدود الموت بود اما نفوذشان در سراسر بلاد اسلامی خاصه ایران حکمفرمایی داشت . و هولاکو خان در سال ۶۵۴ این سلسله را منقرض کرد (۱) .

عهد غزالی و جنگهای صلیبی

یکی از حوادث مهم که در عهد غزالی پیش آمد و همه بلاد و ممالک اسلامی را بخود مشغول ساخت پیش آمد شکست جنگهای صلیبی است که حدود دویست سال از ۴۹۰ تا ۶۹۰ بشدت یا ضعف دوام داشت و در اثر این فتنه عجیب سال بسال حادثه توطئه‌وری در ممالک اسلامی رخ می‌داد . غالب این حوادث را ابن اثیر در کتاب (کامل) و یافعی در مرآة الجنان و ذهبی در (دول الاسلام) ضبط کرده‌اند .

موقع ظهور این حادثه بلاد روم در دست سلاجقه آسیای صغیر بود و قلج ارسلان ۴۸۵-۵۰۰ در آن نواحی سلطنت می‌کرد . المستعلی بالله فاطمی ۴۸۷-۴۹۵ در مصر و دیگر ممالک خلفای فاطمی فرمانروایی داشت . المستظهر بالله عباسی ۴۸۷-۵۱۲ در قلمرو خلفای عباسی خلیفه و حکمران بود . ابوالمظفر برکیارق ۴۸۷-۴۹۸ و محمد بن ملک‌شاه سلجوقی ۴۹۸-۵۱۱ در معظم بلاد ایران سلطنت داشتند و حسن صباح ۴۸۳-۵۱۸ در الموت جای گرفته و قسمتی از بلاد شمالی و شرقی ایران را در ضبط گرفته مشغول تشکیلات بود .

بیت المقدس را که تاج الدوله تمش بن ابی ارسلان مؤسس سلجوقیه سوریه گرفته و بدست امیر سقمان بن ارتق ترکمان متوفی ۴۹۸ سپرده بود صلیبی‌ها در حدود سال ۴۸۹ هجری مطابق ۱۰۹۶ میلادی مورد توجه و حمله قرار دادند .

در سال ۴۹۳ یکی از جنگهای صلیبی واقع شد و عیسویها از مسلمانان شکست خوردند . در سال ۴۹۴ همانوقت که دعوت فاطمیّه در بلاد عراق و جبل انتشار

(۱) رجوع شود به جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله

می یافت عیسویان بلاد شام را از دست مسلمانان گرفتند و در سال ۴۹۷ بحرّان تاختند و امیرسقمان با آنها جنگید .

در فتنه صلیبی دول اسلامی مانند دولت فاطمیّه و سلاجقه و اتابکیّه و ایوبیّه و غیره همگی سرگرم زد و خورد بودند و همچنان وقایع پی در پی بفتح یا شکست مسلمانان رخ می داد .

در ایران جنگ وزد و خورد داخلی میان 'برکیارق و سلطان محمد سلجوقی در کار بود و این اختلاف که از حدود ۴۹۲ تا ۴۹۷ پیوسته برقرار بود از یک طرف بر ضرر حکومت داخلی سلاجقه تمام شد چرا که در همین اوقات فرصتی خوب بدست حسن صباح و پیروانش افتاد و روز بروز در نواحی ایران نفوذ و پیشرفت حاصل کردند و از طرف دیگر زیانش بجامعه اسلامی رسید چه در همان اوان فرنگیها بقصد بیت المقدّس با مسلمانان سخت در جنگ و محاربه بودند و جا داشت که دول اسلامی تفاقهای داخلی را کنار گذارده بهمدستی یکدیگر در دفع غایله بکوشند . در همان وقت که جنگهای صلیبی آغاز می شد غزالی در قلمرو این فتنه مشغول ریاضت و ذکر و فکر بود و با اسلحه فکر و نیروی اندیشه بطوریکه از همچون او در خور است کار می کرد و برای آرامش بشر بر ضدّ جنگ و غوغا می کوشید تفصیل این معنی از مطالب آینده انشاء الله معلوم خواهد شد .

اختلافات مذهبی در عهد غزالی

چنانکه در فصول گذشته باز نموده شد قرن پنجم هجری یا عهد غزالی بتمام معنی دوره جدلی اسلام است .

در نتیجه رواج و رونق بازار علوم و معارف و بکار افتادن مدارس اسلامی و مجامع علمی و مذهبی انواع مجادلات و مناظرات علمی میان علما و فقها برقرار

غوغایی عظیم برپا کردند و زن و مرد بسیار در این واقعه کشته شدند . یافعی در حوادث سال ۴۷۸ می نویسد : « صارت الفتنة بين الرافضة والسنية اقتتلوا وأُحرقت مساكن » (۱)

براین قیاس هم در دیگر سالها وقایع حیرت آور واقع شده است . خلفای فاطمی مصر و اسماعیلیه ایران هم از فرق شیعه بودند که برخلاف عباسیان و سلاجقه و کلی حامیان طریقه اهل سنت با انواع مختلف کارمی کردند و پیوسته از دو طرف اقدامات سخت برضد یکدیگر می شد .

دعوات و حجت های اسماعیلیه در ایران نیرویی عجیب یافتند و در نواحی قزوین و قهستان و خراسان و حتی در مرکز سلطنت یعنی حدود اصفهان دستی قوی پیدا کردند و سلاجقه را سخت بر خمت و وحشت انداختند . در سال ۴۸۵ بزرگترین وزیر مدبر سلاجقه بدست اسماعیلیه کشته شد .

در سال ۴۹۲ دعوت باطنیه در اصفهان دارالملک سلاجقه شایع شد و شوکتشان در این نواحی نیز روز افزون گردید . در سال ۴۹۴ شماره پیروان و طرفداران آنها در عراق و جبل بسیار شد و در این دیار قدرتی عجیب بدست آوردند . در سال ۵۰۰ هجری سلطان محمد بن ملک شاه سلجوقی با باطنیه اصفهان جنگید و رئیس این طایفه احمد بن عبدالملک بن عطّاش را از قلعه شاهدز برزیر آورد و بوجهی فظیع در اصفهان بقتل رسانید (۲) . در سال ۵۰۲ قاضی القضاة عبیدالله بن علی خطیبی در همدان و ابوالعلاء صاعد بن محمد در اصفهان روز عید فطر بدست همین طایفه کشته شدند (۳) و واقعه بزرگ ۴۴۸ و فتنه بساسیری را در بغداد پیش از این گفته ایم . همچنین در تمام دوره خلفای فاطمی مصر (۲۹۷-۵۶۷) و دوره اسمعیلیه

(۱) مرآة الجنان و عبرة الیقظان ج ۳ ص ۱۲۲ طبع حیدرآباد دکن

(۲) برای تفصیل این واقعه رجوع شود بکتاب (راحة الصدور راوندی) .

(۳) مرآة الجنان یافعی ج ۳ ص ۱۷۱ .

(۴۸۳-۶۵۴) پیوسته در بلاد و ممالک اسلامی بخصوص ایران فتنه‌ها و جنگ‌ها و وقایع مهم^۱ رخ می‌داد (۱) و اینها همه از مظاهر نهضت رافضی بر ضد سنتی و قیام علوی در مقابل عباسی بود.

سلاجقه و وزیر معروفشان (خواجه نظام الملک) بحمايت اهل سنت و برای نگاهبانی مقام خلافت عباسی باعموم فرق شیعه و روافض بخصوص (شیعه اسمعیلیه) و پیروان خلیفه فاطمی رقابت شدید و دشمنی سخت می‌ورزیدند و با انواع مختلف در قلع و قمع آنها می‌کوشیدند و از نفوذ تبلیغات این فرقه بهر وسیله که ممکن بود جلوگیری می‌کردند.

جامع ازهر مصر و نظامیه بغداد

خلفای فاطمی در اواسط قرن چهارم هجری مدرسه جامع‌الازهر را در مصر تأسیس کرده بودند (۲) مقصود اصلی از بنای این مدرسه ترویج علوم دینی و اقامه شعایر مذهبی و تأیید مذهب تشیع علوی^۲ بود. اتفاقاً اهالی مصر غالباً شافعی مذهب بودند و شیعه علوی^۳ در فروع مذهب با شافعی چندان اختلاف نداشتند. اما خلفای عباسی بر مذهب امام ابوحنیفه بودند که در فروع با شافعی و شیعه اختلاف بسیار دارد و از این جهت شیعیان در قلمرو خلافت عباسی سخت در فشار بودند.

(۱) ابن اثیر در کتاب (کامل) و باقی در (مرآة الجنان) و ذهبی در (دول الاسلام) و سبکی در (طبقات الشافعیه) قسمت عمده از این وقایع را بعضی باختصار و برخی با تفصیل ضبط کرده‌اند.

(۲) جامع‌الازهر بنوشته ابن خلکان و تاریخ مصر القدیم و خطط مقریزی در سال ۳۶۱ هجری بدست (جوهر) سپهسالار و قاید خلیفه فاطمی المعز لدین الله ساخته شد و اکنون هم دایر است. اما در هر دوره تغییراتی در این مدرسه رخ داده و هر زمان بشکلی خاص درآمده است. در سال ۱۵ مجله (الهلال) شرحی از تاریخچه این مدرسه نوشته شده است.

جامع الازهر در اواسط قرن چهارم تأسیس شد . و در اواسط قرن پنجم هجری
 خواجه نظام الملك مدرسه نظامیه را در بغداد بنا کرد (۱)
 و همچنان بنوشته بعضی در هر شهر از بلاد عراق و خراسان و بقول معروف
 در بلاد مهم همچون اصفهان و بلخ و نیشابور و هرات و بصره و آمل طبرستان و موصل
 و غیره مدارس و در نیشابور **بیمارستان** هم بنام **نظامیه** تأسیس کرد .
 در بعضی بلاد ایران مانند نیشابور پیش از نظامیه هم مدارس وجود داشت (۲) .
 اما نظام الملك اول کسی است که مدارس اسلامی را با نظم و اسلوبی مخصوص
 ایجاد کرد .

مقصود نظام الملك از تأسیس مدارس این بود که علوم و معارف مذهبی را رواج
 دهد و طریقه اهل سنت و جماعت را در مقابل فرق شیعه خاصه فاطمیان تأیید کند.

- (۱) عمارت این مدرسه در ماه ذی الحجه سنه ۴۵۷ شروع و روز شنبه دهم ذی القعدة سال
 ۴۵۹ رسماً افتتاح شد (رجوع شود باین خلکان) .
 (۲) از جمله مدارس نیشابور پیش از نظامیه یکی مدرسه **بیهقیه** است که پیش از تولد
 نظام الملك ساخته شده بود . دیگر مدرسه **سعدیه** از بناهای والی نیشابور (**امیر نصر**
ابن سبکتکین) برادر سلطان محمود غزنوی . دو مدرسه دیگر هم پیش از نظامیه در
 نیشابور دایر بوده است یکی از بناهای « **ابو سعید اسماعیل بن علی بن مثنی استرآبادی** »
 که صوفی واعظ بوده و دیگر مدرسه‌یی که برای (**ابو اسحاق اسفرائینی**) ساخته بودند .
 در بلاد دیگر هم براین قیاس کم و بیش مدارس پیش از نظامیه بوده است . با اینهمه جمعی
 از مورخان مانند ذهبی و ابن خلکان خواجه نظام الملك را اواین کس می‌دانند که ایجاد
 مدارس کرده است . ابن خلکان می‌نویسد : « هو أول من أنشأ المدارس فاقته به الناس » .
 « سبکی در طبقات الشافعیه در ضمن ترجمه حال نظام الملك (ج ۳ ص ۱۳۷) باین اندیشه
 فرو رفته که با وجود مدارس قدیمه نیشابور چگونه خواجه را نخستین مؤسس مدرسه بدانند
 و آخر کار می‌نویسد : « وقد ادرت فکری وغلب علی ظنی ان نظام الملك أول من قدر المعالیم
 للطلبة فانه لم يتضح لی هل كانت المدارس قبله بمعالیم للطلبة اولا والاظهر انه لم یکن لهم
 معلوم » پس نظام الملك اول کسی بود که مدارس را با ترتیب خاصی تأسیس کرد نه آنکه
 نخستین مؤسس مدارس اسلامی باشد والله العالم .

یکدیگر می کوشیدند و اشاعره و معتزله باهم زد و خورد می کردند و علما و فقهای هر طایفه بر ضد عقاید فرقه دیگر تبلیغ می نمودند و کار بغوغای عامه و مجاربه و کشتار می کشید .

ابونصر بن استاد ابوالقاسم قشیری واعظ نظامیه بغداد بود و در سال ۴۶۹ در مجلس وعظ و خطابه بحمايت مذهب اشعری و ابطال عقیده حنبلی سخن گفت و سبب فتنه‌یی عظیم گشت و جماعتی در آن غوغا کشته شدند (۱) و عاقبت فخرالملک پسر نظام الملک برای دفع فتنه بغداد گسیل شد. نتایج وخیم این حادثه تا ۴۷۰ باقی ماند. در آنوقت **ابوجعفر بن موسی رئیس حنبلی‌های بغداد** بود (۲). زد و خورد رافضی و سنتی و مخالفتهای شدید شافعی باحنقی و اشعری با معتزلی در بیشتر بلاد اسلامی بخصوص خراسان و اصفهان براهی خطرناک و دشمنی سخت میان احزاب و فرقه‌های مسلمانان افتاده بود .

اتفاقاً بعضی وزرا و پادشاهان بجای آنکه این آتش را بنشانند بواسطه تعصب خام و سوء تدبیر فتنه را دامن می زدند .

فتنه‌یی که **عمیدالملک کندری** (۳) وزیر الب ارسلان سلجوقی بواسطه لعن رافضیه و اشاعره بر منابر خراسان در سال ۴۶۵ برپا کرد چنانکه کار بهرج و مرج عمومی و قتل و غارت و حبس و تبعید علمای بزرگ همچون **امام الحرمین ابوالمعالی جوینی** و **استاد ابوالقاسم قشیری** و همانند های آنها گردید یکی از نمونه‌های همین مطلب است که گوشزد کردیم .

این واقعه را غالب مورخین ضبط کرده اند و از همه بهتر **ابن اثیر** در وقایع

(۱) ابن خلکان و یاقعی .

(۲) طبقات نسبی در ذیل ترجمه شیخ ابواسحق شیرازی .

(۳) ابونصر محمد بن منصور در عهد طغرل اول و الب ارسلان سلجوقی وزارت داشت . در سال ۴۵۶ از وزارت افتاد و در همین سال کشته شد و الب ارسلان هم بدرود حیات گفت .

مخالفت شافعی و حنفی همچون دیگر خلافت‌های مذهبی همانطور که گاهی بسوء تدبیر کارداران مملکت و رؤسای مذهب شدت می‌یافت بحسن تدبیر و نیک اندیشی بزرگان یکچند می‌آرامید اما این چاره جویی‌ها در کندن ریشه فساد بی‌اثر و فتنه‌ها همچون آتش زیر خاکستر بود و بکمترین باد حادثه آشکار می‌گشت. از جمله فرقه‌های اسلامی هم که در این دوره رؤسا و پیروان داشت مذهب کرامیه (۱) است و در نیمه اول قرن پنجم هجری رئیس بزرگ این طایفه در نیشابور **خواجه فقیه ابوبکر بن اسحق کرامی** (۲) بود و داستان محضر تمام کردن او و قاضی صاعد رئیس رافضی مذهب‌ان نیشابور برای کشتن **شیخ ابوسعید ابو - الخیر** (۳) در زمان سلطان محمود غزنوی بتفصیل و بیان هرچه شیرین‌تر در کتاب

(۱) گروهی از اهل سنت اند که قایل بتجسم و تشبیه باری تعالی هستند . رجوع شود بکتاب ملل و نحل شهرستانی .

(۲) **خواجه ابوبکر محمد بن اسحق بن محمّد شاد** ترجمه حالش در شرح تاریخ یمینی ضبط است . لفظ (محمد شاد) در اصل (محمد شاد) بوده است نظیر (احمد شاد) که در نام بعض علمای قدیم مخصوصاً در طایفه کرامیه دیده می‌شود از جمله (شمس‌الدین احمد شاد غزنوی) است که در تاریخ سلجوقیه عماد کاتب در ضمن وقایع سلطنت (محمد بن محمود سلجوقی) می‌نویسد : « وکان فی صحبته من العلماء صدرالدین محمد بن عبداللطیف الخجندی و شمس‌الدین احمد شاد الغزنوی » ص ۲۳۰ چاپ مصر (رجوع شود بحواشی چهارمقاله) .

(۳) **شیخ ابوسعید فضل‌الله بن ابوالخیر محمد میهنی** بزرگترین عارف دانشمندان ایران در نیمه اول قرن پنجم هجری بود - ولادتش یکشنبه غره محرم ۳۵۷ وفاتش روز پنجشنبه چهارم شعبان ۴۴۰ اتفاق افتاد . کتاب اسرار التوحید و مجموعه حالات و سخنان شیخ در باره احوال و حکایات راجع باونوشته شده است . قدیمترین کتابی که نام از او برده است کتاب الفصل فی الملل والاهواء والنحل تألیف ابن حزم ظاهری متوفی ۴۵۶ از معاصرین شیخ است . در (ج ۴) می‌نویسد : « بلغنا ان بنیسا بور الیوم رجلاً یکنی ابوسعید ابوالخیر هکذا معاً من الصوفیه مرة یلبس الصوف ومرة یلبس الحریر المحرم علی الرجال ومرة یصلی فی الیوم الف رکعة و مرة لا یصلی لافریضة ولا نافلة وهذا کفر محض نعوذ بالله من الضلال »

در کتاب **کشف المحجوب** هم که در سده پنجم هجری تألیف شده شرحی در بقیه حاشیه در صفحه ۵۰

اسرار التوحید (۱) آمده است و محمود غزنوی باین ابوبکر و ببعض احتمالات اصلاً بمذهب کرامی اعتمادی داشت و اموالی را که برای فردوسی فرستاد چون دانست که مرده است فرمود تا بهمین ابوبکر دادند (۲)

بقیه حاشیه از صفحه ۴۹

احوال شیخ نوشته است از آن زمان تا کنون هر چه در فن تاریخ و تراجم رجال نوشته شده است غالباً متعرض نام شیخ شده اند . در کتاب **الانساب سمعانی** در نسبت (میهنی) و **آثار البلاد قزوینی** و **معجم البلدان** یاقوت حموی هم در لفظ (میهنه) که محل اقامت و مدفن شیخ بوده است اورا نام برده اند ، سبکی در **طبقات الشافعیه** ترجمه حال او را در ردیف بزرگان شافعیه نوشته است و از همه مفصل تر و شیرین تر در گزارش حالات و شیخ ما قدس سره ، همان کتاب اسرار التوحید می باشد .

(۱) اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید از آثار گرانبهای نثر فارسی در قرن ششم هجری است ، تألیف محمد بن منور بن ابوسعید بن ابوطاهر بن ابوسعید ابوالخیر و این کتاب در حدود سال ۵۷۴ نوشته شده است .

کتاب « مجموعه حالات و سخنان » که در مقدمه طبع روسیه دیده می شود هم راجع است بحالات شیخ ابوسعید ابوالخیر و این کتاب را **جمال الدین** و ببعض روایات (کمال الدین) **ابوروح لطف الله بن ابوسعید** میان سنوات ۵۵۳ - ۵۷۴ تألیف کرد . نویسندۀ این دو کتاب دوتن از اعیان شیخ ابوسعید ابوالخیر بودند . کتابهایی که بعد از این تاریخ تألیف شده و گزارش احوال شیخ را بتفصیل نگاشته اند مانند **تذکره الاولیاء** شیخ عطار در قرن هفتم و **نفحات الانس** حامی در قرن نهم عمده مأخذشان همین دو کتاب بوده است .

(۲) در چهار مقاله نظامی عروضی (مؤلف حدود ۵۵۰) در ماهیت شعر و صلاحیت شاعر داستان فردوسی و سلطان محمود غزنوی را می نویسد و گوید سلطان محمود چون از کرده خود پشیمان شد برای فردوسی اموال بطوس فرستاد و چون دانست که فردوسی مرده است بفرمود تا آن اموال را بخواجه ابوبکر اسحق کرامی دادند « تا رباط چاهه که بر سر راه نسا بور و مرو است در حد طوس عمارت کند و چون مثال بطوس رسید فرمان را امثال نمودند و عمارت رباط چاهه از آن مال است » .

بقیه حاشیه در صفحه ۵۱

اما کدام عقل و چه قسم تعبد . وانگهی تعبد اگر بحکومت عقل واجب شود خود نوعی از تعقل شمرده می شود و گفت و گوی ما در ماهیت تعبد و تعقل است .

اینکه متکلمین اسلام و بتبع آنها اصولیین دست و پا کرده میان احکام عقل و شرع قایل بملازمه شده اند (۱) اولاً در حدود مقتضیات است که بشرح در جای خود نوشته اند (۲) و ثانیاً مقصود از حکم عقل در این ملازمه تمام احکام عقلیه امثال **ارسطو و ارشمیدس و فیثاغورس** نیست و گرنه مردم را بوجود پیمبران و کتابهای آسمانی چه نیاز بود و اختلاف متشرع و فیلسوف از کجا پدیدار می شد .

من نمی گویم که دین مخالف فلسفه و فلسفه دشمن دین است فعلاً در این وادی گفت و گو نمی کنم عمده نظرم این است که دین و فلسفه هر کدام را طریق و مبنایی خاص است و هرچیز را از راه خودش باید کشف کرد ، بحکمت این ره نمی شود طی ، حکمت ایمانی غیر از فلسفه یونانی است . برهان تناهی ابعاد و استحالة خرق و التیام در اجرام فلکی و امتناع اعاده معدوم و میل طبیعی اجسام عنصری بمرکز خاک (۳) و همانندهای این گفت و گوها را باید در فلسفه طرح کرد و مسائل دینی را از طرق مأثوره انبیا و ائمه دین باید فهمید . آری بعض مطالب در اصول عقاید ارباب مذاهب هست که در آنها از قواعد فلسفه هم توان استفاده کرد نه اینکه مسائل يك علم را بدیگر علوم مخلوط کنند .

از آمیختن فلسفه با دین معجونی نوظهور ساخته می شود که نه برای درد

(۱) کل ما حکم به العقل حکم به الشرع . وکل ما حکم به الشرع حکم به العقل بعضی هر دو کلی را معتقد و قایل بملازمه از دو طرف شده اند و برخی يك طرف را بصورت موجبه کلیه و طرف دیگر را بشکل موجبه جزئیه معتقدند . (۲) رجوع شود بشرح کتاب (عضدی) و (شرح مواقف) و (شرح مقاصد) و کتاب (فصول) و شروح (کفایه - الاصول) خراسانی و امثال آنها . (۳) بشرح اشارات امام فخر رازی و خواصه نصیرالدین طوسی و کتاب شفای شیخ الرئيس ابوعلی سینا رجوع شود .

فلسفه و نه برای دین درمان بخش نیست . کسانی که در این صدد بوده اند نه حق^۱ دین را ادا کرده اند و نه درد فلسفه را دوا .

بعض اقوال و عقاید عجیب و غریب که در مسائل فن^۲ کلام دیده می شود از قبیل آنچه در باب **مسألة حال و قدمای ثمانیه و جوهر فرد (جزء لایتجزا)** و **تفکک روحی** و امثال آنها گفته اند (۱) بیشتر از همین جهت ناشی شده است که متکلمین خواستند قواعد فلسفه را با مسائل دینی گرگی آشتی دهند و ناگزیر بالتزام بعضی عقاید و گفتارها شدند که نه با مسائل دینی سازش دارد و نه با قواعد فلسفی !

مسلم است که اساس هر دین و مذهبی با يك قسم فلسفه بنیاد شده و عموم مذاهب کم و بیش با اصول فلسفی آمیخته است اما فلسفه‌یی که در ادیان و مذاهب موجود است غیر از قواعد علمی و مسائل نظری فلسفه **طائس ملطی و ارسطاطالیس** و امثال آنهاست که در این مبحث مورد نظر ما می باشد .

فلسفه در هر دین و مذهبی راه یافت منشأ انقلاب و زیر و رو شدن عقاید دینی گردید تفاوت دیانت اسلام با دیگر ادیان این است که اسلام عقل را از حکومت معزول نکرده و همه جا احکام عقل را محترم شمرده و مردم را امر بتفکر و تعقل نموده است . اصول دین با دلایل عقلی درست می شود و در فروع مذهب هم غالب علما در مورد معارضة عقل با نص^۳ در مبحث **تعادل و تراجم** طرف عقل را رجحان می دهند با اینهمه چون بموارد اختلاف واضح و اقامه دلایل فلسفی برخلاف مسلمات مذهبی می رسند عقل را خطا کار و عقول بشر را از درك حقایق ربوبی کوتاه می شمارند و يك دسته عقل را برخلاف ادراکات عمومی تفسیر می کنند (۲) و يك دسته معتقد

(۱) رجوع شود بشرح تجرید ملاعلی قوشجی .

(۲) بعض متکلمین و علمای اصول در تعریف عقل گویند: « ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان » و حکما گویند: « العقل جوهر مجرد فعلاً و مادّة » .

بعالمی و رای طور عقل می‌شوند که در آن عالم خطاهای عقول کشف می‌شود چنانکه حکومت عقل اشتباهات حواس* را معلوم می‌سازد (۱).

بعض فلاسفه که می‌خواهند رعایت جانب دین کنند در جایی که دلایل عقلی برخلاف ضرورت دین باشد یا از سر دلیل عقل می‌گذرند و بگفتار حضرت صادق علیه السلام و امثال او متوسل می‌شوند یا ظواهر دین را تأویل می‌کنند.

تأویل و تفسیر برخلاف ظواهر هم از اینجا برخاست که بعض علماء دینی خواستند دلایل فلسفه را با مسائل شرع موافقت دهند.

بالجمله فلسفه نظری قدیم با ظواهر ادیان بنظر عمومی سازگار نیست و علمادر موارد معارضة عقل و شرع بطور کلی چهار طایفه شده‌اند یک دسته جانب ظاهر دین را گرفته و عقل را خطا کار و دلایل عقلی را ناقص دانند. و یک طایفه جانب عقل را گرفته و بکلی از سر دین برخاسته‌اند. و یک دسته اصول مذهب را بر ظاهر خود باقی گذارده عقل را تأویل کنند و فرقه دیگر بر عکس ظواهر شریعت را تأویل کنند و اصول عقلی را بحال خود باقی گذارند.

دین حنیف اسلام چون با اساس فلسفه یعنی تعقل و تفکر بیش از همه ادیان آشنایی داشت بیشتر از همه توانست در مقابل سیطره فلسفه و هجوم افکار فلسفی پایداری کند و قواعد عقلی را برتابد و در خود مستهلک سازد و گر نه انصاف را فلسفه عجیب و فلاسفه بزرگی که در اسلام ظهور کردند و آن همه مخالفتهای سرّی و علنی اگر در هر مذهبی وجود گرفته بود در قدم اول آنرا ریشه کن می‌ساخت. نمونه این معنی را در تاریخ مذهبی ملل دیگر می‌بینیم، معامله‌یی که برق فلسفه با دیانت مسیح

(۱) عقیده حکمای اشراقی و عرفا این است که بالاتر از مقام عقل مرتبه‌ییست که در اثر ریاضت بدان توان رسید و در آن مرتبه حقایق واقعی بشهود می‌پیوندد و خطاهای عقول و ادراکات عمومی کشف می‌شود. غزالی در کتاب «المنقذ من الضلال» این معنی را با بیان رسا و شیرین نگاشته است و انشاء الله بعد از این نقل خواهد شد.

علیه السلام از آغاز تاریخ مسیحیت تا کنون کرده است و بسته شدن مدارس فلسفی آتن و تبعید فلاسفه و پناه بردن بعض آنها بدربار انوشیروان و تاریخ مذهبی قرون وسطی و جنگ و جدالهای فلاسفه با رؤسای مذهبی مسیح نموداری از این مطلب است ! وانگهی دیانت محدود مسیح با احکام عشره کجا و دیانت اسلام که بجزئیات امور اجتماعی و طبیعی و الهی دست زده است کجا !

مسلم است که هر قدر دامنۀ احکام و اصول و فروع دیانت وسیعتر باشد با فلسفه مخصوصاً فلسفه قدیم که همه علوم و شؤون اجتماعی و عقلی را زیر پر داشت برخوردش بیشتر خواهد بود .

مسلمین همان تیری را که از کمان ارسطو و افلاطون خورده بودند با قلم ابن رشد بقلب جامعۀ مسیحیت زدند و همانطور که دیانت اسلام در اثر رواج فلسفه یونان رنگهای تازه گرفت شیوع فلسفه اسلامی در اروپا هم منشأ انقلاب و زیر و روشن شدن دیانت مسیحی گردید . و همچنانکه علمای دینی اسلام خود با فلسفه مسلح شدند و در مقابل فلاسفه جنگیدند رؤسای مذهبی مسیح هم خود سلاح فلسفه را بدست گرفته با فلاسفه زد و خورد کردند . جنگ و جدال فلسفه بادین همه وقت و در هر مذهب و ملت کم و بیش وجود داشته است .

رواج فلسفه در دیانت اسلام از بعض جهات نافع و از بعض جهات مضر بود ، از یک طرف مسلمین را با علوم و فنون عقلی آشنا و بسلاحهای دیگر طوایف مذاهب عالم آراسته ساخت و تا آنجا که راه داشت پایه اصول دین را روی عقل استوار کرد و از طرف دیگر منشأ تفرّق کلمه و پیدایش فرق و عقاید نو ظهور گردید و مسائل دینی را از سادگی بتعقید و پیچیدگی انداخت .

علمای دین مسائل را بصورت مطالب علمی طرح می کردند و کم کم بعض مباحث مذهبی مانند **قضا و قدر و جبر و اختیار و خلود در عذاب** جحیم دست کمی از مسائل دقیق حرکت و زمان فلاسفه پیدا نکرد . و از همین رهگذر عقاید دینی

تدریجاً بصورت شرح کتاب عقاید نسفیه و شرح مواقف و شرح مقاصد و شرح تجرید درآمده است (۱). در این کتابها مسائل فلسفی کاملاً طرح می‌شود. اینجا درصدد مقایسه مذاهب با یکدیگر و سنجش سود و زیان فلسفه برای دین اسلام نیستم. مقصودم باز نمودن حالت دین و فلسفه است بطور کلی با اشاره ببعض تغییرات که از ناحیه رواج فلسفه در دین اسلام رخ داده است. از آنگاه که فلسفه یونان و ایران و هند میان مسلمین شیوع یافت در دین اسلام تغییرات نمایان رخ داد. از انواع فلسفه در مظاهر اسلامی یادگارها موجود است. یکی از آثار فلسفه هندی که با مذهب تناسخ آمیخته است این بود که بعضی فرق اسلامی مانند قرامطه و سبأیه (۲) معتقد بتناسخ شدند و بنوشته بعضی احمد بن حافض معتزلی و ابومسلم خراسانی هم نوعی از مذهب تناسخ داشته‌اند (۳). تعلیمات فلسفه ایران و حکمای خسروانی (۴) در فرقه صوفیه و آثار فلسفه یونان در فرقه معتزله بخوبی نمایانست.

(۱) متن کتاب «عقاید نسفیه» تألیف (عزیزالدین نسفی) و شرحش از محقق تفتازانی صاحب کتاب مطول است. و متن کتاب مواقف از قاضی عضدالدین ایجی است که معاصر خواجه حافظ شیرازی بود و بقول او «بنای کار مواقف بنام شاه نهاد» و شرحش از میرسید شریف جرجانی است متوفی ۸۱۶. کتاب مقاصد و شرحش هردو تألیف محقق تفتازانی است متوفی ۷۹۲. متن تجرید تألیف خواجه نصیرالدین طوسی است متوفی ۶۷۲ این کتابرا شروح و حواشی بسیار است.

(۲) فرقه سبأیه منسوب به (عبدالله بن سبأ) معتقد بودند که امامت با میرالمؤمنین علی ختم است و در مورد علی غلو می‌کردند و اولین فرقه‌یی بودند که قایل بختم امامت شدند و محبت علی ع و تبرّی از دیگران را علانیه اظهار نمودند (فرق الشیعه نوبختی طبع بغداد ص ۲۲).

(۳) ضحی الاسلام ص ۲۴۰.

(۴) حکمای خسروانی یا فیلوویون فلاسفه قدیم ایران بودند و طریقه آنها بنام خسروانی یا فهلوی و بعضی عقایدشان در کتب فلسفه مانند اسفار و تألیفات شیخ شهاب الدین سهروردی معروف است و حاجی سبزواری در منظومه حکمت گوید:

«والفیلوویون الوجود عندهم حقیقه ذات مراتب نعم»

در قرن دوم هجری منطق و فلسفه داخل علوم اسلامی شد . اول کسی که عرب را با این علوم آشنایی داد دانشمند بزرگ ایرانی **ابن مقفع** (۱) بود . وی نخستین بار فن منطق را به عربی ترجمه کرد و مسائل برهانی را در دست مسلمانان انداخت (۲) . از آن تاریخ به بعد مسلمین شروع به ترجمه کتب فلسفه و منطق کردند و عمده کتابهای فلسفه در قرن سوم هجری به عربی نقل شد .

در قرن دوم هجری از همان زمان که منطق و فلسفه داخل معارف اسلامی گردید فرقه‌یی بنام **معتزله** پیدا شدند . این فرقه فلسفه را برای دین استخدام نموده **فن کلام** را ایجاد کردند .

مؤسس و رئیس این طایفه **ابو حذیفه** (۳) یکی از ایرانیان مقیم بصره بود و

(۱) **عبدالله بن مقفع** بزرگترین دانشمند شهیر ایرانی در قرن دوم هجری است . نام اصلی او **روزبه** و نام پدرش **دادویه** از مردم شهر جور (فیروزآباد) فارس بود . ابتدا مذهب زردشتی داشت و بدست (عیسی بن علی) عموی منصور خلیفه عباسی مسلمان و موسوم به (عبدالله) گشت . کتب علمی و ادبی بسیار ترجمه یا تألیف نمود و میان سنوات ۱۴۲-۱۴۵ با امر منصور و بدست (سفیان بن معاویه بن یزید بن مهلب بن ابی صفرة) امیر بصره کشته شد .

(۲) کتاب ضحی الاسلام و تاریخ تمدن اسلام تألیف جرجی زیدان .

(۳) **ابو حذیفه و اصل بن عطا** اصلش ایرانی و از شاگردان حسن بصری بود . مخرج راء نداشت و از این جهت کلمه‌یی که حرف راء داشته باشد بر زبان نمی‌راند و چون تسلط کامل در زبان عربی داشت برای ادای مقصود کلمات بدون راء را انتخاب می‌کرد . چون میان مسلمانان این اختلاف عقیده افتاد که مرتکب کبایر را کافر می‌دانستند و جمع دیگر مسلم فاسق می‌شمردند ابو حذیفه قایل شد که مرتکب کبایر نه کافر است و نه مؤمن و منزلتی بین المنزلتین دارد و از این جهت حسن بصری او را از درس خود دور کرد . ابو حذیفه هم از حلقه درس حسن کناره‌گیری و خود حلقه تدریس دایر نمود و (عمرو بن عبید) هم بدو پیوست و طریقه معتزله را ایجاد کردند و در کتاب **زهر الآداب** [ج ۱] می‌نویسد: اول کسی که بلقب « معتزلی » شهرت گرفت همان « عمرو بن عبید » بود . تولد ابو حذیفه سال ۸۰ ، وفاتش سال ۱۸۱ هجری واقع شد (مقریزی و ابن خلکان) .

عمرو بن عبید (۱) هم یکی از موالی است که با ابوحنیفه همدست شد و این هردو از شاگردان حسن بصری (۲) بودند و از درس او کناره گرفتند و از این رو باعتزال معروف شدند. نخستین کس که لفظ (معتزله) را در مورد این طایفه بکار برد قتاده ابن دعامة (۳) بود (۴).

طریقه‌یی که ابوحنیفه و پیروانش اختراع کردند بدست بعضی علمای بزرگ این فرقه همچون ابوهندیل (۵) و نظام بصری (۶) و جاحظ (۷) و ابو سهل

(۱) ابوعثمان عمرو بن عبید از موالی و شاگرد حسن بصری بود پیرو ابوحنیفه و با او در ایجاد طریقه معتزله همدست گشت. تولدش ۸۰ هجری و وفاتش میان سالهای ۱۴۲-۱۴۸ اتفاق افتاد (ابن خلکان).

(۲) حسن بن یسار از بزرگان زهاد و دانشمندان تابعین بود وفاتش در رجب ۱۱۰ واقع شد و در همین سال مُبَرَّ معروف (محمد بن سیرین) وفات یافت (یافعی و ابن خلکان).

(۳) قتاده بن دعامة مردی نابینا از بزرگان فن تاریخ و انساب بود ولادتش سنه ۶۰ و وفاتش ۱۱۷ هجری واقع گشت (وفیات الاعیان).

(۴) قتاده روزی وارد مسجد بصره شد عمرو بن عبید و اصحابش در عقاید دینی هباهو می کردند. قتاده پنداشت که حلقه درس حسن بصری است چون دانست که اینان از حوزه تدریس حسن کناره گرفته اند گفت: «انما هؤلاء المعتزلة» یعنی همانا اینان کناره گرفتگان اند و از نزدیک آنان برخاست. از این تاریخ لفظ معتزله را در مورد فرقه مخصوص بکار بردند (ابن خلکان) - در وجه تسمیه این فرقه به (معتزله) اقوال دیگر هم از (مسعودی) و (بغدادی) و غیره در کتاب (فجر الاسلام) ص ۳۴۴ نقل شده است.

(۵) ابوالمهندیل محمد بن هدیل بن عبدالله معروف به علاف از موالی و بزرگان معتزله بود ولادتش میان سالهای ۱۳۱-۱۳۵ و وفاتش ۲۳۵ رخ داد.

(۶) ابواسحاق ابراهیم بن سبار بن عانی معروف به نظام بصری ۱۸۵ - ۲۲۱ (حواشی فرق الشیعه نوبختی و روضات الجنات میرزا محمد باقر رحمه الله).

(۷) عمرو بن بحر متوفی ۲۵۵

هلالی (۱) و امثال آنها قوَّت یافت و سروصورت علمی بخود گرفت.

بعض بزرگان معتزله خود در مسلک اعتزال تشکیل احزاب و فرقه های مخصوص دادند (۲) مانند فرقه **نظامیه** از پیروان نظام بصری و **ضراریه** از اتباع **ضرار بن عمرو** که معاصر ابوحنیفه بود و در میان معتزله عقیده های مخصوص داشت (۳).

فرقه معتزله را بنام (قدریه) و (جهمیه) هم می خواندند اما خود معتزله از این نامها مخصوصاً لفظ (قدریه) که در باره آنها این حدیث را «القدریه مجوس هذه الامّة» روایت کرده اند، تبرّی می جستند (۴) در واقع هم این احزاب بایکدیگر تفاوت داشتند اما در بعض جهات شبیه یکدیگر بودند.

قدریه طایفه یی بودند که افعال بندگان را اختیاری محض می دانستند و می گفتند انسان در اراده و فعل آزاد مطلق است. از این جهت آنها را قدریه می گفتند که معتقد بقدرت و توانایی کامل انسان بر اعمال و افعال بودند.

معبد جهنمی که حجّاج او را کشت و **غیلان دمشقی** که هشام بن عبد الملك او را بدار آویخت، از بزرگان و مؤسسان طریقه قدریه در قرن اول هجری بودند.

این مسلک باصحّ اقوال در عراق پیرامین تعلیمات حسن بصری مایه گرفت و در بلاد شام و عراق پیروان فراوان یافت برخی منبع این فکر را بلاد شام پنداشته اند (۵).

(۱) بشر بن معتمر متوفی ۲۱۰

(۲) رجوع شود بکتاب (ملل و نحل) و (فرق الشیعه نوبختی) و (طبقات المعتزله).

(۳) بعض عقاید او در حاشیه کتاب فرق الشیعه طبع بغداد (ص ۱۰) نقل شده است.

(۴) فجر الاسلام.

(۵) فجر الاسلام.

جهمیّه که آن را **جبریّه** هم گویند ضدّ مسلک قدریّه معتقد بودند که بندهاگان در اعمال و افعال خود مجبور صرف اند و هیچوجه اختیاری برای آنها نیست .

مؤسس این طریقه **جهم بن صفوان** از مردم خراسان بود که نزد **حارث بن سریج** منصب دبیری و وزارت داشت . حارث در خراسان بر بنی امیه خروج کرد و در سال ۱۲۸ هجری کشته شد . جهم هم در این واقعه اسیر گشت و بقتل رسید .
نوبختی (۱) در کتاب **فرق الشیعه (۲)** فرقه جهمیّه یعنی اصحاب جهم بن صفوان را از غلات طایفه **هرجه** در خراسان نوشته است .

جهمیّه علاوه بر عقیده جبر عقاید دیگر هم داشتند مانند نفی صفات از خداوند که از مسائل مهمّ فنّ کلام است (۳)

معتزله با قدریّه در اختیار عباد و با جهمیّه در نفی صفات از واجب الوجود مشابهت دارند و از این جهت است که آنها را بدان نامها هم خوانده اند و گرنه بطوریکه اشاره کردیم میان آنها تفاوت بلکه مخالفت و کشمکش نیز بوده است .
 واصل بن عطا که از بزرگان معتزله بود یکی از اصحاب خود را به خراسان فرستاد تا با جهم بن صفوان مجادله و مباحثه کند و او را بخطای طریقه جبر ملزم سازد (۴)

دو طایفه قدری و جبری با یکدیگر بنهایت اختلاف داشتند و دیری نگذشت که جای خود را بدو فرقه اشعری و معتزلی دادند .

اساس طریقه اشاعره از تعلیمات جهمیّه مایه گرفت و در اواخر قرن سوم

(۱) **ابو محمد حسن بن موسی النوبختی** از بزرگان سده سوم هجری .

(۲) ص ۶ چاپ بغداد .

(۳) رجوع شود بشرح مواقف و شرح تجرید قوشجی .

(۴) **فجر الاسلام** -

یا اوایل قرن چهارم هجری بعنوان فرقه (اشعری) ظهور کرد و بنام مشهورترین رؤسای این فرقه **ابوالحسن اشعری** (۱) معروف گردید .

ابوالحسن اشعری بر مخالفت معتزلی ها قیام نمود و جمعی پیرو او شدند . عالم مشهور **قاضی ابوبکر محمد باقلانی** متوفی سنه ۴۰۳ (۲) مذهب اشعری داشت و در تأیید و ترویج این طریقه کوشش بسیار کرد .

اشاعره و معتزله با یکدیگر سخت مخالف بودند و کار مخالفت این دو فرقه بر دو خوردها و انقلابات خونین کشید و مسلمانان هر ناحیه را مدت چند قرن بهمین زد و خورد ها مشغول و سرگرم داشت نمونه‌یی از این معنی واقعه خراسان است در سال ۴۵۶ که پیش نوشتیم .

بخشی از عقاید اشعری و معتزلی (۳)

اشاعره و معتزله در مسائل بسیار باهم اختلاف دارند . عمده مسائل خلافتی آنها بدین قرار است :

(۱) ابوالحسن علی بن اسمعیل بن اسحق اشعری از نژاد **ابوموسی اشعری** است تألیفات بسیار داشت . ابتدا داخل طریقه معتزله بود و از این مسلک برگشت و علانیه اظهار مخالفت نمود . نزد **ابوعلی جبائی** (محمد بن عبدالوهاب ۲۳۵-۳۰۳) که از مشاهیر معتزله است تحصیل می کرد . با عقیده استادش مخالف شد و با وی مناظره نمود . وفاتش حدود سنه ۳۳۰ اتفاق افتاد . از معاصرانش **ابوهاشم معتزلی** است (عبدالسلام بن ابوعلی جبائی متوفی ۳۲۱) که از بزرگان معتزله شمرده می شود (وفيات الاعیان ابن خلکان و روضات الجنات) . (۲) وفيات الاعیان) .

(۳) خلافت اشعری و معتزلی را از چند کتاب حکمت و کلام و اصول و ملل و نحل و تاریخ و ادب و تراجم گرفته ایم از قبیل (ملل و نحل شهرستانی) و (نهج الحق) علامه و (کتاب الفصل فی الملل و الاعواء و النحل) تألیف **ابن حزم ظاهری** و (فرق الشیعه نو بختی) با حواشی بقیه حاشیه در صفحه ۶۲

۱- معتزلی گوید افعال خیر از خدای باشد و بر اوست که هر چه شایسته تر و سزاوارتر رعایت بندگان کند. امّا اعمال شرّ مخلوق عباد و عنان قدرت و اراده اینجا همه در دست انسان است. اشعری گوید بد و نیک کارها همه آفریده خداوند است و بنده را بهیچوجه اختیار نیست.

۲- معتزلی گوید ایمان را سه رکن است اعتقاد بقلب و جنان، گفتار بزبان، عمل بارکان. اشعری گوید رکن اصلی ایمان عقیده قلبی است و گفتار و کردار از فروع آنست و کسی که دین را بدل بگروود مؤمن است هر چند عمل و گفتارش با عقیدت یار نباشد.

۳- معتزلی از ذات واجب الوجود صفات ازلیّه همچون علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و جز آنها را نفی کند و گویا خداوند عالم است بالذات نه بصفّت علم و قادر است نه بصفّت قدرت و همچنین در دیگر صفات ازلی. امّا اشعری قائل بصفات ازلیّه زاید بر ذات است که قایم بذات واجب الوجودند.

والاشعری* باز دیاد قائله وقال بالنّیابة المعتزله (۱)

مسأله تعدّد قدما که در کتب کلام دیده می شود مربوط بهمین مطلب است.

۴- معتزلی قایل است به حسن و قبح عقلی و گوید حسن و قبح ذاتی اشیاء است و عقل خود بدون معاونت شرع می تواند حسن و قبح چیزها را ادراک کند. اوامر و نواهی شرع تابع حسن و قبح ذاتی است نه اینکه حسن و قبح تابع امر

بقیه حاشیه از صفحه ۶۱

طبع بغداد و (شرح مواقف) و (شرح تجرید قوشجی) و (شرح عضدی) و (فصول) و (شرح منظومه سبزواری) و (الوافی بالوفیات صفدی) و (روضات الجنّات) و (شرح ابن ابی الحدید) بر نهج البلاغه و (مجمع البحرین) در ماده (عزل) و (مقدمه ابن خلدون) و (البيان والتبيين) جاحظ و امثال آنها، کسانی که طالب تفصیل و ادله اقوال هستند باین مأخذ رجوع کنند.

(۱) منظومه سبزواری.

۶ - معتزلی گوید کسی که مرتکب گناهان کبیره می شود نه مؤمن است و نه کافر بلکه فاسق است و از این معنی عبارت کند به منزلة بین المنزلتین .

۷ - معتزلی گوید کلام الله مخلوقی است حادث و اشعری معتقد بکلام قدیم است مسأله کلام نفسی مقابل کلام لفظی که از مختصات عقاید اشعریان است از فروع همین مسأله شمرده می شود .

هم در کتاب «مرهم العلل المعضلة فی دفع الشبه والرد علی المعتزلة» صفحه ۱۸۴ طبع هندوستان می نویسد: اول کسی که اعتقاد بمخلوق بودن قرآن را علانیه و آشکار کرد در سال ۱۲۰ و اند هجرت جعد بن درهم بود که او را «خالد بن عبدالله قسری» امیر حاکم عراق بکشت ؛ پس از وی رئیس جهمیّه جهم بن صفوان بود که این عقیده را از جعد گرفت و در سال ۱۳۰ هجری این فکر را انتشار داد و غوغای عظیم برپا شد و جهم را کشتند .

پس از جهم بن صفوان بشر بن مریسی آن عقیده را آشکار نمود ؛ بشر مریسی در زمان هارون الرشید می زیست و در آن وقت از ترس عقیده خود را چندان علنی اظهار نمی کرد و بعد از وفات هارون الرشید عقیده خود را همه جا علانیه اظهار نمود و بر سر این عقیده فتنه ها برپا شد تا در زمان امام احمد بن حنبل (۱۶۴ - ۲۴۱) آن فتنه بالا گرفت و این ماجرا در عهد معتضد عباسی پشت جاری بود چون نوبت بمتوکل رسید وی طرفداران عقیده مخلوق بودن قرآن را مخدول ساخت و جمعی را از بین برد تا این فتنه فی الجمله تسکین یافت و آن غوغا تا حدی خاموش گردید .

۸ - معتزلی گوید اعجاز قرآن مجید بسبب آن است که مردم را از معارضه و آوردن مانندش منصرف ساخت و گر نه اتیان بمثل برای فصحای عرب ممکن بودی . و اشعری قرآن را با لذات معجز و آوردن مانند آنرا از بشر محال داند و گوید:

که گفت خداوند عالم بکلیّات است نه بجزئیّات. بهمین مناسبت در کتاب طبقات سبکی (۱) چند ورق راجع باین موضوع نوشته و خواسته است که این نسبت را از امام الحرمین رفع و او را از داشتن این عقیده پاک کند.

غزالی برای اینکه مورد این تهمت واقع نشود هر جا باین موضوع رسیده عقیده خود را صریحاً بیان کرده است از جمله در کتاب نصیحة الملوك می نویسد:

«وی داناست بهر چه دانستنی است و علم وی بهمه چیزها محیط است»

۱۴ - اشعری گوید ایمان و طاعت بتوفیق و کفر و معصیت بخذلان الهی است و توفیق عبارت است از خلق قدرت بر طاعت و خذلان عبارت است از خلق قدرت بر معصیت.

آنچه از موارد اختلاف اشعری و معتزلی یاد کردیم عمده مسائل خلاقیّه‌یی است که میان آنها مشهور شده است. از این مسائل هم بعضی مولود بعض دیگرند مثلاً مسأله حال و کلام نفسی و همچنین اختلاف در توفیق و خذلان بمسأله نفی صفات وجبر و اختیار برمی گردد.

غیر از آنچه گفتیم موارد خلاقیّه دیگر هم در باب وعد و وعید و اسماء و احکام و عقل و سمع و همچنین در موضوعات جزئی و شخصی از قبیل اینکه عایشه و طلحه و زبیر خطا کار بودند یا نه و بر فرض خطا آیا برگشتند و توبه کردند یا همچنان با گناه از دنیا رفتند، و معاویه و عمرو عاص بر امام خروج کردند یا نه، و امثال این اختلافات وزد و خوردها میان معتزله و فرقه های دیگر بوده است که بسیاری از آنها مربوط بمسائل مذکوره می شود و در کتب عقاید بتفصیل ثبت شده است.

معتزله خود چند طایفه بودند و در بعض عقاید با هم اختلاف داشتند، در زمان بنی عباس دو مدرسه بزرگ در بصره و بغداد برای طوایف معتزلی مقابل یکدیگر

ایجاد شده بود که در مسائل خلاقی با هم بحث و مجادله می کردند (۱)

تبلیغات معتزله

از جمله کارهای معتزله این بود که برای پیشرفت مسلک خود انجمنهای تبلیغ دایر کرده برای دعوت مردم و مناظره با مخالفان طریقه اعتزال مبلغین باطراف می فرستادند چنانکه **واصل بن عطا** بعض طرفداران خود را برای تبلیغ به یمن و جزیره و ارمنیه و **عبدالله بن حارث** را بمغرب و **حفص بن سالم** را به خراسان برای مناظره و گفت و گو با **جرهم بن صفوان** خراسانی مؤسس طریقه (جهمیّه) یا (جبریّه) فرستاد.

عمرو بن عبید دعوت مردم را بطریقه معتزله بزرگترین عبادت می شمرد و اصحاب و پیروان خود را بدعوت و تبلیغ تشویق می کرد.

بزرگان معتزلی در ردّ قرقه‌های مخالف مانند (مانویّه) و (مرجئه) و (خوارج) و (دهریّه) و امثال آنها کتابهای بسیار تألیف کردند. از جمله تألیفات **واصل بن عطا** کتابی را یاد کنند که مشتمل بر هزار مسأله در ردّ (مانویّه) نوشته بود (۲).
 از باب حدیث یعنی کسانی که بنصوص و ظواهر شرع قناعت می کردند و معتقد بودند که در احکام شرعی نباید از پیش خود تصرفی کرد از دشمنان سخت معتزله و معتزله هم بزرگترین مخالف علمای حدیث بودند و هرگاه فرصت بدست يك طرف می افتاد درباره طرف دیگر از هیچ چیز فرو گذاری نمی کرد و کار را از احتجاج عقلی و شرعی گذرانیده بتکفیر و قتل و شکنجه و عذاب می کشید.

یزید بن ولید و **مروان بن محمد** از طرفداران معتزله بودند و رواج این عقیده در زمان آنها روزافزون گردید.

(۱) رجوع شود بکتابهای : فرق الشیعه نوبختی و ملل و نحل شهرستانی و فجر الاسلام.

(۲) فجر الاسلام :

در زمان مأمون و معتصم عباسی داستان مخلوق بودن قرآن و حدوث و قدم کلام الله بیش از همه وقت سرزبانها افتاد و بر سر این عقیده فتنه‌ها برپا شد این هر دو خلیفه هم طرفدار عقیده معتزلی بودند و از این جهت در دوره خلافت ایشان معتزله پیش افتادند و محدثین با انواع عقوبت دچار شدند .

در عهد القادر بالله عباسی (متوفی ۴۲۲) چون خود خلیفه مخالف عقیده معتزلی بود و کتابی در ردّ این فرقه و بطلان عقیده خلق قرآن تألیف کرده بود معتزلیها بنسبت کفر و بددینی در مشقت افتادند .

از جمله اسباب اینکه فرقه معتزله در نظر غالب مسلمانان بددینی و سستی عقیده مشهور شدند همین بود که با علمای حدیث مخاصمه داشتند و محدثین بر آنها می‌تاختند .

شیعه و معتزله و مرجئه و خوارج

در عهد اموی فرقه‌های مختلف ظهور کردند ولی اساس و مرجع همه احزاب چهار فرقه بود عبارت از شیعه و معتزله و مرجئه و خوارج .

بیشتر اختلافات از آنگاه وجود گرفت که واقعه قتل عثمان بن عفان در سال ۳۶ هجری و حوادث جنگ جمل و صفین در عهد خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام اتفاق و گفتوگو از حق و باطل و مصیب و مخطی میان مسلمانان افتاد .

جنگ طلحه و زبیر و رفتار معاویه و عایشه با علی (ع) ایجاد اختلافات اساسی کرد .

شیعه طرفداران علی (ع) و معتزله اصحاب واصل بن عطا و عمرو بن عبید بودند که درباره آنها گفتوگو کردیم .

خوارج آن دسته بودند که پس از تحکیم حکمین (ابوموسی اشعری و عمرو ابن عاص) از اصحاب علی (ع) خارج شدند و او را مانند معاویه تکفیر کردند و داستان

جنگ نهروان که علی با این طایفه کرد سخت معروفست .

مرجئه (۱) مقابل احزاب دیگر معتقد بودند که باید در قضایا بی طرفی

اختیار کرد و با هیچ طرف همراهی نمود .

این طایفه می گفتند که تعیین کفر و ایمان و تشخیص هدایت و ضلالت حقیقی

با ما و در باره کفر و ایمان مردم اظهار عقیده کردن روا نیست . حکم هر کس را

بخدا واگذار باید کرد ، هر کس شهادتین بزبان گوید مؤمن است هر چند در دل

مخالف بود و بفرايض عمل نکند .

دسته بی طرف در صحابه صدر اوّل هم وجود داشتند چه در اواخر عهد عثمان

برخی مانند ابی بکره و عبدالله بن عمر و عمران بن حصین پیدا شدند که خود را

داخل مناقشات و زدوخوردها نمی کردند و در قضایا بی طرف بودند .

در عهد بنی امیه طرفداران این مسلک نسبتاً فراوان گشتند . سکوت و بی طرفی

آنها و داخل نشدن در احزاب شیعه و خوارج که از دشمنان سخت امویها بودند

بصلاح دولت بنی امیه تمام می شد .

در عهد بنی عباس فرقه مرجئه در احزاب دیگر مضمحل شدند و جمعیت ممتازی

مقابل احزاب دیگر نداشتند .

طریقه مرجئه در ابتدا يك مسلک اجتماعی ساده بود که گفتیم در بعض صحابه

صدر اوّل هم وجود داشت اما بتدریج رنگ دینی و صبغه مذهبی گرفت و در مقابل

(۱) کلمه مرجئه بعقیده بعضی مأخوذ است از ارجاء بمعنی امهال و تأخیر و سبب

تسمیه این بود که در موارد اختلاف حکم قطعی بکفر کسی نمی دادند و کار را بخدا و کشف

حقیقت را بقیامت واگذار می کردند و می گفتند: «نرجی امر الناس الى الله» و بعضی آن را

از (ارجاء) بمعنی امیدوار ساختن گرفته اند چه این فرقه اهل عصیان را با اداء

شهادتین از مزایای ایمان نومید نمی ساختند و آنها را کافر نمی شمردند و برای همه امید

آمرزش داشتند .

شیعه که امامت را رکن ایمان می شمردند و خوارج و همچنین بعض طوایف دیگر که در باره خلفاء راشدین سخن را بحدّ نسبت فسق و کفر می کشیدند ، مرجئه می گفتند در حق کسی که اداء شهادتین کند حکم کفر نتوان داد چه اساس ایمان معرفت خدا و رسول است و بس ، نه اتیان بفرائض و اجتناب از کبایر جزو ایمان است چنانکه خوارج معتقدند و مرتکب کبیره و تارک فریضه را کافر می خوانند ، و نه معرفت و اطاعت امام رکن ایمان است چنانکه شیعه عقیده دارند اشخاصی که داخل مسلک مرجئه بودند درمورد غلات شیعه و خوارج و امویها و بالجملة هر کسی که دم از دین اسلام می زد هر چند رفتار و کردارش مخالف ظواهر شرع بود حکم کفر نمی دادند و همه اهل قبله را باقرار ظاهر مؤمن می شمردند ، سهل است درباره امثال **اخطل** از شعرای نصرانی هم کسی را محکوم بکفر قطعی نمی کردند و با هر طایفه بمسالمت رفتار می نمودند (۱)

ثابت قطنه یکی از شعرای فرقه مرجئه است که در عهد اموی می زیست و از اصحاب یزید بن مهلب بود . قصیده یی درباره طریقه و مسلک خویش ساخته که **ابوالفرج اصفهانی** (۲) در کتاب **اغانی** آورده است .

یا هند فاستمعی لی ان سیرتنا	ان نعبدا لله لم نشرك به احدا
نرجی الامور اذا كانت مشبهة	ونصدق القول فیمن جار او عندا
المسلمون علی الاسلام کلهم	والمشرکون استووا فی دینهم قددا
ولا اری ان ذنباً بالغ احدا	م الناس شرکاً اذا ما وحدوا الصمدا

۱- ملل و نحل ابن حزم ج ۴ و فخر الاسلام ص ۳۶۶ و فرق الشیعه نوبختی ص ۶ طبع بغداد .

(۲) ابوالفرج علی بن حسین اصفهانی از بزرگان ادبای شیعه مذهب در قرن چهارم هجری بود و در سنه ۳۵۶ وفات یافت . کتاب اغانی بهترین مؤلفات اوست و مجموعه اش در بیست و یک جلد طبع شده است کتاب مقاتل الطالبیین هم از مؤلفات او بطبع رسیده است .

كُلُّ الْخَوَارِجِ مُخَطِّ فِي مَقَالَته
امّا علیّ و عثمان فَاَنْهَمَا
الله یعلم ماذا یحضران به

وَلَوْ تَعَبَدَ فِيمَا قَالَ وَ اجْتَهَدَا
عبدان لم یشرکا بالله مذ عبدا
و كلّ عبد سیلقی الله متفردا (۱)

نوبختی می نویسد (۲) پس از قتل علی علیه السلام جماعتی که با او بودند و همچنین آنها که با طلحه و زبیر و عایشه همراهی داشتند همگان جز مردمی اندک از شیعه گرد معاویّه جمع شدند و گفتند هر کس بظاهر اسلام اقرار کند مؤمن است ، این طایفه بلفظ (مرجئه) نامیده شدند چرا که برای تمام اهل قبله امید آمرزش داشتند .

مرجئه هم بتدریج چند فرقه بنامهای مختلف در آمده در بلاد خراسان و عراق و شام و غیره پراکنده شدند (۳)

(۱) برای باقی قصیده و ترجمه احوال ثابت قطنه رجوع شود بکتاب اغانی ج ۱۳ و خزائن الادب ج ۴ و کتاب الشعر والشعراء تألیف ابن قتیبه . (۲) فرق الشیعه ص ۶ .
(۳) - در کتاب (بیان الادیان) مرجئه را ۶ فرقه می نویسد بدین نامها : زرامیه و غیلانیه ، تومنیّه ، صالحیه ، شمریّه ، جهمیّه - بنوشته فرق الشیعه نوبختی چهار فرقه از مرجئه موسوم بودند به (جهمیّه) پیروان (جهم بن صفوان) از مرجئه خراسان و (غیلانیه) پیروان غیلان بن مروان در شام و ماصریّه پیروان عمرو یا (عمر بن قیس ماصر) در عراق و (شکاک) و (بقریه) از اصحاب حدیث از قبیل سفیان بن سعید ثوری و شریک بن عبداللّه و محمد بن ادریس شافعی و مالک بن انس و ابن ابی لیلی (ص ۶ - ۷) در خصوص بقریه از اصحاب حدیث می نویسد : این طایفه پیروان حسن بن صالح بن حی (۱۰۰ - ۱۶۹) بودند و علی (ع) را افضل ناس پس از رسول می دانستند اما بیعت ابی بکر را خطا نمی شمردند و در عمل موافق شیخین بودند ثابت بن هرمز فارسی (ابوالمقدام ثابت حداد) و سالم بن ابی حفصه و سلمه بن کهریل و کثیر النواء و حکم بن عتیبه در قرن دوم هجری از بزرگان این فرقه بودند (ص ۱۳) ابوحنیفه را هم از مرجئه عراق می نویسد (ص ۷) - ابویوسف و بشرمریسی را نیز از مرجئه می شمارد (ص ۱۴)

در مسائل اجتماعی و مسائل اعتقادی است در مقابل هر عقیده افراطی یک عقیده تفریطی و در برابر هر دو یک مسلک اعتدالی و طریقه میانه روی وجود می گرفت مثلاً در مقابل غلوئی که طایفه جهمیّه در سلب اختیار از انسان می کردند و بشر را در اعمال و افعال مجبور صرف می دانستند معتزله قایل با اختیار مطلق شدند و شیعه میانه را گرفته «امر بین الامرین» گفتند.

بعضی از اهل سنت مانند مقاتل بن سلیمان که معاصر (واصل بن عطا) بود درباره خداوند جل شأنه معتقد به تجسد و تشبیه بودند و می گفتند خالق را صفاتی از سنخ صفات مخلوق است.

معتزله در برابر این عقیده سخیف قایل به نفی صفات ازلیّه شدند. در مقابل اهل حدیث که جمود بر ظواهر شرع داشتند و بهیچوجه تجاوز از ظاهر را روا نمی شمردند، معتزله قایل بحسن و قبح ذاتی و عقلی شدند و از این رهگذر دست عقل را برای تصرف در احکام شرع باز گذاردند.

همچنین در مقابل عقیدتی که دیگر و در برابر حزبی حزب دیگر آشکار می شد. در زمان بنی عباس فرقه های نو ظهور و دعوی های تازه فراوان گردید و فرق اسلامی شاید از هفتاد و دو یا هفتاد و سه که در بعض روایات نقل شده است در گذشت، عقاید دینی و مطالب جزئی کم کم صورت مسائل کلی و علمی پیدا کرد و کتب کلام و عقاید پرداخته شد.

در این عهد نیز عمده اختلافات میان شیعه و سنی و معتزلی و اشعری و اصحاب رأی و حدیث (۱) بود، بیشتر فرقه های اسلامی و متکلمین هر طایفه در پیرامون همین اختلافات گفت و گو می کردند.

(۱) - اصحاب رأی پیروان امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن مرزبان فارسی

(۸۰-۱۵۰) هستند که در استنباط مسائل دینی برای وقیاس و اجتهاد و استحسان عمل کنند

بقیه حاشیه در صفحه ۷۴

معتزله فلسفه را برای دین استخدام کرده مسائل و ارنگ علمی داده بودند و همین طایفه علم کلام را بوجود آوردند .

سازگاری شیعه با معتزله در بیشتر اصول عقاید

شیعه در بیشتر اصول عقاید با معتزله همراه و با اشاعره مخالف بودند .

علامه حلی (۱) در کتاب **نهج الحق و کشف الصدق** موارد اختلاف شیعه امامیه را با طوائف اهل سنت و در اغلب مسائل اتفاق شیعه و معتزله را در مقابل اشاعره نگاشته است .

ابوالمعالی محمدالحسینی العلوی در کتاب **بیان الادیان** که در سال ۴۸۶ تألیف شده است در مذهب شیعه می نویسد در اصول مذهب با معتزله برابرند «الا در یک چیز و آن اهل کبیره است در دوزخ که معتزله گویند چون صاحب کبیره توبه ناکرده از دنیا نقل کند او در دوزخ و عذاب مخلد بماند ایشان گویند نماند بلکه شاید که ایزد تعالی بر او رحمت کند و از دوزخ بیرون آرد بفضل و رحمت خویش »

بقیه حاشیه از صفحه ۷۳

و اصحاب حدیث بیشتر اعتمادشان بمثون و ظواهر قرآن و احادیث است و پنج فرقه اند:

- ۱ - **داودیّه** پیروان داود بن علی اصفهانی ۲ - **شافعیّه** پیروان امام عبدالله بن محمد بن ادريس شافعی (متوفی ۲۰۴) ۳ - **مالکیّه** پیروان مالک بن انس (متوفی ۱۷۹) ۴ - **حنبلیه** اصحاب امام احمد بن حنبل (متوفی ۲۴۱) ۵ - **اشعریّه** پیروان علی بن اسمعیل اشعری از فرزندان ابوموسی الاشعری .

(۱) - آیه الله جمال الدین ابومنصور حسن بن یوسف بن مطهر (۶۴۸ - ۷۲۶) بزرگترین فقیه متکلم شیعه در قرن هفتم هجری بود بالغ بر نود جلد کتاب در فقه و اصول و رجال و منطق و کلام تألیف کرد مانند قواعد الاحکام و تذکرة الفقهاء در فقه و کشف المراد در شرح تجرید خواجه و خلاصة الاقوال در رجال . کتاب نهج الحق از مؤلفات بسیار مهم است در عقاید که برای الجایتو سلطان محمد خدا بنده نوشته است .

ابن ابی الحدید (۱) در شرح نهج البلاغه بسیاری از موارد اتفاق شیعہ و معتزلہ و اختلاف آنها را با اشاعره ایراد کرده است .

از سایر کتب کلام و عقاید نیز مانند (شرح مواقف) و (شرح مقاصد) و (ملل و نحل) شهرستانی و ابن حزم و (تبصرة العوام) و غیره موارد اتفاق شیعہ و معتزلہ و اختلاف آنها با اشاعره بدست می آید اما بنظر نگارنده از همه بهتر و جامعتر همان کتاب نهج الحق^۳ علامه است که در دو قسمت یکی در اصول و دیگری در فروع خلافتی امامیه با سایر طوایف اسلامی از قبیل اشاعره و کرامیه و ظاهریه یا داودیه و غیره تألیف شده است و ضمناً موارد اختلاف معتزلی و اشعری را که در فصول گذشته یاد آور شدیم با پاره‌یی از دلایل هر طایفه از روی این کتاب بدست توان آورد .

عبارات علامه در کتاب مزبور از این قبیل است که « اتفقت الامامية والمعتزلة على انثافاعلمون . . . وخالفت الاشاعرة في ذلك » یا « قالت الامامية و متابعوهم من المعتزلة ان الحسن و القبح عقليان . . . و قالت الاشاعرة ان العقل لا يحكم بحسن شيء البتة و لا بقبحه » یا « ذهبت الامامية والمعتزلة ان الله لا يفعل القبيح . . . و ذهبت الاشاعرة كافة ان الله قد فعل القبائح با سرها . »

شیعه و معتزلہ در مسائل دینی هم با دلایل فلسفی و عقلی و هم با ادله سمعی و نقلی پیش می آمدند ولی اشاعره و سایر ارباب حدیث بیشتر با دلایل نقلی و استحسانات کار می کردند و چندان با منطق و فلسفه سروکار نداشتند و از اینرو در مقابل معتزلہ

(۱) - عزالدین عبدالحمید بن هبة الله مداینی بغدادی تولدش ۵۸۶ و فاتهش ۶۵۶ اتفاق افتاد ابن ابی الحدید از بزرگان ادباء و مورخین معتزلی مذهب از خواص ابن علقمی وزیر مستعصم آخرین خلیفه عباسی بود و شرح نهج البلاغه را که از کتب مهم تاریخی و ادبی است بنام آن وزیر تألیف کرد وی و برادرش موفق الدین در دستگاه مستعصر و مستعصم مباشر اعمال دیوانی بودند و در فتح بغداد بدست مغول اسیر شدند و بسعی ابن علقمی و پایمردی خواجه نصیرالدین طوسی از کشته شدن نجات یافتند و هولاکو از قتل آنها درگذشت اما در همان سال فتح بغداد (۶۵۶) هردو برادر درگذشتند .

در مقام محاجّه زبون می گشتند و باستظهار آیه یا خبری طرف مخالف را بکفر و زندقه نسبت می دادند و گاه که می خواستند در معقولات تصرف کنند سخنان و عقاید عجیب و غریب اظهار می کردند که در کتب کلام از آنها نقل شده است .

اختلاف اصولی و اخباری در شیعه تقریباً نظیر یا باقیمانده اختلاف معتزلی و اشعری است ، پنداری این بنا روی ویرانه های عقاید همان دو طایفه بنیاد گشته است ، عقاید معتزله داخل طریقه اصولی و طریقه اشاعره و ارباب حدیث سر مشق مسلک اخباری است ، مشاجرات اصولی و اخباری در شیعه هم نسبت بخود کمتر از مشاجرات معتزلی و اشعری و رفتارشان بی شباهت بیکدیگر نبوده است (۱) .

رواج طریقه اشعری در عصر غزالی

دانستیم که مذهب معتزلی در سده اوّل هجری وجود گرفت و صاحبان این مسلک دین را با فلسفه آمیخته فنّ کلام را ایجاد و مسائل عقلی را داخل مذهب کردند و خواستند فلسفه نظری را که طبعاً با دین دومجری و دوش مختلف دارد و عبارت دیگر عقل برهانی را با وحی آسمانی سازگار و موافق کنند .

آمیزش دین با فلسفه و طریقه نو ظهور معتزله در اسلام بمنزله شمشیری دو سر بود که از یکسر بامخالفان اسلام و ارباب عقاید قدیمه که پیش از مسلمین بامنطق و فلسفه آشنا بودند و با این اسلحه برضدّ دیانت بطور عموم یا مذهب اسلام بخصوص کار می کردند و از یکسر دیگر با فرقه های داخلی مانند اصحاب حدیث و ارباب سنت و جماعت می جنگید . شیعه نیز چنانکه گفتیم در بیشتر مسائل با معتزله هم عقیده و هماواز بودند .

(۱) - قسمتی از مشاجرات اصولی و اخباری را در عصر متأخر مرحوم میرزا محمد

باقر اصفهانی در کتاب **روضات الجنات** متعرض شده و حدود سی مسأله از موارد خلافت آنها را در ذیل محمد امین استرآبادی ذکر کرده است ص ۳۶ .

نشر عقاید معتزله و شیعه در مسلمین روح انتقادی و روش استدلالی را ایجاد کرد و گرویدن بهر کس و باور داشتن هر چیز و بالجمله جنبه تعبد صرف را تاحدی از میان برداشت. مسائل دینی و اشخاص معروف مانند صحابه صدر اوّل در تحت انتقاد درآمدند، **نظام معتزلی** اقوال **شیخین** و **ابن مسعود** را علانیه انتقاد و **حدیقه** و **ابوهریره** را تکذیب می کرد (۱) و گروهی از معتزله در این عقیده با شیعه موافق بودند که علی علیه السلام را افضل ناس پس از رسول (ص) و بتفضیل او بر دیگران می گفتند (۲).

تا اواخر قرن سوم نامی از فرقه اشعری در میان نبود و دشمن سخت معتزله همان اصحاب حدیث بودند. پس از ظهور **علی بن اسمعیل اشعری** فرقه پی بدین نام روی طریقه اهل حدیث در مقابل معتزلی قیام کردند و مخصوصاً این طایفه بموافقت علمای حدیث بامعتزلیها گونه دیگر گرفت.

پیدا شدن روح انتقاد و باور نکردن هر سخنی بدون دلیل و برهان شاید تاحدی لازم و مطابق تعلیمات اسلامی بود که مردم را بتفکر و تعقل و پیروی دلیل و برهان راهنمایی می کرد و «قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین»، «و ادع الی سبیل ربّک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالّتی هی احسن» و امثال آنها را دستور می داد چون عقاید تعبدی صرف در مقابل حملات مذاهب فلسفی تاب نمی آورد متکلمین اسلام مجبور بودند که با اسلحه مهاجمین خود را مسلح سازند.

اما بهمین اندازه که اصول فلسفه برای مناظره و محاجّه با مخالفان دین بکار رود قناعت نشد و بتدریج بیش از آنچه ضرورت داشت و افزون از مقدار نسبت

(۱) - تأویل مختلف الحدیث ابن قتیبه از ص ۲۱ ببعد و فجر الاسلام ۳۵۲.

(۲) - فرق الشیعه و بیان الادیان و ابن ابی الحدید و ملل و نحل ابن ابی الحدید در خطبه کتابش عقیده خود را ذکر کرده است.

مسائل فلسفه یونان با مذهب در آمیخت و همان معجون نو ظهوری که پیش گفتیم ساخته شد .

عقاید معتزلی ها در قرن دوم هجری رواج یافت و در سده سوم کاملاً قوت گرفت چه در این زمان کتب فلسفه و منطق عربی ترجمه شده و بدست مسلمین افتاده بود و متکلمین اسلام بیش از پیش بمبانی این علوم دسترس یافته و بعضی خلفای عباسی خود طرفدار عقیده معتزله بودند .

نوشته یافعی را در کتاب «مرعم العلل المعضلة فی دفع الشبه والرد علی المعتزلة» درباره جعد بن درهم و کشته شدن او بدست **خالد قسری** حاکم عراق باین سبب که «جعد» می گفت قرآن مخلوق حادث است و همچنین کشته شدن **جرهم بن صفوان** را باین سبب که پیرو عقیده جعد شده بود در سطور قبل نقل کردیم .

ابن اثیر هم می نویسد که **جعد بن درهم** عقیده معتزله را که می گفتند قرآن مخلوق است در زمان **هشام بن عبدالملک** آشکار ساخت و هشام او را به **خالد قسری** امیر عراق سپرد تا او را بکشد ، خالد وی را حبس کرد و نکشت ، هشام او را سرزنش و مجبور کرد تا جعد را بکشد - همو در باره **مروان بن محمد** گوید وی را (جعدی) بدینجهت می گفتند که پیرو طریقه جعد بن درهم بود .

قوت وضعف معتزله را در عهد اموی از همین نمونه توان دریافت اما در سده سوم گفتیم که بعضی خلفای عباسی حامی طریقه معتزله بودند پیشرفت این طریقه در عهد **مأمون و معتصم** باعلی درجه قوت رسید .

مأمون رسماً عقیده معتزله داشت (۱) قرآن را وحی الهی و مخلوق حادث می دانست نه قدیم ازلی چنانکه اهل حدیث معتقد بودند . بعضی او را شیعه علوی

(۱) - رجوع شود به کتاب (عصر المأمون) در قسمت عقاید دینی و سیاسی مأمون .

نوشته‌اند و در صورتیکه این احتمال درست نباشد مسلم است که باطناً متمایل به‌لوپها بود و علی علیه‌السلام را افضل ناس پس از حضرت رسول می‌دانست و معاویه را لعن می‌کرد. آموزگارش یحیی بن مبارک زیدی و دوستان و معاشران از قبیل ثمامه بن اشرس و یحیی بن اکثم و ابراهیم بن سیار و ابوالهذیل علاف همگی از مشایخ معتزله بودند و خود با منطق و فلسفه آشنا و در ردیف علمای عهد خویش بود. درباره اهل حدیث و کسانی که مخالف معتزله بودند سخت گیری‌ها داشت مجالس مناظره برپا و شخصاً با علمای حدیث مواجه می‌نمود و سایر علما را هم بدین کار وامیداشت و نیز نامه بعمال خویش می‌نوشت که چنین انجمنها تشکیل دهند و کسانی را که بمخلوق بودن قرآن اعتراف نمی‌کردند بقتل و حبس و شکنجه تهدید می‌نمود.

در تاریخ بغداد می‌نویسد که مأمون یحیی بن اکثم را مأمور کرد تا در بغداد از وجوه فقها و اهل علم چهل تن را انجمن ساخت و خود با آنها بمناظره نشست و از جمله درباره تفضیل علی (ع) بر سایر صحابه اظهار عقیده و اقامه دلیل کرد (۱). طبری چند فقره نامه‌هایی را که مأمون در سال ۲۱۸ بوالیان و عمال خود مانند اسحق بن ابراهیم در باره عقاید مذهبی خویش و تشکیل انجمنهای بازرسی نوشته نقل کرده و طرز تشکیل مجالس و تفتیش عقاید و نام علمایی که حاضر شده‌اند و ثبت اقاریر آنها و وعده و وعید موافق و مخالف را شرح داده است. معتصم عباسی هم مانند مأمون حامی معتزله بود و در عهد خلافت آنها معتزلیها فوق العاده پیش رفتند و اصحاب حدیث را سخت مخدول و منکوب ساختند. از مناظره قلمی و زبانی گذشته مخالفان خود را بقتل و زجر و شکنجه دوچار ساختند. اتفاقاً اهل حدیث و کسانی که متمسک بطواهر آیات و اخبار می‌شدند در

شافعی را داشتند ، آنها که اصحاب رأی یعنی پیروان امام ابوحنیفه بودند نیز اکثر بمسلك اشاعره معتقد بودند و مذهب معتزله میان بعضی از فقهای عراق متداول بود .

در کتاب **بیان الادیان** که مؤلف آن از معاصران غزالی است مذهب اهل سنت و جماعت را تقریباً روی اصول اشعری وصف می کند و در ذیل **اصحاب الرأی** می نویسد : « وفقهای خراسان که از اصحاب ابوحنیفه اند در اصول ، مذهب سنت و جماعت دارند امّا بعضی از فقهای عراق در اصول ، مذهب معتزله دارند و در فروع ، مذهب او . »

از کتاب **طبقات الشافعیة** سبکی و مؤلفات تاریخی دیگر هم بخوبی برمی آید که اکثر علمای بزرگ خراسان در قرن پنجم در اصول پیرو اشعری و در فروع تابع شافعی بوده اند . در دوره های بعد نیز جمهور اهل تسنّن از حنفی و شافعی و غیره همگان اشعری مذهب بودند . **علامه** در نهج الحق می نویسد : « و جماعة الاشاعرة الذین هم اليوم کل الجمهور من الحنفیة و الشافعیة و الحنبلیة الا لیسیر من فقهاء ماوراءالنهر » الخ .

غزالی در بحبوحه رواج مسلك شافعی و طریقه اشعری در خراسان ظهور و نزد بزرگان علمای این فرقه از قبیل **امام الحرمین** تحصیل کرد پرورش وی در مهد این عقاید مسلم است که در روح مذهبی او تأثیر داشت و از این جهت در مؤلفاتش هر جا بیان عقاید کرده است در اصول بطریقه اشعری و در فروع بمسلك شافعی متمایل است .

در پایان این مبحث از یاد کردن سه نکته ناگزیریم : نخست اینکه هرگاه سخن از مخالفت فلسفه با دین می رانیم مقصود ما نه این است که فلاسفه بدین بوده اند یا فلسفه مردم را بیدین می کند بلکه منظور ما اختلاف مسلك و مشرب دینی و فلسفی است . دین و فلسفه هر کدام طریقی خاص دارد در مناظره و محاجّه دینی باملل و

ادیان مخالف با فلسفه کار توان کرد اما روح دین و ایمان را با منطق و فلسفه نظری نتوان ساخت ، فلسفه از این بابت مانده معجزه است که مولانا گوید :

معجزات از بهر قهر دشمن است بوی جنسیت بخود آوردن است

نکته دیگر اینکه توافق شیعه با معتزله در اصول عقاید بیشتر از نظر فنی^{۳۰} است که متکلمین هر فرقه بدان توجه دارند و گرنه میان جمهور شیعه با عامه اهل سنت خواه معتزلی باشند و خواه اشعری چندان شباهت در روح ایمان نیست چه يك فرقه پیرو علی (ع) و اعقاب او و فرقه دیگر پیرو دیگران اند. در اهل تسنن هم گروهی از خواص^{۳۱} علما پیدا شدند که منکر فضایل اهل بیت نبودند بلکه بتفضیل علی بر سایر صحابه می گفتند و دوستداری آل علی را اظهار می کردند چنانکه از امام شافعی نقل است که گفت :

لو کان رفضی حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافض

با اینهمه مشرب و مذاق دو فرقه در روح ایمان مختلف است ، نکته دیگر اینکه بنیان تشیع و طریقه اعتزال هیچکدام روی نهضت سیاسی بر ضد عرب یا دیانت اسلام نبوده است چنانکه بعضی بغرض یا باشتباه نوشته اند بلکه از صدر اوّل که چهاررکن تشیع: سلمان ، ابوذر ، مقداد و عمار وجود داشتند و پس از آنها نیز جماعتی براستی دنبال مذهب حق^{۳۲} می گشتند و جز پیروی آل علی را ضلال مبین می شمردند . اگر يك یا چند تن در میان شیعه اغراض سیاسی داشته باشند مربوط باساس و بنیاد اصلی این فرقه نیست و غالب دسته بندیهای شیعه برای حمایت دین بود نه مخالفت با عرب یا دین عرب .

رسایل اخوان الصفا

در این باره سخن می رانندیم که اختلافات مذهبی در عصر غزالی چگونه بود.

رشته کلام بمخالفت بنیاد ایمان با فلسفه یونان و کوشش گروهی از علما برای آمیختن و وفق دادن آنها با یکدیگر کشید . اینک یکی از مظاهر این معنی را که عبارت از انجمن **اخوان الصفا** و مقالات آنهاست یاد آور می شویم .

در اواسط قرن چهارم هجری انجمنی پنهانی در بصره یا بغداد تشکیل شد ، اعضاء این انجمن جمعی از علما و دانشمندان بزرگ اسلام بودند . نام این جمعیت (اخوان الصفا) و مرام اصلی یا اساس نامه آنها این بود که می گفتند دیانت اسلام بخرافات و اوهام آمیخته شده است و برای پاک کردن دین و مذهب از آلودگی های ضلالت انگیز جز فلسفه راهی نیست ، شریعت عربی آنگاه بکمال می رسد که با فلسفه یونانی درآمیزد و مقصود ما همین است که دین را با فلسفه موافقت و شریعت حق را از آلائش اوهام و خرافات شستشو دهیم تا پایدار بماند و مورد قبول عقلا و دانشمندان ملل عالم قرار گیرد . یک نظر دیگر هم داشتند که در آغاز رسایل تصریح کرده اند ، عبارت از اینکه فلسفه چون از زبانی بزبان دیگر آمده حقایق نا مفهوم و پیچیده گشته و تحریفات در آن راه یافته است ما می خواهیم مقاصد اصلی فلاسفه را پوست باز کرده بیان کنیم تا در خور فهم گردد .

ظاهر مقصودشان همین بود که خود جای جای در مقالات اظهار و بعض نویسندگان دیگر همانرا تأیید کرده اند اگر در باطن مقاصد دیگر هم داشتند هویدا و آشکار نبود .

اعضای انجمن در انواع علوم و فنون که در آن عصر متداول بود و همچنین در معارف مذهبی و تاریخ ملل و شرایع و ادیان دست داشتند و گرد هم نشسته مسائل عقلی و دینی و اجتماعی را مطرح و با دقت و تبادل نظر در آنها خوض می کردند و در پایان بحث و کنجکاوی دقیق هر چه بنظرشان پسندیده و درست می آمد بر آن اتفاق می نمودند . نتیجه افکارشان بصورت مقالات و رساله ها بیرون آمد که امروز هم در

دست است (۱) .

رسایل اخوان الصفا مشتمل بر ۵۱ مقاله است. پنجاه مقاله هر کدام مربوط به یکی از فنون طبیعی و ریاضی و الهی و مسائل عقلی و اجتماعی و غیره و مقاله پنجاه و یکم در اقسام مسائل بایجاز و اختصار و در ذیل مقالات کیفیت معاشرت اخوان صفا و خلان و فایده و شروط داخل شدن در انجمن آنها نوشته شده است.

پاره‌یی از مقالات بعدی پخته و استوار بقلم آمده که بعد از حدود هزار سال اکنون هم مورد قبول و پسند علمای جهان است و حدود فکر و اطلاعات بشری پس از ده قرن واری و کنجکاو هنوز بجایی افزونتر از آنها نرسیده است. از روی اینگونه نمونه‌ها توان بدست آورد که مسلمین بمدت دو سه قرن تاچه پایه در معارف بشری پیشرفت کرده بودند.

مؤلفان رسایل نام خود را آشکار نمی‌ساختند اما در نشر افکار و عقاید خویش سعی بودند و مقالات آنها بمدتی حدود یک قرن در سراسر بلاد و ممالک اسلامی انتشار یافت و فکرها را بخود متوجه و در مجامع علمی و دینی گفت و گوها برپا ساخت. کسانی که با فلسفه سر و کار داشتند مخصوصاً معتزلیها در نشر این رسایل همت گماشتند و هر کجای می‌رفتند پنهانی نسختی را همراه می‌بردند یا به رازداری سپرده ببلاد دوردست می‌فرستادند.

نخستین کسی که رسایل اخوان الصفا را ببلاد اندلس برد **ابوالحکم عمرو بن عبدالرحمن کرمانی** بود. چیزی نگذشت که رساله‌ها در تمام بلاد اندلس انتشار گرفت و علماء و دانشمندان نواحی روی این مقالات بحثها و تحقیقات کردند (۲).

- (۱) - مجموعه رسایل اخوان الصفا چندبار در لیپزیک و مصر و هندوستان بطبع رسیده و از عربی بدیگر زبانها نقل و قسمتی از مقالاتش بفارسی هم طبع و نشر شده است.
- (۲) - رجوع شود بتاریخ آداب اللغة العربیه جرجی زیدان ج ۲ ص ۳۴۳.

ورود این رسایل در اندلس نزدیک صد سال پس از تشکیل اصل جمعیت اخوان الصفا و تألیف رساله‌ها واقع شد ولی اندلسیها نخستین بار این مقالات را از ابوالحکم شنیدند و از این جهت بعضی تصور کرده بودند که مؤلف اصل رسایل هموست. باری نویسندگان اخوان الصفا در صدر آمیختن دین با فلسفه و تطبیق آنها بر یکدیگر بودند.

بروایت قفطی در تاریخ الحکماء (۱) ابوحنّان توحیدی می نویسد که در سال ۳۷۳ وزیر صمصام الدوله (یعنی ابوعبدالله بن سعدان متوفی ۳۷۵) درباره (زید ابن رقاعه) و سخنان او از من پرسش کرد، من شرحی از وی و انجمن اخوان الصفا باز نمودم و گفتم رسایل اخوان الصفا را بنظر استاد **ابوسلیمان منطقی** (۲) رسانیدم. وی پس از تدبیر و مطالعه گفت مقصود نویسندگان این مقالات مطابقت دین با فلسفه بوده است و حال آنکه این دورا با هم سازگاری نتوان داد زیرا هر کدام را طریق و بنیادی مخصوص است.

نام و نسب پنج تن از اعضاء اخوان الصفا و نویسندگان رسایل بطوریکه از گفتار ابوحنّان بدست می آید از این قرار است:

ابوسلیمان محمد بن معشر 'بستی معروف به مقدسی و ابوالحسن علی بن

(۱) - تألیف جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف قفطی ص ۸۲ - ۸۸ طبع لیبزیک، در مقدمه کتاب **مقابسات** نیز این مطالب از ابوحنّان نقل شده است و گویا اصلش از کتاب **الامتناع والمؤانسة** باشد که مفاوضات علمی ابوحنّان است با ابوعبدالله حسین بن احمد بن سعدان که در سالهای ۳۷۲ - ۳۷۵ وزیر صمصام الدوله بود.

(۲) - برای ترجمه احوال ابوسلیمان منطقی محمد بن طاهر بن بهرام سجستانی مؤلف **صوّان الحکمه** از بزرگان علمای قرن چهارم هجری و همچنین شرح حال شاگردش « ابوحنّان توحیدی » و چگونگی تألیف کتاب مقابسات رجوع شود برساله ممتّع استاد معظم جناب آقای میرزا محمد خان قزوینی متّعنا الله بطول حیاته و دوام افاضاته.

هارون زنجانی و ابواحمد مهرجانی و عوفی و زیدبن رفاعه .

نام و ترجمهٔ حال بعضی از این نویسندگان مانند (زیدبن رفاعه هاشمی) در تاریخ بغداد تألیف خطیب بغدادی آمده است .

اینجا علاوه می‌کنم که ابوحنّان توحیدی در کتاب «الامتناع والمؤانسة» که مشتمل بر مسامرات و مفاوضات شبهای متعدد اوست با «وزیر ابو عبدالله عارض» همان مطالب را که دربارهٔ اخوان الصفا در کتاب مقابسات می‌بینیم ذکر کرده است با فواید و زواید دیگر ؛ از جمله در مسامره شب هفدهم تحت عنوان «اللّيلة السابعة عشرة» که از اخوان الصفا بتفصیل گفت و گو کرده است می‌نویسد ؛ وزیر بمن گفت :

که از زیدبن رفاعه چیزهای تازه می‌شنوم که تا کنون از کسی نشنیده و در جایی ندیده‌ام .

از جمله می‌گوید که طرز نقطه گذاری حروف را غرض و علّتی است. حرف الف برای مقصود و غرضی بی نقطه شده و باء بعّتی و جهتّی دارای يك نقطه در زیر است و تاء بعّتی دو نقطه در فوق دارد و هکذا هر کدام از حروف منقوطة و غیر منقوطة را سبب و علّتی در کار است که بی نقطه یا با نقطه باشکال مختلف در آمده اند . وزیر گفت : شنیده ام که تو یعنی ابوحنّان بازیدبن رفاعه خلطه و آمیزش داری و از مکنونات عقاید او آگاهی در این باره حدیث کن و مرا و آگاهی ده گفتم ای وزیر تو او را بیش از من و بیش از من میشناسی و باوی آشنایی داری و ناگزیر آنچه با من گفته با تو نیز گفته است .

شهر زوری در تاریخ الحکما (۱) می‌نویسد رسایل اخوان الصفا ۵۱ مقاله

(۱) - نسخه خطی کهنه متعلق بدانستند گرامی آقا شیخ ضیاء الدین درّی اصفهانی

و نسخه خطی دیگر متعلق بدوست فاضل ارجمند آقامجتبی روضاتی اصفهانی که بخط مرحوم والدشان مؤلف روضات الجنّات موشح است .

والفاظ کتاب یعنی انشاء عبارات از مقدسی است وی نام و نسب پنج نفر از نویسندگان رساله ها را چنین ضبط کرده است :

ابوسلیمان محمد بن مسعود^۱ بستنی معروف به مقدسی و ابوالحسن علی

بن وهرون صابی و ابواحمد نهرجوری و عوفی بصری (۱) وزید بن رفاعه.

جرجی زیدان در آداب اللغة العربیة (ج ۲) راجع بجمع بجمعیت و رسایل اخوان الصفا چیزی نوشته و نام پنج نفر از اعضا را مطابق نقل قفطی ضبط کرده است.

در کتاب الاخلاق عند الغزالی (ص ۷۲) عقیده یکی از مستشرقین را نقل

می کند که ابوحنّان توحیدی متوفی ۳۸۹ یکی از اخوان الصفا بود. این گفتار خاصه از جهت تاریخ وفات ابوحنّان واهی بنظر می رسد زیرا ابوحنّان چنانکه از آثار خودش معلوم می شود تا سال ۴۰۰ هجری حیات داشت و بعضی وفات او را در ۴۱۴ نوشته اند و سبکی در طبقات الشافعیّه نام او را در جزو علمایی که میان سنوات ۴۰۰-۵۰۰ در گذشته اند ثبت کرده است.

ابوحنّان چنانکه از نقل قفطی و مقدمه مقابسات برمی آید ظاهراً با اخوان

صفا همراه نبوده است امّا بعض اعضا آن انجمن را مانند زید بن رفاعه و مقدسی دیده و با آنها گفت و گو کرده است و خود می گوید در باب عقاید اخوان صفا چیزی از مقدسی پرسیدم مرا شایسته جواب نشمرد اگر گفته های ابوحنّان از باب نقل و ارون زدن نباشد معلوم می شود که وی نه داخل اخوان صفا بوده و نه با عقاید آنها موافقت داشته است والله العالم.

فلسفه در عصر غزالی

پیش گفتیم و باز یاد آور می شویم که فلسفه استدلالی با دین تعبدی و عقاید

(۱) - در حاشیه نسخه آقای درّی بخط الحاقی نوشته شده است مقصود از عوفی ابوالحسن

علی بن راماس (کذا) عوفی است.

تلقینی از دیرباز ناسازگار بوده است و اختلاف ارباب مذاهب با فلاسفه در هر ملت و کیش کم و بیش وجود داشته است. شرح حال فلاسفه قدیم یونان و محاکمه سقراط (۱) و بسته شدن مدارس فلسفی آتن و پناه آوردن چندتن از فلاسفه بدربار انوشیروان و نظیر اینگونه شواهد را در تاریخ فلسفه می بینیم.

منطق و فلسفه از قرن دوم هجری داخل معارف اسلامی گردید و نخستین بار **ابن مقفع** کتابی را در منطق از پهلوی عبری ترجمه و منتشر نمود و بعض خلفای عباسی در دوره اوّل مخصوصاً **مأمون** در نقل و ترجمه کتب منطق و فلسفه از زبان یونانی و پهلوی و غیره بزبان عربی اهتمامی بسزا کرده علوم عقلی را در دسترس دانشمندان قرار دادند چیزی نگذشت که این علوم هم در جزو دیگر معارف اسلامی رواج و پیشرفت یافته گرفت.

تجصیل فلسفه نظری از عهد مأمون شیوع یافت و در قرن سوم علمای بزرگ مانند **یعقوب بن اسحق کندی** (۲) و **ابن راوندی** (۳) در مسلمین ظاهر گشتند. در نیمه اوّل سده چهارم نابغه مشهور **ابو نصر فارابی** (متوفی ۳۳۹) ظهور کرد و فلسفه را با اسلوب فکر و روش مطبوع خویش رونقی بسزاداد. در این قرن گروهی از دانشمندان بزرگ همچون **ابو سلیمان سیستانی** و جمعی از شاگردان و معاصرانش که نام بعضی از آنها را در کتاب **مقابسات ابو حیان** توحیدی می بینیم و نموداری از افکار و عقاید و طرز مباحثات علمی ایشان را در همان کتاب می خوانیم ظهور کردند.

(۱) - رجوع شود به کتاب **نفیس حکمت سقراط** نگارش و ترجمه حضرت استاد

علامه جناب آقای **فروغی** (ذکاء الملك) ادام الله ابام افاداته العالیه.

(۲) - برای ترجمه حالش رجوع شود بکتاب «الفهرست» ابن الندیم و «اخیار

الحکماء» ابن القفطی و «طبقات الاطباء» ابن اصیبه.

(۳) - ابو الحسن احمد بن یحیی عقاید مخصوص او را در کتب کلام نقل می کنند

وفاتش بنا بر مشهور در سال ۲۴۵ و بقولی در ۲۵۰ واقع شده است.

در همین قرن جمعیت اخوان الصفا تشکیل و رسایل معروف که نمونه کاملی از نضج افکار فلسفی در میان مسلمانان است تألیف شد .

فلسفه در قرن پنجم بعالیترین درجه کمال و ترقی رسید . در نیمه نخستین این قرن نابغه عظیم الشأن ابوعلی سینا (۱) ظهور و کتب فراوان در فلسفه مشایی تألیف کرد و جماعتی از دانشمندان سترگ همچون بهمنیار بن مرزبان آذربایجانی (۲) مؤلف کتاب تحصیل و ابو عبید جوزجانی (۳) در پیشگاه آن استاد بزرگوار پرورش یافتند .

فلسفه‌یی که در قرن سوم رواج گرفته و در قرن چهارم بوجود فارابی و پیروانش پرورش یافته بود در قرن پنجم بعالت نشر افکار و تألیفات ابن سینا بعد کمال رسید .

با اینکه دیانت اسلام بیش از همه ادیان و مذاهب عالم منطق و فلسفه عقلی را برمی تابید باز فرقه فلاسفه در هر دوره برابر فرق اسلامی دسته نیرومندی را تشکیل می دادند، استدالات و شبهات عقلی این طایفه افکار ساده را مضطرب و اشخاص متدین را که می خواستند با اصول نقلی بسنده کنند در مقام مناظره عاجز و زبون

(۱) - الشیخ الرئيس ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا متوفی ۴۲۸ یا ۴۲۷ : شهرت او و فارابی از شرح بی نیاز و در غالب کتب تذکره و تاریخ ترجمه احوال آنها آمده است .
(۲) - در تاریخ حکماء و روضات الجنات و قاموس الاعلام ترکی ترجمه حالی از او نوشته اند و فاتش بیعض روایات در سال ۴۵۸ اتفاق افتاد کتاب تحصیل را چنانکه در مقدمه نسخه خطی نگارنده است برای « ابو منصور بن بهرام بن خورشید بن کیا » تألیف کرده و گوید این کتاب برای دانش آموزی است که حکمت علائیه استادش شیخ الرئيس را خوانده باشد .

(۳) - از شاگردان معروف ابوعلی است که ترجمه حال استاد را از روی گزارش و تقریر خودش ضبط نموده است ، رجوع شود بتاریخ حکماء ابن قفطی و شهر زوری .

می ساخت. گروهی از متکلمان اسلام خود را با حربه دلایل عقلی مسلح ساخته در مقابل هجوم فلاسفه ایستادگی بخرج می دادند جمعی هم برای تطبیق دین و فلسفه رنج می کشیدند اما هیچکدام از این تدبیرها سودمند نبود و این جمعیت ها چندان کاری از پیش نبردند و همچنان فلاسفه بنیروی خود باقی بودند و بهرور ایام هر قدر اصول فلسفه استوارتر و رواج علوم عقلی بیشتر می شد خطر دیانت افزون تر می گردید و این عقده روز بروز سخت تر می گشت تا نوبت **بغزالی** رسید. غزالی کتب فلسفه را مطالعه کرد و آثار فلاسفه و تألیفات فارابی و ابوعلی سینا و رسایل اخوان الصفا و غیره کاملاً احاطه یافت و در صدر برآمد که بنیاد فلسفه مشایی و بنایی را که فارابی و ابن سینا استوار کرده بودند برهم زد و این اساس را با همان دست افزاری که فلاسفه داشتند یعنی قواعد نظری ویران سازد تا ریشه خلاف را از بن براندازد. بدین منظور کتاب **تهافت الفلاسفه** را تألیف و بیست مسأله فلسفی را ۱۶ در الهیات و ۴ در طبیعیات که مبنای اختلافات بود مطرح و بطلان عقاید و تهافت فلاسفه را با دلایل فلسفی اثبات نمود. بنیانی را که همه کس استوار و خلل ناپذیر می انگاشت و جرأت برهم زدن آنرا نداشت غزالی بنیروی فکر و اندیشه خویش رخنه دار ساخت و بعقیده خود اساس خطر را از ریشه برافکند.

درست است که غزالی اساس فلسفه را از میان نبرد ولی فکرش این اندازه کارگر شد که در فلسفه اسلامی انقلابی ایجاد کرد و مسلمانان را جرأت داد که در فلسفه هم تصرف کنند و فلاسفه بعد از او مجبور بودند که در تمهید مطالب خویش افکار و عقاید غزالی را هم در پیش چشم داشته باشند.

جمعی از فلاسفه که پس از عهد غزالی آمدند بحمايت فلسفه با وی در افتادند

از همه مخالفانش مشهورتر ابن رشد متوفی ۵۹۵ بود که کتاب **تهافت التهاافت** را در رد غزالی تألیف کرد. و **خواجه زاده** متوفی ۸۹۳ با اشاره سلطان محمد فاتح عثمانی کتابی در محاکمه میان غزالی و ابن رشد نوشت!

ابن تیمیّه متوفی ۷۲۴ و ابن قیم متوفی ۷۵۱ هم از مخالفان غزالی بودند امّا هیچکدام از در فلسفه و حمایت فارابی و ابن سینا چنانکه ابن رشد در آمد بیرون نیامدند .

ابن تیمیّه بر فلسفه و کسی که فلسفه را بلغت عربی نقل کرد و این علم را میان مسلمانان رواج داد نفرین می فرستد و یکجا می گوید: « ما اظنّ الله يغفل عن المأمون و لا بدّ ان يعاقبه بما ادخله على هذه الأمة » و با غزالی از جنبه تصوّفش مخالف بود . ابن قیم کتاب احیاء العلوم را انتقاد و بعقیده خودش اشتباهات غزالی را استخراج کرد . امّا ابن رشد بحمايت فلسفه با غزالی مخالفت داشت .

نا گفته نگذريم که جمعیت فلاسفه را در مقابل فرقه های اسلامی نه تنها فلاسفه اسلام مانند اخوان الصفا تشکيل می دادند بلکه در ارباب مذاهب دیگر همچون یهود و نصاری و زردشتیان نیز جمعی اهل دانش بودند که در فلسفه و منطق مهارت داشتند و این علوم را همه جا رواج می دادند . شاپور بن سهل (متوفی ۲۵۵) یوحنا ابن ماسویه (متوفی ۲۴۳) و قسطابن لوقا و متی بن یونس و همچنین خانواده های بختیشوع و حنین بن اسحاق و ماسرجویه و امثال آنها که از اطباء و فلاسفه و مترجمان بزرگ شمرده می شوند اصلاً مسلمان نبودند .

شمرده شدن اینگونه اشخاص در حزب فلاسفه و رواج گرفتن فلسفه بدست آنها نیز یکی از اسباب بود که اصلاً فلسفه در نظر توده مسلمانان موهون بقلم رفت و در قرن چهارم و پنجم هجری که دوره پرورش و کمال فلسفه است انتساب این علم در نظر عامه مسلمانان با کفر و زندقه مرادف شناخته می شد این خود یکی از موجبات بود که اعضای انجمن اخوان صفا نام خود را پنهان می کردند .

در تاریخ بغداد ترجمه حالی از زید بن رفاعه هاشمی یکی از اعضاء اخوان الصفا نگاشته و عقایدی را که درباره بددینی او اظهار کرده اند نقل نموده است .

ابن جوزی می نویسد: زنادقهٔ اسلام سده تن بودند؛ ابن راوندی، ابوحنیفه، ابوحنید، ابوالعلاء و از همه با اسلام دشمن تر و بردین سخت تر ابوحنیفان بود (۱). این هرسه نفر که ابن جوزی از زنادقه شمرده است با فلسفه سروکار داشتند و علت کفرشان بیشتر همان انتساب بفلسفه بود.

تصوف در عهد غزالی

اساس وریشهٔ تصوف وارسنگی وزهد و کشف حقایق است بطریق سیر وسلوک. این معنی کم و بیش از قدیم ترین زمانهای تاریخی میان همهٔ مذاهب و ادیان وجود داشته است و از اینجهت نه آغاز تاریخی برای این مسلک روحانی توان بدست داد و نه دین وملتتی بخصوص را پیشوای این طریقه توان شمرد. تا آنجا که سراغ داریم در هر ملت و هر مذهب و کیش یکدسته زهاد و مرتاضان بوده اند که مشرب روحانی آنها با طریقهٔ عمومی تفاوت داشته است.

اما تصوف در جامعهٔ اسلام خاصه قلمرو ایران رنگ یک نحلّه مذهبی و جنبش فکری بخود گرفته است که در هیچیک از مذاهب عالم نظیر ندارد و از اینرو می توان این نهضت دینی و تحوّل فکری را از مختصات دیانت اسلام و پرورش این فکر را از تجلیات روح ایرانی شمرد و کلمهٔ صوفی و صوفیه دربارهٔ فرقهٔ مخصوص هم بدیانت اسلام اختصاص دارد.

تصوف بدانگونه که در اسلام پرورش گرفت انگیختهٔ روح حقیقت پرستی و تحقیق و کنجکاوی در حقایق عرفانی و کمال این قوه و بالنتیجه کمال عرفانی و تصوف نمودار پختگی فکر بشر است.

در اینکه لفظ صوفی از کجا آمده و از چه کلمه بکدام معنی مشتق است عقاید

(۱) طبقات الشافعیه ج ۴ ص ۲ و همانجا می نویسد که ابن جوزی بعد اوتی که با صوفیه داشته این سخن را دربارهٔ ابوحنیفان گفته است چرا که ابوحنیفان از متکلمان صوفی مشرب بود.

مختلف و نقل همه اقوال اینجا بی فایده است .

قشیری در رساله خود می نویسد : کلمه صوفی در باره فرقه مخصوص جزو اصطلاحاتی است که اشتقاق عربی ندارد (۱) **ابن خلدون** عبارت قشیری را نقل و خود این عقیده را اظهار کرده است که طایفه صوفیه چون پشمینه پوش بودند بدین نام خوانده شدند . (۲)

بنظر نگارنده در صورتی که اشتقاق عربی برای کلمه صوفی بخواهیم مناسب « صوف » بمعنی پشم است بمناسبت پشمینه پوشی این طایفه چنانکه از ابن خلدون نقل شد یا چنانکه **سمعانی** احتمال داده از « بنی صوفه » گرفته شده است که خدمتگزاران کعبه بوده اند بواسطه شباهتی که میان جماعت صوفیه با بنی صوفه و آل صوفان در رفتار و کردار بوده است (۳)

(۱) « ولا يشهد لهذا الاسم اشتقاق من جهة العربية ولا قياس والظاهر انه لقب ومن قال اشتقاقه من الصفا او من الصفه (الصفوه خ) فبعيد من جهة القياس اللغوي . . . وكذلك من الصوف لانهم لم يختصوا بلبسه » (۲) مقدمه ابن خلدون (۳) اشتقاق از صفا یا صفه (اهل صفه) عما نطور که قشیری می گوید هیچکدام بحسب ظاهر درست نیست اما **زمخشری** در اساس البلاغه احتمال می دهد که از صفه آمده باشد و بجای صفیه بشد فاء صوفیه گفته باشند بقلب يك فاء بواو برای تخفیف . استاد ابوریحان بیرونی در کتاب تحقیق ما للهند (ص ۱۶ جاب اروپا) در باره اشتقاق کلمه صوفی و عقاید فرقه صوفیه تحقیقی فرموده است و از تحقیق او چنین برمی آید که اصل کلمه صوفی از « سوف » یونانی بمعنی حکمت آمده است : « و هذا رأى السوفیه و هم الحكماء فان سوف باليونانية الحکمة و بها سُمي الفيلسوف » پلاسوفا « ای محب الحکمة ولما ذهب في الاسلام قوم الى قريب من رأيهم سمو باسمهم ولم يعرف اللقب بعضهم فنسبهم للتوكل الى الصفه و انهم اصحابها في عصر النبي صلى الله عليه وسلم ثم صحف بعد ذلك فصر من صوف التیوس وعدل ابو الفتح البستي عن ذلك احسن عدول في قوله :

قدماً و ظنوه مشتقاً من الصوف
صافی فصوفی حتی لقب الصوفی

تنازع الناس في الصوفی و اختلفوا
ولست انحل هذا الاسم غير فتی

پیش از قرن دوم نیز چنانکه گفتیم جمعی از زهاد و ارباب تنسک مانند اهل صقه بودند اما بنام صوفی خوانده نمی شدند و اینکه امثال سلمان و اویس و حسن بصری را در بعض کتب تراجم بنام صوفی خوانده اند نه بدین جهت است که در زمان خودشان این نام را داشتند بلکه بواسطه مشابهت اعمال و اقوال آنهاست با فرقه‌یی که بعدها بنام صوفی معروف گشته اند .

قدیمترین کتابی که لفظ صوفیه بمعنی فرقه مخصوص زهاد در آن آمده کتاب **البيان والتبيين** تألیف **جاحظ** (۱) و نخستین کسی که بعنوان صوفی مشهور شده **ابوهاشم صوفی** است . (۲)

تصوف در قرن دوم مانند دیگر عقاید در آغاز ظهور بسیار ساده و در معنی همان زهدات و تقوی پیشگی بود که در سده اول نیز وجود داشت و صوفی مقابل عامه

بقیه حاشیه از صفحه ۹۴

والقرون الاول يعرفون باسم التصوف وإنما الصوفي لفظ اشتهر في القرن الثالث و اول من سمي ببغداد بهذا الاسم **عبدك الصوفي** وهو من كبار المشايخ و قدمائهم و كان قبل بشر بن الحارث الحافي والسري بن المغلس السقطي .

راقم بطور می گوید که بشر حافی در سنه ۱۵۰ متولد شده و در ۷۷ سالگی بسال ۲۲۷ وفات یافته است ؛ سری سقطی عم در سنه ۲۵۱-۲۵۳ فوت شد (صفة الصفوة) و چون « عبدك صوفی » که ما او را شناختیم اقدم از بشر حافی بوده است باید ظهور او در حوالی قرن دوم باشد و بنا بر این محتمل است که در نسخه شکوی الغریب که بدسترس ما بود (ثالث) بجای (ثانی) تحریف نساخته باشد ؟

(۱) ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب معروف به جاحظ تولدش در بصره سال ۱۶۳ وفاتش

همانجا بسال ۲۵۵ واقع شد. در کتاب مذکور می نویسد: « الصوفية من النساك »

(۲) نفحات الانس جامی . این ابوهاشم معاصر بوده است با سفیان ثوری متوفی ۱۶۱ و

ابراهم بن ادهم بلخی متوفی ۱۶۲ (نفحات جامی و شذرات الذهب) ؛ وفات ابوهاشم صوفی

را صاحب كشف الظنون ذیل كلمه تصوف بسال ۱۵۰ هجری نوشته است .

بعض مشاهیر صوفیّه که از سران سلسله شمرده می شوند از نیمه دوم سده دوم تا اواخر قرن سوم بدین قرارند :

ابو هاشم صوفی که پیش از این نام بردیم و سفیان ثوری (متوفی ۱۶۱) و ابواسحق ابراهیم بن ادھم بلخی (متوفی ۱۶۲) و معروف کرخی که از مؤسسان طریقه و اصلاً ایرانی بود (متوفی ۲۰۰) ابو حامد بلخی (متوفی ۲۴۰)، ابو اسحق نیشابوری (متوفی ۲۶۵)، علی بن سهل اصفهانی (متوفی ۲۸۰)، بایزید بسطامی میان سنوات ۲۶۱ - ۲۶۴ وفات یافت، شاه شجاع کرمانی (متوفی ۲۷۰)، جنید بغدادی (متوفی ۲۹۳)، سری سقطی میان سالهای ۲۵۱ - ۲۵۷ در گذشت، امام شافعی (متوفی ۲۰۴)، مزنی (امام ابوابراهیم اسمعیل بن یحیی ۱۷۵ - ۲۶۴)، محاسبی (ابو عبدالله حرث بن اسد متوفی ۲۴۳) ذوالنّون مصری تاریخ وفاتش را از ۲۴۵ تا ۲۴۸ نوشته اند، حرمله بن یحیی (۱۶۶ - ۲۴۳). در سده چهارم تصوف در ممالک اسلامی خاصه ایران شیوعی عجیب یافت و بزرگان بسیار در این فرقه ظهور و کتابها تألیف کردند. معروفترین کتب تصوف که از این دوره باقی مانده عبارت است از قوت القلوب تألیف ابوطالب مکی متوفی ۳۸۶ که غزالی در تألیفات خود بدان نظر داشته و مکرراً از آن نام برده است. دیگر کتاب التّمع در تصوف تألیف ابو نصر سراج طوسی متوفی ۳۷۸. و این ابو نصر استاد طریقت پیر ابوالفضل حسن سرخی و وی پیر شیخ ابوسعید ابوالخیر بوده است.

دیگر کتاب التّعرف لمذهب التّصوف تألیف ابوبکر محمد بن ابراهیم بخاری کلابادی (وفات او را کشف الظّنون ۳۸۰ و بعضی ۳۹۰ نوشته اند) که در قرن ششم هجری بفارسی ترجمه شده و همین ترجمه در هندوستان بطبع رسیده است.

بعض بزرگان دیگر این عصر: ابو محمد مرتعش نیشابوری متوفی ۳۲۷.

ابوالقاسم نصر آبادی متوفی ۳۷۲ استاد و پیر طریقت شیخ ابو عبد الله رحمن سلمی ،
 ابو محمد جریری پیر طریقت شیخ محمد بن عبد الله طبری و ابو العباس قصاب
 آملی و احمد بن عبد الکرم قصاب آملی و شیخ محمد قصاب آملی ، وفات
 ابو محمد جریری را میان سالهای ۳۱۱ - ۳۱۴ نوشته اند . خیر نساج متوفی ۳۲۲
 استاد شبلی ، حسین بن منصور حلاج مقتول ۳۰۹ ، ابو عبد الله زاهد متوفی ۳۶۹ ،
 شبلی متوفی ۳۳۴ .

قرن پنجم یا عهد غزالی دوره نضج و ترقی کامل تصوف است . تشکیلات
 صوفیه و خانقاهها و مجلس گفتن مشایخ در این زمان بیش از هر دوره رواج و
 معنویت داشته و دانشمندان این فرقه در ممالک اسلامی خاصه ایران و بالخصوص
 موطن غزالی (خراسان) بسیار بوده اند .

خواجه نظام الملک در عهد غزالی خود صوفی مشرب و بزرگترین حامی
 تصوف بود و با بزرگان این طایفه نشست و خاست می کرد و آنها را بسیار محترم
 می شمرد . امثال ابوعلی فارمدی صوفی را در محضر خویش بر همه علما و فقها
 مقدم می نشانید ، در مجلس محتشمان با فقیران هم غذامی شد (۱) و بنوشته چهارمقاله
 از جماعت صوفیه بدیگر طبقات نمی پرداخت (۲) حمایت خواجه نظام الملک از این
 جماعت باعث رونق و اعتبارشان گردید .

جدال و کشمکشی که متعصبان معتزلی و اشعری و شیعه و سنی و دیگر طوایف
 را بخود مشغول داشته بود بجماعت صوفیه آنها که در قضایای بی طرف و بخود مشغول
 بودند مجال داد که بفراغت بال کار کنند . وانگهی یکدسته از مرتاضان این طبقه
 صاحب کشف و کرامات بودند و مردم بدانها می گرویدند و از کشمکش های ظاهری

(۱) طبقات الشافیه سبکی ج ۳ ص ۱۴۱ و ص ۱۳۷

(۲) چهارمقاله نظامی عروضی مؤلف در حدود ۵۵۰ هجری

گریخته و بدان قرقه پناه می بردند . این معنی اختصاص بقرون پنجم نداشته بلکه در دوره های قبل و بعد نیز اتفاق افتاده است .

جمعی از علما و فقهای قرن پنجم خود مشرب تصوف داشتند و از این جهت مزاحم صوفیه نمی شدند ، سهل است این طایفه را بزرگ می داشتند . **شیخ ابواسحق شیرازی** که بزرگترین علمای عصر خود محسوب می شد در سفر پرشکوهی که از طرف خلیفه بغداد بخراسان آمد و علمای بزرگ خراسان همچون **امام الحرمین** محض احترام غاشیده اش را بدوش می کشیدند بیش از هر کس بیک نفر صوفی سهیلکی نام در بسطام احترام گزارد (۱) بالجمله سده پنجم هجری مهمترین دوره تصوف در ایران است . در نیمه اول این قرن اشخاص بزرگ در این رشته یا بعرضه ظهور نهادند از قبیل نابغه خراسان **شیخ ابوسعید ابوالخیر** (۳۵۷ - ۴۴۰) (۲) و **پیر ابوالفضل حسن** از مشایخ سرخس و پیر صحبت **شیخ ابوسعید ابوالخیر** . **شیخ ابو عبدالرحمن سلمی** نیشابوری (متوفی ۴۱۲) مؤلف «طبقات الصوفیه» و **پیر خرقه** **شیخ ابوسعید** **شیخ ابوالحسن خرقانی** متوفی ۴۲۵ . **شیخ ابوعلی دقاق** متوفی ۴۰۶ . **شیخ ابوعلی داستانی** متوفی ۴۰۷ . **شیخ ابو عبدالله شیرازی** معروف به **بابا کوهی** متوفی ۴۴۲ . **ابومنصور اصفهانی** متوفی ۴۱۸ . **حافظ ابو نعیم اصفهانی** مؤلف کتاب معروف «حلیة الاولیاء» در ترجمه احوال رجال صوفیه و **زهّاد و عبّاد** متوفی ۴۳۰ . **ابوعلی سیاه** متوفی ۴۲۴ . **لقمان سرخسی** از مشایخ سرخس . **شیخ ابوالقاسم گرگانی** متوفی ۴۵۰ - و در نیمه دوم این قرن امثال **ابوعلی فارمدی** متوفی ۴۷۷ که استاد تصوف حجة الاسلام غزالی بود و **امام**

(۱) طبقات الشافعیه ج ۳ - از نوشته های ص ۱۹ همین جزو تاحدی وضع صوفیه در بسطام

معلوم می شود .
(۲) برای مأخذ ترجمه حال او رجوع شود بحاشیه سابق که در ص ۴۸ طبع شده است

ابوالقاسم قشیری مؤلف رساله قشیریّه متوفی ۴۶۵ و پیر هروی خواجه عبدالله انصاری صاحب امالی بزبان هروی (۱) و کتاب منازل السائرین در مقامات سیر وسلوک ۳۹۶ - ۴۸۱ و ابوعثمان نیشابوری متوفی ۴۵۷ و ابوبکر نساج طوسی متوفی ۴۸۷ که استاد امام احمد غزالی و شاگرد ابوالقاسم گرگانی بود، و سرآمد همه حجة الاسلام امام محمد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵) ظهور کردند و تصوف را بدرجتي عالی ارتقاء دادند.

در این قرن کتب بسیار بفارسی و عربی در تصوف و رجال صوفیه پرداخته شد از قبیل کشف المحجوب بفارسی تألیف ابوالحسن علی بن عثمان غزنوی و کتاب طبقات الصوفیه و حلیة الاولیاء و رساله قشیریّه (مؤلف در ۴۳۷) و امالی هروی و منازل السائرین که مؤلفان آنها را شناختیم.

غزالی پس از آنکه مراحل مختلف علمی و عملی را طی نمود رسماً مسلک تصوف را اختیار کرد و با مهارت و تبجری که در علوم و فنون متداوله داشت همت

(۱) شیخ الاسلام ابواسمعیل عبدالله بن ابی منصور معروف به پیر هروی خواجه عبدالله انصاری صاحب (امالی) است که بزبان هروی جمع کردند. **امالی** جمع املاء باصطلاح قدیم عبارت بوده است از دروس یا مواعظ و خطابه ها و مطالبی که استاد از خارج تقریر می کرده و شاگردان می نگاشته اند. غالباً صورت مجلس با تاریخ روز و ماه و سال ضبط شده و بنظر استاد رسیده آنچه وی صریحاً اجازه می داده است روایت می کرده اند. و گاه هر کدام از شاگردان برای خود یادداشتی جداگانه داشته است. این قسم و همچنین توضیحات و حواشی بر عبارات و مطالب بزرگان فن را بنام **تعلیقه** نیز می خوانده اند. از بعض علمای قدیم آثاری بنام امالی در دست است مانند امالی صدوق و امالی سید مرتضی و امالی شیخ طوسی و غیره. خواجه عبدالله انصاری هم کتاب طبقات الصوفیه ابو عبدالرحمن سلمی را در مجلس وعظ املا کرده بعضی تراجم بر آن افزود. امالی او را بزبان هروی جمع کردند و در قرن نهم هجری عبدالرحمن حامی امالی هروی را بزبان فارسی معمولی نقل کرد و تراجم مشایخ دیگر بر آن افزود و کتاب نفحات الانس را فراهم ساخت.

بر تشمید میانی تصوف گماشت و طریقه صوفیه را بواسطه رفتار و گفتار مقبول خویش در انظار بهترین وجه جلوه داد . جای جای در مؤلفات خود از قبیل **احیاء العلوم و روضة الطالبین و المنقذ من الضلال** و غیره عقاید این طایفه را بطرزی که مورد قبول مردم با انصاف باشد بیان و اساس این مسلک را قوی بنیان کرد و با ادله و شواهد ثابت نمود که تنه راه نجات بشر از گمراهیهای مذهبی طریقه تصوف و باقی همه ضلالت است . تصوف را هم بحال سابق باقی نگذارد و آنرا در تحت انتقاد و تحقیق در آورد و حقایق را برای مردم ساده دل که در زمان او بسیار بودند روشن و آنها را از فریب مستصوفه یعنی صوفی نماها آزاد ساخت .

شیخ طریقت امام غزالی

راهنما و باصطلاح پیر طریقت غزالی در آغاز امر ابوعلی فضل بن محمد فارمدی بود (۱) .

در تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی در ذیل ترجمه حال سنائی می نویسد که سنائی چون از غزنین بخراسان آمد دست ارادت در دامن شیخ ابو یوسف همدانی زد و او مرید شیخ عارف ابوعلی فارمدی است و امام حجة الاسلام ابو حامد محمد غزالی با وجود فضل و کمال و پیشوایی دین و ملت معتقد شیخ ابوعلی بوده و در آخر مرید او شده (تذکرة الشعراء ص ۹۵ چاپ لیدن) .

نیز در تذکرة دولتشاه جای دیگر (ص ۹۸ همین چاپ) می نویسد که امام محمد غزالی در طفولیت شیخ ابو بکر نساج را دریافته و شیخ ابو بکر آب دهن مبارك خود را در دهان او انداخت و پیر کت آن عالم ربّانی شده ، و در صفحه ۱۹۶ در نسب طریقتی شمس الدین تبریزی می نویسد که او مرید شیخ رکن الدین سنجاسی بود

(۱) طبقات الشافعية مسیکی و طرایق الحقایق و تذکرة دولتشاه سمرقندی

فارمد : نام قریدی است از اعمال طوس

و از ریا و سمعه و مخرقه دور باشد. داخل شدن دانشمندی بزرگ مانند غزالی در مسلک صوفیه و اهتمام علمی و عملی او در استوار ساختن مبانی این طریقه پیداست که چگونه اثرها خواهد بخشید! ظهور و نشر تبلیغات و مؤلفات غزالی در عالم تصوف انقلابی عظیم بوجود آورد. و این فن هم مانند فلسفه از عصر غزالی ببعد رنگ دیگر بخود گرفت.

بالجمله نهال تصوف در قرن اوّل هجری از تعلیمات اسلامی بذرافشانی شد و در سده دوم سر بر زد و در قرن سوم نیرو گرفت و در چهارم بیالید و رشد کرد و در قرن پنجم نمو کامل یافت و شکوفه های فراوان بشکفانید و از این دوره ببعد میوه های شیرین داد.

در سده ششم امثال سنائی غزنوی (وفاتش مابین سنوات ۵۳۰ - ۵۳۵) معاصر سلطان سنجر سلجوقی و بهرامشاه غزنوی در گویندگان پارسی و شیخ شهاب الدین سهروردی مؤلف حکمة الاشراق (۵۴۹ - ۵۸۷) و امام احمد غزالی متوفی ۵۲۰ برادر غزالی معروف و عین القضاة همدانی (ابوالمعالی عبدالله بن محمد بن علی متولد ۴۹۲ و متوفی ۵۲۵) شاگرد تربیت یافته امام احمد غزالی و محمد بن حمویه جوینی متوفی ۵۳۰ که بنوشته یافعی استاد صوفیه خراسان بود از میوه های این درخت بشمار می روند. کتاب اسرار التوحید که از یادگارهای گرانهای ادب و تصوف فارسی است و نیز کتاب تمهیدات عین القضاة همدانی که لباب تصوف عرفان بشر پخته فارسی عارفانه است تألیف حدود سنه ۵۲۱ قمری در این قرن تألیف شد. و در قرن هفتم رسیده ترین و شیرین ترین میوه ها یعنی شیخ فریدالدین عطار نیشابوری صاحب منطق الطیر و تذکرة الاولیاء (متوفی ۶۲۷) و مولانا جلال الدین بلخی (۶۰۴ - ۶۷۲) صاحب مثنوی از این درخت بار آور ظاهر گشتند. افصح المتکلمین سعدی شیرازی (متوفی ۶۹۱) و شهاب الدین سهروردی مؤلف عوارف المعارف (۵۳۹ - ۶۳۲) و نجم الدین رازی معروف به دایه

(متوفی ۶۴۵) مؤلف مرصاد العباد ، و فخرالدین عراقی (متوفی ۶۸۸) صاحب لمعات که جامی بر آن شرحی بنام اشعة اللمعات نگاشته است . و افضل الدین کاشانی معروف به بابا افضل (متوفی ۷۰۷) صاحب تألیفات بسیار بفارسی همچون خرد نامه و ره انجام نامه ، و صدرالدین محمد قونوی (متوفی ۶۷۲) (۱) مؤلف مفتاح الغیب و محیی الدین اعرابی مؤلف فتوحات مکیه (متوفی ۶۳۸) (۲) و امثال آنها همگی از بزرگان صوفیه در قرن هفتم بودند .

از قرن هفتم بعد گاهگاه شاخه‌یی جوان از این درخت کهن سال سر میزد و باری پخته یا نیم‌رس می‌داد . شمس الدین محمد حافظ شیرازی (متوفی ۷۹۱) و شاه نعمه الله کرمانی در قرن هشتم بهترین میوه های دیر رس این درخت بودند . در همین قرن شیخ صفی الدین اردبیلی (۶۵۰ - ۷۳۵) از مریدان

(۱) صدرالدین محمد بن اسحق قونوی از بزرگان عرفای قرن هفتم هجری و مؤسس طریقه‌یی خاص در عرفان و تصوف و با محیی الدین و مولانا معاصر و بنوشته بعضی معاصر بود . فخرالدین عراقی (ابراهیم بن شهریار همدانی) کتاب فصوص را در بلاد روم نزد او تحصیل کرد . کتاب مفتاح الغیب که در طهران با حواشی مرحوم میرزا هاشم طبع شده و **نفحات الیهیه و فکوک و تفسیر و تأویل سورة فاتحة الكتاب** که در هندوستان بطبع رسیده از مؤلفات همین صدرالدین است . تاریخ وفات و مدت زندگانی او را کمتر جایی ضبط کرده اند . در طبقات شعرانی (امام عبدالوهاب شعرانی) می نویسد وفاتش در سنه ۶۷۲ بقونیه اتفاق افتاد و مدت زندگانش شصت و اندی سال بود (رجوع شود بمقدمه تأویل سورة فاتحه طبع هندوستان) . بنابراین مولانا و خواجه نصیرالدین طوسی و صدرالدین قونوی همه در یکسال فوت شده اند !

(۲) مقصود محیی الدین ابوبکر محمد بن علی بن محمد معروف به اعرابی است صاحب فصوص الحکم و لادش را شب دوشنبه ۱۷ رمضان ۵۶۰ و وفاتش را در ۲۲ ربیع الثانی سنه ۶۳۸ ضبط کرده اند ، بواسطه توافق در کنیه و نام و لقب غالباً او را با محیی الدین ابوبکر محمد بن عبدالله منافری معروف به ابن عربی اشتباه می کنند وفات ابن عربی بنوشته یافعی در سال ۵۴۳ واقع شد ؛ رجوع شود به طرایق الحقایق .

شیخ زاهد گیلانی ؛ علاء الدوله سمنانی (۶۵۹-۷۳۶) و کمال الدین عبدالرزاق کاشانی شارح منازل السائرین و فصوص الحکم (متوفی ۷۳۱) و معاصرش عزالدین محمود بن علی کاشانی صاحب کتاب مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه؛ شیخ محمود شبستری (متوفی ۷۲۰) صاحب گلشن راز و امثال آنها از عرفای نامدار شمرده می شدند .

برای مآخذ تراجم رجال تصوف از قدیم تا امروز کتب بسیار در دست داریم. از آن جمله است در کتب قدیم حلیة الاولیاء حافظ ابونعیم و رسالہ قشیریّه و کشف المحجوب هجویری و صفّة الصفوة ابن جوزی و تذکرة اولیاء شیخ عطار و نفحات الانس جامی ؛ و از کتب متأخران اصول الفصول رضا قلی خان هدایت و بستان السیاحه حاجی شیروانی و طرایق الحقایق نایب الصّدر از کتب بسیار مفید ممتّع است .

علاوه می کنم که عین القضاة همدانی متوفی ۵۲۵ در رسالہ شکوی الغریب نام گروهی از مشایخ صوفیه را که از قدیم تا زمان او بوده اند ذکر کرده که فصلی بسیار سودمند است طالبان اهل درد را بخواندن آن کتاب سفارش می کنم .

سیر تکاملی تصوف در حقیقت بقرن هشتم خاتمه یافت و از این تاریخ ببعد رو با انحطاط و زوال نهاد و احیاناً اگر کسی پیدا شد که دم از تصوف می زد قسمتی از گفتار پیشینیان را تکرار می کرد تا کار متصوفه و مدعیان بجایی رسید که سخن مولانا راست آمد :

بانگ بازاران سپید آموختند
راژ هدهد کو و پیغام سبا
تاج شاهان را ژ تاج هدهدان
بسته اند این بیحیایان بر زبان
تا گمان آید که هست او خود کسی

ورنه این زاغان دغل افروختند
بانگ هدهد گر پیاموزد قطا
بانگ پر رسته ز پر بسته بدان
حرف درویشان و نکته ی عارفان
حرف درویشان بدزدیده بسی

خرده گیرد در سخن بر بایزید تنگ دارد از درون او یزید

باز نمودیم که نهضت فرقه صوفیه از قرن دوم آغاز شد و نهایت سیر خود را در قرن هشتم به پایان رسانید سده پنجم یا عهد غزالی در میان این هفت قرن ، تابنده ترین دوره های تصوف ایران و بمنزله واسطه العقد این رشته بود .

اینکه گفتیم سیر تاریخی تصوف بود : اما از نظر علمی و روحانی تصوف از مرتبه زهد و تقشف آغاز و بعقیده حلول و اتحاد و وحدت موجود در بعضی طوایف صوفیه ختم شد . باین ترتیب که ابتدا زهد و عبادت بود و سپس بصورت ریاضت و آداب و سنن مخصوص درآمد ، در این مرحله قواعد فلسفه عملی داخل تصوف شد و از این مرتبه بالاتر رفت و شکل عرفان بخود گرفت و معرفه الله اساس تصوف گردید سپس با فلسفه ایران و هند و مسلك رواقی (۱) و اشراقی (۲) یونان در آمیخت و بصورت علمی خاص بیرون آمد و کم کم دنباله عقاید به وحدت وجود رسید و بعضی قدم بالاتر گذارده بو وحدت موجود و حلول و اتحاد معتقد شدند .

صوفیه در آغاز امر همین فرق را با دیگر فرق اسلامی داشتند که اهل زهد و مراقبه و تارك دنیا بودند، تصوف از آنگاه که دارای آداب و سنن مخصوص و فلسفه ایران و هند و یونان در آن داخل گردید از سایر علوم و معارف اسلامی کاملاً ممتاز شد و فرقه صوفیه از دیگر طوایف بکلی جدا شدند.

اعمال صوفیه سه قسمت است : یکی عبادات ظاهری مانند صوم و صلوة و غیره . و از این جهت با سایر مسلمانان چندان تفاوت ندارند. دیگر ریاضتهای شاقه مانند چله نشستن که بارفتار ظاهری عامه مسلمانان تفاوت دارد . قسمت سوم یکدسته آداب و شعارها و باصطلاح خودشان « آداب استحسانی » مانند خرقه ، عصا ، رکوه ، میان بند ، رقص ، سماع ، وجد ، تواجد ، و آداب رباط و خانقاه

و خرقه و امثال آنها که میان همه طوایف و سلاسل صوفیه یکسان نیست (۱)
 اختلاف متشرع با صوفی بیشتر راجع بدو قسمت اخیر است چرا که متشرع
 بظاهر عبادت قانع است و بعض ریاضات شاقه را جزو بدعت می‌شمارد . با رقص و
 سماع و امثال آنها نیز مخالف است . از بعضی صوفیان علاوه بر جهاتی که با ظاهر
 شریعت سازش ندارد پاره‌یی از **شطحيات** مانند « انا الحق » و « ليس في حبيتي
 سوى الله » سرزده و دستاویزی بمخالفان داده است تا همگی صوفیه را بکفر و زندقه
 متهم ساخته‌اند .

صوفی و متشرع گذشته از اعمال و کردارهای ظاهری در عقاید هم بایکدیگر
 سخت اختلاف دارند . و این اختلاف از دیر باز میان دو طایفه برقرار بوده و نسبت
 بمراتب تعصب مذهبی یا هووی و هوس دنیوی و مقتضیات هر دوره شدت و ضعف یافته
 است . و گاهی کار بدست غوغا افتاده و جماعتی از صوفیه را کشته و جسد بعضی را
 سوخته‌اند . علمای دو فرقه هم کتابها در رد یکدیگر نوشته‌اند . نمونه‌یی از اختلافات
 و سخنان دو طایفه را از کتاب **تبصرة العوام** تألیف سید مرتضی داعی رازی و **كشف
 المحجوب** و کتاب **الفصل في الملل والاهواء والنحل** تألیف ابن حزم ظاهری
 (متوفی ۴۵۶) و **اسرار التوحید** و همچنین از آثار و مؤلفات متأخرین از قبیل
 مرحوم ملا اسمعیل خواجویی و مجلسی و آقاباقر بهبهانی و آقا محمد علی
 کرمانشاهی و حاج محمد جعفر کبوتر آهنگی و حاج ملا زین العابدین
 شیروانی (۲) و غیره بدست توان آورد .

(۱) برای شرح عادات استحسان صوفیه رجوع شود بکتابهای : **مصابح الهدایه** و **مفتاح
 الکفایه** ، **عوارف المعارف** سهروردی ، **كشف المحجوب** ، **التعرف في التصوف** که شرح آن
 بفارسی در هندوستان طبع شده است .

(۲) برای ترجمه احوال این اشخاص رجوع شود بکتاب « **روضات** » و **مستدرک الوسائل** ،
 بقیه حاشیه در صفحه ۱۱۰

یکی از مظاهر تصوّف در ایران **ارباب فتوّت** یا **جوانمردان** اند که ظهور و آیین و مسلک آنها خود سرگذشت مفصّل و تاریخ دلکشی دارد و در کتاب **قابوسنامه** از آثار قرن پنجم هجری (باب ۴۴) درباره آیین این طایفه در ردیف صوفیه چیزی نگاشته و کتاب **فتوّت نامه** تألیف «ملاّ حسین سبزواری» معروف به **واعظ کشفی** (متوفی ۹۱۰) راجع باصطلاحات جمعی از این فرقه است (۱) باری این فصل را با ذکر سه نکته پایان می‌بریم:

نخست اینکه اساس تصوّف در شیعه و سنی متفاوت است. تصوّف در سنی تنها انگیزه روح زهد و تقشّف و عبادت و خدا پرستی است. امّا در شیعه علاوه بر عبادت خدا و کناره گیری از امور دنیا چیزی دیگر هم در کار است که اساس عمده شمرده می‌شود. و آن عبارت است از **ولایت** و دوستداری اهل بیت و پیروی کامل از امام زنده یا **ولی عصر** که زمام امر و نهی و تصرف در نفوس بدست اوست. در طریقت سنی هم **قطب** یا **غوث** و **امام** (۲) هست امّا نظری که صوفی شیعه بقطب و امام وقت دارد و او را بتمام معنی صاحب عصر می‌شمارد غیر از وجهه سنی است

بقیه حاشیه از صفحه ۱۰۹

و «طرایق الحقایق» مرحوم نایب‌الصدر - این اشخاص درباره حق یا بطلان تصوّف کتابها و رساله‌ها نوشته‌اند که همه آنها بنظر رسیده است. مرحوم ملاّ اسمعیل خواجویی (متوفی ۱۱۷۳ شعبان) در ردّ صوفیه و بطلان عقیده وحدت وجود رساله‌ای بفارسی نگاشته که از نظر علمی قابل توجه می‌باشد.

(۱) نگارنده در باره تاریخ و عقاید این فرقه و همچنین سایر فرق صوفیه رنجی کشیده و یادداشتها فراهم ساخته است.

(۲) بعض صوفیه مانند محیی‌الدین گویند **قطب** یا **غوث** در هر دوره يك‌تن بزرگترین رئیس طایفه است پس از وی از حیث رتبه و مقام دونفر بنام **امام** و چهارتن بنام **اوتاد** و چهل تن بنام **نجباء** و عقادتن بنام **ابدال** و سیصدتن بنام **نقباء** هستند این تقسیم برای تعیین مقام اشخاص در تشکیلات حزبی است.

باقی مانده است. مولوی یك تار از این رشته را بدست می‌دهد، آنجا که می‌فرماید:
هر که را در عشق این آیین بود
فوق قهر و لطف و کفر و دین بود

دهوی پیغمبری و مهدویت در زمان غزالی

یافعی در جزو چهارم **مرآت الجنان و ابن جوزی** در کتاب **منتظم در وقایع** سال ۴۹۹ می‌نویسند که در این سال مردی در نهاوند دعوی نبوت کرد. سحر و مخرقه در کار داشت خلقی از روستاییان بدو گرویدند و املاک خود را فروخته بدو تقدیم کردند؛ چهارتن از اصحاب خود را نام چهار پیغمبر داده ایشان را با سامی ابوبکر و عمر و عثمان و علی می‌خواند، و عاقبت او را بکشتند. ابن جوزی هم در وقایع سال ۴۸۳ می‌نویسد در ماه جمادی‌الاولی از این سال شخصی در بصره که او را «**تَلْمِیَا**» می‌خواندند دعوی مهدویت کرد و کتابخانه آنجا را که قبل از عهد **عبدالدوله دیلمی** تأسیس شده بود بسوخت؛ و در سال ۴۸۴ نامه‌یی بمردم واسط نوشت و ایشانرا بمهدویت خویش دعوت کرد. وقوع این قضایا که شاید نظایر دیگر هم داشته نموداری است از اختلافات و دعاوی مذهبی در عهد غزالی. یکی از شاگردان غزالی بنام **محمد بن عبدالله بن تومرت** هم ادعای مهدویت کرد که در ضمن شاگردان غزالی وی را یاد خواهیم کرد.

موقعیت غزالی و لقب حجة الاسلام

امام محمد غزالی لقب **حجة الاسلام** داشت. این لقب درباره او از قبیل القاب تعارفی بی معنی نبود بلکه مانند «**ثقة الاسلام**» در مورد **کلینی** (۱) متوفی ۳۲۹

(۱) ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق کلینی رازی از محدثین بزرگ شیعه و از مؤلفاتش کتاب کافی جزو کتب اربعه امامیه است. سه کتاب دیگر عبارت است از تهذیب و استبصار تألیف شیخ طوسی (محمد بن حسن ۳۸۵-۲۶۵) و من لایحضره الفقیه تألیف شیخ صدوق (محمد بن علی بن بابویه متوفی ۳۸۱)

و « علم الهدی » در مورد سید مرتضی (متوفی ۴۳۶) و « آیه الله » برای علامه حلی (۶۴۸-۷۲۶) بشایستگی و معنی حقیقی استعمال می شد .

غزالی در دوره مجادلات مذهبی که سرگذشت آن را باز نمودیم بوجود آمد و در بحران جدال و کشمکش مذاهب و تفرق اهواء مختلفه بشکل يك نفر متکلم بزرگ ظهور نمود . خود مسلمان شافعی و اشعری مذهب یعنی در اصول تابع طریقه اشعری و در فروع پیرو امام شافعی بود . بامخالفان مسلک خویش از سایر طوایف اهل سنت و معتزله و روافض و باطنیه و همچنین حکما و فلاسفه و پیروان مسیح و دیگر ملل عالم مجادله زبانی و قلمی داشت . يك تنه بایک دنیا مخالف می جنگید و بواسطه مهارت فوق العاده که در کار داشت همه جا فتح و فیروزی نصیب او می شد . ارباب مذاهب عموماً از نیروی بیان و قلمش زبون و ناچیز می ماندند . از این جهت به « حجة الاسلام » ملقب گردید . غزالی کتابها در رد مخالفان تألیف نمود . در مؤلفاتش گاه روی بطایفه بی بخصوص دارد و گاه عده ای از فرق مخالف را مطمح نظر قرار می دهد مثلاً در کتاب **فیصل التفرقة بین الاسلام والزندقه و مستظهری و حجة الحق بباطنیة پرداخته و در تهافت الفلاسفه بحکما و فلاسفه تاخته و در القول الجمیل فی الرد علی من غیر الانجیل** با عیسویان جنگیده است . و در **الجام العوام و انتصار و المنقذ من الضلال** و همچنین پاره ای از کتب دیگرش چند رشته مذاهب مختلفه را بباد انتقاد گرفته است . در **احیاء العلوم** هم بتمام طوایف پرداخته و مخصوصاً صوفی نماهای مردم فریب را نکوهش نموده و در طریقه تصوف که مسلک نهایی اوست انتقاد و تحقیقی بسزا و راه حق را از باطن روشن ساخته است تا مردم بگمراهی در دام عوام فریبان نیفتند .

غزالی ، طوسی و هموطن **فردوسی** است . همانطور که فردوسی عجم را بنظم پارسی **شاهنامه** زنده ساخت ، غزالی اسلام را بشیرونی دلیل و برهان و شیوایی خامه و بیان تأیید نمود . کشور ایران را در میان ممالک دنیا فردوسی بشعر و سخن و

غزالی بفکر و تحقیق بلند آوازه ساختند . و از این رهگذر غزالی را همچون فردوسی حقّی بزرگ بگردن این آب و خاک است که اگر مردمش هم سپاسگزاری نکنند روزگار فراموشکار نیست .

تتبّع در روح تاریخ ادبی و سیر معنوی ملل و اقوام و از جمله ایرانیان این نکته را بر ما آشکار ساخته است که در يك دوره نابغه علمی یا ادبی ظهور می کند و افکار و نوشته های او رواج می گیرد و تا مدّتی پس از وی هر قدر علما و دانشمندان یا شعرا و ادبا می آیند بیشتر زیر نفوذ ادبی یا فکری او قرار گرفته پیرامن کلمات و آثار وی می گردند و کلمات او را سند قاطع شمرده احیاناً حرف بحرف در آثار و مؤلّفات خویش می آورند . و گاه صاحب اصلی بحدّی مشهور است که احتیاج بنام بردن ندارد . از اینجاست که تمیز سرقت و انتحال از تتبّع و اقتباس مشکل می شود . اینکه در آثار مؤلّفان قدیم حتّی بزرگان برمی خوریم بمواردی که یکی از دیگری برداشته و بعضی آنرا بدون تأمل بر سرقت یا با احترام مؤلّف برتوارد حمل می کنند تا اندازه ای بجاست امّا در هر موردی صحیح نیست . چرا که هر گونه تشابه و اقتباس را حمل بر سرقت و توارد نتوان کرد .

غزالی خود بعض مطالب فلسفه را از شیخ الرئيس ابوعلی سینا گرفته و در کتاب **معارج القدس** مبحث بقاء نفس و سعادت و شقاوت تقریباً عین عبارات کتاب **نجات** را آورده و در بعض مؤلّفاتش از **تهذیب الاخلاق** تألیف ابوعلی مسکویه (۱) استفاده کرده است . خواجه نصیرالدین طوسی (متوفی ۶۷۲) عین عبارات فارسی یا ترجمه کلمات عربی غزالی را در **اخلاق ناصری** آورده است (۲) . بعقیده من این اقتباسها را بر نفوذ شیخ در روح فلسفه و تسلّم غزالی در اخلاق و حکمت عملی

(۱) ابوعلی احمد بن محمد مسکویه رازی متوفی ۴۲۱ .

(۲) نگارنده در تحقیقی که درباره کتاب اخلاق ناصری با تصحیح اصل نسخه نموده شواهد و ادله این مطلب را ثبت کرده است .

از این جهت بر رؤوس مسائل که در نظر نگارنده قابل ذکر و اعتماد است آن هم
 با رعایت اختصار قناعت می کنم .

خانواده و نام و نسب و تحصیلات غزالی

حجّة الاسلام امام زین الدّین ابو حامد محمد بن محمد بن محمد بن
 احمد (۱) طوسی غزالی . امام محمد غزالی برادر امام احمد غزالی از خانواده

(۱) صاحب روایات الجنات طاووس احمد طوسی ضبط کرده است و درمآخذی که بدست
 نگارنده بود جای دیگر این عنوان را ندیدم .

توضیحاً اشخاصی که نظیر غزالی سه پشت همه نام محمد داشته باشند ما بین علما و فضایی
 قدیم قراوانست .

از جمله ما بین بزرگان شافعیه (شمس الدّین محمد بن محمد بن محمد جزری) و ما بین
 بزرگان حنفیه رضی الدّین محمد بن محمد بن محمد سرخسی صاحب کتاب محیط متوفی
 ۵۴۴ ؛ دیگر محمد بن محمد بن محمد شارح جامع کبیر و ناظم جامع صغیر متوفی ۷۲۶ ؛ دیگر
 جمال الدّین محمد رازی که در هفتصد و هشتاد و اندی قوت شد ؛ دیگر ابوالفضل محمد بن
 محمد بن محمد معروف به (برهان نسفی) که در حدود ۶۰۰ متولد و در ذی الحجّه
 سال ۶۸۶ قوت شد و بعضی وفات او را ۶۹۸ گفته اند تفسیر امام فخر رازی را تلخیص
 کرد ؛ کتاب (عقاید نسفی معروف) که سعد نفثانی بر آن شرح نوشت علی المشهور از همین
 برهان نسفی است اما صاحب کشف الظنون آنرا به ابو حفص عمر نسفی متوفی ۵۳۷ نسبت
 داده است .

و نیز از اشخاصی که سه پشت محمد نام بوده اند ؛ ابن امیر حاج حلبی است مصنف کتاب
 « حلیة المحلی » در شرح « منیة المصلی » که شاگرد ابن حجر و ابن همام بود و وفاتش
 بنوشته کشف الظنون در سال ۸۷۹ واقع شد .

علاوه می کنم که ابن حجر در کتاب « الدرر الکامنه » یک نفر را ذکر می کند که چهارده
 پشت « محمد » نام داشته و او ابوالبرکات تونسی است که بقاهره رفت ، مردی بد زبان
 و هجوگوی بود ، عاقبت بسفر مدینه رفت و توبه کرد و پیوسته مدح پیغمبر می گفت و همانجا
 مجاور بود تا در سنه ۷۳۴ وفات یافت (رجوع شود بکتاب الفوائد البهیة فی تراجم الحنفیه
 ص ۲۴۳ چاپ مصر) .

ایرانی از مردم **طاببران** (۱) طوس در سال ۴۵۰ (۲) هجری قمری مطابق ۱۰۵۸ میلادی در طاببران او آخر عهد **طغرل سلجوقی** متولد شد. پدرش محمد بن محمد مردی درویش و صالح و متعبد و بی بهره از خط و سواد بود. بافندگی پیشه و بحضور در مجالس وعظ و خدمت علماء و فقهاء و عابدان و کهبدان میل فراوانی داشت. از دسترنج خویش روزی حلال بدست می آورد و روزگاری می گزاشت، در حدود سال ۴۶۵ (۳) بمرد ویکی از دوستان صوفی مشربش را که **ابو حامد احمد بن محمد راذکانی** (۳) نام داشت وصی خود قرار داد و مُرده ریگی ناچیز و پسران خود محمد و احمد را بدو سپرد و تربیت آنها را بدو سفارش کرد. راذکانی خود مردی فقیر و گوشه نشین بود پیاس دوستی و مشرب صفایی که با پدر غزالی داشت در تعهد وی همت گماشت و در پرورش این درّ یتیم دقیقه‌یی فرو نگذاشت. تا خود می توانست و از تر که چیزی باقی مانده بود کفایت زندگانی هر دو برادر کرد. آنگاه که خط و سواد و مسائل دینی و مقدمات علوم ادبی و مذهبی را خوب یاد گرفته بودند و دیگر از عهده مخارج بر نمی آمد آنها را بمدارس طلاب راهنمایی نمود. باشد که از وظیفه طلاب چیزی بگیرند و تحصیل خود را ادامه دهند. غزالی بی اندازه با هوش و تندذهن بود. در کودکی نزد احمد راذکانی علوم دینی و ادبی را فرا گرفت. سپس به جرجان نزد **امام ابونصر اسماعیلی** رفت و خدمت او تعلیقه نوشت. دوباره بوطن خود طوس برگشت و مدت سه سال در طوس بمطالعه و تکرار دروس

(۱) طاببران و نوقان دو شهر مهم طوس بوده اند.

(۲) بنوشته بعضی در ۴۵۱ متولد شد (صفدی).

(۳) طبقات الشافعیه نام او را در جزو طبقه‌یی که میان سنوات ۴۰۰ - ۵۰۰ قوت شده اند ذکر و **راذکان** را مطابق معمول صحیح قدیم بذال معجمه یعنی نقطه دار از دهکده های طوس ضبط کرده است. امروز بذال بی نقطه گفته و نوشته می شود و این املاء هم بقاعده معروف دال و ذال صحیح است.

پرداخت . **امام اسعد میهنی** (۱) از وی روایت کند که چون از جرجان به طوس برمی گشتم در راه مرا قطعی افتاد و هر چه داشتم دزدان ببردند . بالتماس و سو گندان در پی دزدان افتادم که هر چه بر دید بحل کردم ، تو بره یی دارم مشتی کاغذ در آن است بکار شما نیاید آنرا بمن باز دهید . چون بسیار لایه کردم بزرگ دزدان را دل بر حال من بسوخت گفت در تو بره چیست که این مایه بدو دل بسته ای . گفتم تعلیقه ها است که يك چند از خانمان دور شده و بنوشتن و آموختن آنها رنج فراوان دیده ام . گفت چه گویی که درس آموخته و دانش اندوخته ام و حال آنکه چون ما کاغذ پارها از تو بگرفتیم بی دانش ماندی این چه دانش بود که دزدان از تو توانستند گرفتن ! پس بفرمود تا تو بره بدو باز دادند . غزالی گوید این سخن از پیشوای دزدان گویی هدایت خداوندی بود که از زبان وی بر من کارگر شد . از آن پس جهد کردم تا هر چیز را چنان آزمودم که از من نتوانند ربود . بطوس بر گشتم سه سال رنج بردم تا آنچه تعلیقه نوشته بودم از بر کردم (۲)

باری غزالی دوباره از طوس بعزم تحصیل مسافرت کرد و به نیشابور که مرکز علمای خراسان بود برفت و نزد معروفترین علمای آن شهر **امام الحرمین ابوالمعالی جوینی** باعشق سرشار و کوشش فراوان بتحصیل پرداخت و فنون جدل و خلاف و کلام و مقدمات فلسفه را بخوبی بیاموخت چنانکه در میان چند صد تن شاگردان ابوالمعالی که همگی از علماء و فضالای آن دوره بودند بر همه تقدّم یافت و امام الحرمین بداشتن چنین شاگردی بخود می بالید و بنوشته بعضی در باطن بر او رشک می برد .

(۱) ابوالفتح اسعد بن محمد بن ابی نصر میهنی از علمای فقه و خلاف بود و در همدان بسال ۵۲۰ وفات یافت .

(۲) این حکایت را خواجه نظام الملک هم از غزالی نقل کرده است . طبقات الشافعیه ج ۴ ص ۱۰۳ .

همدرسان غزالی در محضر ابوالمعالی بسیار بودند ، نام بعضی از آنها مانند کیای هراسی و ابوالمظفر خوافی را پیش از این یاد کردیم .

هنوز بیش از بیست و هشت سال از سن^۳ غزالی نگذشته بود که در علوم و فنون متداوله زمان خویش ، ادبیات و فقه و اصول و حدیث و درایت و کلام و جدل و خلاف و غیره استاد بمعنی حقیقی گردید و در نیشابور دست بکار تألیف و تصنیف برد و همچنان ملازم استاد بود تا سال ۴۷۸ که امام الحرمین در گذشت . پس از رحلت استادش از نیشابور رحلت کرد و در **عسکر** یا **معسکر** نزدیکی نیشابور بخدمت وزیر نامی **خواجه نظام الملک طوسی** (متوفی ۴۸۵) که محضرش پیوسته بوجود علماء و فضلاء عهد آراسته بود پیوست . در این موقع چنانکه گفتیم غزالی بیست و هشت سال داشت و در علوم و فنون متداوله سرآمد اقران بود .

نظام الملک آوازه فضل و دانش غزالی را شنیده بود و از اینرو مقدم او را گرامی داشت ، غزالی در محضراو با علما و فقها مناظره و بر آنها غلبه کرد چنانکه همگی بمقام فضیلتش معترف شدند و روز بروز بر مقام تقرب غزالی در پیشگاه **خواجه وزیر و پادشاه وقت سلطان ملکشاه سلجوقی** (متوفی ۴۸۵) برافزود و برتبه بر همه علماء و دانشمندان برتری یافت و پس از هفت سال از مهاجرت نیشابور منصب تدریس **نظامیه بغداد** که بالاترین مناصب علمی آن دوره بود بدو محول گردید . اما اینکه غزالی در فاصله هفت سال میان مهاجرت از نیشابور و تدریس نظامیه بغداد چه می کرده و در چه حال می زیسته است عنقریب گفت و گو خواهیم کرد . غزالی آنگاه که وارد مرحله سی و پنج از زندگانی شده بود در ماه ذی - القعدة و بنوشته یافعی جمادی الاولی سال ۴۸۴ بر کرسی تدریس نظامیه بغداد بنشست . مدت چهار سال در بغداد بتدریس و خطابه و وعظ و مناظره و تألیف و تصنیف اشتغال داشت . علما و فضلاء بسیار از محضرش استفاده می کردند و حدود سیصد تن از طلاب

توشهٔ راهی نداشت. تنها يك نفر از رفقای درسی او بنام ابوالقاسم حاکمی از بغداد با او سفر کرد که همسفر معنوی او نبود؛ ابراهیم شبّاک جرجانی هم مطابق بعض مآخذ هم سفر امام غزالی در شام و حجاز بوده است.

آنان که بوی وارستگی و آزادی بمشامشان رسیده و در کشمکش آزادی و بند تعلّقات افتاده‌اند خوب می‌دانند که گذشتن از جاه و مال و علاقه‌های دنیوی چقدر دشوار است.

لَا يَعْرِفُ الشَّوْقَ إِلَّا مَنْ يَكْبِدُهُ وَلَا الصَّبَابَةَ إِلَّا مَنْ يُعَانِيهَا

مرگ حقیقی جز گسیختن بند تعلّقات چیست و آن جوانمرد کیست که از سر يك مو علاقه بگذرد و «موتوا قبل ان تموتوا» را کار بسته بگوید: «چون رهم زین زندگی پایندگی است»!

از جاه و مال و علاقه زن و فرزند گذشتن باز سهل است. اما از قید علوم و دانشهای صوری که با يك عمر رنج و زحمت بدست آمده و از هر چیز فریبنده‌تر است کاری آسان نیست. . اینست که غزالی خود آنجا که تجاذب شهوات را شرح می‌دهد این مرحله را مشکلتر از همه باز می‌نماید و گوید در قدم اوّل از جاه و مال گذشتم اما قیود علم و تدریس که ظاهر بسیار فریبنده داشت مرا سخت بزحمت انداخت.

غزالی از سر همه تعلّقات بگذشت و در پی تحقیق برآمد.

در سال ۴۸۸ گرفتار کشمکش وجدانی و بتعبیر خودش تجاذب شهوات گردید. شك و تردید و تزلزل خاطری که ملازم باروحهای کنجکاو است هر چه سخت‌تر بدو دست داد. از يك طرف پای بند اعتبارات و قیود دنیاوی بود و از طرف دیگر منادی حقّش در باطن آوازه رحلت در می‌داد. علوم و معارف متداوله را برای کشف حقایق کافی نمی‌دانست بلکه آنها را حجاب حقیقت می‌دید. خود در باطن متحیر و سرگردان و ترازویی که حق و باطل را با آن می‌سنجید سبک شده بود.

این موقع حدود سی و نه سال داشت . از این تاریخ بعد دوره تازمینی در زندگانی غزالی شروع می شود که بکل^۳ با قسمت اوّل زندگانش متباین است و باید مدت زندگانی غزالی را از سال ۴۵۰ که ولادت اوست تا پایان حیاتش (۵۰۵) بیچند دوره بخش کرد .

غزالی از سال ۴۵۰ تا ۴۷۸

بخشی از این مدت عهد کودکی و بی خبری و دوره یتیمی و بی پدری غزالی است که آرام ترین و هموارترین دوره های زندگانی او بوده است .

پس از طی دوران کودکی مشغول تحصیل شد و نزد احمد رازگانی و ابونصر اسماعیلی جرجانی و ابوالمعالی جوینی و دیگر مشایخ و استادان آن زمان در طوس و جرجان و نیشابور تحصیل کرد ، و قسمت عمده تحصیلاتش در نیشابور خدمت امام الحرمین ابوالمعالی انجام گرفت و ملازم خدمت آن استاد بود تا سال ۴۷۸ که ابوالمعالی فوت شد و غزالی از نیشابور مهاجرت نمود و بدرگاه خواجه نظام الملک پیوست .

غزالی از سال ۴۷۸ تا ۴۸۴

این همان هفت سال است که پیش وعده دادیم در این باره گفت و گو کنیم . اتفاقاً کسانی که ترجمه حال غزالی را نوشته اند کمتر متعرض این بخش از زندگانی وی شده اند .

بطوریکه از روی مکاتیب منشآت فارسی غزالی (۱) و سایر مؤلفاتش بتصریح

(۱) مکاتیب فارسی امام محمد غزالی را یکی از بزرگان فضلاء قدیم جمع کرده و آن را کتاب فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام نام نهاده است مشتمل بر پنج باب باین ترتیب : نامه ها بملوک و سلاطین - نامه ها بوزرا - نامه ها بامرا و ارکان دولت -

بقیه حاشیه در صفحه ۱۲۵

یا با اشاره و تلویح برمیآید غزالی پس از آنکه از نیشابور مهاجرت کرد مدت هفت سال در بلاد ایران بسر می برد و در این مدت مشغول تکمیل اطلاعات و تألیف و تصنیف و نشست و خاست با اهل دانش و فضل بود و دقیقه‌یی از افاده و استفاده غفلت نداشت . و بتقریب دانشمندی در دستگاه سلطان ملکشاه سلجوقی و خواجه نظام الملک (وفات هردو در سال ۴۸۵ اتّفاق افتاد) در نهایت عزّت و حرمت می زیست و چندبار بکارهای بزرگ مانند رسالت میان پادشاه سلجوقی و خلیفه وقت مخصوص گشت و از طرف پادشاه و خلیفه در اصفهان و بغداد اقبالها دید ، کتاب **مفصل الخلاف** را بتصریح خودش در **المنقذ من الضلال** در همدان نوشت . در مکتوبی که غزالی در پنجاه و سه سالگی یعنی در سال ۵۰۳ ببعض احتمالات به سلطان محمد سلجوقی (۴۹۸ - ۵۱۱) و مطابق بعض روایات به سلطان سنجر سلجوقی (متوفی ۵۵۲) نوشته و عذر نرفتن بخدمت را خواسته است خدمت و نعمت خود را در دربار ملکشاه شرح می دهد ، چون این مکتوب نمونه بارزی از منشآت غزالی و حاوی نکاتی چند در زندگانی اوست همه آنرا عیناً نقل می کنیم :

نامه غزالی بپادشاه سلجوقی

بسم الله الرحمن الرحيم ایزد تعالی ملک اسلام را از مملکت دنیا برخوردار کناد و در آخرت پادشاهی دهد که پادشاهی روی زمین در وی حقیر و ناچیز گردد ،

بقیه حاشیه از صفحه ۱۲۴

نامه ها بفقها و ائمه دین - نامه های متفرقه و مواعظ و نصایح . نسختی که نه از این کتاب که تاریخ صفحۃ الحاقی آخرش ۱۰۶۵ هجری است متعلق بحضرت استاد علامه فیلسوف تحریر آقا میرزا طاهر تنکابنی دامت افاداته بامانت در دست نگارنده است . دوست دانشمند آقای سعید نفیسی هم زحمتی کشیده چند مکتوب فارسی غزالی را از روی کتب متفرقه فراهم ساخته اند که مورد استفاده بنده قرار گرفت ، و نسخ صحیح نامه ها که آقای نفیسی جمع کرده اند در کتاب مذکور موجود است .

(۴۸۸-۴۸۴) این است که در اختلاف میان ترکان خاتون و خلیفه المقتدی بامر الله واسطه شد تا کار بموافقت انجامید. و این واقعه در سال ۴۸۵ هجری بعد از وفات خواجه نظام الملک و سلطان ملکشاه سلجوقی اتفاق افتاد.

ابن اثیر در وقایع این سال می گوید که بعد از وفات ملکشاه زوجه اش ترکان خاتون مادر محمود بن ملکشاه امراء و اعیان دولت را با خود یار کرد که محمود طفل چهار ساله را پادشاهی بر گیرند. و در این باره کس بمقتدی خلیفه فرستاد تا وی نیز بدین کار راضی شود. مقتدی راضی شد باین شرط که نام سلطنت بر محمود و زمام امور بدست ترکان خاتون و ترتیب عمال و جبايت اموال با تاج الملک و فرماندهی سپاه با امیر آنر (خ: آنز) باشد. اما خطبه بنام خلیفه عباسی کنند نه بنام محمود سلجوقی. ترکان خاتون زیر بار نمی رفت و می گفت که خطبه و سکه و دیگر شؤون پادشاهی باستقلال باید بنام محمود باشد. عاقبت غزالی با ترکان خاتون گفت و گو کرد و بملطف بیان و نفوذ کلمه وی را قانع ساخت تا رأی خلیفه را بپذیرفت و اختلاف آنها بموافقت مبدل گشت. عبارت ابن اثیر در این باره این است:

فَقِيلَ لَهَا إِنَّ وَلَدَكَ صَغِيرٌ وَلَا يَجِيزُ الشَّرْعَ وَلَا يَتَّهَ وَكَانَ الْمَخَاطِبُ لَهَا فِي ذَلِكَ الْغَزَالِي فَأَدْعَيْتُ لَهُ وَأَجَابَتْ إِلَيْهِ فَخَطَبَ لَوْلَدِهَا وَلَقَّبَ نَاصِرَ الدُّنْيَا وَالدِّينِ. وَكَانَتْ الْخُطْبَةُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ الثَّانِي وَالْعَشْرِينَ مِنْ شَوَّالٍ مِنَ السَّنَةِ (ای من سنة خمس وثمانين واربعمائة).

گفت و گوی غزالی با ترکان خاتون در بغداد اتفاق افتاد نه اینکه وی از بغداد بسفارت سفری کرده باشد چنانکه برخی بغلط پنداشته اند. چه قطعی است که غزالی در اثناء مدت تدریس در نظامیه بغداد هرگز بخارج سفری نکرده و تنها مسافرتش همان سفر طولانی است که بترك جاء و منصب بگفت و از بغداد یکبارہ مهاجرت نمود.

خواجه نظام الملک در دهم رمضان ۴۸۵ در نزدیکی نهاوند کشته شد و ملکشاه بعد از وفات او سفری ببغداد کرد و ۲۴ شهر رمضان ببغداد وارد شد و سوم شوال مریض گشت و شب جمعه نیمه شوال از همین سال ۴۸۵ در گذشت. کوچکترین

السلطان بر کیارق فاعلمه الحال واخذ بيعته للمستظهر بالله. فلمّا كان اليوم الثالث من موت المقتدى اظهر ذلك وحضر عزّ الملك بن نظام الملك وزير بر کیارق و اخوه بهاء الملك وامراء السلطان وجميع ارباب المناصب والنقيبان طراد العباسي والمعمار العلوي في اصحابهما وقاضی القضاة والغزالی والشاشی و غیرهما من العلماء فجلسوا في العزاء وبايعوا وكان للمستظهر بالله لمّا بویع ست و عشرون وشهران .

ابن جوزی نیز هردو واقعه فوق را مثل ابن اثیر در کتاب منتظم ذکر کرده است. و نیز از جمله وقایع ایّام تدریس و ریاست امام غزالی در بغداد این است که در ماه شوال سنه ۴۸۵ **ابوالحسین** اردشیر بن منصور عبادی واعظ که از مردم مرو بود به بغداد آمد و از آنجا بحج رفت و در مراجعت بسال ۴۸۶ در نظامیه بغداد مجلس می گفت. امام غزالی از همان وقت که عبادی به بغداد آمده بود وی را احترام و تجلیل و حمایت می کرد و همان توجه و حمایت امام غزالی موجب گردید که عبادی در نظامیه مجلس وعظ دایر کرد و در مجلس او زن و مرد بی شمار گاهی بتخمین ۳۰ هزار تن حاضر می شدند و مواعظ وی در مردم تأثیر عجیب داشت.

این واقعه را نیز ابن جوزی و ابن اثیر هر دو نقل کرده و در خاتمه آن گفته اند که ابوالحسین عبادی روزی در یکی از مجالس وعظ درباره مسأله فقهی **بیع قراضه** سخن گفت و آنرا باین سبب حرام شمرد که مشمول ربا است و **بیع ربوی** باتفاق مسلمین حرام است؛ و از این جهت بغدادیان بر وی بشوریدند و او را از مجلس گفتن ممانعت کردند و از بغدادش برانندند.

مدارس نظامیه

خواجه نظام الملك مهین دستور نامدار ایران توجهی خاص بنشر علوم و معارف داشت. و سایل آسایش دانشمندان و اهل علم و معرفت را از هر گونه فراهم می ساخت، شب و روز در این راه می کوشید که اهل دانش و عرفان در رفاه و آسایش بتعلیم

و هدایت مردم پردازند. در بنای مدارس و خانقاهها همّتی بسزا داشت. در شهرهای بزرگ اسلامی همچون اصفهان و نیشابور و بلخ و هرات و بصره و بغداد و غیره بیمارستانها و خانقاهها و مدارسی بنام **نظامیه** بنیاد کرد و برای هر کدام موقوفات و اموال و ذخایر فراوان تخصیص داد. جوانان پس از طیّ مقدمات تحصیل بیکی از مدارس نظامیه می رفتند و بیشتر همانجا منزل گرفته از عواید اوقاف بخوبی گذران می کردند و عالی ترین درجات علوم و فنون آن زمان را نزد استادان بزرگ فرا می گرفتند. دانشگاههای بزرگ دنیا تقلید گونه‌یی از جامع ازهر و مدارس نظامیه است که در کشورهای اسلامی بنیاد شده بود.

امور اداری مدرسه مستقیماً بدست دولت وقت یا متولیان بود که از طرف دولت معین می شدند - هر مدرسه کتابخانه‌یی (خزانة الکتب) و کتابداری (خازن دارالکتب) داشت. کتابداران هم از میان علما و ادبای بزرگ انتخاب می شدند. مقام مدرّس استاد (پروفسور *Professeur*) از همه مقامات بالاتر بود و مستقیماً از طرف دربار پادشاهی نامزد می شد. هر مدرّسی يك یا چندتن نایب بنام **معید** داشت (*Répétiteur*) برخی هم **واعظ** بودند (*Maitre de Cufereuce*) که در اوقات معین بوعظ و تبلیغ اشتغال داشتند جمعی بسیار از علما و ادبای ایران از همین نظامیه‌ها بیرون آمدند و از موقوفات آنها وظیفه خوار بودند. **انوری** **ابیوردی** و **ظہیر فاریابی** دو شاعر معروف فارسی باصحّ اقوال در مدرسه نظامیه نیشابور تحصیل کردند. **رشیدالدین وطواط** شاعر و نویسنده معروف دربار اتسز **خوارزمشاه** از تحصیل کردگان نظامیه بلخ بود. **افصح المتکلمین سعدی شیرازی** متوفی ۶۹۱ یا ۶۹۴ در نظامیه وظیفه وادار داشت. مدرّسان و شاگردان این مدارس بویژه نظامیه بغداد با اندازه بیست که شماره نامها و ترجمه حال بزرگان آنها را کتابی جداگانه توان پرداخت. **خواجہ نظام الملک** برخلاف ملکشاه که مذهب

حنفی داشت (۱) خود شافعی مذهب بود و از علمای مذهب شافعی بیحدّ نگاهداری و مدرّسان بزرگ را از میان همین علما انتخاب می کرد . نظامیّه بغداد و باقرب احتمالات سایر نظامیّه ها را نیز اختصاص بفرقه شافعیّه داده بود .

نظامیّه اصفهان و خانوادۀ خجندی

نظامیّه اصفهان بمناسبت مدرّس معروفش صدرالدین خجندی بنام صدریه شهرت یافت (۲) و بنوشته ما فروخی (۳) مؤلف کتاب محاسن اصفهان ده هزار دینار از ضیاع و عقار موقوفه داشت .
 خواجه نظام الملک منصب تدریس این نظامیّه را بخانوادۀ خجندی (۴) که رؤسای شافعیّه اصفهان بودند اختصاص داد و در مقابل این خانواده خاندان صاعدیّه است که رؤسای حنفیّه اصفهان بودند و لقب « رکن الدین » مابین رؤسای حنفیّه و لقب « صدرالدین » در رؤسای شافعیّه تقریباً جزو القاب عمومی بود یعنی هر کس از خاندان خجندی بریاست شافعیّه می رسید او را بلقب رئیس سلسله اش « صدرالدین » خطاب می کردند و در مقابل ، رؤسای حنفیّه را نیز رکن الدین می گفتند .
 بعض اعیان علمای این خانواده در نظامیّه بغداد هم منصب تدریس یا نظارت

(۱) سلطان ملکشاه در اصفهان مدرسه یی بنا کرد در محله کُرّان . چون خواستند که بنویسند که در این مدرسه کدام طایفه باشند از سلطان پرسیدند گفت اگر چه من حنفی مذهبم اما این چیز از برای خدای ساختن قوم را مخصوص کردن و طایفه یی را محروم داشتن وجهی ندارد و بنویسید که اصحاب هر دو امام در این مدرسه ثابت باشند علی التّساوی . چون سلطان مذهب امام ابوحنیفه داشت خواستند که نام ابوحنیفه پیش از امام شافعی بنویسند خواجه نگذاشت (تجارب السلف) .

(۲) العراجه در تاریخ سلجوقیه .

(۳) مفضل بن سعد بن حسین مافروخی اصفهانی از علمای سده پنجم هجری .

(۴) خَجَنْد و خَجَنْدَه نام شهر بزرگی است در ساحل سیحون از بلاد مشرق ایران رجوع شود به انساب سمعانی و معجم البلدان .

اوقاف داشتند .

۱- ابوبکر محمد بن ثابت بن حسن بن علی خجندی متوفی ۴۸۳ مؤلف کتاب **روضة المناظر و زواهر الدرر** از ائمه علماء و فقهاء و رئیس بررگ شافعیة اصفهان بود . از طرف خواجه نظام الملک مدرس نظامیة اصفهان شد . فضلا از اطراف و اکناف برای درک محضرش بنظامیة اصفهان رخت برمی بستند و جماعتی از علما و فقهای آن زمان شاگردان وی بودند . **ابو عبدالله بن ابوسعید** از مردم ری متوفی ۵۲۵ در نظامیة اصفهان نزد ابوبکر خجندی تحصیل کرد . **ابو علی اصفهانی حسن بن سلمان بن عبدالله بن فقی نهر وانی** که در ۵۲۵ وفات یافت نیز از شاگردان نظامیة اصفهان بود و یک چند در نظامیة بغداد تدریس کرد (۱) .

۲- یکی از افراد خانوادة خجندی **ابوالمظفر بن خجندی** است که در سال ۴۹۶ در ری بقتل رسید . ابن اثیر در وقایع سال ۴۹۶ هجری قمری می نویسد : **وفیه ایضاً قتل ابوالمظفر ابن الخجندی بالرّی و کان یعظ الناس فقتله رجلٌ علوی** **حین نزل عن کرسیّه و قتل العلوی و دفن الخجندی من مدینة خجندة بما وراء النهر** **وینسبون الی المہلب بن ابی صفرة و کان نظام الملک قد سمع ابا بکر محمد بن ثابت الخجندی یعظ بمرو فاعجبه کلامه و عرف محله من الفقه و العلم فحمله الی اصفهان و صار مدرّساً بمدرسة فیها و قال جاء عریضاً و دنیا و اسعة و کان نظام الملک یتردد الیه و یروره .**

ابن جوزی در کتاب منتظم (جزو ۹) در وقایع همان سال ۴۹۶ می نویسد :

(۱) طبقات الشافعیه ج ۴ ص ۲۱۰ - یافعی در ج ۳ ص ۱۵۶ نام پدر این حسن را (سلیمان) ضبط کرده است و می نویسد و فیها (ای فی سنة اربع و تسعین و اربعمائه) توفی الامام النجوى اللغوى صاحب التصانيف سليمان بن عبدالله بن الفقی النهر وانی . صنف کتاب القانون فی اللغة عشر مجلدات و کتاباً فی التفسیر و تخرج به اهل اصفهان و درس ولده الحسن فی النظامیة .

« ابوالمظفر الخجندی الفقیه الشافعی المدرس باصفهان و ینسب الی المہلب ابن ابی صفرۃ قتله علوی^۳ بالرّی فی الفتنة بین السنّة والشیعة وقتل العلوی^۴ ».

از اینجا معلوم می شود که ابوالمظفر خجندی از رؤسای شافعیّه اصفهان و مدرسان معروف آن شهر بوده و در فتنه ما بین شیعه و سنی در ری بقتل رسیده است .

۳- ابوالقاسم معبود بن محمد خجندی در کامل ابن اثیر و تواریخ دیگر

از این شخص بعنوان رئیس شافعیّه اصفهان در عهد بُرکیارُق (۴۸۶-۴۹۸) نام برده اند که متصادف با ایّام فتنه باطنیّه در اصفهان بود و تعصبی بر ضدّ آن جماعت داشت چندانکه بدستور او خرمنهای آتش می افروختند و هر کسی را که بتهمت باطنی گرفتار می شد در آتش می سوختند ؛ و از اینجهت باطنیان او را « مالک دوزخ » لقب داده بودند .

۴- عبداللطیف بن محمد بن ثابت خجندی هم از رؤسای شافعیّه اصفهان

بود که در عهد خود ریاستی عظیم و حکومتی نافذ و وسیع داشت و بنوشته ابن اثیر در سال ۵۲۳ بدست اسمعیلیان کشته شد .

۵- ابوسعید احمد بن محمد بن ثابت بن حسن بن علی خجندی پسر

ابوبکر خجندی مذکور است ، نزد پدرش تحصیل و در نظامیّه تدریس کرد روز شنبه غره شعبان ۵۳۱ در اصفهان در گذشت .

۶- صدرالدین ابوبکر محمد بن عبداللطیف بن محمد بن ثابت خجندی

رئیس شافعیّه اصفهان و مقرب دربار سلطان و خلیفه وقت بود . سفری از اصفهان ببغداد رفت و منصب تدریس نظامیّه بغداد بدو محوّل گردید . در سفری که از بغداد باصفهان می آمد در راه میان همدان و کرخ شب بسلامت خفت و بامداد فجأة در گذشته بود ۲۲ شوال ۵۲۲ . ابن اثیر گوید در وفات او فتنه عظیمی در اصفهان بر پا گشت که خلقی کشته شدند .

۷- ابوالقاسم صدرالدین عبداللطیف بن محمد بن عبداللطیف بن محمد

بن ثابت خجندی از فقها و ادبا و شعرای این خانواده بود، تولدش رجب ۵۳۵ و قاتش جمادی الاولی ۵۸۰ واقع شد.

ابن اثیر در حوادث ۵۸۰ می نویسد که وی در مراجعت از سفر حج بر در همدان گذشت و این اشعار از اوست:

بِالْحَمِي دَارُ سَقَاهَا مَدْمَعِي	یا سَقَى اللَّهُ الْحَمِي مِنْ مَرْبَعِ
لَيْتَ شَعْرِي وَ الْأَمَانِي ضَلَّة	هَلْ إِلَى وَادِي الْغَضَا مِنْ مَرْجَعِ
أَذِنْتُ عِلْوَةً لِلْوَأَشِي بِمَا	مَا عَلَى عِلْوَةٍ لَوْ لَمْ تَسْمَعِ
أَوْ تَحَرَّتْ رَشْدًا فِي مَا وَشِي	أَوْ عَفَتْ عَنِّي فَمَا قَلْبِي مَعِي

۸- صدرالدین محمد بن عبداللطیف بن محمد بن عبداللطیف بن محمد

بن ثابت خجندی نواده ابوبکر خجندی هم از رؤسای شافعیّه و از بزرگان رجال زمان خود بود، یکچند در اوقاف نظامیه بغداد نظارت داشت (۱).

وی از حکومت قتلغ اینانج ابن پهلوان ایلدگز ناراضی بود و در این باره نامه شکایت آمیز بخلیفه نوشت و از حکومت قتلغ اینانج شکایت کرد و خود او هم بعد از مرگ پدرش در سال ۵۸۸ از اصفهان به بغداد رفت و در همین موقع بود که در نظامیه سمت نظارت یافت؛ در مدت اقامت بغداد ناصر خلیفه را تشویق کرد تا وزیرش مؤیدالدین ابن قصاب را با لشکر گران بفتح اصفهان نامزد فرمود

(۱) در طبقات الشافعیه ص ۸ ج ۴ ظاهراً در تاریخ وفات محمد بن عبداللطیف

خجندی کلمه «سبعین» تحریف گناست بجای «تسعين» زیرا خود طبقات الشافعیه در ص ۲۶۱ می گوید: عبداللطیف بن محمد بن عبداللطیف در سال ۵۸۰ فوت شده و در ذیل ترجمه پسرش محمد بن عبداللطیف که همین صدرالدین محمد مورد بحث ماست می نویسد: پس از وفات پدرش در سال ۵۸۸ به بغداد رفت و بنا بر این پیدا است که وفات او در ۵۷۲ معقول نیست بلکه همان ۵۹۲ صحیح است که ابن اثیر در حوادث این سال شرح داده است.

و خود صدرالدین خجندی نیز همراه لشکر باصفهان رفت. مؤیدالدین اصفهان را فتح کرد و گماشتگان خوارزم شاهی را از آنجا براند و از طرف خود **فلک الدین سنقر طویل** را بحکومت و شجنگی اصفهان بگماشت و خود به بغداد مراجعت کرد. صدرالدین خجندی با **فلک الدین سنقر** هم نساخت و بالاخره در سال ۵۹۲ بدست او کشته شد.

ابن اثیر نام او را صدرالدین محمود بن عبداللطیف بن محمد بن ثابت خجندی نوشته که ممکن است در نسخه ابن اثیر کلمه «محمود» بجای «محمد» تحریف شده باشد. اما سبکی در طبقات الشافعیّه ترجمه حال او را در ضمن علما و مشایخ «محمدین» ذکر کرده است.

۹- صدرالدین عمر خجندی در اوایل قرن هفتم بزرگ خاندان خجندیان و رئیس شافعیّه اصفهان بوده است که رفیع الدین لبنانی و کمال الدین اسماعیل اصفهانی او را مدایح بسیار گفته اند.

رفیع الدین چندین قصیده و ترکیب بند بمدح وی دارد که در دیوان او موجود است (۱) از جمله مدایح کمال الدین اسماعیل درباره او قصیده‌یی است که بیت مطلع و حسن تخلّص او بدین قرار است:

زهی بحلقه زلف تو نرخ جان ارزان

برسته‌ها ز غمت در اشک تقد روان

(۱) نسخه‌یی از دیوان او نزد مرحوم وحید دستگردی و نسخه‌یی هم در تملک مرحوم میرزا صادق خان انصاری دیدم که چندی در نزد بنده امانت بود و منتخبی هم از دیوان او در مجلس شورای ملی موجود است؛ عجب است که در قهرست کتب مجلس ممدوح او را صدرالدین علی خجندی نوشته‌اند یا اینکه نام عمر در اشعار رفیع الدین و کمال الدین فراوان آمده است.

مقصودش از کلمه «شهاب» بطور توریه و ایهام بدیعی همان شهاب الدین خجندی است که او را نیز پس از ریاست بلقب معمول پدرانش صدرالدین خجندی می خوانده اند .

و از قصایدی که کمال الدین اسماعیل مستقلاً در مدح شهاب الدین خجندی ساخته قصیده رائیّه ذیل است :

ای جناب تو قبله احرار مملکت را برایت استظهار
صدر عالم شهاب دولت و دین کز کفت غوطه (غبطه : خ) می خورد بحار
و در قطعه یی خطاب باو گوید :

صاحب شهاب دین که بجز رای روشنت

بر خیل روزگار مظفر نیامده است

توضیحاً علاوه می کنم که در تواریخ مغول از يك نفر صدرالدین خجندی اصفهانی نام می برند که در سنه ۶۱۹ بهمراهی و همدستی او رکن الدین غورسانجی حاکم اصفهان شده است ؛ و بعید نیست که این شخص همین شهاب الدین خجندی باشد که گفتم. این خاندان را عموماً در عهد ریاست بلقب صدرالدین می خوانده اند چنانکه رقیب ایشان یعنی رؤسای حنفیّه صاعدیّه را نیز در ایّام ریاست بلقب رکن الدین می نامیده اند و همین امر موجب اشتباهات کثیر مورّخان و ترجمه نگاران شده است .

۱۱- **عضدالدین حسن خجندی** ؛ این شخص نیز یکی از اعیان و بزرگان

خاندان خجندیّه اصفهان در اوایل قرن هفتم که استاد کمال الدین اسماعیل در چند قصیده و قطعه وی را مدح گفته است از جمله در قصیده یی می گوید :

ظاهر ز بازویت عضدالدین حسن بود

مدح تو نقش صفحه این هفت همکل است

و در يك ترکیب بند بمدح او گوید :

شخص هنر چو تربیت خویشتن کند

نقش نگین جان عضدالدین حسن کند

☆☆☆

اول خرد ترا ز دو گیتی پسند کرد

پس نام تو خلاصه آل خجند کرد

۱۲ - علاءالدین ابوسعید ثابت بن احمد بن محمد بن ابی بکر خجندی

اصفهانی از فقها و علمای بزرگ قرن هفتم هجری است که سفری بشیراز کرد و گروهی از افاضل آن شهر نزد وی صحیح^۱ بخازی سماع کرده اند خود او صحیح^۲ بخای را نزد ابوالوقت خوانده بود؛ وفاتش در ۸۹ سالگی بسال ۶۳۷ اتفاق افتاد (۱).

گویا علاءالدین ابوسعید آخرین عالم معروف خاندان خجندی اصفهان باشد که بعد از وی دوره فترت^۳ مغولان پیش آمده است.

مطابق نسب نامه‌یی که از وی نوشته‌اند چنین می نماید که پدر او ابوسعید احمد بن محمد بن ثابت خجندی باشد که در شماره پنجم گذشت؛ اما اشکالی که در این مورد بنظر نگارنده می رسد این است که تاریخ وفات ابوسعید احمد را ابن اثیر در سنه ۵۳۱ ضبط کرده است که ما بین آن تاریخ و وفات علاءالدین ابوسعید که آنرا در ۶۳۷ نوشته‌اند ۱۰۶ سال فاصله می شود و حال آنکه وفات ابوسعید بنوشتۀ جماعتی از مورخان در ۸۹ سالگی اتفاق افتاده است و معقول نیست که وی فرزند بلا فصل ابوسعید احمد باشد؛ و بنا بر این احتمال باید داد که يك فاصله در میان سقط شده است و شاید نام پدرش محمد بوده است؟

راقم سطور تاریخ خاندان خجندیّه و صاعدیّه را در تاریخ اصفهان خود بشرح نوشته ام.

(۱) طبقات الحفاظ ذهبی و شذرات الذهب ابن عماد والنجوم الزاهرة و شذالازار.

نظامیه نیشابور

تدریس نظامیه نیشابور از طرف خواجه نظام الملک به امام الحرمین ابوالمعالی جوینی متوفی ۴۷۸ که استاد غزالی و بزرگترین علمای شافعیّه نیشابور بود تفویض شد. و بعضی شاگردانش مانند ابونصر عبدالرحمن بن ابوبکر احمد سراج (تولد ۴۴۴ وفات ۵۱۸) و ابوالحسن کیهراسی همدرس غزالی متوفی ۵۰۴ از معیدان درس استاد بودند.

نظامیه بغداد

نظامیه بغداد معروفترین و بزرگترین نظامیه هاست که خواجه نظام الملک بنیاد کرد. آغاز بنای آن ماه ذی الحجه سال ۴۵۷ بود. پس از دو سال عمارت مدرسه پایان رسید و روز شنبه دهم ذی القعدة ۴۵۹ رسماً افتتاح یافت (۱). برای آیین گشایش مدرسه جمعی از وجوه علما و اعیان رجال را دعوت کرده بودند معتمد خواجه در بنای مدرسه ابوسعید احمد بن محمد نیشابوری صوفی بود (۲). شیخ ابومنصور بن یوسف از طرف نظام الملک تولیت امور مدرسه را داشت. بنوشته رحله ابن جبیر که در سال ۵۸۱ نظامیه را دیده است خواجه ۲۰۰ هزار دینار خرج بنای این مدرسه کرد و هر سال پانزده هزار دینار در نفقه شاگردان صرف می شد و شش هزار شاگرد داشت که علوم فقه و تفسیر و حدیث و ادب و غیره فرا می گرفتند و بشاگردان بی بضاعت خرج تحصیل هم داده می شد (۳). خازن

(۱) ابن خلکان.

(۲) تجارب السلف ص ۲۷۰

(۳) نگارنده نسخه این کتاب را در دست نداشتم و این قسمت را از مقاله دوست دانشمند آقای سعید نفیسی نقل کردم که درباره نظامیه بغداد نگاشته و در مجله تعلیم و تربیت درج کرده اند.

دارالکتب بنص^۱ وقف نامه نظامی هر ماه ده دینار مشاھرہ داشت (۱) حقوق سایر اعضا را براین قیاس باید کرد .

تولیت این مدرسه با اعقاب و احفاد خواجه نظام الملک بود . در سال ۶۳۷
امیر سلیمان بن نظام الملک از احفاد خواجه تولیت نظامیه بغداد داشت . و هموست
که بنوشته ابن الفوطی (۲) در مجلس ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی (۳) بوجد

(۱) تجارب السلف در ضمن احوال سید نصیرالدین بن مهدی ص ۳۳۴ چاپ طهران .

(۲) کمال الدین ابوالفضل عبدالرزاق بن فوطی متوفی ۷۲۳ . برای ترجمه حالش رجوع شود بمقدمه تألیف مهمش بنام « الحوادث الجامعه و التجارب النافعة فی المأقالات السابعة » چاپ بغداد .

(۳) حمعی از خانواده ابن جوزی جزو مشاهیر علماء و وعاظ اسلامند که درست در باره آنها تحقیق نشده است . چون در این رساله که غزالی نامه اش نامیده ایم بشناختن آنها نیازمندیم بترجمه حال شش تن از مشاهیر این خانواده باجمال می پردازیم :

۱ - جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن ابوالحسن علی بن محمد بن جوزی ، او را ابن جوزی بزرگ باید گفت . از فقهای بزرگ حنبلی مذهب و مشهورترین علماء و مورخان و وعاظ این خانواده در قرن ششم هجری بود . تألیفات بسیار داشت از جمله دو کتاب مهم در تاریخ بنام المنتظم فی تاریخ الامم و شذور العقود فی تاریخ العرهود . عبارت معروفی که دارای صنعت محتمل الضدین است و در اختلاف شیعه و سنی درباره مفاضله علی و ابوبکر گفته شد « افضلهما من کانت اینته » تحت « از همین ابن جوزی است که حکمت او را هر دو فرقه قبول و این جواب را هر کدام موافق عقیده خود تفسیر کردند . تولدش بتقریب میان سالهای ۵۰۸ - ۵۱۰ و وفاتش شب جمعه ۱۲ رمضان ۵۹۸ در بغداد اتفاق افتاد .

۲ - محیی الدین ابو محمد یوسف بن عبدالرحمن بن جوزی پسر ابن جوزی بزرگ محتسب بغداد و مدرّس مستنصریه برای فرقه حنبلی بود . در دستگاه مستنصر عباسی مقام و مرتبتی عالی داشت و برسالت نزد سلاطین و ملوک وقت رفت و آمد می کرد . تولدش

و حال افتاد و جامه ها خرجه کرد و همه بندگان خود را آزاد ساخت و تمام اموال خویش را بفقرا بخشید یا وقف فرمود (۱). کتابدار مدرسه در آغاز تأسیس ادیب

بقیه حاشیه از صفحه ۱۴۲

شب شنبه ذی القعدة ۵۸۰ بود و در واقعه هجوم مغول به بغداد در محرم ۶۵۶ کشته شد .

۳ - شرف الدین عبداللّٰه ۴ - تاج الدین عبدالکریم دو برادر محیی الدین

مذکور بودند که با وی در هجوم تاتار در بغداد کشته شدند .

۵ - جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن یوسف بن جوزی پسر محیی الدین و نوه ابن جوزی بزرگ بود . در ماه رجب ۶۳۱ بنیابت پدرش که آنوقت از طرف خلیفه در کار سفارت بمصر رفته بود مدرّس حنبلی ها در مدرسه مستنصریه شد . اما در ماه رمضان همین سال پدرش محیی الدین از مصر مراجعت کرد و خود بر کرسی تدریس نشست . جمال الدین در سال ۶۴۵ مدرّس حنبلی ها در مستنصریه بود و با پدر و عموهایش در واقعه غلبه تاتار کشته شد (سنه ۶۵۶) . این ابوالفرج بن جوزی نیز مانند جدش از نوایغ و عاظم و مجلس گویان بود و در مجلسی حالها می رفت . اتفاقاً نام و کنیه و لقب او با جدش ابن جوزی بزرگ موافق است و از این جهت جمعی با اشتباه افتادند . گویا اینکه شیخ سعدی در گلستان می فرماید : « چندانکه مرا شیخ اجل ابوالفرج بن جوزی بترك سماع می گفت » الخ مراد همین ابن جوزی باشد نه ابن جوزی بزرگ که تاریخش با ایام تحصیل و اقامت سعدی در بغداد درست نمی آید .

۶ - شمس الدین ابوالمنظّر یوسف بن قزغلی معروف به سبط ابن جوزی از علما و مورّخین سده هفتم هجری است . تاریخ بزرگی در ۴ مجلد موسوم به مرآة الزّمان تألیف کرد که ابن خلّکان این نسخه را بخط مؤلف دیده است ، پنج تن از اعیان این خانواده که پیش گفتیم همگی حنبلی مذهب بودند . اما سبط ابن جوزی مذهب حنفی داشت . تولّدش سال ۵۸۲ و قاتش شب سه شنبه ۲۱ ذی الحجه ۶۵۴ در دمشق واقع شد . قزغلی آزاد شده وزیر عون الدین بن همیره بود و حافظ ابن جوزی دختر بدو داد و شمس الدین مذکور از آن دختر پدید آمد و از این رو باین جوزی منسوب گشت . برای بقیه احوال این خانواده رجوع شود به ابن خلّکان ، الحوادث الجامعه ، یافعی ، دول الاسلام ذهبی ، کامل ابن اثیر .

(۱) الحوادث الجامعه ص ۱۲۴ .

معروف ابو زکریا خطیب تبریزی بود که یکچند هم منصب تدریس داشت و در سال ۵۰۲ در گذشت (۱).

عطا ملک جوینی متوفی ۶۸۱ (۲) در ایام حکومت بغداد در ضمن اصلاحات و آبادی های دیگرش بمدرسه نظامیه نیز توجهی بسزا کرد. و در سال ۶۷۰ حریق در بازار نظامیه اتفاق افتاد که همه بازار بسوخت و اموال فراوان از میان رفت و مردم بسیار هلاک شدند. و عطا ملک از حاصل اوقاف مدرسه تجدید عمارت فرمود (۳).

در سال ۶۷۱ **شرف الدین هارون بن شمس الدین صاحب دیوان جوینی** بتدریس نظامیه نشست و عمومیش عطا ملک و تمام مدرّسان و علما و فقها و درباریان حاضر شدند (۴). بالجمله خانواده جوینی بویژه عطا ملک که حاکم بغداد بود بعلوم و معارف توجه داشتند و از مدرسه نظامیه بخوبی نگاهداری کردند.

در قرن هشتم هم که رحاله معروف **ابن بطوطه** ببغداد آمده (ماه رجب ۷۲۷) از نظامیه تعریف کرده و گوید در ابنیه مهم دنیا ضرب المثل است (۵).

نظامیه بغداد بزرگترین مدارس و دارالعلمهای اسلامی بود که سرمشق مؤسسات علمی اسلام و دانشگاههای بزرگ دنیا گردید. در قرن ششم هجری يك نفر **خواجه نظام الملك** وزیر دیگر که وزیر خوارزمشاه بود بتقلید خواجه بزرگ مدرسه نظامیه **خوارزم** و جامع مرو را بنا کرد. این خواجه نظام الملك با خواجه

(۱) گویند چون از ساختن نظامیه فارغ شد خزنی دار الکتب بشیخ ابو زکریای خطیب تبریزی داد (تجارب السلف ص ۲۷۰).

(۲) برای ترجمه احوال و تحقیق در خانواده جوینی رجوع شود بمقدمه محققانه بر جهانگشای جوینی بخامه سرآمد اهل تحقیق علامه نجریب آقا میرزا محمدخان بن عبدالوهاب قزوینی متعنا الله بدوام افاضاته.

(۳) الحوادث الجامعه ص ۳۷۱. (۴) الحوادث الجامعه ص ۲۷۱.

(۵) رحله ابن بطوطه ص ۱۰۸ ج ۲ چاپ اروپا.

بزرگ در چند جهت شباهت داشت ، هردو وزیر و هردو در مذهب شافعی متعصب و در نشر دانش و فضیلت حریص بودند . اما « زین حسن تا آن حسن فرقی است ژرف » . خواجه نظام الملک دوم هم بدست ملاحدۀ اسماعیلیه در جمادی الاخره سنه ۵۹۶ کشته شد . (۱)

در قرن هفتم هجری چند مدرسه در بغداد و سایر بلاد اسلامی به تقلید نظامیه بنیاد شد مانند بشیریه و عصمتیه (۲) و از همه مهمتر مدرسه مستنصریه (۳) از بناهای المستنصر بالله عباسی متوفی ۶۴۰ بود . این مدرسه در رجب ۶۳۱ با

(۱) طبقات الشافعیه ج ۴ .

(۲) مدرسه بشیریه روز پنجشنبه ۱۳ جمادی الاخره ۶۵۳ در بغداد بسبب مستنصریه افتتاح شد . بانی این مدرسه یکی از کنیزکان ام ولد مستنصر بود و از جمله مدرسانش سراج الدین است . مدرسه عصمتیه از بناهای زوجه علاء الدین صاحب دیوان در بغداد بسال ۶۷۱ عمارتش پایان رسید و رسماً افتتاح یافت و وقف بر چهار فرقه شده بود . قاضی عز الدین ابوالعزّ مدرّس شافعی و عقیف الدین ربیع بن محمد مدرّس حنفیه و شرف الدین داود مدرّس حنبلیه و مجد الدین مدرّس مالکیه و شهاب الدین علی بن عبدالله ناظر اوقاف بودند (الحوادث الجامعه) .

(۳) مدرسه مستنصریه در همان محله نظامیه بسال ۶۲۵ بنیاد شد و بنای آن شش هفت سال طول کشید و عمارتش در جمادی الاخره ۶۳۱ انجام یافت هزار هزار دینار موقوفات و در بعض سالها هزار دینار عایدات داشت اموال بیشمار در این کار خرج شد . مباشر ساختمان مدرسه استاد الدار مؤید الدین ابوطالب محمد بن علقمی بود . روز دوشنبه ۱۵ جمادی الاخره وزیر نصیر الدین ابوالاظهر بن ناقد (ولادت شوال ۵۷۱ وفات شب جمعه ۶ ربیع الاول ۶۴۳) بمدرسه آمد و مؤید الدین بن علقمی و برادرش علم الدین ابوجعفر در صحبت وزیر بودند . عتبه بوسید و دعا بیانی کرد و بمؤید الدین و برادرش و حاجبش عبدالله بن جمهور خلعت شایسته داد و همچنین بمعماران و بنایان و صنعتگران و فراشان و هر کسی که در بنای مدرسه کار کرده بودند بحسب مرتبه خلعت داد . در همین روز کتبی را که برای کتابخانه مدرسه اختصاص یافته بود یکصد و شصت حمّال بقیه حاشیه در صفحه ۱۴۶

پس از تأسیس مستنصریّه که بانی و حامی آن خلیفه و زمامداران دولت وقت بودند کم کم از رونق نظامیّه کاسته شد و بتدریج در ایّام حکمرانی مغول و بحران

بقیه حاشیه از صفحه ۱۴۶

داشت . هر فرقه‌یی يك نفر واعظ داشتند که در اوقات معین مجلس وعظ و خطابه دایر می کرد . مدرسه حمّامی مخصوص طلاب داشت . پهلوی مدرسه خانه‌یی برای نگاهداری ایتام بود که پیوسته ۳۰ نفر اطفال یتیم آنجا تحصیل می کردند . تمام محصلین و استادان و دیگر طبقات هر کدام بحسب مرتبه از اوقاف مدرسه وظیفه و راتبه کافی داشتند . در همین سال ۶۳۱ قاضی **ابوالنجیب عبد الرحمن بن قاضی یحیی** ناظری برای اوقاف مدرسه معین نمود و **عبدالله بن ثامر** را مشرف و **ابومنصور فاضل بن محمد** را کاتب و **عدل بن ابوالبدر** را خازن قرار داد . نخستین مدرّسان که روز افتتاح مدرسه معرفی شدند عبارت بودند از **محیی الدّین ابو عبدالله محمد بن محیی بن فضلان شافعی** (متوفی شوال ۶۳۱) مدرّس شافعیه . و رشید الدّین **ابوحفص عمر بن محمد فرغانی** حنفی مدرّس حنفیه متوفی ۶۳۲ . **ابوالحسن علی مغربی مالکی** بنیابت مدرّس مالکیّه شد . و **جمال الدّین ابوالفرج عبد الرحمن بن یوسف بن جوزی** در ۶۳۱ بنیابت از طرف پدرش **محیی الدّین یوسف بن جوزی** حنبلی مدرّس حنبلیّه گردید و در ۶۴۵ خود مدرّس رسمی بود . در ماه رمضان ۶۳۱ محیی الدّین از مصر آمد و خود بر کرسی تدریس نشست . پس از وفات ابن فضلان بجای او **ابوالمعالی عبد الرحمن بن مقبل واسطی** بتدریس شافعیّه آمد و در سال ۶۳۳ معزول شد .

در سال ۶۳۵ قاضی **عبد الرحمن بن لمعانی** مدرّس حنفیه شد بجای ابن انصاری که ۲۱ ماه تدریس کرد و ببهانه معاودت بوطنش استعفا داد . در سال ۶۴۵ مدرّس حنبلی **جمال الدّین ابن جوزی** و مدرّس شافعی **شهاب الدّین زنجانی** و مالکی **سراج الدّین عبدالله** و حنفی **قاضی عبد الرحمن** بودند . و وزیر آنها را خواست که از مؤلفات خودشان چیزی نگویند و کتب مشایخ بزرگ را تدریس کنند . هر کدام جوابی دادند و عاقبت بهمین امر ملزم شدند .

از جمله واعظ حنبلی ها **شیخ جلال الدّین عبد الجبار** بود که در سال ۶۸۱ فوت شد . و در همین سال یکی از فقهای مدرسه از بالا خانه بصحن افتاد و در گذشت . و در

بقیه حاشیه در صفحه ۱۴۸

غلبهٔ تاتار اینگونه آثار از کشور های اسلامی رخت بر بست و یادگارهای علمی و ادبی بکل محو و نابود گردید (۱).

مدرسان نظامیه بغداد از آغاز گشایش ۴۵۹

تا دورهٔ تدریس غزالی ۴۸۴ - ۴۸۸

مقصود حواجه نظام الملک این بود که ابواسحق شیرازی (۲) بزرگترین

بقیهٔ حاشیه از صفحه ۱۴۷

همین سال نیز جمال الدین بن ابارنحوی مدرس نحو مستنصریه در گذشت و این منصب از او باستاد رشید الدین رازی رسید. از جمله معیدان این مدرسه قاضی نظام الدین بند نیجی است که در ۶۷۷ وفات نمود. از جمله مدرسان طب ابن قیس نصرانی است که مؤلف تجارب السلف گوید: «در آنوقت که این ضعیف ساکن مستنصریه بود تدریس طب ابن قیس نصرانی داشت اما او بغایت پیرو ضعیف بود و شرف الدین طبیب بنیابت او از جانب غربی می آمد و بر صفت ساعت مدرسه کحالی می کرد.»

در سال ۶۶۸ عطا ملک جوینی تعمیراتی در مستنصریه کرد و بنای تازه بی فرمود بمباشرت حمید الدین خراسانی. در سال ۶۹۶ سلطان غازان خان مدرسه و کتابخانه را بازدید کرد. و همین اوقات ابن الفوطی کتابدار مدرسه بود. در سال ۷۲۷ ابن بطوطه این مدرسه را دیده و از وضع تدریسش شرحی نگاشته است. برای مآخذ آنچه راجع بمستنصریه نوشتیم رجوع شود به الحوادث الجامعه، رحلة ابن بطوطه، دول الاسلام ذهبی، یاقعی، ابن خلکان، تجارب السلف که بتصحیح و مقدمهٔ فاضل مقدم آقای عباس اقبال آشتیانی طبع شده است.

(۱) آخرین اثر باقی مانده از نظامیه بغداد ایوانی بود که تا جنگ بین الملل در سای ۱۳۳۵ قمری باقی بود و خلیل پاشای عثمانی خیابان را باز کرد و ایوان در خیابان افتاد و پنجه علی را شیعه ها بمحل معروف (ام طه) نقل کردند. نقل از مقاله سودمند فاضل ارجمند آقای سعید نفیسی در مجلهٔ تعلیم و تربیت.

(۲) شیخ ابواسحاق ابراهیم بن علی بن یوسف شیرازی در فیروز آباد فارس بسال ۳۹۳ متولد شد و در بغداد روزیکشنبه یازدهم جمادی الآخره سنه ۴۷۶ وفات یافت؛ از تألیفات مهمش کتاب طبقات الفقهاء است که در بغداد بسال ۱۳۵۶ قمری چاپ شده است.

علمای شافعیّه آن زمان را روز گشایش مدرسه بر کرسی تدریس بنشانند. اما ابواسحق قبول نکرد و ناگزیر **ابونصر بن صباغ** را نخستین روز بتدریس نشانند و او اولین مدرس نظامیه بغداد گردید.

بعضی نوشته اند که **ابومنصور بن یوسف** کارپرداز مدرسه چون دید که در روز افتتاح رسمی ابواسحق حاضر نشد ابن صباغ را دعوت و بمدرسی تعریف کرد. و سپس خواجه نظام الملك عمید ابوسعید را بگماشت تا ابواسحق را بقبول این منصب راضی گردانید. پھر حال ابن صباغ مدت بیست روز از دهم ذی القعدة ۴۵۹ تا غرة ذی الحجة ۴۵۹ بتدریس اشتغال داشت. در این مدت هر طور بود ابواسحق را راضی کردند تا درخواست خواجه را بپذیرفت و روز غرة ذی الحجة ۴۵۹ بر کرسی تدریس بنشست. ابواسحق از سال ۴۵۹ تا پایان حیاتش سنه ۴۷۶ یعنی حدود هفده سال مدرس نظامیه بغداد بود.

چون ابواسحق در گذشت **شیخ ابوسعید بن ابوسعید متوّلی** (۱) جانشین وی گردید و بیست روز تدریس کرد و معزول شد. پس از عزل ابوسعید متوّلی دوباره **ابن صباغ** را آوردند. وی تا سال ۴۷۷ تدریس کرد و در این سال معزول شد و

(۱) برخی باشتباه ابوسعید متوّلی نوشته اند. این معنی را در ترجمه حالش انشاء الله تحقیق خواهیم کرد. بنوشته ابن خلکان ویافعی چون ابواسحق شیرازی وفات کرد **مؤید الملك بن نظام الملك** که حامی ابوسعید متوّلی بود وی را جانشین شیخ گردانید. چون خبر بنظام الملك رسید این کار را نپسندید و گفت لازم بود که با احترام شیخ ابواسحق یکسال مدرسه را تعطیل کرده باشند پس ابوسعید را معزول و بجایش ابن صباغ را برقرار ساخت. ابن صباغ و ابوسعید متوّلی بر سر مقام تدریس با یکدیگر رقابت داشتند و هر کدام بنفع خویش بر ضد طرف تشبّهات می نمودند. سبکی و ابن خلکان هر دو نوشته اند که چون باردوم ابن صباغ معزول شد باصفهان رفت و هر قدر تشبّهت کرد مفید نیفتاد و بخصه واندوه این کار بیمار شد و در همان سال که معزول شده بود در گذشت (۴۷۷) و ایس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام.

بجای او مجدداً **ابوسعبد متوّلّی** منصب تدریس یافت . ابوسعبد تا گاه وفاتش ۱۸ شوّال ۴۷۸ در این مقام متمکّن بود .

در سال ۴۷۹ **شیخ ابوالقاسم دبّوسی** مدرّس نظامیه شد و روزیکشنبه غرّه جمادی‌الآخره این سال شروع بتدریس کرد و تا سال وفاتش ۴۸۲ بدین منصب سرافراز بود .

چون ابوالقاسم دبّوسی وفات یافت **حسین بن علی طبری** مؤلّف کتاب **عده** در شرح **ابانه فورانی** که از شاگردان ابواسحق شیرازی بود بتدریس نظامیه برقرار گشت . وی چندی باستقلال مدرّس بود و سپس با **ابومحمد فامی شیرازی** شرکت یافت باین ترتیب که هر کدام یک روز تدریس می کردند .

حسین طبری و **ابومحمد فامی** همچنان علی‌البدل مدرّس نظامیه بودند تا سال ۴۸۴ که نوبت به **امام محمد غزالی** رسید . غزالی درماه ذی‌القعدة و بنوشته یافعی و ابن جوزی جمادی‌الاولی سنه ۴۸۴ بکرسی تدریس نظامیه نشست و تا سال ۴۸۸ در این مقام پابرجای بود . در این سال بترك همه مناصب و مقامات دنیاوی گفت و درماه ذی‌القعدة و بنوشته سبکی ذی‌الحجه ۴۸۸ از بغداد بیرون رفت و بقول جمعی از مورّخان برادرش **امام احمد غزالی** را (متوفی ۵۲۰) جانشین خویش ساخت . **حسین بن علی طبری** پس از غزالی مجدداً مدرّس نظامیه شد و در سال ۴۹۵ وفات یافت .

پس رسته تدریس نظامیه بغداد از آغاز تأسیس تا عهد غزالی بدین سان پیوسته می‌شود :

ابن صباغ ، ابواسحق شیرازی ، ابوسعبد متوّلّی ، ابن صباغ ، ابوسعبد متوّلّی ،
ابوالقاسم دبّوسی ، حسین بن علی طبری و ابومحمد فامی . امام غزالی (۱) .

(۱) جمعی از مدرّسان نظامیه بغداد پس از غزالی و بعض و عاظ و شاگردان مشهور این مدرسه عبارتند از :

مسافرت و ریاضت ده ساله غزالی از ۴۸۸ تا ۴۹۸

غزالی از سال ۴۸۸ که آغاز انقلاب و تحول روحانی اوست وارد مرحله

بقیه حاشیه از صفحه ۱۵۰

امام احمد غزالی متوفی ۵۲۰ . حسین بن علی طبری متوفی ۴۹۵ .
 ابوزکریا یحیی بن علی خطیب تبریزی متوفی ۵۰۲ که نخستین بار کتابدار مدرسه
 بود . ابو الحسن کیا علی بن محمد طبری متوفی ۵۰۴ . ابوبکر محمد بن
 احمد بن حسین بن عمر شاشی صاحب المستظهری متوفی ۵۰۷ . وی پس از وفات کیای
 هراسی در ۵۰۴ مدرّس شد . ابوالحسن علی بن محمد استرآبادی متوفی ۵۱۶ .
 ابوسعید میرهنی متوفی ۵۱۷ . ابن برهان فقیه (ابوالفتح احمد بن علی متوفی ۵۲۰) .
 ابوعلی اصفهانی حسن بن سلمان متوفی ۵۲۵ از شاگردان نظامیه اصفهان و مدرّس
 نظامیه بغداد بود . ابونصر عبدالرحیم بن امام ابوالقاسم قشیری متوفی ۵۱۴
 واعظ معروف نظامیه بود . ابوبکر خجندی متوفی ۵۵۲ . ابو النجیب سهروردی
 عبدالقاهر بن عبدالله متوفی ۵۶۳ در سال ۵۴۵ مدرّس و در ۵۴۷ معزول شد . مبارک بن
 مبارک شیخ شافعیّه بغداد متوفی ۵۸۵ . ابوالخیر احمد بن اسمعیل طالقانی
 متوفی ۵۹۰ . ابوالقاسم محمود بن مبارک واسطی متوفی ۵۹۲ . عماد کاتب
 اصفهانی ابو عبدالله محمد بن محمد متوفی ۵۹۷ از تحصیل کردگان نظامیه بغداد بود .
 ابن دهان نحوی متوفی ۶۱۲ مدرّس نحو آن مدرسه بود . چند بار تغییر مذهب داد ،
 نخست حنبلی بود و حنفی شد و سپس برای تدریس نظامیه شافعی گردید و شاعری در باره
 او گفت :

وَمَا أَحْتَرَّتْ دِينَ الشَّافِعِيِّ تَدِيْنًا وَ لَكِنَّمَا تَهَوَّى الَّذِي مِنْهُ حَاصِلٌ

ابو عبدالله محمد بن یحیی بن فضالان متوفی ۶۳۱ نخست مدرّس و ناظر اوقاف نظامیه
 بغداد بود و سپس مدرّس فرقه شافعی در مستنصریه شد . نجم الدین ابو محمد عبدالله در آغاز
 خلافت مستعصم عباسی (سال ۶۴۰) بتدریس نظامیه گماشته شد قاضی عزالدین ابوالعز
 محمد بن جعفر بصری متوفی ۶۷۲ پس از واقعه بغداد در ۶۵۶ مدرّس نظامیه شد .
 شمس الدین محمد بن حکیم گیشی یا کشی متوفی ۶۹۴ با خواجه نصیرالدین طوسی
 بقیه حاشیه در صفحه ۱۵۲

تازه‌یی از زندگانی گشت که بکل^۳ از دوره سابقش ممتاز بود و در اثر این تحوّل غزالی نوظهوری پدید آمد که در علمای اسلام کم نظیر داشت .

حال روحانی غزالی در ماه رجب ۴۸۸ بی اندازه سخت و طاقت فرسا و تمام عقاید و افکارش دستخوش اضطراب و تشویش گردید . در قلمرو خلفای عباسی و سلاجقه و بحبوحه فقهای اهل سنت مجبور باطاعت و در باطن مخالف با اهل ظاهر بود . دیگر نمی توانست بمیل آنها با ارباب مذاهب بستیزد و در ردّ عقاید آنها کتاب بنویسد . عاقبت بغداد را رها کرد و از سر همه چیز گذشت .

غزالی بر مهاجرت از بغداد تصمیم گرفت . در باطن قصد ریاضت و اقامت در شام داشت که در آن تاریخ مرکز مهمّی برای زهاد و متصوّفه بود و می خواست دیگر ببغداد برنگردد . امّا از ترس خلیفه و سلطان وقت و مردم آشنا و بیگانه سفر حج^۴ را بهانه ساخت . برادرش **امام احمد غزالی** را در تدریس نظامیه جانشین

بقیه حاشیه از صفحه ۱۵۱

آشنایی و مکاتبه داشت ، در سال ۶۶۵ زمان حکومت صاحب‌دیوان بتدریس نظامیه برقرار گشت . **شرف الدین هرون بن شمس الدین صاحب‌دیوان** بسال ۶۷۱ در نظامیه بغداد بتدریس نشست و پدر و عمویش و جمع کثیری از رجال و اعیان دولت حاضر بودند . **نصیر الدین فاروئی** در ۶۷۲ مدرّس نظامیه شد .

ابو منصور سعید بن محمد ، احمد بن عبدالله شاشی ، ابو الفتح حداد احمد بن محمد نیز از مدرّسان نظامیه بودند .

ابن انباری کمال الدین (ولادت ۵۱۳ و قات ۵۷۷) از علمای نحو و ادب ، **حافظ ابن عساکر ابوالقاسم علی بن حسن** (۴۹۹ - ۵۷۱) دانشمند معروف از تحصیل کردگان نظامیه بغداد بودند .

ابو حامد نووی طوسی محمد بن محمد متوفی ۵۶۷ شاگرد محمد بن یحیی شاگرد معروف غزالی در آنوقت که احمد بن عبدالله شاشی تدریس می کرد واعظ نظامیه بود . برای ترجمه احوال و مآخذ آنچه از مدرّسان نظامیه بغداد نوشتیم رجوع شود به طبقات الشافعیه^۵ سبکی ، مرآة الجنان یافعی ، دول الاسلام ذعبی ، الحوادث الجامعة ابن فوطی ، ابن حلیکان ، تجارب السلف .

خود قرارداد و بنا بر معروف و بتصریح خودش در کتاب **المنقذ من الضلال** در ماه ذی القعدة و بنوشته طبقات الشافعیّه ذی الحجة سال ۴۸۸ بترك همه چیز گفت و از بغداد بیرون رفت **ابوالقاسم حاکمی طوسی** متوفی ۵۲۹ که از همدرسان و آشنایان کهن غزالی بود در صحبت وی بقصد سفر حجّ از بغداد کوچ کرد .

غزالی از سال ۴۸۸ تا سنه ۴۹۸ مدت ده سال تمام در بلاد شام و جزیره و بیت المقدّس و حجاز بسر برد .

بسیرت و صورت درویشان ژنده پوش ناشناس همه جا می گشت و در تمام این مدّت پیوسته بزهّد و عبادت و فکر و خلوت و تألیف و تصنیف اشتغال داشت . بنا بر اشراف اقوال از بغداد بدمشق رفت و حدود دو سال در شام اقامت نمود و در **جامع دمشق (۱)** معتکف گردید . و محلّ ریاضت و خلوتش **منارة غربی** مسجد بود . پس از شام به بیت المقدّس رفت و مدّتی هم آنجا بر ریاضت و خلوت و زیارت مشاهد شریفه اشتغال داشت ، و خلوتگاهش بیشتر **قبة الصخره** بود . از بیت المقدّس بزیارت تربت خلیل علیه السلام رفت . و مطابق بعضی مکاتیب فارسیش در سال ۴۸۹ بر تربت خلیل عهد کرد که پیش هیچ سلطان نرود و مال پادشاه نگیرد و مناظره و تعصّب نکند (۲)

بعد از سفر شام و بیت المقدّس بقصد حجّ عزیمت حجاز کرد . در سال ۴۹۸ پس از ادای مناسک حجّ و زیارت مکه و مدینه و مشرفه عزم مراجعت بوطن خویش نمود و در همین سال بطوس برگشت .

غزالی در دمشق

ورود غزالی بدمشق مطابق اشراف روایات در سال ۴۸۹ بود (۳) در این سال

- (۱) آنرا **جامع اموی** نیز گویند از بنا های ولید بن عبد الملك بن مروان .
- (۲) غزالی در سفر ده ساله مکرر بزیارت تربت خلیل رفت و يك زیارتش در ۴۸۹ بود که آنجا سه عهد کرد .
- (۳) یافعی از قول بعضی مورخین ۴۸۸ نوشته است .

باجامه ژنده بوضعی که شیوه درویشان آواره و قلندران بیابان نورد است ناشناس وارد دمشق شد و مناره غربی جامع اموی را خلوتگاه ذکر و فکر ساخت. ریاضتهای سخت می کشید. رفت و روی مسجد و زباله کشی طهارتگاه و خدمت خلق رامی کرد. کسی که دیروز مسند نشین بزرگترین پادشاهان روی زمین بود امروز جاروب در دست گرفته مزبله مسجد و خانقاه را پاک می کرد (۱) و می گفت :

شر بت بدست غیر و بجام حبیب زهر انصاف ده که من بستانم کدام را

گویند (۲) در ایّام اقامت دمشق بمسجد جامع اموی در زاویه شیخ نصر مقدّسی (۳) که بعدها به غزّالیه معروف شد (۴) بسیار می نشست. روزی جماعتی از مفتیان شام در صحن مسجد بهم راه می رفتند. مردی روستایی در آمد و از آنان مسأله‌یی پرسید، در جوابش عاجز ماندند. غزّالی همچنان بصورت مردی مجهول نشسته گوش فرا می داد. چون روستایی از مفتیان دور شد غزّالی باندیشه اینکه مبدا این مسلمان در کار خویش درمانده باشد بخواندش و جواب مسألتش داد. روستایی در وی بسخریه نگریست که مردی عامّ چگونه از عهده جواب سؤالی

(۱) خانقاهی که غزالی در دمشق طهارتگاه آنرا زباله کشی می کرد بنام سیمساطیه در کتاب طبقات الشافعیه ضبط شده است (ج ۴ ص ۱۰۴ طبع مصر)

(۲) این حکایت و حکایت بعد هر دو در طبقات الشافعیه نقل شده است.

(۳) شیخ ابوالفتح نصر بن ابراهیم مقدّسی از اعظم علماء و زهاد عصر خود بوده و در ۸۳ سالگی روز سه شنبه تاسوعای سنه ۴۹۰ در دمشق فوت شده است.

ترجمه حال وی در کتاب طبقات الشافعیه 'سبکی و طبقات الشافعیه ابی بکر بن هدایت الله حسینی متوفی ۱۰۱۴ که در دنباله طبقات الفقهاء شیخ ابواسحق شیرازی طبع شده است بتفصیل آمده چیزی که هست در طبقات الشافعیه حسینی در تاریخ وفاتش کلمه « تسعین » به « ستین » تحریف شده است.

(۴) طبقات الشافعیه.

علاوه می کنم که یکی از مدرّسان غزّالیه دمشق قاضی القضاة ابوسعید عبدالله بن محمد معروف به ابن عصرون است که در سال ۵۸۵ وفات یافت.

بر آید که مفتیان بزرگ در آن بعجز در ماندند . مفتیان بدان حال می نگریستند ، روستایی را بخواندند ، وی آنچه رفته بود باز گفت . فقها چون جواب غزالی شنیدند بحیرت ماندند و از در تعریف حال نزد او باز آمدند ، بدانستند که وی مردی دانشمند است ، از او تدریس خواستند . غزالی از بیم آنکه مبادا دوباره بماخولیای قیل و قال گرفتار گردد شب همان روز از دمشق بیرون رفت .

نیز گویند که غزالی وارد مدرسه امینیّه (۱) دمشق شد ، حلقه درس دایر بود و استاد سخنان او را تدریس و (قال الغزالی) تکرار می کرد . غزالی از بیم اعجاب و غرور برخویشتن بهراسید و بترك دمشق گفت .

در باره ملاقات غزالی با شیخ نصر مقدسی که از زهاد معروف دمشق بود و در سمت غربی جامع اموی زاویه مخصوصی داشت اقوال مختلف است . ذهبی (۲) گوید با هم مجالست داشتند . برخی گفته اند که غزالی شوق ملاقات شیخ نصر مقدسی را داشت اما همان روز که وارد دمشق شد شیخ وفات کرده بود . و بعضی گویند که غزالی بوصیت شیخ جانشین وی گردید و در زاویه او مجلس ارشاد و تدریس برپا ساخت . عقیده ذهبی با ظاهر تاریخ منافات ندارد اما عقاید دیگر بیراه است . چرا که شیخ نصر در سال ۴۹۰ وفات کرد و غزالی باصح اقوال در ۴۸۹ وارد دمشق شد . جانشین شیخ هم بر حسب وصیت یکی از شاگردانش بنام نصر الله مصیصی بود نه امام غزالی (۳) . نگارنده دور نمی داند که غزالی در ضمن مسافرت ده ساله یکچند در زاویه شیخ نصر بافادات پرداخته باشد . و اینکه زاویه شیخ بعدها

(۱) طبقات الشافعیه مدرسه (امنیّه) نوشته است (چاپ مصر)

(۲) امام محمد بن احمد بن عثمان از مورخان بزرگ اسلام مؤلف تذکرة الحفاظ

و تاریخ الاسلام و دول الاسلام است . تولّدش سال ۶۷۳ و فاتهش ۷۴۸ واقع شد . برای ترجمه حالش رجوع شود بکتاب (فوات الوفيات) و (طبقات الحفاظ) .

(۳) طبقات الشافعیه ج ۴

به غزالیّه معروف شده و در قرن هشتم زمان **سبکی** (۱) هم بدین نام مشهور بوده است مؤید این احتمال تواند بود . و گر نه معهود نیست که بمحض نشستن شخصی مجهول در جایی نام آنرا عوض کنند و باسم او بخوانند . بعض مورخان همچون **صفدی** (۲) و **یافعی** (۳) تدریس غزالی را در زاویه جامع اموی دمشق تصریح کرده اند . اما خودش در این باب چیزی ننوشته است .

باری چنین می نماید که غزالی در بعض مدّت اقامت در دمشق روزها پس از انجام مراسم خلوت و عبادت ساعتی در زاویه جامع اموی می نشسته و طبعاً جماعتی از طالبان معرفت پیرامش فراهم آمده از وی استفاده می کرده اند و اینکار عنوان رسمی نداشته است . مدّت اقامتش در دمشق چنانکه خود در المنقذ من الضلال می گوید دو سال بوده است .

غزالی در بیت المقدس و بزرگترین ره آوردش از سفر ده ساله

چنانکه خود غزالی در کتاب المنقذ من الضلال اشاره نموده و مورخان

- (۱) تاج الدین ابونصر عبدالوهاب بن تقی الدین سبکی متوفی ۷۷۱ در کتاب طبقات الشافعیه (ج ۴ ص ۱۰۴) می نویسد: وكان الغزالی يكثر الجلوس في زاوية الشيخ نصر المقدسي بالجامع الاموي المعروفة اليوم بالغزالية نسبة اليه وكانت تعرف قبله بالشيخ نصر المقدسي.
- (۲) شيخ صلاح الدين ابوالصفا خليل بن ابيك صفدي از بزرگان ادبا و مورخين صاحب الوافي بالوفيات و شرح لامية العجم و ديگر كتابهاي مهم ادبي است . تولّدش ۶۹۶ وفاتش ۷۶۴ واقع شد و ترجمه حالش در كتاب الدرر الكامنه آمده است .
- وي می نویسد: وكان (يعني الغزالي) يذكر الدروس في زاوية الجامع (يعني الجامع الاموي)
- (۳) امام ابو محمد عبدالله بن اسعد بن علي بن سليمان عفيف الدين يافعي مؤلف مرآة الجنان و عبرة اليقضان متوفی ۷۶۸ می نویسد: « فاقام (يعني الغزالي) بمدينة دمشق مدة يذكر الدروس في زاوية الجامع في الجانب الغربي منه ،

بزرگ هم تصریح کرده اند قسمتی و شاید بیشتر اوقات مسافرتش در بیت المقدس گذشته و آنجا بر ریاضت و خلوت اشتغال داشته است .

بزرگترین ره آوردش از سفر ده ساله کتاب **احیاء العلوم** است که در کتب اخلاقی نظیر ندارد و هر که پس از غزالی در علم اخلاق چیزی نوشته از این کتاب استفاده و اقتباس یا تقلید صرف کرده است .

کتاب **اربعین** و بخشی از رسایل دیگر را نیز در همین سفر ده ساله تألیف کرد .

معروف آنست که غزالی کتاب **احیاء العلوم** را در بیت المقدس نوشت و منزلی را که برای این کار انتخاب فرموده بود در ناحیه شرقی **قبة الصخره** تشخیص داده اند (۱) .

مطابق تصریح مورّخین و شواهد و ادّله‌یی که در دست داریم شکی نیست که **احیاء العلوم** میان سالهای ۴۸۸ - ۴۹۸ تألیف شده و این اثر بزرگ از یادگارها و ره آورد های سفر ده ساله اوست . چرا که پیش از این تاریخ هیچ کجا نامی از این کتاب در میان نیست . و بعد از این مسافرت بلکه در اثناء آن می بینیم که نام کتاب شهرت یافته و به بعض روایات خود غزالی آنرا در دمشق یا بغداد پس از بازگشت از مسافرتش تدریس و اسماع احادیث کرده است .

از دیباچه کتاب هم صریحاً استفاده می شود که این تألیف از آثار دوره تحوّل غزالی است . وی بعد از آنکه در صدد تدارك عمر تلف شده بر آمد و از علوم رسمی پا بمقام عمل و تزکیه نفس نهاد و از تاریکی ها بروشنایی حقیقی رسید آنچه گفتنی بود در این کتاب گفت و اسرار نهفتنی را محوّل بضمیر صاحب‌دلان کرد. این کتاب را برای طبّ قلوب بمنزله تقویم الصحّه ارواح پرداخت. در کتاب

(۱) از محل تألیف **احیاء العلوم** تصویر فوتوگرافی در کتاب تاریخ فلاسفة الاسلام تألیف محمد لطفی طبع شده است .

المستصفی که از مؤلفات چند سال آخر عمر اوست نام از احیاء العلوم و کیمیای سعادت می برد و در کتاب المنقذ من الضلال که بظاهر گفتار خودش و بتصریح مورخان در نیشابور میان سالهای ۴۹۹ - ۵۰۰ یعنی حدود یک سال پس از سفر ده ساله تألیف کرد (۱)، شرح بعض مطالب را محوّل به احیاء العلوم می کند و نیز نام از کیمیای سعادت و بعض مؤلفات دیگرش می برد که در آنوقت مشهور بوده است. از آنچه گفتیم معلوم می شود که احیاء بعد از مهاجرت از بغداد و پیش از مراجعت بطوس یعنی میان همان سنوات ۴۸۸ - ۴۹۸ تألیف شده است. و چون باظهر احتمالات بیشتر اوقات مسافرتش را در بیت المقدس بسر برده است احتمال قوی می رود که آنجا بتألیف این کتاب پرداخته باشد. امّا اینکه چه اندازه وقت صرف پرداختن کتاب و در کدام نقطه بخصوص این کار را آغاز کرده بضرر قاطع چیزی نتوان گفت. ظاهراً در اثناء سفر هر وقت از ذکر و فکر و خلوت و ریاضت فراغت می جست چیزی یادداشت می کرده است تا بتدریج کتابی بزرگ مشتمل بر چهار قسمت یا چهار جلد فراهم آمده است.

یافعی از بعض مورّخین نقل می کند که غزالی در سال ۴۸۸ به دمشق آمد و در مدّت دو سال اقامت شام کتاب احیاء العلوم را تصنیف و اسماع کرد. بنا بر این روایت تألیف احیاء در شام بوده است نه در بیت المقدس. امّا ورود بشام در ۴۸۸ مخالف مشهور و تألیف و تدریس کتابی بزرگ همچون احیاء در مدّت دو سال با اشتغال بر ریاضت خلاف متعارف است، اگر چه از نابغهایی همچون غزالی دور نیست. کتات کیمیای سعادت را که در کتب اخلاق فارسی نظیر احیاء العلوم عربی است هم در اثناء سفر دهساله یا در ظرف یک سال بعد از مراجعتش که در طوس متروک بود تألیف کرد؛ و علی ایّ حال تألیف این هر دو کتاب قبل از حدود ۵۰۰ هجری

(۱) رجوع شود بمقدمه المنقذ و بتاريخ آداب اللّغة حرجی زیدان ج ۳ و مجلّة الهلال

است که « المنقذ من الضلال » را نوشت چه بطوری که قبلاً اشاره شد در این رساله از آن هر دو کتاب نام برده است .

در تذکره دولتشاه سمرقندی (ص ۹۹ چاپ لیدن) می نویسد : اکابر اتفاق کردند که غزالی از صدیقانست ؛ گویند که ۷۰ نوع علم خواند که گشاد کارمن در کدام باشد ؛ از هیچ نوعی از علوم او را فتحی حاصل نشد ، رجوع بصوفیه نمود و زهد و عبادت اختیار کرد و سخن شرع را با سخن صوفیه مخلوط گفتی و بی حجت و برهان قلم بر کاغذ نهادی و حکمت مرعی داشتی ؛ لاجرم علمای ظاهری بر او طعن کردند و اعتراض نمودند ؛ از آن سبب از خراسان به حجاز رفت و از آنجا به شام افتاد و ده سال در دیار عرب (غربت : خ) بدرس و افاده مشغول شد و کتاب احیاء العلوم و جواهر القرآن و قسطاس را در دمشق تصنیف کرده است .

قسمتی از نوشته های دولتشاه بامآخذ دیگر موافقت دارد اما همه گفته های او را نمی توان صحیح دانست .

غزالی در مهد عیسی

سبکی از کتاب لقیة المشتاق الی ساکنی العراق تألیف ابوسعید بن سمعانی بخط مؤلف نقل می کند که شنیدم از ابوالفتوح نصر بن محمد ابراهیم مراغی در آمل طبرستان که گفت : امام ابو حامد غزالی و اسماعیل حاکمی و ابوالحسن بصری و ابراهیم شباک جرجانی و گروهی دیگر از غربا (یعنی زهاد و مرتاضان) و صلحا را دیدم در مهد عیسی در بیت المقدس گردشده بودند .

قوال این دو بیت بر خواند :

فَدَيْتُكَ لَوْلَا الْحُبُّ كُنْتُ فَدَيْتَنِي

وَلَكِنْ بِسِحْرِ الْمُقْلَتَيْنِ سَبَيْتَنِي

اَتَيْتُكَ لَمَّا ضَاقَ صَدْرِي مِنَ الْهَوَى

وَلَوْ كُنْتُ تَدْرِي كَيْفَ شَوْقِي اَتَيْتَنِي

ابوالحسن بصری از شنیدن ابیات بحال آمد و وجدی کرد که در حضار اثر نمود. و **محمد کازرونی** از بسیاری وجد و حال در میان جمع در گذشت (۱). از اینجامعلوم می شود که **ابوالقاسم حاکمی** رفیق سفر غزالی در بیت المقدس هم با او بوده است.

پایان سفر ده ساله و مراجعت غزالی از حجاز بطوس سال ۴۹۸

دوره سفر و ریاضت غزالی در خارج ایران ده سال طول کشید (۴۸۸-۴۹۸) در سال ۴۹۸ از بیت المقدس بحجاز رفت و پس از انجام مراسم وادای مناسک حج و زیارت مشاهد متبرکه که بوطن خود طوس برگشت. در آغاز مسافرت ثبوت داشت که دیگر بوطن خود برنگردد امّا داعیه زن و فرزند او را بدیار خویش کشانید (۲).

شاید بعضی تصور کنند که یکی از اسباب مراجعت غزالی بطوس فرار از میدان جنگهای صلیبی بوده است که شمه‌یی از آنرا پیش نوشتیم. این احتمال شاید در بادی نظر بدهن بیاید امّا با مراجعه باسناد تاریخی خطای آن معلوم می شود. چرا که جنگهای صلیبی از حدود ۴۹۰ آغاز شد. و تقریباً از همین سال کم کم عیسویها بر غالب بلاد مسلمین در آسیای صغیر و شام مسلط شدند و در سال ۴۹۱ هجری قمری مطابق سنه ۱۰۹۸ میلادی انطاکیه را گرفتند و سپس روی به بیت المقدس آوردند و معروفست که در فتح بیت المقدس نزدیک هفتاد هزار تن مسلمان را از دم تیغ گذرانیدند و علما و فضالای بسیار که از آنجمله **حافظ ابوالقاسم رملی** بود در این حادثه کشته شدند (۳).

(۱) طبقات الشافعیة ج ۴ ص ۲۰۵.

(۲) فسرّت الی الحجاز ثم جذبتنی الهم و دعوات الاطفال الی الوطن فعاودته بعد ان كنت ابعده الخلق عن الرجوع الیه و آثرت العزلة ایضاً حرصاً علی الخلوة و تصفیه القلب للمذکر (ص ۳۰ المنقذ با تصحیح آثرت بجای اسرت).

(۳) برای این واقعه رجوع شود بتاریخ ابوالفدا و ابن اثیر.

جدلی و تعصب دینی بود و از بیم علما و سلاطین و خلفای عباسی هیچکس یارای آن نداشت که يك حرف برخلاف عقاید عمومی بزند . و بمحض اینکه یکی مورد تهمت واقع می شد بتکفیر و نفرت عامه و انواع حبس و قتل و شکنجه و آزار دوچار می گردید . غزالی بی پروا قدم در معرکه خرق اوهام نهاد و اوضاع دینی و علمی آن زمان را تحت انتقاد سخت قرار داد (۱) . و چون دانست که بیشتر مفاسد اجتماعی زیر سر علمای سوء و دستار بندانی است که بقول سعدی بر سر پای بند غرور دارند این طایفه را هم تربیت و هم سخت مذمت نمود . و زیانها که این فرقه در دین و اخلاق دارند و همچنین مضرات جدل و مناظره را که محض خود نمایی و مغالبه باشد ، هم در مجالس وعظ و هم در مؤلفات خود مانند **احیاء العلوم و المنقذ من الضلال** با دلیلهای مقنع و بیانات رسا و شیرین گوشزد جهانیان کرد . يك باب بزرگ از **احیاء العلوم** را که نخستین ابواب این کتاب است بعلم و علما و آداب تعلیم و تعلم اختصاص داد (۲) . و در آن زمان که بقول خودش علم و دین تباه شده و از هر سو خطرهای بزرگ روی آورده بود تألیف این کتاب را بر خویش واجب مهمّ شمرد (۳) .

يَكْبَحُا در نکوهش علمای سوء فرمود: **وَاحْتَرِزْ عَنِ الْاِغْتِرَارِ بِتَلْبِيسَاتِ عُلَمَاءِ السَّوِّ فَإِنَّ شَرَّهُمْ عَلَى الدِّينِ اعْظَمُ مِنْ شَرِّ الشَّيَاطِينِ** (۴) .

(۱) **جلد اول احیاء العلوم** ، کتاب العلم .

(۲) و صدرت الجملة بکتاب العلم لانه غاية المهمّ (مقدمة احیاء العلوم) .

(۳) فادلة الطريق هم العلماء الذين هم ورثة الانبياء وقد شغل منهم الزمان ولم يبق الا

المرسعون وقد استحوذ على اكثرهم الشيطان واستغوا هم الطغیان ... الخ

(۴) **احیاء العلوم** .

دارم سخنان تازه و زَرِّ کهن آخر بکف آرمت بزر یا بسخن
غزالی حاضر بود از سر وجد گفت : « زر را چه محل ، سخن سخن سخن . »

امام عبدالغافر فارسی صاحب تاریخ نیشابور که از معاصران غزالی بود و پیش ازین سفر چندان نظر خوشی بوی نداشت زیرا ویرا مردی متکبر و مغرور دیده بود می گوید : پس از این سفر مکرر او را زیارت کردم و نخست صورت بستم که شاید بریا و تصنع این همه سکون و آرامش و حسن و خلق را بخود بسته است پس از رفت و آمد و امتحان و تجربه و دقت بسیار کاملاً بر من معلوم شد که این مرد بر راستی عوض شده و برخلاف آنست که من می پنداشتم و گویی پس از دیوانگی بهوش آمده است . هر قدر فقهاء و علماء برضد او کوشش کردند وی از جای نجنبید و با هیچکس از در معارضة در نیامد (۱)

ابوالفرج ابن جوزی متوفی ۵۹۷ که او نیز یکی از مخالفان غزالی است و بر سخنان و عقاید وی اعتراضها دارد نسبت بمقام زهد و روحانیت وی بعد از کناره گیری از ریاست نمی تواند فضل او را چشم پوشی کند ؛ در کتاب المنتظم (ج ۹) در ترجمه حال غزالی می گوید : وی بترك مقام تدریس و ریاست گفت و زاهدی خشن پوش گردید ؛ پیوسته روزه می داشت و جز از مزد کتابت گذران نمی کرد ؛ و حج^۳ گذارد و سپس بشام رفت . مدتی در بیت المقدس سیاحت و زیارت مشاهد گذرانید .
ثم انه ترك التدريس و الرئاسة و لبس الخام الغليظ و لازم الصوم و كان لا يأكل الا من اجرة النسخ و حج و عاد ثم رحل الى الشام و اقام ببیت المقدس و دمشق مدة يطوف المشاهد .

و نیز در احوال غزالی می نویسد که از اسماعیل بن علی موصلی واعظ شنودم

کیمیا داری که تبدیلیش کنی
این چنین میاگریها کار تست

گرچه جوی خون بود نیلش کنی
این چنین اکسیرها زاسرار تست

بعضی اقوال دربارهٔ مسافرت دهسالهٔ غزالی

آنچه گفتیم که غزالی در ذی القعدة ۴۸۸ از بغداد بیرون رفت و دو سال در شام اقامت داشت و چند سال در بیت المقدس و نواحی فلسطین باعثکاف و تألیف و تصنیف بسر برد و سپس در سال ۴۹۸ سفر حج کرد و پس از گردش نواحی حجاز و زیارت مشاهد متبرکه که در همین سال به وطنش طوس برگشت، همین اندازه است که از ظاهر نوشته‌های خودش در (المنقذ من الضلال) برمی آید. و در این جهت که از بغداد نخست بسفر حج و سپس بشام رفت یا این بار بحجاز ترفعت. و همچنین راجع بسفر مصر و اسکندریه چیزی از گفته‌های خودش معلوم نمی شود. اما روایاتی که مورخان در این باره و همچنین راجع بمدت ریاضت و عزالت غزالی آورده اند مختلف و غالب آنها در کتب ذهبی و سبکی و یافعی و صفدی و ابن خلکان نقل شده است.

برخی خط سیر غزالی را همچنانکه از روی نوشته‌های خودش معلوم می شود نوشته اند با این تفاوت که در سفر دهساله دوبار بحجاز رفت و باین طریق که نخست سفر حج کرد و سپس بشام و از آنجا به بیت المقدس و از آنجا دوباره بحجاز رفت و از این سفر بطوس مراجعت نمود.

بعضی برخلاف مشهور نوشته اند که غزالی در سال ۴۸۸ بدمشق آمد و در مدت اقامتش بدمشق احیاء العلوم را تألیف و تدریس کرد.

یافعی این عقیده را تزییف کرده و بدین دلیل باطل شمرده است که بگفتار خود غزالی در المنقذ مدت اقامتش در دمشق دو سال بود. و کتابی همچون احیاء را

مدّت ریاضت و خلوت غزالی را هم باختلاف روایات میان ده سال تا دوازده سال گفته و بعضی نوشته‌اند که مدّت ده سال درشام اقامت داشت .
از این اقوال که در باره مسافرت غزالی نقل کردیم پاره‌یی بکلّ بی‌اساس و واهی و برخی قابل تصدیق یا تطبیق با گفته‌های خود غزالی و مأخذ معتبر دیگر است .
مثلاً اینکه مدّت ریاضت و عزلتش را از ۱۰ تا ۱۲ سال نوشته‌اند بنظر نگارنده با هم اختلاف ندارد . چرا که مدّت مسافرتش ۱۰ سال طول کشید و پس از مراجعت بطوس چنانکه بعد از این نیز خواهیم گفت يك سال دیگر همچنان در خلوت و ریاضت بود و سال بعد داخل نظامیه نیشابور شد .

پس اگر با اصطلاح منجمان سنوات ناقصه را حساب کنیم از موقع مهاجرت از بغداد تا ورود بنظامیه نیشابور ۱۲ سال در خلوت و ریاضت بوده است . و اگر سالهای تامّه را در نظر بگیریم ۱۱ سال، و اگر تنها ایّام مسافرتش را مأخذ قرار دهیم ۱۰ سال خواهد بود . خودش در المنقذ هم ده سال و هم ۱۱ سال و در مکاتیب فارسیش ۱۲ سال را هم ذکر کرده است .

اما اینکه غزالی از اسکندریّه بقصد صاحب مراکش خواست سفر کردن که آوازه عدل و دادوی را شنیده بود، این گفتار از کتاب **شذوَر العقود فی تاریخ العمود** تألیف ابوالفرج بن جوزی حنبلی (متوفی ۵۹۷) نقل شده است که از مخالفان و دشمنان غزالی بود و کتابی در انتقاد احياء العلوم بنام **اعلام الاحياء فی اغلاط الاحياء** تألیف کرد (۱) ابن کثیر (۲) و بعضی دیگر هم پیروی ابن جوزی این مطلب را نقل کرده اند (۳) . ولیکن این روایت بقول یافعی مخالف همّت بلند و

۱- الوافی بالوفیات صفدی و مقدمه شرح احياء العلوم موسوم به (اتحاف السادة المتّقين

بشرح اسرار احياء علوم الدّین ، تألیف سید مرتضی زبیدی متوفی ۱۲۰۵

۲- ابوالفداء اسمعیل بن عمر بن کثیر ۷۰۰-۷۷۴ مؤلف کتاب البدایة والنّهایة در

تاریخ مشتمل بر ۱۰ جلد .

۳- یافعی در وقایع سال ۴۸۸ و سال ۵۰۵

خلاصه آنچه بنظر حقیر می رسد امام محمد غزالی ممکن است در اثناء سفر ده ساله اش دوبار بطور موقت به بغداد مراجعت کرده باشد یکی در همان سنه ۴۹۰ که ابن جوزی گفته و یکی در سنه ۴۹۸ که خاتمه دوره مسافرت و جهان گردی اوست .

غزالی از سال ۴۹۸ - ۵۰۵

دوره مسافرت و جهانگردی غزالی بسال ۴۹۸ ختم شد . در این سال پس از سفر حجاز و گزاردن حج^۳ شوق وطن و دیدار زن و فرزندش بسرافتاد و بایران مراجعت نمود . در اثناء راه بزیارت مشاهد متبرّ که فیض یاب گردید . و بعض احتمالات که پیش گفتیم در ضمن مراجعتش اندکی در بغداد بماند و در این مدت بتدریس احیاء العلوم پرداخت . سپس بطوس که موطن و زادگاه اصلی او بود آمد و آنجا اقامت فرمود .

يك سال دیگر همچنان در خلوت و عزلت بسربرد تا مدت انزوا و خلوتش بیازده سال تمام کشید . و در سال ۴۹۹ از طرف اولیاء دولت وقت الزام شد تا در ذی القعدة این سال برای تدریس از طوس به نیشابور آمد .

تدریس غزالی در نظامیه نیشابور

غزالی بدرخواست سلطان سنجر و اصرار و الزام وزیرش فخرالملک بن خواجه نظام الملک (متوفی ۵۰۰) در ذی القعدة ۴۹۹ از طوس به نیشابور آمد و در نظامیه بتدریس نشست (۱) و حدود يك سال هم بتعلیم و هدایت طالبان نیشابور

در کتاب المنقذ نام از فخرالملک نمی برد و می گوید سلطان وقت مرا ملزم بقبول این دعوت کرد . اما در مکاتیب فارسی نام از فخرالملک برده است و همه مورخان متفق اند که این کار بالزام و اصرار فخرالملک بن نظام الملک انجام گرفت .

اما اینکه پادشاه سلجوقی که از وی درخواست کرد سلطان سنجر بوده است نه

غزالی بطریقه شافعی منتسب بود و فقهای حنفی و دیگر طرق مذهبی که در خراسان و دیگر کشورهای اسلامی بودند هم از جهت مسلک و طریقه و بیشتر از نظر بغض و حسد شخصی با وی سخت دشمنی می ورزیدند تا کار را بحکم قتل او کشیدند. (۱)

از جمله حیل‌های فقها برای بد نام کردن غزالی این بود که یکی از مؤلفات او را که در اصول فقه بنام **المنخول** نوشته بود دستاویز قرار دادند که در امام ابوحنیفه طعن کرده است.

غزالی در آخر این کتاب فصلی راجع بمطاعن و مثالب مذهب ابوحنیفه از نظر فقهی نوشته بود، اینها اجتهاد شخصی او بود. اما دشمنانش مطالب اجتهادی را با حقایق اعتقادی بهم آمیخته از در مشاغبه در آمدند. و نیز از حیل‌های آنها اینکه رسم علمای پیشین این بود که پشت کتاب خود اجازه روایت و نقل بشاگردان خویش می دادند. و این دستخط^۱ بمنزله تصویب و تقریر مطالب کتاب و اجازه رسمی بشاگردان شمرده می شد. دشمنان غزالی در ضمن عبارات کتاب **مشکوة الانوار و المنقذ من الضلال** سخنان کفر آمیز داخل کردند و از وی اجازه کتبی خواستند. غزالی بفرست والهام^۲ بانی بمقصود آنها پی برد و اجازت ننوشت. و نیز از دسیسه‌ها آنکه پیوسته جمعی نزد او رفته از دین و عقایدش می پرسیدند و سؤالات و استفتاها می کردند و از وی جواب کتبی می خواستند. باشد که دست موزة هیاهویی بچنگ بیاورند. چنانکه در طی^۳ يك نامه مفصل از چند جای **احیاء العلوم** و دیگر مؤلفات او پرسیدند:

« چه گوید حجة الاسلام در جواب کسانی که اعتراض می کنند بر سخنهایی

(۱) صاحب مجالس المؤمنین می نویسد چون غزالی تعصب بسیار در تخطئه و تجهیل

ابوحنیفه داشت مفتیان حنفی بقتل او فتوی دادند اما چیزی بدو نرسید.

که در کتاب مشکوٰۃ و کیمیاست مثل این سخن که لا اِلهَ الا الله توحید عوام^۱ است و لا اِلهَ الا هو توحید خواص^۲. و این سخن که نور حقیقی خداست. و این سخن که روح آدمی غریب است در این عالم، وی از عالم علوی است و شوق وی بدان عالم است، و این سخن فلاسفه است^۳ الخ. (۱)

غزالی در جواب این سؤالات رساله‌یی مفصّل نوشت که بخشی از آن نقل میشود:

بخشی از نامه غزالی در جواب اعتراضات مخالفانش

« بدانکه سؤال کردن از مشکلات عرض کردن بیماری دل و علت اوست بر طبیب. و جواب دادن سعی کردن است در شفای بیمار و جاهلان بیماران اند که فی قلوبهم مرض^۴ و عالمان طبیبان اند و عالم ناقص طبیبی را شاید و عالم کامل هر جای طبیبی نکند مگر جای که امید شفا ظاهر بود. اما چون علت او مزمن بود و بیمار بی عقل، استادی طبیب در آن بود که بگوید این بیمار علاج پذیر نیست و مشغول گشتن بمعالجت او جز روزگار ضایع کردن نبود. و بیماران چهل بر چهار گونه اند. یکی از آن علاج پذیر است و سه دیگر علاج پذیر نیستند. بیمار اوّل کسی بود که اعتراض وی از حسد بود. و حسد بیماری مزمن است و علاج را بوی راه نیست. چه هر جواب که از اعتراض وی گویند هر چند نیکوتر و روشنتر باشد وی را بیشتر خشم آید و آتش حسد در دل وی افروخته تر گردد پس بجواب وی مشغول نباید گشتن.

کلّ العداوة قد ترجی امانتها (۲) الاّ عداوة من عاداك من حسد

(۱) صورت سؤال و جواب در رساله فضائل الانام ضبط شده است.

(۲) در کتاب فیصل التفرقة بین الاسلام والزندقه از مؤلفات خود غزالی (سلامتها)

بجای امانتها. و در بعضی روایات (ادالتها).

نزد عمر بن ابوالحسن رواسی حافظ طوسی سماع کرده بود (۱). امام عبدالغافر فارسی معاصر و معاشر غزالی درباره او می گوید (۲) با آنکه خطب و کتابها تألیف می کرد که ادبا و بلغا از آوردن مانندش عاجز بودند، گاه در اثناء کلامش از جنبه نحو عربی خللی دست می داد. و مخالفانش از این جهت بروی خرده می گرفتند. و چون بخود او در این باره مراجعه کردند انصاف داده گفت من در این فن چندان ممارست نداشته و بقدر حاجت برای تفهیم معانی بسنده کرده ام. و دستوری داد که هر کس بر خطای لفظی واقف شود اصلاح کند و او را معذور دارد که غرض تنها بیان معانی و حقایق بوده است نه تلفیق الفاظ.

و همو گوید که از جمله دستاویزهای دشمنان غزالی، کلمات ظاهراً ناهنجار و زندهایی بود که بفارسی در کیمبای سعادت نوشت. و بعض سوره های قرآنی و مسائل دینی را برخلاف مراسم و آداب ظاهر شرع بازمی نمود. و خود اظهار عقیده می کند که بهتر آن بود که غزالی اینگونه مطالب را نمی نوشت و نمی فرمود. چرا که عوام از ادراک این حقایق عاجز اند، و چه بسا که این رموز و دقایق باعث زیانمندی اینان در عقاید دینی می گردد.

بعقیده نگارنده این صلاح اندیشی برای غزالی که بعقیده خود در صدد خرق اوهام و خرافات بود و می خواست حقایق دینی را بگوش مردم برساند نابخا بود. چه خوب می گوید طغرائی:

عَنِ الْمَعَالَى وَيَغْرِى الْمَرْءَ بِالْكَسَلِ	حُبُّ السَّلاَمَةِ يَشْنِي عَزْمَ صَاحِبِهِ
فِي الْأَرْضِ أَوْ سَلَمًا فِي الْجَوْفِ فَاعْتَرَلْ	فَإِنْ جَنَحَتْ إِلَيْهِ فَاتَّخِذْ تَفَقُّا

(۱) طبقات الشافعية اقوال مورخان و ترجمه نگاران را در این باب بتفصیل نقل کرده است.

(۲) طبقات ج ۴ ص ۱۱۰.

باری آنهمه بدگویی‌ها و غوغای فقها در باره غزالی بهیچوجه مؤثر واقع نشد. سهل است که بیش از پیش باعث توجه خواص و اولیای امور گردید. زیرا دانستند که سخنان دشمنان همه از روی بلهوسی و خودخواهی و رفتار و گفتار غزالی همه از روی حقیقت و خداجویی است.

الحق ابلج و الباطل لجلج. للمحق دولة و للباطل جولة^۱

غزالی در مقابل بارهای مخالف مانند کوه همچنان استوار بود و بهیچوجه از در مشاجره و رد و ایراد بر نیامد و تنها همش مصروف هدایت طالبان و راهنمایی گمراهان بود. (۱)

نوشته فضائل الانام در سرگذشت غزالی

صاحب فضائل الانام که جامع مکاتیب و منشآت فارسی غزالی است شرحی می‌نویسد که خلاصه‌اش این است :

حجة الاسلام در ابتداء عهد و مبدأ کار در شهر نیشابور تحصیل می‌کرد و از تعلیق اصول مختصری بیرون کرده و ترتیبی داده آنرا المنخول من تعلیق الاصول (۲) نام نهاده و در آخر کتاب چیزی از مثالب مذهب ابوحنیفه آورده بود از کتاب طهارت و نماز و غصب و سرقت و غیر آن و چیزها که شنیع بود از مذهب وی جمع کرده بود. چون جماعتی از اصحاب رأی آن را بدیدند عرق حسد و تعصب در ایشان بجنبید و جماعتی هم از اصحاب شافعی و از اصحاب مالک با ایشان یار شدند و بروی تشنیعهای عظیم زدند. پس نزدیک سلطان اسلام رفتند و آنها کردند

(۱) امام عبدالغافر فارسی می‌گوید : و کم قرع عصاه بالخلاف والوقوع فيه والظعن فيما يذره ويأتيه والسعاية والتشيع عليه فما تأثر به ولا اشتغل بجواب الطاعنين ولا اظهر استيحاشا بغميرة المخلطين . ولقد ذرته مراراً . الخ ، طبقات الشافعية ص ۱۰۸ ج ۴ .

(۲) راجع باین کتاب در ضمن مؤلفات غزالی شرحی نوشته می‌شود .

تعالی بفضل و کرم خویش الهام کرد تا مطالعه کردم و بر تبلیس ایشان وقوف افتاد پس عمید خراسان را این حال معلوم شد و آن مرد را حبس کرد. وی بآخر از نیشابور بگریخت و بلشکر گاه رفت و پیش ملک اسلام زبان طعن دراز کرد و تعلیقی که در حال کودکی کرده بودم و نام آن **المنخول من تعلیق الاصول** نهاده و گروهی هم بحکم حسد بسی سال پیش از این در آن چند کلمه که موجب طعن باشد در امام ابوحنیفه زیادت کرده آن را وسیله ساختند پس گروهی از اهل دین ثناها گفتند بر این دعا گوی و حال شرح کردند پیش ملک اسلام و چندان مبالغه کردند که ملک اسلام گفت که ما را آرزوست که او را ببینیم و سخن وی بشنویم و بدعای وی تبرک کنیم پس ما در آنوقت بحکم اشارت بمشهد رضا علیه التحية والثناء آمدم پس ملک اسلام **اقضى القضاة محمود** را که از خواص^۳ حضرت بود و ناصح مملکت و بحقیقت اسماً و معنی^۴ معین الفریقین بمشهد فرستاد و پیغام داد که ما را آرزوست دیدن وی بلشکر گاه پیش تخت ملک اسلام رفته آمد و دعای وی گفته شد پس فرمان بر آن جمله بود که آنچه رفت بخط خویش ثبت کند امثال فرمان را چنانکه رفت در این جزو اثبات کرده شد و من الله الاعانة.

پس چون حجة الاسلام با عزازی هر چه تمامتر باز بطوس آمد و متعنتان وی خجل و تشویر زده گشتند جماعتی بطوس آمدند و او را پرسیدند و گفتند ما را از تو سؤالی است اگر دستوری دهی پرسیم حجة الاسلام ایشان را دستوری داد گفتند که تو مذهب که داری گفت در معقولات مذهب برهان و آنچه دلیل عقل اقتضا کند، اما در شرعیات مذهب قرآن و هیچکس را از ائمه تقلید نمی کنم نه شافعی بر من خطی دارد نه ابوحنیفه بر من زیادتی (۱) چون این سخن از وی بشنیدند مجال

(۱) در تذکرة دولتشاه سمرقندی می نویسد: استاد اسعد مهنه از فحول علماء بود

و در مجلس سلطان محمد بن ملکشاه با امام حجة الاسلام ابو حامد محمد غزالی مناظره

بقية حاشیه در صفحه ۱۹۷

با خدای خویش کار می کرد. و بخشی بتعلیم و هدایت طلاب علوم، و بخشی بتربیت و تکمیل صوفیان و صاحب‌دلان می پرداخت. و پیوسته نزدیک ۱۵۰ متور^۳ ع زیر دست او تربیت می شدند.

راستی بگفته مولانا :

جمع صورت با چنین معنی^۴ ژرف راست ناید جز ز سلطانی شگرف

از دانشمندان جهان کم کسی را می شناسیم که واقعاً جامع دو مقام صورت و معنی و ظاهر و باطن باشند. دسته‌یی در مقام ظاهر ماندند و قدمی فراتر نهادند. و گروهی چون پای بعالم حقیقت گذاردند چندان محو حقایق و چنان از بوی گل مست شدند که دامنشان از دست برفت و ازیشان خبری باز نیامد. تنها معدودی از پختگان این راه را می شناسیم که پس از وصول بمقام حقیقت دوباره روی بعالم خلق کرده و وظیفه درونی یا تکلیف الهی خویش را انجام داده باشند.

غزالی از آن مردان است که مراتب عرفان را بکمال بازیافت و آن اندازه ظرفیت داشت که حقایق معانی را دریابد و برتابد و دوباره در عالم صورت با خلق آشنا شود و بتعلیم و تربیت آنها بپردازد. اینکه گفتیم یکی از نقاط برجسته زندگانی غزالی است که شخصیت او را از دیگر علما و عرفا و زهاد ممتاز می سازد.

دهوت از غزالی بار دیگر برای تدریس نظامیه بغداد

در سال ۵۰۴ هجری

در آن موقع که غزالی در طوس سرگرم عبادت و ارشاد و تعلیم و تربیت مستعدان بود یکی از هم‌درسانش موسوم به **ابوالحسن کیای هراسی طبری** در نظامیه بغداد تدریس می کرد و نظامیه بوجود او رونقی بسزا داشت.

کیای هراسی روز پنجشنبه اوایل سال ۵۰۴ در گذشت. پس از وفات او

باز بفکر غزالی افتادند تا بهر وسیله که ممکن است او را بقبول تدریس نظامیہ راضی کنند .

خلیفه عباسی المستظهر بالله (۴۸۷-۵۱۲) و پادشاه سلجوقی عراق سلطان محمد بن ملکشاه (متوفی ۵۱۱) و برادرش سنجر بن ملکشاه (متوفی ۵۵۲) که در آن موقع فرمانروای خراسان بود باتفاق معتقد بودند که تنها عالم دانشمندی که در خور این منصب و نژاد علما و طلاب مسلم باشد امام غزالی است . از این جهت وی را بدان مقام دعوت کردند .

وزیر بزرگ سلطان محمد در عراق **خواجه ضیاء الملک احمد بن خواجه نظام الملک** و وزیر سنجر در خراسان **صدرالدین محمد بن فخرالملک** و یکی از بزرگان وقت **مؤیدالدین معینالملک** همگی در صدد برآمدند که غزالی را بپذیرفتن این دعوت حاضر سازند .

نامه ها در این باب به غزالی نوشتند و وعده ها بدو دادند . اما غزالی از پذیرفتن دعوت سر باز زد و بدین شغل تن در نداد و نامہایی در جواب نوشت که آن را نقل خواهیم کرد .

چون از پذیرفتن غزالی مأیوس شدند امام ابوبکر شاشی صاحب کتاب مستظہری را (وفاتش روز شنبه ۱۵ شوآل ۵۰۷) بتدریس نظامیہ گماشتند . صاحب فضائل الانام در این باب شرحی مبسوط با چند نامه می نویسد خلاصه اش اینکه ضیاءالملک خود نامہایی بغزالی نوشت و نیز مکتوبی بصدر خراسان صدرالدین محمد فرستاد و نوشت تا وی نیز مثالی دیگر بدان ضم کند و نژاد حجة الاسلام فرستد تا وی بزودی این مهم را منتہض شود « و در زمان او را حاضر آرد و شرح حال معلوم او کند تا ساز آمدن کند بی هیچ توقعی و هیچ عذر نیاورد و هراعتناعی نماید از وی قبول نکند و بدان همداستان نشود و او را تکلیف کند و علالت او را

غریب بوده است که در مسافرت ها وارد طوس می شده و در صومعه غزالی منزل می کرده اند .

این صومعه باین وضع که گفتیم تا قرن ۶ - ۷ هجری و علی التحقیق تا زمان امام فخرالدین رازی متوفی ۶۰۶ همچنان باقی و دایر بوده است باین دلیل که امام فخرالدین در کتاب مناظرات خود در ضمن مسأله یازدهم که با شرف الدین محمد بن مسعود مسعودی در بخارا بحث کرده داستان سفر طوس خود را باین عبارت نقل کرده است :

« انی فی بعض الاوقات حضرت بطوس فانزلونی فی صومعة الغزالی واجتمعوا عندی فقلت انکم افنیتم اعمارکم فی قراءة کتاب المستصفی فکل من قدر علی ان یدکر دلیلاً من الدلائل الّتی ذکره الغزالی من اول کتاب المستصفی الی آخره و یقرّره عندی بعین تقریره من غیر آن یضم الیه کلاماً آخر اجنبیاً عن ذلك الکلام اعطيته مائة دینار فجاء فی الغد رجل من اذکیاءهم یقال له امیر شرف شاه و تکلم فی مسألة الصلوة فی الدار المغصوبة لظنه ان الکلام الغزالی قوی فقلت له ان کلام الغزالی فی هذه المسألة فی غایة الضعف وذلك لانه قال جهة کونه صلوة مغایرة لجهة کونه غصياً و لما تغایرت الجهتان لم یبعد ان یتفرّع علی کل واحد من هاتین الجهتین ما یدلیق به وهذا الجواب ضعیف جداً »

حق بود که ما این مطلب را که امام فخرالدین رازی درباره کتاب «المستصفی» تألیف معروف ابو حامد غزالی نوشته است در فصل مؤلفات غزالی ذکر کنیم ولیکن چون بحث امام فخر و گفت و گوی وی درباره این کتاب در صومعه امام غزالی در طوس اتفاق افتاده است آنرا اینجا آوردیم بعد از این در فصل مؤلفات غزالی اشاره یی

اعقاب غزالی تا قرن نهم و دهم هجری نیز مشهور بوده اند . از جمله شیخ
مجدالدین محمد بن ابوطاهر از فضالای سده هشتم است که نسب او را زبیدی اینطور
ضبط کرده است: الشَّيْخُ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الطَّاهِرِ شُرَوَّانَ شَاهِ بْنِ أَبِي الْفَضَائِلِ
فَخْرَاوَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِتِّ الْمَنَا بِنْتِ أَبِي حَامِدٍ (۱)

علاوه می کنم که زبیدی بتصریح خودش نام شیخ مجدالدین را که از اعقاب
امام غزالی بوده از « فَيُّومِي » نقل کرده است؛ در کتاب عواید الأیام ملا احمد نراقی
در عایده راجع بضبط اسماء والقاب رجال هم عبارت « فَيُّومِي » را از کتاب « المصباح
المنیر » نقل کرده که با نوشته زبیدی فرق دارد و معلوم می شود که زبیدی يك
واسطه از اسامی را حذف کرده یا در نسخه کتاب او از طرف « نَسَاحِ » اشتباهاً حذف شده
است و نیز در خصوص کلمه « سِتِّ الْمَنَا بِنْتِ أَبِي حَامِدٍ » ظاهراً در نسخه زبیدی
تحریف کاتب است و صحیح آن « سِتُّ النِّسَاءِ » است ؛ و ما بالاخره رجوع بکتاب
خود مصباح المنیر فَيُّومِي کردیم چنین نوشته است:

« وَغَزَالَةُ قَرْيَةٍ مِنْ قُرَى طُوسَ وَآلِهَا يَنْسَبُ إِلَى إِمَامِ أَبِي حَامِدٍ الْغَزَالِيِّ الْخَبَرَتِي
بِذَلِكَ الشَّيْخُ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي طَاهِرٍ شُرَوَّانَ شَاهِ بْنِ
أَبِي الْفَضَائِلِ فَخْرَاوَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِتِّ النِّسَاءِ بِنْتِ أَبِي حَامِدٍ الْغَزَالِيِّ بِبَغْدَادَ
سَنَةِ عَشْرٍ وَ سَبْعِ مِائَةٍ وَقَالَ أَخْطَا النَّاسُ فِي اسْمِ جَدِّنَا بِالتَّثْقِيلِ وَأَنَّمَا هُوَ مُخَفَّفٌ نَسَبُهُ
إِلَى غَزَالَةِ الْقَرْيَةِ الْمَشْهُورَةِ »

تمام عبارت فَيُّومِي را چون در مباحث بعد نیز مورد احتیاج ماست اینجا
نقل کردیم .

از جمله اعقاب غزالی در قرن نهم هجری امیر اسلام غزالی است؛ در کتاب
لطایف نامه که ترجمه مجالس النفایس امیرعلی شیرنوازی است و در قرن نهم هجری

(۱) از مقدمه شرح احیاء العلوم چاپ مصر عیناً نقل شد .

نوشته شده می گوید امیراسلام غزّالی از اولاد امام محمد غزّالی است؛ در علم طب و فلسفه ماهر بود و شعر هم می گفت از جمله در جواب قصیده انوری « چون مراد خویش را با ملك ری کردم قیاس » قصیده یی در مدح علاء الدّین میرزا ساخته که هر مصرعش تاریخ ۸۴۹ است باین مطلع :

شاهد اجلال را بی ملك وی نبود لباس

بلکه اجلال از اجلال او کند مجد التماس

هم در آن کتاب می نویسد که امیراسلام غزّالی در زمان هزاراسمیان در بلخ می زیست و در زمان سلطنت سلطان ابوسعید میرزا در گذشت.

و از اعقاب امام غزّالی در قرن دهم هجری دو برادرند از فقها و علمای بزرگ شافعیّه باسامی شیخ بهاء الدّین محمد و برادرش شیخ برهان الدّین پسران شیخ عزّالدّین ابوالمحامد که نسب بحجّة الاسلام ابوحامد غزّالی می پیوستند.

مأخذ ما در این باره اجازه روایتی است مورّخ ماه جمادی الاولی سنه ۹۹۲ هجری که شیخ محمد بن محمد بن ابواللطیف بن علی بن منصور شافعی اشعری بآن دو برادر داده و در ضمن آن تصریح کرده است که از اعقاب امام ابو حامد غزّالی اند و صورت این اجازه در جلد بیست و ششم بحار الانوار مجلسی که معروف به مجلّد اجازات است درج شده و در فهرست اجازات مندرج در آن کتاب هم می نویسد : « صورت اجازه الشیخ محمد شافعی للشیخ بهاء الدّین محمد وللشیخ برهان الدّین ولدا لشیخ عزّالدّین ابی المحامد وهؤلاء کلّهم من علماء العامّة وهما قد کانا من اولاد ابی حامد الغزّالی »

مراثی شعرا در مرگ غزّالی

در وفات غزّالی شعرای معاصرش مراثی غزّا ساختند از جمله ابوالمظفر ابیوردی گفت :

بکی علی حجة الاسلام حین ثوی
 فما لمن یجتزى (۱) فی الله عبرته
 تلك الرزية تستوهی قوی خلدی (۲)
 فماله خلّة فی الزهد تنکرها (۳)
 مضی فاعظم مفقود فجعت به
 و قاضی عبدالملک بن احمد بن محمد بن معافی گفت :

بکیت بعینی و اجم (۵) القلب واله
 و سیبت دمعاً طال ما قد حبسته
 ابا حامد محیی العلوم و من بقی
 کشد عری الاسلام وفق مقاله (۶)

لفظ غزالی بتخفیف یا تشدید

در ضبط کلمه غزالی نوشته مورخان و ترجمه نگاران مختلف است مشهور بتشدید زاء و بعضی بتخفیف گفته اند .

ابن اثیر و ابن خلکان و ذهبی و یافعی و سبکی و مؤلف شذرات الذهب و جماعت دیگر همه معتقدند که بتشدید زاء نقطه دار صحیح است بعبادت اهل خراسان که در نسبت به قصار و عطّار و خیّام و خبّاز گویند قصّاری و عطّاری و خیّامی و خبّازی .

ابن خلکان می نویسد (۷) الغزالی بفتح الغین المعجمة و تشدید الزای و

(۱) یمتری ، طبقات . (۲) جلدی ، طبقات . (۳) منکرة . طبقات .

(۴) شبهة ، طبقات . (۵) بعین راحم ، طبقات . (۶) و فی بعض الروایات

(صدرالدين والاسلام وفق مقاله) يقال صدأ الشيء من باب منع ای ازال صدأه . و فی

طبقات الشافیه (صدی الدين والاسلام وفق مقاله) . (۷) ص ۳۰ ج ۱ چاپ طهران .

شیخ الاسلام امام غزّالی
واله حسن ماه رویان بود
او همی شد سواره اندر ری
شیخ عطار گوید (۲) :

آن صفا بخش حالی و قالی
در ره عشق و دوست پویان بود
از مریدان صدش فزون در پی (۱)

صدری که سرای علم ازو عالی بود
از قعر هزار قلزم بی سر و پا

عالم ز یقین او ز شكّ خالی بود
اسرار پدید کرد غزّالی بود



صدری که ز علم عالم علامّ است
کان گهر عالم جان غزّالی

در کلّ جهان یگانّه ایّام است
دریای علوم حجّة الاسلام است

مقام ادبی غزّالی و شیوه او در نویسندگی

قرن پنجم هجری که غزّالی تمام نیمه دوم آنرا درک کرد از این جهت در تاریخ ادبی ایران ممتاز است که نشر فارسی رو بکمال و ترقّی می رفت و هر چه پیش می آمد نوشته ها درست تر یعنی بروش فارسی نزدیکتر می شد .

نشر فارسی بعد از اسلام همان نثری که سر مشق نویسندگان گزیدید نخستین بار در عهد سامانیان از روی ترجمه کتب عربی مانند تاریخ و تفسیر طبری شروع شد و از همین جهت شیوه نثر این دوره بترجمه عربی شبیه تر در آمد تا با نشاء اصلی فارسی . اما زیر دست ایرانیان خوش طبع پرورش و پیرایش و آرایش یافت تا بتدریج رنگ پای خوان عربی از بین رفته چهره دلارای فارسی پدیدار شد . نویسندگان با ذوق بحکم طبع و سرشت زبان نه بعلل دیگر رفته رفته آن سبک نو ظهور را تغییر و با روح زبان فارسی موافقت دادند یعنی خاصیت اصلی و اسلوب

(۱) برای بقیه اشعار رجوع شود بکلیات عراقی و طرایق الحقایق .

(۲) نسخه خطی مختار نامه بنقل آقای سعید نفیسی .

در بر روی کلمات بیگانه بازتر و هجوم لغات و عبارات عربی در نثر فارسی روزافزون تر گردید .

عامل اصلی اینکار آن بود که قلم در دست منشیان بی ذوق و عربی دانان فضل فروش افتاد .

من بر آنم که اگر در قرن هفتم سعدی ظهور نمی کرد و خامه بت شکنش همچون ذوالفقار علی از نیام کشیده نمی شد این بتهای مصنوعی که بدست فضل فروشان عربی مآب و حاشیه نشینان درباری همچون صاحب مقامات حمیدی و جهانگشای جوینی ساخته شده بود درهم نمی شکست و بنیاد ادبیات فارسی بسی خراب تر و ویرانه تر از این بود که شده است .

غرض ما نوشتن تاریخ ادبی گفت و گو در تحوّل زبان فارسی که خود کتابی جدا گانه می خواهد نیست . فقط برای تأیید این مطلب که گفتیم عامل عمده و لا اقل "سبب مهم نفوذ لغات عربی در زبان فارسی بی ذوقی و بی علاقه نویسنده گان بوده است این نکته را که در جلد دوم تاریخ ادبیات ایران هم نوشته ایم یاد آور می شویم .

آمدن لغات اجنبی در نثر فارسی هر دوره بیشتر از نظم فارسی بوده است . از شعرا و نویسندگان متصنّع و افراطی و تفریطی که حساب آنها در دفتری جدا گانه است می گذریم . آثار نثر و نظم هر دوره را بعد از اسلام تا کنون مقایسه کنید و چند شعر از هر شاعری با چند سطر از هر نویسنده یی را که معاصر یکدیگر بوده اند پهلوی هم بگذارید تا آنچه گفتیم بخوبی هویدا و آشکار شود .

این امر بنظر نگارنده علل بسیار دارد از جمله اینکه زبان فارسی برای بیان احساسات و عواطف ذوقی نه علوم و صنایع کافی است و چندان نیازی بوام کردن لغتهای بیگانه ندارد. علت دیگر اینکه ذوق و قریحه و سرشت پاک نژاد فارسی حتی الامکان از لغت اجنبی هر نوع که باشد پرهیز دارد و این ذوق در روح

هنری نداشت باز شایسته بود که ویرا بزرگترین پیشوای ادب و در ردیف مردان نامدار و خدمت گزاران بزرگ این مرز و بوم بشناسند . چه رسد با آن همه آثار علمی و فکری که جاویدان ازوی بماند و ایران و ایرانی و بگفتار هموطنش فردوسی سر زمین آزادگان را بداشتن چنین نابغه‌یی سربلند و سرافراز ساخت .

غزالی بدو زبان فارسی و عربی در نهایت فصاحت و بلاغت انشاء نظم و نشر می کرد اما عمده اهمیت او در نویسندگی و خاصه شیوه نگارش فارسی است که خوشبختانه بهترین و مفصل ترین آثارش ازسده پنجم هجری بیادگارمانده است . در نشر عربی : شیوه‌یی مخصوص و ممتاز از همه نویسندگان داشت بی اندازه ساده و فصیح و مطبوع و پرمغز انشاء می کرد .

یکی از معاصرین بزرگش گوید (۱) با آنکه بعضی خرده بروی می گرفتند که گاهی در اثنای کلام از جهت نحو عربی بی پرواست ، در انشاء خطب و کتب و رسایل با اندازه‌یی زبردست و استاد بود که ادباء و بلغاء از آوردن همانندش عاجز بودند .

کسیکه با مؤلفات غزالی اندک آشنایی داشته باشد آثار وی را از دیگران بخوبی تمیز می دهد .

اما در نشر فارسی : براستی خامه معجز نمای غزالی هنری از خود بروز داده است که مردم دل آگاه را بحیرت می اندازد که این مرد بزرگ با آن همه مشاغل فکری و عبادت و ریاضت که عاده ذوق ادبی را خاموش می کند ، و با آنکه تمام عمرش با آثار عربی سروکار داشت و پیوسته باین زبان کتابها همچون احیاء العلوم والمستصفی می نوشت و انس همیشگی بیک زبان عاده آنرا در زبان و

(۱) مقصود امام عبدالغافر فارسی صاحب تاریخ نیشابور است که می نویسد : کان

یؤلف الخطب و یشرح الکتب بالمعارات الّتی یعجز الأدباء والفصحاء عن أمثالها (طبقات

ج ۴ ص ۱۱۰) .

درست فارسی یا فارسی درست می نوشت نه ترجمه عربی یا دساتیر فارسی یا ملمع فارسی و عربی .

اشعار غزالی

غزالی بواسطه لطف طبع و صفای قریحه که مخصوص او بود گاهی بفارسی یا عربی شعر می ساخت و این جنس سخن را بر خلاف فقهای خشک مغز دوست می داشت . کمتر کتاب و نامه‌یی از او داریم که بیش و کم باشعار فارسی و عربی دیگران متمثل نشده باشد .

اشعاری که ذیلاً نوشته می شود بنام خود غزالی ثبت کرده اند (۱) :

حَلَّتْ عَقْرَبٌ صَدْعَهُ فِي خَدِّهِ (۲)	قَمَرًا فَجَلَّ بِهَا عَنِ التَّشْبِيهِ
وَلَقَدْ عَهْدَنَاهُ يَحِلُّ بِبَرْجِهَا	وَمِنَ الْعَجَائِبِ كَيْفَ حَلَّتْ فِيهِ (۳)

نگارنده این دو بیت را اینگونه بفارسی ترجمه کرده است :

بر گرد روی چون سر گیسوی او خمید

با خویش گفتم اینت شگفتی که شد پدید

مه را ببرز عقرب منزل بود ولیک

بر روی ماه خانه عقرب کسی ندید

(۱) مأخذ نگارنده در نقل این اشعار بنام غزالی این کتابهاست : ابن خلکان که یکی از مأخذش فریده عماد کاتب بوده است . الوافی بالوفیات : یافعی . طبقات سبکی . شرح احیاء العلوم زبیدی . کشکول شیخ بهائی . روضات الجنات مرحوم میرزا محمد باقر اصفهانی . مجمع الفصحاء . طرایق الحقایق . (۲) من خده ، طبقات .

(۳) ابن خلکان گوید بعضی این دو بیت را بدیگری نسبت داده اند . سبکی سند و سلسله روایت این دو بیت را از غزالی نقل کرده است .

ای کان بقا در چه بقایی که نبی
در جای نبی کدام جایی که نبی
ای ذات تواز جا و جهت مستغنی
آخر تو کجایی و کجایی که نبی

☆☆☆

خاک در کس مشو که گردت خوانم
گر خود همه آتشی که سردت خوانم
تا تشنه تری بخلاق محتاج تری
سیر از همه شوتا سره مردت خوانم

☆☆☆

گفتم دلا تو چندین بر خویشتن چه پیچی

با يك طبیب محرم این راز در میان نه
گفتا که هم طبیبی فرموده است با من

گر مهر یار داری صد مهر بر زبان نه

تنبیه : در شعرای فارسی زبان چندتن بتخلص غزالی با تخفیف زاء داریم
مانند غزالی مروزی که عوفی در لباب الالباب (۱) جزو شعرای آل سلجوق
وصفی از او با پنج بیت آورده است از جمله :

از صحبت تو کجا بهره‌یزد
آن کس که ز درد جان خیر دارد

اندر غم تو غزالی عاشق
حقّا که ز جانت دوستر دارد

و دیگر غزالی مشهدی که از گویندگان عهد صفوی بوده و مثنوی در بحر

سریع هموزن مخزن الاسرار نظامی بنام نقش بدیع ساخته و بنوشته مجمع الفصحاء (۲)
در زمان شاه طهماسب می زیسته و در سنه ۹۷۰ در گذشته است .

شیخ بهائی در کشکول ابیاتی از مثنوی وی آورده است (۳)

خاک دل آن روز که می بیختند شب‌نمی از عشق بر او ریختند
 دل که بآن رشحه غم اندود شد بود کبابی که نمک سود شد. الخ.
 وی چند مثنوی دیگر نیز داشته است. در عهد دولت اکبر شاه بهندوستان
 سفر کرد و عنوان ملک الشعرا بی بوی داده شد؛ فیضی دکنی از برکت صحبت او
 فیض یافت؛ و فیضی جمله «سنة نهصد و هشتاد» را ماده تاریخ وفات او یافت که
 ۹۸۰ می‌شود. بنا بر این صاحب مجمع الفصحاء که تاریخ وفات او را سنة ۹۷۰
 نوشته باشتباه افتاده است.

اشعار ذیل که در تذکره آشکده از «بیکسی شیرازی» نقل شده ظاهراً
 مربوط بهمین غزالی مشهدی است:

غزالی آن غزل پرداز کاندل شاعری خود را
 چنان داند که شاگردند خاقانی و سلمان
 بشیراز آمد و ناگاه شعری در میان آمد
 برسم امتحان تکلیف می کردند یارانش
 بهانه درد دندان کرد و درمانش بود کردن
 اگر خواهی که گوید شعر باید کند دندان

نامه های غزّالی

غزّالی در همه وقت مخصوصاً در اواخر عمر بی اندازه مشهور و محترم
 بود و در نظر همه کس عزّت و آبرویی فوق العاده داشت. خلفای عباسی و سلاطین
 و وزراء و کارداران عموماً بسخنانش وقعی بی اندازه می گذاردند و سفارشهای
 ویرا درباره اشخاص و حتی نصیحتها و اندرزهای تلخ او را بشیرینی هر چه تمامتر
 می پذیرفتند.

این معنی از نصایحی که حضوراً بسلطان محمد بن ملک‌شاه سلجوقی گفت و

در مرآة الجنان یافعی (ج ۳ ص ۲۰۱) و ابن خلکان ذیل ترجمه محمد بن ملک‌شاه سلجوقی (ج ۲ ص ۱۵۷) نقل شده است و همچنین از روی نامه‌ها و کتابهای فارسی و عربی وی مانند نصیحة الملوك و غیره بخوبی معلوم و هویدا می‌شود.

این موقعیت که برای غزالی دست داده بود یکی از برکات وجود وی در آن زمان برای بیچارگان و ستم رسیدگان بود که بغزالی پناه می‌بردند و او بهر کس لازم می‌دانست نامه می‌نوشت و در حال بکار ستم‌دیده رسیدگی و وسایل آسایش او فراهم می‌شد.

و نیز دیدن اوضاع و احوال مردم وی را بر می‌انگیخت تا نامه‌های تند بوزراء و کارداران می‌نوشت و آنان را بر عایت جانب عدل و انصاف نصیحت می‌فرمود و بسیار مؤثر می‌افتاد.

ابن سمعانی می‌گوید (۱): از ابونصر فضل بن حسن بن علی مقری در مرو شنیدم که گفت عزم سفر داشتم و برای تودیع بخدمت امام غزالی رسیدم. فرمود این نامه را به معین ثابت (ظ: نایب) ابوالقاسم بیهقی برسان. در این نامه شکایت از عزیز متولی اوقاف طوس داشت که پسر برادر همان معین بیهقی بود. گفتم عجباً معین از وی ناراضی گشته او را رانده در گاه ساخته بود و من خود در هرات بودم که عماد طوسی محضری آورد و بمعین داد.

مردم اظهار رضایت و خشنودی از عزیز کرده بودند. نوشته تو هم در آن شهادت نامه بود. معین چون نوشته ترا بخواند از وی راضی گردید و دو باره تقرّش داد. امام غزالی گفت تو این نامه را بمعین برسان و این بیت را بر وی فرو خوان:

وَلَمْ أَرْ ظُلْمًا مِثْلَ ظُلْمٍ يَنَالُنَا
يَسَاءُ إِلَيْنَا نَوْمًا (۱) بِالشُّكْرِ

بالجمله آثاری که از غزالی بعنوان نامه های مطلقه و اخوانیات و سلطانیات و غیره در دست داریم بیشتر فارسی و یک قسمت هم عربی و در خلال کتب فارسی و عربی از قبیل طبقات الشافعیّه و مجمع الانشاء حیدر بن ابوالقاسم در قرن یازدهم هجری و آثار الوزراء عقیلی و تحفه بهائیّه (۲) و تذکره دولتشاه و کشکول شیخ بهائی و غیره پراکنده است .

در رساله سریان وجود تألیف ملا صدرا که در جزوه رساله بسال ۱۳۰۲ قمری در طهران طبع شده است نمونه یی از نامه های فارسی غزالی را باشمه یی از افکار فلسفی و عرفانی او از روی کتاب فصل الخطاب نقل کرده است .

اما کتاب فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام که مکرر از آن نام برده ایم و نسخه اش در دست نگارنده است، چون اصلاً از نظر جمع آوری مکاتیب غزالی تألیف شده بهترین و جامعترین مآخذ نامه های فارسی و قسمتی از نامه های تازی اوست .

این کتاب به پنج باب قسمت شده است باین ترتیب :

باب اوّل نامه ها که غزالی بملوک و سلاطین نوشت . دوم نامه ها که بوزیران نوشت . سوم نامه ها که بامرا و ارکان دولت نوشت . چهارم نامه ها که بفقها و ائمه دین نوشت . پنجم فصول و مواعظ که بهر وقت نوشت : در هر باب عدّه یی از نامه های غزالی مثلاً دوازده نامه بوزیران و هشت نامه بفقها و ائمه دین و پنج نامه بامرا و

(۱) تومر ، بروایت زبیدی .

(۲) نسخهدی از مجمع الانشاء در طهران در کتابخانه معارف و نسخهدی از آثار الوزراء در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است . و بنقل دانشمند محترم آقای سعید نفیسی نسخهدی از تحفه بهائیّه که مورخ بماء شعبان ۷۶۳ هجری است در کتابخانه آقای مهدی بیانی دانشیار دانشکده ادبیات طهران است .

ارکان دولت . و بهمین نسبت در دو باب دیگر نامه‌های ویرا ضبط کرده است .
طرف این نامه‌ها اشخاص ذیل اند :

سلطان سنجر سلجوقی . سلطان محمد بن ملک‌شاه . فخرالملک ابن
نظام‌الملک . ضیاءالملک احمد بن نظام‌الملک . صدرالدین بن فخرالملک .
معین‌الملک ، از نامه‌ها برمی‌آید که لقب اسلامیش مؤیدالدین بوده است .
مجیرالدین ، از نامه‌ها برمی‌آید که لقب دولتش مجدالدوله بوده است . شهاب
وزیر (۱) . خواجه عباس خوارزمی . ابوالمحاسن مسعود بن محمد بن ابو
غانم . امام‌زاهد احمد ارغیانی . سعادت خازن . اشخاصی که خود غزالی در ضمن
نامه‌ها از آنها نام برده است .

ابراهیم شباک جرجانی ، غزالی درباره وی توصیه بفخرالملک کرده است .
قاضی مروان . ملک‌شاه سلجوقی . ابوالسلطان . طغرل سلجوقی . خواجه
نظام‌الملک . تاج‌الملک . مجدالملک .

نامه غزالی بمجیرالدین

بسم الله الرحمن الرحيم قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من حسن اليکم
فکافئوه . صبر کردن بر سماع کلمه حق احسانی تمام است و بدین مجلس عالی
مستوجب دعاست و انا اسأل الله ان یرزقہ معرفة حقیقة السعادة و ان یخصه
بها ویقول الا ان السعید من وعظ بغيره . و اوّل کسی که از این سعادت محروم ماند
تاج‌الملک بود که خاتمت حال نظام‌الملک بزبان حال با وی می گفت ان امرأ هذا
آخره لجدير بان یتروک اوّله . بدین اعتبار نگرفت و آمال دراز فرایش نهاد و

(۱) مقصود شهاب‌الاسلام ابوالمحاسن عبدالله بن علی بن اسحق طوسی برادرزاده

خواجه نظام‌الملک است که بعد از وفات صدرالدین محمد بن فخرالملک متوفی ۵۱۱ بوزارت
سلطان سنجر رسید و در سنه ۵۱۵ وفات یافت ؛ نامه‌های غزالی بوی مربوط بقبل از
ایام وزارت اوست برای اینکه مبدأ وزارتش ۶ سال بعد از وفات امام محمد غزالی بوده است .

باخویشتن گفت نظام الملك پیر بود و مهلتی دراز یافت و ما را عمره هنوز فرapیش است. تقدیر آسمانی در اسرع زمان غرور وی را کشف کرد پس بایستی که مجد الملك عبرت گرفتگی و متیقظ شدی. پس باخویشتن گفت که وی را غلامان نظامی خصم بودند و بخیانتهی و مخالفتهی منسوب بود. ما از این فارغیم داد از روزگار بستانیم و ولایت بمراد خویش براریم.

پس روزگار در مدتی قریب غرور وی نیز کشف کرد و با وی گفت: اولم نعمر کم مایتد کرفیه من تذکرو جاء کم النذیر. پس بایستی که مؤید الملك عادت روزگار بشناختی که هرچیز که مکرر گشت بغایت رسید چون سه بار تمام شد. لیکن وی نیز باخویشتن گفت که این قوم بحکم عدم نسبت مستحق^۱ این فرصت نبودند. برایشان از آن زوال آمد بدان زودی و مرا این موروث و مستحق^۲ است و این منصب از نصاب خویش دایم. روزگار بزودی از حال وی برهانی ظاهر ساخت که این همه غرور است. اکنون نوبت رسید بمجدالدوله که در اقالیم جز وی وزیر نمانده است و از حضرت ربوبیت ندا می کنند با وی که: اولم یهدلهم کم اهلکنا قبلهم من القرون یمشون فی مساکنهم ان فی ذلک لآیات لا ولی النہی. الخ. در مقدمه و سر فصلها که خود مؤلف فضائل الأئام نوشته و در مکاتیب و مناشیری که از ضیاء الملك و صدرالدین برای تدریس غزالی بار دوم در نظامیه بغداد صادر شده این نامها آمده است.

مقری اسعد. اقضی القضاة محمود، دربارۀ او گوید اسماً و معنی^۳ معین الفریقین بود. مؤیدالدین معین الملك. شمس الاسلام کیای هراسی طبری. در این مجموعه بعضی رسایل عربی غزالی از جمله نامه مفصلی که طبقات الشافعیّه نیز نقل کرده (۱) ضبط شده است و بدین عبارت آغاز می شود:

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين (۱) الحمد لله رب العالمين والعافية (۲)
 للمتقين ولا عدوان الا على الظالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله
 اجمعين (۳). اما بعد فقد انتسج بيني وبين الشيخ الاجل معتمد الملك امين الدولة
 حرس الله تأييده بواسطة القاضي الجليل الامام مروان زاده الله توفيقاً من الوداد
 وحسن الاعتقاد ما يجري مجرى القرابة و يقتضى دوام المكاتبة . الخ .

بیشتر اشخاصی که نام بردیم در ضمن شاگردان و معاصران غزالی شناخته
 می شوند. اما راجع ببعض دیگر و همچنین تحقیق در اصل مکاتیب چون نگارنده
 در صدر اختصار این غزالی نامه و جدا گانه طبع کردن نامه های غزالی است که
 از هر جا فراهم ساخته اینجا بیش از این گفت و گو نمی کند و آنچه بنظر دارد
 در مقدمه نامه ها خواهد نوشت انشاء الله تعالى وحده .

توضیحاً معین الملك که در فضائل الانام غزالی آمده و در فصول وصفحات
 قبل نیز مکرر از وی نام رفته است ؛ مراد معین الملك مؤید الدین ابوالقاسم
 علی بن سعید بن احمد بیهقی است که در تاریخ بیهقی (چاپ طهران ص ۱۳۶)
 در جزو خاندان عمیدیان ذکر شده است و در باره او می نویسد : « معین الملك
 ابوالقاسم نایب وزیر صدرالدین محمد بن فخر الملك بود نایبی ممکن ».

و اینکه در طبقات الشافعیه (چاپ مصر ج ۴ ص ۱۱۲) در جزو مکاتیب عربی
 غزالی می نویسد : « اَحْمَلُ هَذَا الْكِتَابَ إِلَى الْمَعِينِ الثَّابِتِ أَبِي الْقَاسِمِ بِيَهْقِي » قطعاً
 تحریف نسخه یا غلط مطبعه می باشد و صحیح (المعین النائب) است . و اینکه نام
 او را ابوالقاسم بیهقی نوشته دلیل است که مقصودش همان معین الملك مؤید الدین
 نایب وزیر صدرالدین میباشد که بعد از پدرش فخر الملك (متوفی ۵۰۰) بوزارت
 سنجر رسید و در ۵۱۱ وفات یافت . و نیز در طبقات الشافعیه دنباله عبارتی که از

(۱) طبقات (و به نستین) ندارد .

(۲) والعافية ، طبقات .

(۳) وآله وصحبه اجمعین ، طبقات .

وی نقل کردیم می نویسد : « وفيه شكايهٌ على العزيز المتوَلَّى للاوقاف بطوس و كان ابن اخي المعين » و مقصودش عزیزالملک سعید است که بنوشته تاریخ بیهقی پسر برادر همان معین نایب بیهقی و مشرف مملکت و والی طوس بود .

و بنوشته طبقات الشافعیّه تولیت اوقاف طوس داشت. در صورتی که مراد فضائل الانام همین معین الملک نایب صدرالدین باشد و نوشته های او را کاملاً درست بدانیم باید بگوییم که مقصود از پادشاه که معین الملک واسطه میان او و غزالی بوده ، سلطان سنجر سلجوقی است . و متعصّبان نزد او از غزالی سعایت کرده بودند و وی غزالی را خواست و غزالی بمشهد رضا آمد و نامه یی مبنی بر عذر خدمت نوشت و با اصرار معین الملک بلشکر گاه حاضر شد و با سنجر دیدار کرد و مورد اعزاز و احترام وی قرار گرفت .

و اینکه فضائل الانام دردنباله این مطلب می گوید که غزالی بخواهش پادشاه کتاب نصیحة الملوك را نوشت ، چنین برمی آید که نصیحة الملوك را برای سلطان سنجر نوشته و مقصودش از (ملك مشرق) همان سلطان سنجر است . امّا در مقدمه التبر المسبوك که ترجمه عربی نصیحة الملوك است و نگارنده آنرا در مقدمه نصیحة الملوك تعریف کرده ام و همچنین در کتاب كشف الظنون و بعضی مآخذ دیگر نوشته اند که غزالی کتاب نصیحة الملوك را بنام محمد بن ملک شاه سلجوقی تألیف کرد . والله العالم .

امّا وزیر سلطان سنجر معین الدین مختص الملک ابونصر احمد بن فضل بن محمود بود که پس از کاشغری بوزارت رسید و روز سه شنبه ۲۹ صفر ۵۲۱ بدست باطنیه کشته شد و آغاز وزارتش بعد از عزل کاشغری در صفر ۵۱۸ بود ، که در آن وقت غزالی اصلاً حیات نداشت و اینکه بعضی نوشته اند که امام غزالی با این معین الدین در ایّام وزارتش ارتباط داشته سخنی واهی و بی اصل است .

علاوه می‌کنم از جمله قراین اینکه کتاب نصیحة الملوک برای محمد بن ملک‌شاه سلجوقی در حدود ۵۰۰ هجری نوشته شده است نه برای سلطان سنجر اینست که ابن خلکان ذیل ترجمهٔ حال محمد بن ملک‌شاه سلجوقی (ج ۲ ص ۱۵۷ طبع طهران) بعضی نصایح امام غزالی را بسططان محمد از کتاب تاریخ اربل ابوالبرکات مستوفی نقل کرده است و عین این نصایح که آنجا عربی ذکر شده مطابق است با نوشتهٔ فارسی همین نصیحة الملوک؛ پس باین قرینه نیز میتوان استظهار کرد که نصیحة الملوک برای محمد بن ملک‌شاه سلجوقی نوشته شده و مرادش از «ملک مشرق» و «بدان ای ملک» همان سلطان محمد است.

تألیفات غزالی (۱)

غزالی از دانشمندانی است که آثار و تألیفات بسیار بفارسی و عربی از خود بیادگار گذارده و جهانیان را از خرمن معارف و فضایل خویش بهره‌مند ساخته است خوشبختانه غالب آثار او هنوز موجود است و کمتر کتابخانهٔ بزرگی است که چند اثر مهم از غزالی در آن وجود نداشته باشد. ازاین جهت او را علمای اسلام

(۱) توضیحاً بنایگی اطلاع پیدا کردیم که دربارهٔ تألیفات امام غزالی کتابی درخارجه توسط هوریس بوییتر تألیف شده که قابل استفاده است. اما متأسفانه هر قدر تفحص و تلاش کردم که از راه خریداری آن را بدست آورم میسر نشد؛ و دارندگان آن کتاب هم از امانت دادن بخل ورزیدند و بعد از فحص بلیغ عاقبت نسخهی ایتیاعی بدست آوردیم؛ آن هم متأسفانه در وقتی افتاد که طبع کتاب باین فصل رسیده بود و باعجله‌یی که طابع و ناشر داشتند فرصت و مهلتی برای استفادهٔ کامل از آن فهرست نداشتیم؛ اگر توفیقی حاصل شد ممکن است تمام آن را بصورت رساله‌یی جداگانه بفارسی نقل کنیم؛ همین اندازه بطور اجمال معلوم شد که مؤلف این فهرست کاری شگرف انجام نداده و چه بسا که يك کتاب را بصور و اسامی مختلف در چند موضع ضبط کرده است؛ تحقیقات او نیز در همه جا قابل اعتماد نیست!

از وی در ۴۰ مجلد نوشته‌اند که معلوم نیست چه طور بوده و کجاست .
 بعض کتب غزالی تأمّدتی از کتابهای مهمّ درسی بوده است نظیر کتاب الوسیط
 که صفدی (متوفی ۷۶۴) گوید امروز جزو کتب مهمّ درسی است (۱).
 عین القضاة همدانی عارف معروف متوفی ۵۲۵ با تألیفات امام محمد غزالی
 بسیار مأنوس بوده و در رسایل خود نام پاره‌یی از آنها را یاد کرده است؛ از جمله
 در کتاب «زبدة الحقایق» از کتاب احیاء علوم الدّین (= احیاء العلوم الدّین)
 و مشکواة الانوار و مصفاة الاسرار والمنقذ من الضلال والمفصح عن الاحوال
 نام برده؛ و در رساله دیگرش «شکوی الغریب» هم از تألیف دیگر امام غزالی
 بنام الاقتصاد فی الاعتقاد یاد کرده است؛ در مکتوبات خویش نیز مکرر امام
 محمد غزالی را با تجلیل اسم برده و مطالبی باسم و رسم از کتاب احیاء العلوم وی
 نقل کرده و بدان تمسّک جسته و خواندن آن کتاب را بطالبان علم و معرفت سفارش
 فرموده است.

تألیفات غزالی بحسب ادوار زندگی و تحولات روحی بچند موضوع تقسیم
 می‌شود: جدل و مناظره و فنّ خلاف و فقه و اصول فقه و حدیث و فلسفه و کلام
 و اصول عقاید و اخلاق و تصوّف، بالجمله مسائل دینی و الهی و اخلاقی .
 فهرست مؤلفات غزالی را تا آنجا که بنظر نگارنده رسیده است بترتیب حروف
 تهجّی یاد می‌کنیم (۲).

- (۱) وهو (یعنی کتاب الوسیط) العمدة الان فی القاء الدروس (الواقی بالوفیات)،
- (۲) بعض کسانی که مؤلفات غزالی را صورت داده و چار اشتباه شده‌اند و یک کتاب را
 که چند عنوان داشته است چند تألیف مستقل فرض کرده‌اند. یا بعض فصول احیاء العلوم را
 که عنوان کتاب دارد از مؤلفات مستقل غزالی شمرده‌اند نگارنده آنچه خود از مؤلفات
 غزالی خطی یا چاپی دیده یا نام آن را درمآخذ بسیار معتبر مانند تألیفات مسلم خود غزالی
 همچون احیاء والمنقذ یافته ثبت کرده است و اگر می‌خواست هرچه دیگران ضبط کرده‌اند
 احصاء کند شاید از دوست نام کتاب بیشتر میشد.

احیاء العلوم الدّین معروف به **احیاء العلوم** یا **کتاب الأحياء** مهمترین کتب عربی غزالی است در اخلاق و مسائل دینی و تصوّف و از بهترین یادگارهای او در سفرشام و بیت المقدّس است . این کتاب را بعقیده بعضی در دمشق و بقول جمعی در بیت المقدّس تألیف کرد و پاره‌یی از کتابهای دیگرش مانند **المُرشد الامین** تلخیص گونهدیی از همین کتاب است .

و جامع اقوال بنظر من در این باره همان نوشته ابن جوزی است در **منتظم** (ج ۹) که امام غزالی **احیاء العلوم** را در سفر سیر و ریاضتش که ۴۸۴ ب بعد اتّفاق افتاده بود در بیت المقدّس شروع و در دمشق ختم کرد ؛ و باز از نوشته ابن جوزی در همان **منتظم** مستفاد می‌شود که **احیاء العلوم** در سنه ۴۹۰ تألیف شده بود که غزالی در سفر موقت که در همان سال به بغداد آمد آن کتاب را تدریس می‌کرد (ج ۹ **المنتظم**)؛ و علی ای حال مسلم است که تألیف **احیاء العلوم** قبل از سنه ۴۹۹ - ۵۰۰ که سال تألیف **المنقذ من الضلال** است تألیف شده بود برای اینکه خود غزالی در این رساله از آن کتاب و کتاب دیگرش **کیمیای سعادت** و همچنین از بعض مؤلّفات دیگر خود نام برده است .

ابوالعبّاس اقلشی در وصف این کتاب گفته است :

أَبَا حَامِدٍ أَنْتَ الْمَخْصَصُ بِالْحَمْدِ

و أَنْتَ الَّذِي عَلَّمْتَنَا سُنَنَ الرَّشْدِ

وَضَعْتَ لَنَا الْإِحْيَاءَ يَحْيِي نَفُوسَنَا

وَيُنْقِذُنَا مِنْ رِبْقَةِ (۱) الْمَارِدِ الْمَرْدِي (۲)

(۱) طاعة ، خ .

(۲) برای بقیه اشعار رجوع شود بمرآة الجنان ج ۳ .

بعضی در مقام تعریف گفته‌اند که با وجود احیاء العلوم بهیچ یک از کتب اسلام نیاز نیست (۱).

کتاب احیاء العلوم بچهار بخش منقسم می‌شود یکی در عبادات و دیگر در عادات و سه دیگر در مهلکات و چهارم در منجیات و هر بخش مشتمل بر ده کتاب و مجموع چهل کتاب یا چهل فصل می‌شود.

کتاب احیاء العلوم از همان وقت که تألیف شد تا کنون مورد نظر علما و دانشمندان عالم بوده و جماعتی مخالف و گروهی پیرو داشته و در پیرامنش کتابها و رساله‌ها تألیف شده است (۲).

بعضی کتاب احیاء العلوم را مانند خود غزالی تلخیص نموده و پاره‌یی بر آن شرحی نوشته و برخی اعتراض و انتقاد کرده و بعضی بجواب مخالفان پرداخته و بالجمله هر کس بنظری درباره این کتاب چیزی نگاشته‌اند.

در زمان خود غزالی بعض اعتراضات بر این کتاب شد و وی کتاب الاملاء علی مشکل الاحیاء و کتاب الانتصار لما فی الاحیاء من الاسرار را در جواب اعتراضات مخالفان تألیف کرد.

ابوالفرج بن جوزی (متوفی ۵۹۷) کتاب منهاج القاصدین را در شرح احیاء العلوم (۳) و کتاب اعلام الاحیاء باغلاط الاحیاء را در اعتراضات بر غزالی نوشت. خود ابن جوزی در ترجمه حال غزالی می‌نویسد که کتاب احیاء العلوم را بمذاق اهل تصوف نوشته و از حدود فقاہت خارج شده است و احادیث موضوعه و روایات مجعول فراوان دارد: «و ذکر فی کتاب الاحیاء من الأحادیث الموضوعه

(۱) طبقات الشافعیه و کتاب اتحاف السادة المتقین.

(۲) رجوع شود بمقدمه شرح زبیدی بر احیاء العلوم و کشف الظنون.

(۳) صفدی در الوافی بالوفیات.

وما لا یصح غیر قلیلٍ وسبب ذلك قلة معرفته بالنقل فليته عرض تلك الاحاديث على من يعرف و انما نقل نقل حاطب لیل .»

و در باره تألیف خودش که در اغلاط احياء العلوم نوشته است می گوید: « و قد جمعت اغلاط الكتاب وسميته اعلام الاحياء باغلاط الاحياء واشرت الى بعض ذلك في كتابي المسمى بتلبيس إبليس مثل ما ذكر في كتاب النكاح ان عائشة قالت للنبي صلى الله عليه وسلم انت الذي تزعم انك رسول الله وهذا محال : المنتظم ج ۹ » ابن جوزی می گوید چون غزالی بقول خودش در صحبت ابوعلی فارمدی بوده و با صوفیان معاشرت داشته و کتاب ابوطالب مکی و دیگر کتب صوفیان را مطالعه کرده بود مجذوب آنها شده و در تألیف احياء العلوم از حدود فقاہت خارج گشته است .

ابن قیم (۶۹۱ - ۷۵۱) هم از کسانی است که ردّ بر کتاب احياء العلوم نوشت . و قطب شعرانی کتاب الاجوبة المرضيه را در جواب اعتراضات تألیف نمود . از کسانی که طرفدار احياء العلوم بودند یکی امام زین الدین ابوالفضل عبدالرحیم بن حسین عراقی است که احادیث این کتاب را بیرون آورد . و راجع بطریق روایت و صحت سند و شرح آنها نخستین بار در سال ۷۵۱ کتاب بزرگی در چند مجلد پرداخت و در آن تاریخ قسمتی از احادیث بر وی مجهول بود اما دنبال کار خود را رها نکرد تا آنکه در سال ۷۶۰ کتاب دیگری مختصر در يك مجلد بنام المغنی عن حمل الاسفار راجع باحادیث احياء العلوم پرداخت پس از وی شاگردش شهاب الدین بن حجر عسقلانی کتابی در مستدرکات تألیف استادش بنوشت . و سپس شیخ قاسم حنفی کتابی بنام تحفة الاحياء فیما فات من تخريج احادیث الاحياء تألیف نمود که دنباله دو کتاب مذکور شمرده می شود سبکی هم در طبقات الشافعية فصل مستقلی راجع باحادیث احياء العلوم آورده است .

از جمله شروح مهمّ احیاء العلوم کتاب **اتّحاف السادة المتّقین** تألیف سیّد محمد حسینی معروف به مرتضی زبیدی مؤلف کتاب تاج العروس است که از طرفداران جدّی غزالی بود (۱۱۴۵ - ۱۲۰۵). این شرح یک مرتبه در سال ۱۳۰۲ در سیزده مجلد و بار دیگر در قاهره سال ۱۳۱۱ در ده مجلد بطبع رسیده و طبع قاهره از نظر نگارنده گذشته و یکی از مآخذ وی در تألیف این غزالی نامه بوده است.

و نیز یکی از شروح احیاء العلوم کتاب **روح الاحیاء** است تألیف ابن یونس. اما کسانی که احیاء العلوم را تلخیص و تنقیح کرده اند نخست خود امام غزالی است که کتاب **المرشد الالامین الی موعظة المتّقین** را نوشت. پس از خود غزالی برادرش امام احمد غزالی احیاء العلوم را مختصر کرد و کتاب **لباب الاحیاء** نوشت.

بعد از وی ابوالفرج ابن جوزی متوفی ۵۹۷ هم احیاء العلوم را تلخیص و تنقیح کرده و بعقیده خود آنچه را حذف کردنی داشته است حذف کرده و در عوض بعض مطالب دیگر بر آن افزوده است: خود او در این باره می نویسد: «و کان بعض الناس شغف بکتاب الاحیاء فاعلمته بعیوبه ثم کتبت له فاسقطت ما یصلح اسقاطه و زدت ما یصلح آن یزاد».

و بعد از وی احمد بن موسی موصلی متوفی ۶۲۲ سپس محمد بن سعید یمنی و یحیی بن ابوالخیر یمنی و محمد بن عمر بن عثمان بلخی و عبدالوهاب بن علی خطیب مراغی و شمس محمد بن علی بن جعفر مشهور به بالالی که شیخ یکی از حائقه‌های مصر بود (متوفی ۸۲۰) و جلال سیوطی و دیگران نیز این کتاب را تلخیص کرده اند.

کتاب **قواید الاحیاء** هم منتخبی است از احیاء العلوم.

حافظ سخاوی تلخیص شمس بلالی را بهترین تلخیصات احیاء العلوم دانسته است .

کتاب تعریف الاحیاء بفضائل الاحیاء در فضایل کتاب احیاء العلوم تألیف عبدالقادر بن شیخ بن عبدالله در حاشیه شرح زبیدی چاپ شده و بنظر نگارنده رسیده است .

دیگر از مؤلفات عزّالی :

اخلاق الانوار .

آفات اللسان .

اثبات النظر .

الا ملاء علی مشکل الاحیاء که آنرا الاجوبة المسکنة عن الاسئلة المبهمة نیز می خوانند در جواب اعتراضاتی که بر احیاء العلوم کرده بودند و در حاشیه شرح زبیدی چاپ شده است .

الانتصار لما فی الاحیاء من الاسرار . این کتاب ظاهراً غیر از الاملاء علی مشکل الاحیاء است اما در همان موضوع یعنی جواب اعتراضاتی است که بر احیاء العلوم کرده بودند .

اربعین (الاربعین فی اصول الدین) بخش سوّم از کتاب جواهر القرآن اوست که اجازه داد جدا گانه نوشتند و کتابی مستقل شد. این کتاب از آثار سفر چند ساله عزّالی می باشد و به چاپ رسیده است .

الاقتصاد فی الاعتقاد در مصر مکرّر چاپ شده است .

اساس القیاس .

الاجام العوام عن علم الکلام . در ضمن مجموعه یی از رسایل او چاپ

شده است .

الانيس في الوحدة .

الامالي اين كتاب را يافعي نام برده است .

اسرار معاملات الدين (۱) .

اسرار الانوار الالهيه بالآيات المتلوّة .

آداب الصوفيّه رساله كوچكى است كه بطبع رسيده .

اخلاق الابرار (۲) والنجاة من الاشرار .

الادب في الدين در جزو چند رساله از غزالي طبع شده است .

اسرار اتباع السنه .

الاشراف في مسائل الخلاف .

اسرار الحجّ در فقه شافعي چاپ شده است .

ايّها الولد ، زبیدی و ديگر مورّخان مي نويسند كه اصل اين كتاب را غزالي

بفارسي نوشت و بعض علما بعربي نقل كردند. و اين عقیده ظاهراً مقرون بصوابست

زيرا متن اين كتاب موسوم است به **فرزند نامه** كه در جزو مكاتيب فارسي امام

غزالي داخل شده است و اكثر متوجّه اين نكته نشده اند كه اين خود همان

رساله مستقلّي است كه به (ايّها الولد) تعريب شده است .

رساله عربي ايّها الولد در مصر و نيز با ترجمه آلماني دروينه چاپ شده است

الاجوبة الغزاليّة في المسائل الاخر اويه . نام ديگر اين كتاب المظنون

الصغير است .

بداية الهداية ، كتاب كوچكى است در تصوّف و مواعظ كه مكرّر در مصر

طبع شده است .

در نامه هاي فارسي غزالي چيزي راجع باين كتاب ديده مي شود : گويـا

(۱) يافعي يك كتاب هم بنام (اسرار علم الدين) از غزالي ثبت كرده است .

(۲) در مرآة الجنان (اختلاف الابرار والنجاة من الاشرار) .

شخصی اعتراض کرده است که در این کتاب مطالبی است که باید در متعلم موجود باشد تا بتواند بدایة الهدایة را بخواند پس چرا نامش را بدایة الهدایة گذاردی . غزالی شرحی در این باب نوشته است و در آخر گوید : « و هر که در درجه‌یی باشد از این درجات از بدایت هدایت بنهایت رسد . »

البسیط در قروع مذهب شافعی ، این کتاب تلخیص گونه‌یست از کتاب نهایة المطلب استادش امام الحرمین . ابن خلکان می گوید : بدین خوبی کتابی در اسلام تألیف نشده است .

بیان القولین .

بدایع الصنیع .

البدور فی اخبار البعث والنشور .

بوارق الالماع والرد علی من یحرم السماع بالاجماع ، نام این کتاب

و کتاب قبل در فهرست موریس بویئر ثبت شده است .

پند نامه ، رساله‌یست فارسی که بنام غزالی در طهران چاپ شده است و

مأخذش درست معلوم نیست .

تحفة الملوک (۱) بفارسی دریازده باب مربوط بمسائل مذهبی و قصص انبیا و

مشایخ که از فواید مهمش داستان شیخ صنعان است بنام شیخ عبدالرزاق صنعانی ظاهر آن همان کسی که داستانش در منطق الطیر شیخ عطار نظم شده است .

تنبیه الغافلین .

تلبیس ابلیس ، در مرآة الجنان (تدلیس ابلیس) نوشته است .

تنزیه القرآن عن المطاعن .

تهافت الفلاسفه از مؤلفات بسیار مهم غزالی است که با قواعد خود فلاسفه

با بطل عقاید آنها پرداخته و کتابی نوشته است که در آثار اسلامی نظیر ندارد .

(۱) اطلاع ما از این کتاب مستند است بنسخه‌عکسی آن که آقای مجتبی مینوی سلم الله تعالی

از روی نسخه منحصر بفرد کتب خانه‌های ترکیه برای کتابخانه مرکزی دانشگاه عکس برداری و آنرا در مجله دانشکده ادبیات طهران فروردین ماه ۱۳۴۰ معرفی کرده اند .

در ابتدا چند مقدمه تمهید کرده و سپس در بیست مسأله از مسائل متفرقه فلسفه تناقض آراء و تهافت عقاید فلاسفه را بیان نموده و در خاتمه از سه نظر بعض فرق فلاسفه را محکوم بکفر و زندقه دانسته است .

ابن رشد آندلسی در ردّ این کتاب تألیفی بنام تهافت التهافت پرداخته و سپس یکی از علمای روم موسوم به مصلح الدین مصطفی بن یوسف معروف به **خواجه زاده منوفی ۸۹۳** و همچنین **علاء الدین علی طوسی** متوفی ۸۸۷ میان ابن رشد و غزالی محاکمه کردند و مردی بنام ابن کمال پاشا حواشی بر محاکمه خواجه زاده رومی نوشت (۱).

(۱) نسبت این شخص را بعضی «طُرسوسی» نوشته‌اند و صحیح همان «طوسی» است. توضیحاً علاءالدین طوسی از علمای بزرگ حدیث و تفسیر و خلاف بود تحصیلات خود را در بلاد عجم تکمیل کرد و در زمان سلطان مراد خان به روم رفت و مورد تکریم و تجلیل وی قرار گرفت .

چون سلطان محمد پسر سلطان مراد خان بتفصیلی که در تواریخ مسطور است قسطنطنیه را فتح کرد هشت مدرسه آنجا بساخت و طوسی را مدرّس یکی از آن مدارس قرار داد و مخصوصاً سعی داشت که این گونه علمارا ترویج و طلاب علوم را بتحصیل معارف اسلامی تشویق کند ؛ بهمین منظور يك روز مقرر داشت که طوسی در حضور خود وی تدریس کند و سلطان مثل باقی طلاب در محضر او بنشیند ؛ باری در حوضه درس ، سلطان محمد در محضر طوسی بنشست و محمود پاشا وزیرش بایستاد و در آن حال که جمعی از علما و فضلا در مجلس بودند طوسی شروع بتدریس کرد و حواشی بر شرح عضدی میرسید شریف را درس گفت . تحقیقات او سلطان را بسیار خوش آمد خلعتی با ده هزار درهم بوی عطا کرد و بهر کدام از طلاب هم ۵۰۰ درم عطیه داد ؛ همین سلطان محمد از طوسی و از يك نفر دیگر معروف به **خواجه زاده** که نام اصلی او مصلح الدین مصطفی بن یوسف است خواست که کتابی در محاکمه میان غزالی و ابن رشد یعنی کتاب تهافت الفلاسفه و تهافت التهافت بنویسد ؛ خواجه زاده در مدت چهار ماه و طوسی در مدت شش ماه دو کتاب نوشتند و طوسی کتاب خود را بنام « الذخیره » نامید ، اتفاقاً کتاب خواجه زاده پیش علما مقبول تر افتاد و از این جهت بقیه حاشیه در صفحه ۲۵۱

کتاب تهافت الفلاسفه بزبانهای خارجیه ترجمه شده و مکرراً بطبع رسیده است .
 شهرزوری در کتاب تاریخ الحکماء می نویسد که غزالی بسیاری از مطالب
 این کتاب را از مؤلفات یحیی نحوی اقتباس کرده است . امّا آن مؤلفات که وی
 می گوید در دست نیست تا سند گفتارش معلوم شود .

تعلیقّه ، در فروع مذهب شافعی . این کتاب ظاهراً اولین تألیف غزالی است
 که در ایّام تحصیل آن را در جرجان از روی افادات ابونصر اسمعیلی پرداخت .
 التجرید فی کلمة التّوحید .

تحصین الادلّه .

تفسیر القرآن .

التّفرقة بین الاسلام والزّندقه .

جواهر القرآن .

جامع الحقایق .

حجّة الحقّ این کتاب را چنانکه در المنقذ می نویسد در جواب سؤالیایی
 که از ناحیه تعلیمیّه شده بود در بغداد تألیف کرد پس تاریخ تألیفش میان سالهای
 ۴۸۴ - ۴۸۸ بوده است .

بقیه حاشیه از صفحه ۲۵۰

پادشاه هر کدام را ده هزار درهم جایزه داد و خواجه زاده را استری بازین و برگ گرانها
 علاوه کرد ، از این جهت طوسی رنجید و بیلاذ عجم برگشت و در تبریز خدمت شیخ عبدالله
 که از تربیت یافتگان خواجه عبیدالله سمرقندی بوده و در ۸۹۶ وفات یافته است برسمید
 و از آنجا بماوراءالنهر رفت و خود خواجه عبیدالله سمرقندی را که در ۸۹۵ فوت شده
 است زیارت کرد و نزد او بسیر وسلوک اشتغال یافت تا بمقامات عالی عرفانی رسید و در سنه
 ۸۸۷ درگذشت .

اما وفات خواجه زاده رقیب او بعد از وی در سال ۸۹۳ واقع شده است ؛ رجوع شود
 بکتاب کشف الظنون ذیل « تهافت الفلاسفه » و کتاب « الفوائد البهیة فی تراجم الخفیه »
 تألیف محمد عبدالحی هندی طبع مصر ص ۱۴۵ .

حقیقة الروح .

حقایق العلوم لاهل المفهوم .

حقیقة القولین .

الحكمة فی مخلوقات الله .

خواص القرآن .

خلاصة التصانيف ، این کتاب بفارسی در موضوع تصوّف بوده و محمد امین

نقشبندی آنرا تعریب کرده و عربی آن چاپ شده است .

خلاصة الرسائل الى علم المسائل ، یکی از کتب نامدار غزالی است در

فقه و خود گوید که این کتاب را از کتاب مختصر مُزنی (۱) تلخیص کردم و مطالبی

بر آن افزودم .

الدرة الفاخرة فی كشف علوم الآخرة . سیوطی در کتاب (الحاوی)

شرحی مبسوط درباره صحت انتساب این کتاب بامام محمد غزالی نوشته و گفتار

کسانی را که در این باره تردید نموده اند رد کرده است (۲) .

(۱) ابوابراهم اسمعیل بن یحیی ۱۷۵-۲۶۴ .

(۲) سیوطی در کتاب الحاوی فی الفناوی ج ۲ ص ۱۲ و ۱۳ ، بعد از آنکه می گوید :

« وقال رجل: الدرة الفاخرة موضوعة على الغزالي وليس لها محلّ الأحياء » توضیح ذیل را از خود می افزاید :

« واما قول من قال : [ان الدرة الفاخرة موضوعة على الغزالي] فليس كما قال فقد نسبها

اليه الاكابر منهم القرطبي في التذكرة وينقل منها الصفحة والورقة بحروفها ومنهم خاتمة

الحفاظ ابوالفضل بن حجر في تخريج احاديث الشرح الكبير ، نعم الدرة الموجودة الآن مشتملة

على الفاظ ركيكة و اشياء غير مستقيمة الاعراب والذين يطهران ذلك من تغيير النسخ لكثرة

تداول ايدي العوام عليها فزاروا فيها ونقصوا وحرفوا وغيروا ؛ وقد نقل الحافظ بن حجر

في التخریج عنها شيئاً ليس موجوداً فيها الآن فكأنه مما اسقطه النسخ و قد املت عليها

الدَّرَج ، درالمنتقد می گوید که این کتاب را در ردّ مذهب تعلیمیّه در طوس تألیف کردم .

الذّریعة الی مکارم الشّریعة .

الذّهب الابریز فی خواصّ الکتاب العزیز (۱) .

رسالة الاقطاب .

ریاضة النفس .

الرّسالة الوعظیة .

رسالة الطّیر . این رساله در مجموعه رسایل یک بار در ۱۳۲۷ ق و بار دیگر

در جزو مجموعه هفت رساله از غزالی در مصر بسال ۱۳۴۳ ق طبع شده است .

توضیحاً رساله یی بهمین نام با ابوعلی سینا منسوبست که علی المعروف در حدود

سال ۴۱۲ هـ آنگاه که در قلعه « فردجان » محبوس بود در معارف بطریق الغاز نوشته

و آنرا عمر بن سهلان ساوی بفارسی شرح کرده ؛ شیخ شهاب الدّین سهروردی یحیی

بن حبش بن امیرك معروف به شیخ اشراق مقتول ۵۸۷ هـم آنرا بفارسی ترجمه کرده

است . تألیف یک رسالة الطّیر مستقلّ نیز بخود شیخ شهاب الدّین نسبت داده اند .

متن عربی ابوعلی سینا بسال ۱۸۹۱ م درلیدن و شرح عمر بن سهلان با ترجمه

شیخ (۱۹۳۵ م) در اشتوتگارت طبع شده است .

روضة الطالبین و عمدة السالکین .

الرّد علی من طغی (۲) .

بقیه حاشیه از صفحه ۲۵۲

تخریجاً فی خمّسین مجلساً فی سنة اربع وسبعین حرّرتُ فیهِ ما وقع فیها من الاحادیث والآثار

وبینتُ مالهُ اصل ومالا اصل له : ج ۲ ص ۱۳ طبع مصر .

نگارنده گوید مقصودش از سنة اربع وسبعین لابدّ سنه ۸۷۴ است برای اینکه وفات

سیوطی در ۹۱۱ بوده است .

(۱) فهرست مورّس بویژ .

(۲) بضبط طبقات الشّافعیه . و در مقدمه شرح احیاء العلوم زبیدی (الرّد علی من طعن)

نوشته است .

الرسالة اللدنیة .

الرسالة القدسیة ، این کتاب را در علم کلام برای مردم قدس نوشت .

رسالة فی الرد علی النصاری: غزالی رساله‌یی مفصل عربی در ردّ بر نصاری نوشته که نسخه خطّی آنرا راقم سطور در جزو مجموعه‌یی مورّخ ۸۶۹ هجری بخطّ « احمد بن محمد بن محمد بن احمد مصری » یافته ام که باین عبارت آغاز می شود :

« اما بعد حمد الله تعالى والصلوة علی محمد خیر خلقه فانی رأیت مباحث النصاری المتعلقة بعقایدهم ضعيفة المبانی واهية العری وعرّة المسلك یقضى المتأمل فیها من عقول جنحت الیها غایة عجبہ ولا یقف من یعتقدها علی الیسیر من اربہ . »
 دنباله این رساله در همان مجموعه، رساله‌یی دیگر است هم در ردّ بر نصاری از « تقی الدین ابوالبقا صالح بن حسین » که بسیار خوب و مستدل نوشته و در مقدمه اش یاد آور شده است که این مؤلف را کتاب دیگری در ردّ نصاری است بنام « تخجیل من حرّف الانجیل »

باز در همین مجموعه خطبة توحیدیة بسیار عالی است از همان امام غزالی که بمنزله رساله کوچکی است و نام اصلی آن معلوم نیست .
 بعقیده نگارنده این خطبة توحیدیّه را نیز می توان یکی از رساله‌های کوچک عربی امام غزالی محسوب داشت .

الزهد الفاتح [= الزهر الفائح فی وصف من تنزه عن الذنوب والقبائح] .

زاد الآخره .

السّر المصون ، زبیدی گوید کتاب کوچکی است که آیات قرآن را با اسلوب تازه‌یی مرتّب ساخته است و پس از هر مطلبی می گوید : اعداؤنا لن یصلوا

الینا بالنفس ولا بالواسطة لاقدرة لهم علی ایصال السوء الینا بحالٍ من الاحوال .

شرح دائرة علی بن ابی طالب موسوم به جنة الاسماء .

شفاء العلیل (یا شفاء الغلیل) فی بیان مسألة التعدیل .

امام فخرالدین رازی در کتاب مناظرات در مسألة یازدهم (ص ۲۷ طبع حیدرآباد دکن) شرحی درباره این کتاب و گفت و گوی او با شرف الدین محمد مسعود مسعودی که یکی از پیروان و معتقدان جدی امام محمد غزالی بوده است نوشته که نقلش اینجا خالی از فایده نیست .

امام فخرالدین می گوید روزی شرف الدین مسعودی سخن از شفاء العلیل غزالی بمیان آورد و در تعریف و تمجید آن کتاب و تعظیم مقام امام غزالی مبالغه کرد؛ من بدو گفتم که این کتاب را از اول تا آخر مطالعه کرده ای؟ وی در جواب من درنگ کرد؛ من گفتم در این کتاب مطالب بسیاری است که قابل بحث و تأمل است؛ اکنون دو مسأله را ذکر می کنم؛ سپس دو مطلب از آن کتاب را ذکر می کند؛ یکی راجع باینکه آیا طرد و عکس، دلیل بر علیت هست یا نه؛ غزالی می گوید: « والمختار عندی ان ثبوت الحکم عند ثبوت الوصف وعدم ذلك الحکم عند عدم ذلك الوصف لا يدل علی کون ذلك الوصف علة بذلك الحکم اما اذا ثبت الحکم بثبوت الوصف وعدمه فهذا يدل علی کون ذلك الوصف علة لذلك الحکم » .

مطلب دومش راجع است بفرق ما بین دو نوع از قیاس که غزالی می نویسد:

« عز علی وجه الأرض من يعرف الفرق بین قیاس الشبه و بین قیاس المعنی » .

سپس امام فخری با همان شیوه جدلی و خطابی و مغالطی که مخصوص بخود

اوست گفته های غزالی را رد می کند و می گوید: چون مسعودی گفته های مرا شنید

گفت: گرفتم که در کتاب شفاء العلیل (الغلیل) اینگونه تقایص باشد کتاب المستصفی از این عیوب مبرا است .

امام فخرالدین رازی از آن پس وارد بحث در کتاب مستصفی می شود که قسمتی از گفته های او را سابق در ذیل عنوان صومعة غزالی در طوس نقل کردیم بعد از این هم ذیل کتاب المستصفی خلاصه سخنان او را که درباره این کتاب گفته است نقل می کنیم .

از روی کتاب مناظرات امام فخرالدین ضمناً این نکته مستفاد می شود که وی و دیگر علما در آن زمان توجه و عنایت کامل بمؤلفات غزالی داشته اند و کتاب شفاء العلیل (الغلیل) والمستصفی و کتابی که غزالی در ردّ باطنیه و جماعت صبا حیه نوشته بود آن ایام ما بین علما و فضلا دست بدست می گشته و مورد استفاده ایشان در مباحث علمی و مذهبی بوده است ؛ قسمت مربوط بکتاب ردّ باطنیه را هم بعداً نقل خواهیم کرد .

شجرة الیقین .

عین الحیوة (۱) .

عقیده المصباح .

عقیده اهل السّنة .

عجائب صنع الله .

عنقود المختصر، و نقاوة المقتصر (المعتصر) که آن را «خلاصة المختصر»

نیز گویند ، تلخیص کتاب مختصر المقتصر مُزنی تألیف ابومحمد جوینی .
الغایة القصوی .

غورالدور (= نهاية الغور) راجع بمسألة سريجيّه در بغداد اولین سالی که

بتدریس نظامیه رفت تألیف کرد (۴۸۴) .

غایة الغور فی مسائل الدّور ، از عقیده یی که در کتاب غورالدور اظهار

(۱) نام این کتاب و کتاب قبل در فهرست مورّس بویژه آمده است .

کرده بود برگشت و این کتاب را نوشت. در کتاب سرّ العالمین اشارتی باین مطلب هست که چرا غزالی از عقیده او^۱ لش برگشت.

الفتاوی مشتمل بر ۱۹۰ مسأله بدون ترتیب.

فضائل القرآن .

فاتحة العلوم .

فضایح الاباحیه (۱) راجع بمطاعن مذهب اباحیه و در این باره نامه مفصّلی

هم بفارسی دارد که در رساله فضائل الانام نقل شده است .

الفكرة والعبرة .

فیصل التفرقة بین الاسلام والزندقه .

فواتح السور .

الفرق بین الصالح و غیر الصالح . زبیدی می گوید : از این کتاب در

نصیحة المملوك نامبرده است .

فضایح الباطنیّه و فضایل المستظهریه ، جرجی زیدان می نویسد این

کتاب مشتمل است بر تعلیمات قرامطه و اسماعیلیه و امثال آنها از فرق باطنیه و یک نسخه از آن در موزه بریتانیا موجود است .

نسخه دیگر هم بتازگی از این کتاب پیدا شده که در کتاب خانه مرکزی

دانشگاه تهران ضبط است .

فتوح القرآن : این کتاب را صاحب روضات در جزو مؤلفات غزالی ذکر

کرده است .

(۱) زبیدی دو کتاب از غزالی در این موضوع نوشته است یکی (فضایح الاباحیه)

و دیگر (بیان فضایح الاباحیه) .

در فهرست مورس بویژه کتابی هم از مؤلفات غزالی باسم فضایح الامامیه

نوشته شده که محتمل است تحریف « الاباحیه » باشد ؛

القانون الکلی .

قانون الرسول .

القربة الى الله .

القسطاس المستقیم . این کتاب هم ظاهراً بررد باطنیه است .

القول الجمیل فی الرد علی من غیر الانجیل .

القواعد العشرة .

کیمیای سعادت ، بزرگترین و مهمترین مؤلفات فارسی غزالی است در اخلاق و نظیر آن کتابی بفارسی در این موضوع نوشته نشده و تاریخ تألیفش میان سالهای ۴۹۰ - ۵۰۰ هجری بعد از احیاء و پیش از المنقذ والمستصفی است.

چون کتاب المنقذ من الضلال بنوشته خود غزالی در حدود ۵۰۰ هجری تألیف شده و در این کتاب نام از کیمیای سعادت و احیاء العلوم برده است . پس تألیف این دو کتاب پیش از ۵۰۰ هجری خواهد بود . یكجا می نویسد : « علی ما ذکرناه فی کتاب عجائب القلب من کتاب الاحیاء » . و جای دیگر می نویسد : « واما ما توهمه اهل الاباحه فقد حصرنا شبههم فی سبعة انواع و کشفناها فی کتاب کیمیاء السعادة » .

و در صفحات قبل از ابن جوزی (المنتظم ج ۹) نقل کردیم که کتاب احیاء العلوم قبل از ۴۹۰ تألیف شده بود که بنظر ما شاید قسمتی از آن کتاب قبل از آن تاریخ تألیف شده و بعداً تا پیش از ۵۰۰ هجری اتمام یافته است .

افضل الدین کاشانی معروف به (بابا افضل) در قرن هفتم هجری کتاب کیمیای سعادت را تلخیص و انتخاب نموده و نسخه یی از آن در کتابخانه مجلس شورای ملی ایران موجود است . در قرن معاصر مرحوم میرزا ابوطالب زنجانی کتاب اخلاق ابوعلی مسکویه را از عربی بفارسی ترجمه کرده و نام آن را کیمیای سعادت نهاده است « اشتراك اسم دایم رهزن است » .

کیمیای سعادت بعربی ، آرزیدی می نویسد کتابی است در حدود چهار کراسه که نسختی از آن نزد من موجود است .

کشف علوم الآخرة .

کسر الشهواتین .

کنز العده .

الكشف والتبیین فی غرور الخلق اجمعین ، که تام دیگرش مغالیط

المغرورین است .

اللباب المنتخل [در بعض مآخذ «المنتحل» باحاء بی نقطه] در فن جدل .

ابن خلکان در جزوات لیفات غزالی کتاب المنتحل (المنتخل ؟) ضبط کرده

است . بعض دیگر مؤلفان نیز از وی پیروی کرده اند . و ما نیز چند جا در ضمن

مطالب ، کتاب المنتحل را از تألیفات غزالی نوشته امادر فهرست مؤلفاتش نیاورده ایم ،

زیرا معلوم نشد که این کتاب با کتاب (اللباب المنتخل فی فن جدل) یکی است

یا هر کدام کتاب مستقلی بوده است .

توضیحاً کتاب دیگری بنام «المنتحل» در مسائل نجوم داریم (از ابوسهل

فضل بن نوبخت) از علمای ایرانی نژاد قرن سوم هجری که در کتاب القهرست

ابن ندیم (ص ۳۸۳ طبع مصر) ذیل ترجمه حال وی ذکر شده است بنام «المنتحل

من اقوال المنجمین فی الاخبار (الاختیار ؟) والمسائل و الموالد » که ممکن

است آنجا نیز «المنتخل» بجاء معجمه باشد که در نسخه ها تصحیف به «منتحل»

بحاء بی نقطه شده است .

المستصفی در اصول فقه ، کتاب بزرگی است که در دو مجلد طبع شده و

تألیفش در ۶ محرم ۵۰۳ پایان رسیده است (۱) . این کتاب را ابوالعباس احمد

بن محمد اشبیلی متوفی ۶۵۱ تلخیص کرد . و ابوعلی حسن بن عبدالعزیز

(۱) ابن خلکان چاپ طهران ج ۲ ص ۳۷ و معجم المطبوعات العربیه .

فهری متوفی ۷۷۶ شرح نمود و سلیمان بن داود غزنای متوفی ۸۳۲ تعلیقه نوشت. امام فخرالدین رازی در کتاب مناظرات (مسأله یازدهم) شرحی راجع باین کتاب می نویسد که در صفحات قبل بدان اشاره کرده ایم. عین نوشته امام فخرالدین را نیز در این باره ذیل صومعه غزالی در طوس نقل کردیم. اینجا خلاصه گفته او را تکرار می کنیم.

امام فخرالدین در مباحثه‌یی که با شرف الدین محمد بن مسعود مسعودی کرده است می گوید: در سفری که بطوس کردم مرا در صومعه غزالی منزل دادند و علما و فضلا بر من گرد شدند روزی بایشان گفتم شما عمر خود را در خواندن کتاب المستصفی تباه می کنید؛ هر کس از شما توانست که یکی از مسائل آن کتاب را تقریر کند بدون اینکه مطلبی از خارج بدان ضمیمه نماید صد دینار بدو جایزه می دهم؛ فردای آن روز یکی از فضلا و هوشمندان آن جماعت موسوم به امیر شرف شاه بیامد و در باره «صلوة در دارمغصوبه» سخن گفت و چنان می پنداشت که گفتار غزالی در این باب کاملاً صحیح و خالی از شبهه است.

امام فخرالدین دنباله آن مبحث را می گیرد و بهمان شیوه مغالطه و تشکیک که از خصایص اوست بر گفته‌های غزالی چند اعتراض وارد می کند که چون نقلش موجب اطناب کلام است از آن صرف نظر می کنیم، کسانی که طالب باشند بخود کتاب مناظرات (چاپ حیدرآباد دکن) رجوع کنند.

علاوه می کنم که غیر از کتاب معروف امام غزالی کتابی دیگر هم بنام المستصفی داریم که در فقه حنفی تألیف شده و مؤلفش ابوالبرکات حافظ الدین عبدالله بن محمود نسفی حنفی است (۱).

المنحول در علم اصول، چنانکه از مکاتیب غزالی در رساله فضائل الانام

(۱) رجوع شود بکتاب الفوائد البهیة فی تراجم الحنفیه طبع مصر ص ۱۰۲

تألیف کرده باشد هر قدر نگارنده دقت کرد از عبارت مقدمه مستصفی چاپی چنین مطلبی در نیافت .

عبارت اول مستصفی طبع مصر در دومجلد که نسختی از آن در کتابخانه مجلس شورای ملی ایران موجود می باشد بدین قرار است:

فصنّفت کتباً کثیرة فی فروع الفقه واصوله ثمّ اقبلت بعده علی طریق الآخرة و معرفة اسرار الدین الباطنة فصنّفت فیه کتباً بسیطة ککتاب احیاء علوم الدین و حیزة ککتاب جواهر القرآن و وسیطة ککتاب کیمیاء السّعادة ثمّ ساقنی قدر الله تعالی الی معاودة التدریس و الافادة فاقترح علی طائفة من محصلی علم الفقه تصنیفاً فی اصول الفقه اصرف العنایة فیه الی التّلفیق بین التّرتیب و التّحقیق و الی التّوسط بین الاخلال و الاملال علی وجه یقع فی الفهم دون کتاب تهذیب الاصول لمیلہ الی الاستقصاء و الاستکثار و فوق کتاب المنحول لمیلہ الی الایجاز و الاختصار فاجبتهم الی ذلك مستعیناً بالله .

بطوری که از صریح این عبارت معلوم می شود تألیف کتاب احیاء العلوم و جواهر القرآن و کیمیای سعادت و منحول همگی پیش از کتاب مستصفی بوده است و نگارنده احتمال می دهد که يك جا در نسخه شرح زبیدی و در دیگر جاها در دریافت خود زبیدی اشتباهی شده باشد بالجمله مؤلفات دیگر غزالی بدین قرار است :

مقاصد الفلاسفه ، این کتاب را چنانکه خود در مقدمه آن می گوید از باب مقدمه برای تهافت الفلاسفه نوشته است تا خوانندگان نخست از عقاید فلاسفه و سپس از آراء نادرست آنها آگاه باشند .

المنقذ من الضلال و المّفصح عن الاحوال (مؤلف در حدود ۵۰۰ هجری) از کتابهای بسیار مهم غزالی است که آن را نظیر اعترافات ژان ژاک روسو باید شمرد و بزبانهای دیگر هم ترجمه شده است .

معیار العلم در منطق .

المرشد الامین الی موعظة المتّقین ، تلخیصی است از احیاء العلوم .
المأخذ .

المبادئ والغایات .

مکاشفة القلوب .

المضمّنون به علی اهلله ، ظاهراً همین کتابست که آن را بنام المضمّنون
الصّغیر و النّفح والتّسویة نیز گفته اند .

مسلم السّلاطین .

منهاج المسترشدين .

معراج السّالکین .

محک النظر .

معیار النظر .

مشکوة الانوار و مصفاة الاسرار .

مستظہری ، در ردّ باطنیّه بنام المستظہر بالله عبّاسی .

کتاب المستظہری بعد از جلوس المستظہر بالله بخلافت یعنی سال ۴۸۷ و
پیش از مهاجرت غزالی از بغداد یعنی سال ۴۸۸ تألیف شده پس تاریخ تألیفش
۴۸۷ - ۴۸۸ هجری قمری است .

ابن جوزی در شرح حال امام غزالی می نویسد: « و کان قد صَنَّفَ کتَاباً

للمستظہر فی الردّ علی الباطنیّة : المنتظم ج ۹ »

صاحب معجم المطبوعات العربیّه این کتاب را همان فضایح الباطنیّه و
فضائل المستظہریّه می داند که قسمت مهمّی از آن را یکی از دانشمندان آلمانی
(Goldzihier) چاپ کرده و شرح مبسوطی به آلمانی در مقدمه آن نوشته است .

در کتاب احیاء العلوم والمنقذ من الضلال خود غزالی نام از این کتاب آورده

و شیخ بهائی در کشکول مطلبی ازین کتاب نقل کرده است (۱).

مواهم الباطنیّه ، در ردّ فرقه باطنیه غیر از کتاب مستظهري که در ردّ آنها نوشت .

توضیحاً امام فخرالدین رازی در همان کتاب مناظرات که مکرّر از آن نام برده ایم باز در ضمن مباحثاتش با شرف الدین محمد مسعودی راجع بکتابی که غزالی در ردّ باطنیه و جماعت صبا حیه تألیف کرده است مطالبی می نویسد که بسیار مفید و ممتّع است اما اسم آن کتاب را ذکر نمی کند که کدام يك از مؤلفات غزالی مقصود است .

امام فخرالدین آنجا که گفت و گو در باره کتاب ملل و نحل شهرستانی کرده است می گوید: تنها قسمت مهمی که شهرستانی در این کتاب آورده فصول اربعه است که حسن بن محمد صباح آن را بفارسی نوشته و شهرستانی عبری نقل کرده است .

امام فخر می گوید: چون مسعودی این سخن را از من بشنید گفت: همین فصول اربعه را امام غزالی در کتاب خود نقل و آن را با بهترین وجه ردّ کرده است ؛ امام فخر گفته او را تصدیق می کند اما باز بهمان شیوه خطابی و مغالطی در گفته های امام غزالی تشکیک می کند .

در ضمن مباحثه مسعودی با امام فخر الدین این مطلب بمیان می آید که عین کتاب غزالی را پیش می آورند و این مطلب را از روی آن می خوانند :

غزالی نخست از حسن صباح این عبارت فارسی را نقل می کند که : « عقل پسندیده است در معرفت حقّ یا پسندیده نیست ؛ اگر پسندیده است پس کسی را بعقل خویش باز باید گذاشت ، و اگر پسندیده نیست هر آینه از معرفت حقّ معلّمی نباید . »

سپس خود غزالی بر سبیل معارضه می گوید : « دعوی پسندیده است ، پس قبول يك دعوی اولیتر نیست از قبول ضدّ آن و اگر دعوی پسندیده نیست پس هر آینه عقل باید . » دنباله نقل این عبارت مطالبی در کتاب مناظرات نوشته شده است که از موضوع بحث ما خارج است طالبان بخود آن کتاب رجوع کنند .

علاوه می کنم که عبارت فارسی که از حسن صباّح و غزالی در آن کتاب نقل شده ممکن است سقط و تحریفی داشته باشد نگارنده در آن تصرف نکردم، مثلاً شاید عبارت اصلی حسن صباّح این طور بوده است : « خرد بسنده است در شناختن حقّ یا بسنده نیست ؛ اگر بسنده است پس هر کسی را بخرد خویش باز باید گذاشت و اگر بسنده نیست هر آینه شناختن حقّ را معلّمی نباید . » و شاید معارضه غزالی نیز اصلاً این طور بوده است : « اگر دعوی معلّمی بسنده است پس قبول يك دعوی اولیتر نیست از قبول ضدّ آن ؛ و اگر دعوی بسنده نیست پس هر آینه عقل باید . »

میزان العمل ، در علم النفس و شرف و تعلیم و تعلّم .

المقصد الاسنی فی شرح اسماء الله الحسنی .

المنهاج الاعلی .

معارج القدس . عجیب است که در این کتاب بعض مطالب یعنی عبارت از کتاب نجات شیخ الرّئیس ابوعلی سینا نقل شده است بدون اینکه از آن کتاب نامی رفته باشد ؛ از جمله صفحه ۱۲۸ چاپ مصر در مسأله بقای نفس « اما البرهان العقلی ؛ الخ » تا آخر این مبحث همه عین عبارت کتاب نجات است ؛ و همچنین در صفحه ۱۶۸ از جمله « فنقول يجب ان يعلم » تا صفحه ۱۷۷ در بیان مسأله سعادت و شقاوت تمام عبارت بدون کم و زیاد مأخوذ از نجات است !

منهاج العارفين .

منهاج القاصدين در تصوّف .

المکنون .

المعارف العقلية والحكمة الالهية .

منهاج العابدین الی جنّة ربّ العالمین . معروفست که این کتاب آخرین تألیفات غزالی است ، چنانکه «تعلیق» را اوّلین تألیف او گفتیم .

این کتاب را هم بعض علماء شرح و تلخیص کرده‌اند از جمله شمس‌الدین بلاطنی دو شرح مختصر و مفصل بر آن نوشت و نیز آنرا تلخیص کرده بغیة الطالبین نام نهاد . سبکی در تألیفات غزالی از این کتاب نام نمی‌برد . و زبیدی می‌گوید در کتاب المسامرة شیخ محیی الدین معروف به ابن عربی خواندم که می‌گوید : شیخ ابوالحسن علی بن خلیل سبکی مردی عارف و گمنام بود من او را در سبته دیدم و با وی گفت و گو کردم و تصانیفی از وی بنظرم رسید از جمله منهاج العابدین که به ابوحامد غزالی نسبت می‌دهند و از او نیست .

مدخل السلوك الی منازل الملوك .

مفصل الخلاف در اصول قیاس (۱)

نصيحة الملوك بفارسی در حکمت عملی و اخلاق : رجوع شود بشرحی

(۱) زبیدی در شرح احباء در جزو تألیفات غزالی کتابی بنام (المجالس الغزالية)

ضبط و از سبکی نقل کرده است که این کتاب ۱۸۳ مجلس وعظ غزالی است که در بغداد ایراد کرد و جمع کثیری حاضر می‌شدند و شیخ ساعد بن فارس معروف به ابن لبان در عقب جماعت ایستاده آنها را بنوشت و سپس بنظر غزالی رسانید و بروی فروخواند و غزالی آنها را تصحیح کرد و بوی احازه داد تا از آنها کتابی در دو مجلد برداشت .

زبیدی در اینجا اشتباه عجیبی کرده و خوب است که سند گفتار خود را بدست داده است و گرنه دیگران هم باین اشتباه می‌افتادند .

بنوشته سبکی در طبقات الشافعية (ج ۴ ص ۵۴) که مأخذ زبیدی بوده است ، این مجالس از امام احمد غزالی برادر حجة الاسلام است نه خود حجة الاسلام و انکهی ۸۳ تا است نه ۱۸۳ .

که نگارنده در مقدمه طبع آن کتاب نوشته‌ام .

در کتاب غزالی نامه حاضر نیز پیش از این در این باره که تألیف آن کتاب در حدود ۵۰۰ هجری بوده و برای سلطان محمد بن ملک‌شاه سلجوقی تألیف شده است نه سلطان سنجر شرحی نوشته‌ام که تکرارش در اینجا لزوم ندارد (۱).

نوادر الاخبار .

نزهة السالکین .

نور الشّمعۃ فی بیان ظہر الجمعة .

الوجیز در فقه از کتب مهم و معروف غزالی است که آن را در حدود سال ۴۹۵ هجری از دو تألیف دیگرش بسیط و وسیط گرفته و مطالبی بر آنها افزوده است. برخی در باره این کتاب گفته‌اند که اگر غزالی دعوی نبوت می‌کرد معجزه‌اش را کتاب الوجیز بس بود (۲) کتاب وجیز نیز مانند احیاء العلوم و وسیط و بسیط در دست فضلا و علما افتاده و شروح و حواشی توضیحی و انتقادی بسیار و بقول بعضی حدود هفتاد شرح بر آن نوشته‌اند (۳).

از جمله شارحان این کتاب : امام فخرالدین رازی . ابوالثناء محمود بن ابی بکر ارموی . ابو حامد محمد بن یونس اربلی . ابوالفتوح عجمی . ابوالقاسم عبدالکریم بن محمد قزوینی رافعی که شرح خود را العزیز علی الوجیز نام گذاشته و نووی آنرا تلخیص کرده و الروضه نامیده است .

از کسانی که احادیث این کتاب را استخراج کرده‌اند یکی ابن ملقن است

(۱) بتازگی ۲ نسخه خطی از این کتاب بتوسط آقای مینوی سلمه‌الله برای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران عکس برداری شده است که آنرا در مجله دانشکده ادبیات تهران فروردین ماه ۱۳۴۰ معرفی کرده‌اند، اکنون که این نسخه‌ها پیدا شده امید است که راقم سطور بتواند آن کتاب را با تصحیح کاملتر تجدید طبع کند که من در آن تاریخ که مشغول تصحیح و طبع این کتاب بودم نسخه دیگری از آن در کتب‌خانه‌های ایران وجود نداشت والله الموفق.

(۲) زبیدی . (۳) زبیدی .

که نخست ۷ مجلد بنام **البدر المنیر** نوشت و سپس در ۴ مجلد مختصر کرد و **الخلاصه** نامید و سپس آنرا هم تلخیص نمود و یک جلد بنام **المنتقى** نوشت - و نیز **ابن حجر عسقلانی** این کتاب را تلخیص کرد .

و نیز از کسانی که احادیث وجیز را استخراج کردند ، بدر بن جماعه . بدر زرکشی . شهاب بوصیری . جلال سیوطی .

اصل کتاب وجیز در مصر بسال ۱۳۱۸ طبع شده است .

الوسیط در فقه .

کتاب وسیط یکی از پنج کتاب متداول غزالی است (احیاء ، وسیط ، بسیط ، وجیز ، خلاصه) . شاگردش محمد بن یحیی نیشابوری این کتاب را در شانزده مجلد بنام **المحیط** شرح کرد و شروح و حواشی دیگر نیز دارد که زبیدی در شرح **احیاء العلوم** و حاج خلیفه در کشف الظنون ضبط کرده اند .

ابن خلکان در ذیل ترجمه تقی الدین عثمان معروف به ابن صلاح گوید وی اشکالاتی بر کتاب وسیط نوشت .

ابو حفص عمر بن عبدالعزیز بن یوسف طرابلسی در وصف چهار کتاب غزالی گوید :

هذب المذهب حبر	احسن الله خلاصه
بسیط و وسیط	و وجیز و خلاصه

صفدی می نویسد : کتاب وسیط در مؤلفات فقه بی همتاست و اکنون از

کتاب مهم درسی بشمار می رود (**وعليه العمدة الآن في لقاء الدروس**) .

بعض علماء که شرح بر کتاب وسیط نوشته اند غیر از محمد بن یحیی که پیش گفتیم عبارتند از **نجم الدین احمد بن علی بن الرّفعة** در ۶۰ مجلد بنام **المطلب** - **نجم قمولی** بنام **البحر المحيط** - **ظہیر جعفر بن یحیی** . **محمد بن عبدالحاکم** -

عز عمر بن احمد مدلجی - ابوالفتوح عجلی - ابراهیم بن عبدالله بن ابی الدّم - ابن صلاح - احمد بن عبدالله معروف به ابن استاذ (شرح ابن استاذ در چهارمجلد است) - یحیی بن ابی الخیر یمنی .

واژ حاشیه نگاران بر این کتاب : عماد عبدالرحمن بن علی مصری . از کسانی که احادیث این کتاب را استخراج کرده اند : سراج ابن ملقن و کتابش موسوم است به تذکرة الاخیار بما فی الوسیط من الاخبار . نور ابراهیم بن هبة الله اسنوی این کتاب را تلخیص کرد . و ابراهیم بن اسحق مناوی بر قسمت فرایض این کتاب شرح نوشت . کتاب وسیط و بسیط و وجیز هر سه در فروع فقه است نخستین مفصل و دوم متوسط و سوم مختصر . **واحدی** (۱) مفسر هم سه کتاب بدین نامها دارد و از همین جهت بود که بر غزّالی اعتراض می کردند که مطالب خود را از استادش امام الحرمین واسامی کتابها را از واحدی گرفته است .

الوقف والابتداء در تفسیر .

یاقوت التأویل فی تفسیر التنزیل . تفسیر قرآن است در ۴۰ مجلد و شاید با تفسیر القرآن که در حرف تا نوشتیم یکی باشد اما زبیدی و کتاب الاعلام دو تألیف نوشته اند والله العالم .

بعض کتب دیگر که بغزّالی نسبت داده اند

علاوه بر یکصدوسی وهفت کتاب که از تألیفات مسلم غزّالی شمردیم، کتب دیگر نیز بدو نسبت داده اند که بعضی بیقین و پاره‌یی با احتمال از او نیست .

(۱) ابوالحسن علی بن احمد بن محمد واحدی نیشابوری سه کتاب در تفسیر تألیف کرد بنام بسیط و وسیط و وجیز وفاتش در نیشابور جمادی الآخره سال ۴۶۸ واقع شد و غزّالی در احیاء العلوم از وی نام می برد .

۱- السّر المکتوم فی اسرار النجوم یا کتاب اسرار النجوم : بعضی بغزّالی و برخی بامام فخر رازی و پاره‌یی بدیگران نسبت داده اند .

۲- تحسین الظنون : زبیدی در جزو کتبی که بغزّالی نسبت داده اند و از او نیست می نویسد: «ومنها کتاب تحسین الظنون وله فيه:

لا تظنّوا الموت موتاً انّه	لحياة وهي غايات المني
احسنوا الظن بربّ راحم	تشكروا السّعي وتاتوا آمنا
ما اری نفسي الا انتم	و اعتقادی انکم انتم انا

و قد صرّح الشيخ الاكبر انّه موضوع »

۳- الدّرة الزّکیّة فی الادعیة المجرّبة الرّوحانیّة : کتابی باین نام در ادعیه و آحرار و عوذات منسوب بامام محمد غزّالی در بمبئی بسال ۱۳۱۱ قمری طبع شده که در انتساب آن بغزّالی نگارنده را تردید است . و تصوّر نمی کنم که این کتاب از امام محمد غزّالی باشد.

آغاز آن کتاب چنین است : « الحمد لله ربّ العالمین والصّلوّة والسّلام علی اشرف المرسلین سیّدنا محمد و آله وصحبه اجمعین امّا بعد فهذا کتابٌ مشتملٌ علی فوائدٍ وابوابٍ روحانیّةٍ مجرّبةٍ صحیحةٍ منقّحةٍ من کتبٍ قدیمةٍ للإمام العالم العلامة حجّة الاسلام محمد بن محمد ابی حامد الغزّالی »

در پایان کتاب بعد از ضبط یکی از فقرات دعوات می نویسد که «ابوالحسن شاذلی » شرحی مفصّل بر این دعوت نوشته است .

۴- النّفخ والتّسویه : عقیده بیشتر محققان آنست که این کتاب بنام غزّالی ساختگی است .

ابن طفیل در رسالهٔ حیّ بن یقظان این کتاب را در جزو کتب غزّالی نام می برد که بآندلس رفته و مورد مطالعهٔ او قرار گرفته است. و بعد از این سخن او را

در این باب نقل خواهیم کرد .

۵ - المضمون به علی غیر اهلہ : در انتساب این کتاب بغزّالی سخنپاست . خود غزّالی در کتاب جواهر القرآن می گوید بعض کتابها نوشته ام که بر غیر اهلش مضمون است . یافعی کتابی بنام (المضمون به علی غیر اهلہ) در جزو مؤلفات غزّالی ضبط کرده است .

نسبکی در طبقات الشافعیّه می گوید که ابن صلاح این کتاب را بغزّالی نسبت داده است و یقین داریم که از او نیست . زیرا در این کتاب بقیدم عالم و انکار علم قدیم بجزئیات تصریح شده است . با آنکه غزّالی گوینده این سخنان را کافر می داند . زبیدی می گوید يك نسخه از این کتاب پیش من است و هم از تحفة الارشاد نقل می کند که این کتاب از غزّالی نیست . و نیز از کتاب المسامره نقل می کند که المضمون به علی غیر اهلہ از مؤلفات علیّ بن خلیل سبّتی است . بالجمله این کتاب مکرّر در مصر چاپ شده و ابوبکر محمد بن عبداللّٰه مالقی متوفی ۷۵۰ کتابی در ردّ آن تألیف کرده است .

بعضی معتقدند که اصل کتاب المضمون به علی غیر اهلہ غیر از این رساله مختصر بوده که اکنون چاپ شده و در دست مردم است . و کتاب اصلی مفصل تر از این رساله و مشتمل بر عقاید حقیقی غزّالی بوده است و عامّه از انتشارش جلوگیری کرده اند (۱) .

۶ - سرّ العالمین و کشف ما فی الدّارین : این کتاب چند بار در طهران و هندوستان و مصر بسالهای قمری ۱۳۰۵ و ۱۳۱۴ و ۱۳۲۴ طبع شده است . و اگر در انتساب دیگر کتابها بغزّالی اشتباهی شده و هنوز جای شک و تردیدی باشد ، اینجا مسلم است که کتاب سرّ العالمین را عمداً بنام غزّالی ساخته و شهرت

(۱) الاخلاق عند الغزّالی ص ۱۲۰

که در مقاله ۲۵ در تهذیب نفوس می نویسد : انشدنی المعری لنفسه وانا شاب فی صحبة یوسف بن علی شیخ الاسلام.

انا صائم طول الحیوة و انما فطری الحمام و یوم ذاک اعید

و چند بیت این قطعه را که از ابوالعلاء معری است نقل می کند .

ابوالعلاء در سال ۴۴۹ وفات کرد و تولد غزالی یک سال بعد از وفات او در

۴۵۰ واقع شد . پس چگونه ممکن است که در جوانی معری را دیده و از وی

شعر شنیده باشد . پس از اینجا و جا های دیگر که شرح موجب اطناب است

ساختگی کتاب و دزدکار و کم حافظه بودن دروغگو معلوم می شود .

صفدی در کتاب الوافی بالوفیات در ترجمه حال مسعودی (علی بن حسین)

صاحب مروج الذهب کتابی را بنام سرائع العالمین از تألیفات وی شمرده است . و بیقین

مقصود صفدی یا غیر از کتابی است که گفتیم یا وی نیز باشتباه افتاده است . زیرا

مسعودی در سنه ۳۴۶ وفات یافت و اصلاً زمان معری را درک نکرد . و نیز استادش

امام الحرمین ابوالمعالی جوینی متوفی ۴۷۸ و کتاب مقاصد و تنهافت الفلاسفه و وجیز

و بسیط و امثال آنها از مؤلفات او نبود .

در مقاله ۱۹ این کتاب مطالبی راجع بجن گیری و تعویذات و عزایم و کیمیا

و سیمیا و طلسمات و خواص اشجار و نباتات دارد که هر گز از نویسندة احیاء العلوم

و المنقذ من الضلال و تنهافت الفلاسفه نتواند بود .

در مقاله ۲۳ راجع بطب و معاجین و ادویه و اغذیه و اشر به چیزها دارد که

از فصل جن گیری و سیمیا و لیمیا کمتر نیست .

در مقاله ۱۷ نام از بعض کتب اهل سنت می برد و بخواندن آنها توصیه

می کند .

در مقاله ۲۹-۳۰ از ابو حیان توحیدی سخنی نقل می کند و طایفه الهیه و

صوفیه صافیه و علمای آخرت را می شمارد از قبیل : حسن بصری ، سفیان بن عیینه ،

طائى ظاهرى ، ابوحنيفه ، مالك بن انس ، احمد بن حنبل وامثال آنها .
کسى که بقول بعض مؤلفان شيعه از تسنن بر گشته و شيعه متعصب شده و اين
کتاب را نوشته باشد ، نه اينگونه اشخاص را از علمای آخرت مى شمارد و نه بخواندن
کتب اهل سنت سفارش مى کند .

بارى نگارنده در اينکه کتاب سرّ العالمين طبع شده موجود از آثار غزالى
نيست هيچ شك و ترديد ندارد . اما در هويت اصل کتاب و مؤلف آن و تناقضها که
در آن موجود است از قبيل اينکه نويسنده اش يکجا خود را شيعه خالص و جاي
ديگر سنی متعصب نشان مى دهد . و يکجا فيلسوف برهاني و ديگر جاي مردی
جن گير و افسون خوان و ديوبند و مار افسای مى شود ، در حيرت است والله العالم .

۷- کتاب فى علم اعداد الوفاق و حدوده ، مربوط بفن اوفاق و اعداد .

۸- المضمنون به على العامة ، در فن کيميا و اکسير که مشتمل بر دو
جزو است ، يکى موسوم به رسالة الفوز ، ديگر موسوم به رسالة التقريب فى معرفة
سرّ التّركيب .

۹- الاسرار الحروفية يا الاشارة المعنوية الى الاسرار الحروفية
(الحرفية) .

۱۰- اسرار الحروف والكلمات .

۱۱- التّحبير فى علم التّعبير .

۱۲- الجوهر الغالى فى خواصّ المثلث .

۱۳- خواصّ الحروف .

۱۴- الخاتم (= الخاتم فى الطّلاسم) .

هفت فقره اخير از جمله کتبى است که در فهرست موريس بويوژ ذکر شده و
انتساب آنها بامام غزالى مشکوک بلکه موهوم است . والله العالم بحقايق الامور
والاحوال .

استادان و مشایخ غزالی

غزالی در ادب و فقه و اصول و کلام و فن^۱ خلاف و جدل و حدیث و روایت و امثال آنها استاد و راهنمایان داشت. اما بیشتر پیشرفت وی بسته بکوشش و جهد و ریاضت خود او بود.

در فلسفه چنانکه خودش در المنتقد می گوید: ظاهراً استادی نداشت و سه سال آخر از آن مدت را که در نظامیه بغداد تدریس می کرد (۴۸۴ تا ۴۸۸) صرف یاد گرفتن فلسفه نمود و در مواقع فراغت شب و روز مشغول مطالعه و غوررسی در کتب فلسفه بود. و چون مقدمات کلام و منطق و اصول را که با قواعد فلسفه آمیخته است در دست داشت، خود می توانست از حقایق این علم اطلاع پیدا کند. با اینهمه بنظر نگارنده احاطه بر موز و دقائق فلسفه بدون استاد و راهنما که لا اقل اصطلاحات قوم را تفسیر کند امری فوق العاده است.

غزالی هم مشایخ طریقت و هم مشایخ روایت داشت. سلسله مشایخ روایت وی و رشته اسناد بعض کتب احادیث را که غزالی سماع کرده است مانند کتاب مولد النبی تألیف ابوبکر احمد بن عمرو بن ابی عاصم شیبانی در طبقات الشافعیه آورده و زبیدی هم در مقدمه شرح احیاء العلوم از آنجا نقل کرده است (۱).

(۱) طبقات الشافعیه از امام عبدالغافر نقل می کند که غزالی کتاب مولد نبی را از شیخ ابو عبدالله محمد بن احمد خوارزمی سماع کرده است و پسران شیخ ابو عبدالله یعنی عبدالجبار و عبدالحمید و نیز جماعتی از فقهاء در مجلس سماع حدیث با غزالی حاضر می شده اند و از جمله روایات غزالی از کتاب مولد نبی اینست: اخبرنا الشیخ ابو عبدالله محمد بن احمد الخوارزمی اخبرنا ابوبکر بن الحرث الاصبهانی اخبرنا ابو محمد بن حبان اخبرنا ابوبکر احمد بن عمرو بن ابی عاصم حدثنا ابراهیم بن منذر الخوارزمی حدثنا عبدالعزیز بن ابی ثابت بقیه حاشیه در صفحه ۲۷۶

ایندک استادان غزالی را از هر طبقه بطور فهرست یاد می کنیم :

۱ - ابو حامد احمد بن محمد رادکانی طوسی : اوّلین استادی بود که غزالی پیش او تحصیل فقه و ادب کرد . سبکی نام وی را در جمله علمای شافعیّه که میان ۴۰۰ - ۵۰۰ هجری فوت شده اند آورده است با ضبط رادکان بذال مفتوح نقطه دار که رسم الخطّ و شاید تلفظ قدیم رادکان بوده است (طبقات الشافعیّه ج ۳ ص ۳۶) .

بقیه حاشیه از صفحه ۲۷۵

حدثنی الزبیر بن موسی عن ابی الحویرث قال سمعت عبدالملک بن مروان قال : سئل غیاث بن اشیم الکفائی انت اکبر ام رسول الله فقال رسول الله اکبر منی وانا اسن منه ولد رسول الله عام القیل . و نیز سبکی سلسله روایتی از غزالی نقل می کند که سندش بائمه شیعه می رسد باین طریق : قرأت علی ابی عبدالله محمد بن احمد الحافظ فی سنة ثلاث و اربعین و سبعمائة اخبرنا ابو الحافظ ابو محمد الدمیاطی عن الحافظ عبدالعظیم المنذری انبأنا الشیخ ابو منصور فتح بن خلف السعدی اخبرنا الامام شهاب الدین ابو الفتح محمد بن محمود الطوسی اخبرنا محیی الدین محمد بن یحیی الفقیه اخبرنا حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد الغزالی حدثنا الشیخ محمد بن یحیی بن محمد الشجاعی الزوزنی بزوزن فی داره قراءة علیه حدثنا ابو القاسم الحسن بن محمد بن حبیب المقرئ (المفسر ، خ .) حدثنا ابو بکر محمد بن عبدالله بن محمد بن حفید العباس بن حمزة حدثنا ابو القاسم احمد بن عبدالله بن عامر الطائی بالبصرة حدثنا ابی فی سنة ستین و مائین حدثنی علی بن موسی الرضا فی سنة اربع و تسعین و مائة حدثنی ابی موسی بن جعفر حدثنی ابی جعفر بن محمد حدثنی ابی محمد بن علی حدثنی ابی علی بن الحسین حدثنی ابی الحسین بن علی حدثنی ابی علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم : ینظر قوم لاخلق لهم فی الدین شایهم فاسق و شیخهم مارق و صبیهم عارم الامر بالمعروف و النّاهی عن المنکر فیما بینهم مستضعف و الفاسق و المنافق فیما بینهم مشرف ان کنت غنیاً و قروک و ان کنت فقیراً حقروک (الحديث) .

این دو روایت را زبیدی هم در مقدمه شرح احیاء العلوم نقل کرده است اما نسخه این کتاب باطبقات الشافعیّه بسیار اختلاف دارد .

۲ - **ابونصر اسماعیلی جرجانی** ، محمد بن ابوبکر احمد بن ابراهیم بن اسماعیل دومین استاد معروف غزالی در فقه و فن^۳ خلاف بود . وی و پدرانش تا چند پشت همگی از رؤسا و علمای بزرگ جرجان بودند و غزالی از طوس برای تحصیل نزد او بجرجان رفت .

ابو نصر نخستین بار در زمان حیات پدرش بسال ۴۶۶ در مسجد صفاران جرجان بتدریس و املاء احادیث نشست و پس از فوت پدرش ریاست مطلقه بدست او افتاد و روز یکشنبه ۲۷ شهر ربیع الآخر حدود سنه ۴۷۵ در گذشت .

۳ - **امام الحرمین ابوالمعالی جوینی ضیاء الدین ابوالمعالی عبدالملک** بن ابو محمد عبدالله بن یوسف جوینی (۴۱۹ - ۴۷۸) در عصر خود بزرگترین علمای شافعیّه اشعری مذهب خراسان شمرده می شد و بسیاری از علما و فضلاى قرن پنجم شاگردان وی بودند . طلاب هر شهر و دیار از عراق و خراسان و مکه و حجاز برای تحصیل بخدمت او می شتافتند و همواره نزدیک چهارصد تن طلاب فاضل از محضر درسش فایده می گرفتند . سبکی در ترجمه حالش بدین بیت متمثل می شود :

وما اری احداً فی الناس یشبهه
وما احاشی من الاقوام من احدٍ
و نیز در باره او گفته اند :

دعو البس المعالی فهو ثوبٌ
علی مقدار قدّ ابی المعالی

خانواده امام الحرمین غالب اهل فضل و ارباب علم و ادب بودند . پدرش رکن الاسلام ابو محمد جوینی متوفی ۴۳۸ و عمویش علی^۴ بن یوسف متوفی ۴۶۳ از علما و دانشمندان بزرگ عصر خویش شمرده می شدند و پسرش ابوالقاسم مظفر بن عبدالملک نیز از فضلاى عصر خود بود .

ابوالمعالی زیر تربیت پدرش ابو محمد بار آمد و نخستین بار از محضر او

بود . در این اثناء يك سفر هم به اصفهان رفت و در مجلس نظامی بی اندازه تقرب یافت و دوباره به نیشابور برگشت .

ابوالقاسم دبّوسی که بعد ازین نامش خواهد آمد در اصفهان با ابوالمعالی مناظره و بدو بی احترامی کرد که **أَيْنَ كَلَابِكِ الضَّارِيَّةُ ؟** مقصودش شاگردان ابوالمعالی بود که در مجالس بحث و مناظره حمایت از استادشان می کردند .
تولد امام الحرمین هجدهم محرم ۴۱۹ و فاتهش بمرض یرقان شب چهارشنبه ۲۵ ربیع الآخر ۴۷۸ اتفاق افتاد . در ماتمش شورشی عجیب پیدا شد . بازارها را بستند و نزدیک يك ماه هیچکس عمامه بر سر نگذاشت و قریب چهارصد نفر شاگردان بزرگش که از رؤسا و علمای شهرهای دور و نزدیک بودند عزاداری ها کردند و شعرا برای او مرثی ساختند از جمله :

قلوب العالمین علی المقالی	و ایّام الوری شبه اللیالی
ایشمر غصن اهل الفضل یوما	و قدمات الامام ابوالمعالی

از مؤلفاتش : کتاب نهاییه در فقه و ارشاد و شامل در اصول دین و کتاب برهان در اصول فقه و کتاب غیاث الامم و **مغیث الخلق** در ترجیح مذهب شافعی و **رسالة نظامیه** ، (برای بقیة احوالش رجوع شود بکتاب طبقات الشافعیة و ابن خلکان و یافعی) .

برای مزید فایده علاوه می کنم که در طایفه حنفیة نیز يك نفر بلقب امام الحرمین مشهور بوده است باسم قاضی یوسف جرجانی که در تاریخ تولّد و وفات و سرگذشت احوالش اختلاف بسیار است (رجوع شود بکتاب الفوائد البهیة فی تراجم الحنفیة) .

۴ - **حافظ ابوالفتیان** : عمر بن عبدالکریم دهستانی رواسی ، از اساتید حدیث و مشایخ روایت غزالی است که ذهبی در تذکرة الحفاظ و سبکی در طبقات

الشافعیّه ذکر کرده‌اند . تولّدش ۴۲۸ و فاتش در سرخس ماه ربیع الآخر سنه ۵۰۳ واقع شد .

۵ - ابوسهل حفصی مروزی محمد بن احمد بن عبیدالله . استاد و شیخ روایت خواجه نظام الملک بود . غزالی نیز در جوانی از وی سماع حدیث کرد . وفاتش بنوشته یافعی در سال ۴۶۶ واقع شد .

۶ - نصر بن ابراهیم مقدسی شیخ شافعیّه شام متوفی ۴۹۰ نیز از مشایخ روایت غزالی بود .

۷ - محمد بن یحیی بن محمد شجاعی زوزنی غزالی یکچند در زوزن نزد وی سماع حدیث می کرد .

۸ - ابو محمد عبدالله بن محمد بن احمد خواری از مردم خوارطهران (نه خوار بیهق که عبدالجبار خواری متوفی ۵۳۶ از آنجاست) نیز از مشایخ روایت غزالی بود .

۹ - الحاکم ابوالفتح نصر بن علی بن احمد حاکمی طوسی وی نیز استاد حدیث و از مشایخ روایت غزالی بود .

۱۰ - ابو علی فارمدی فضل بن محمد بن علی از مردم فارمد طوس از بزرگان عرفا و زهاد و از مشایخ صوفیه خراسان و شیخ طریقت غزالی و استاد وی در تصوف بود و رشته تصوف غزالی بدو می پیوست .

فارمدی با استاد ابوالقاسم قشیری صاحب رساله قشیریّه مصاحبت و معاشرت داشت . و نزد ابو عبدالله بن باکویه شیرازی و ابومنصور تمیمی و ابو حامد غزالی کبیر سماع حدیث کرده بود و امام عبدالغافر و عبدالله علی خرگوشی و جماعت دیگر شاگردان روایت او بودند . نزد خواجه نظام الملک تقرّب و منزلتی مقدّم بر همه علما و فقهای آن زمین داشت . خواجه او را در مجالس بر خویشتن و تمام بزرگان رجال برتر می نشانید . تولّدش ۴۰۷ و فاتش در طوس ماه ربیع الآخر سال

۴۷۷ واقع شد (برای بقیّه احوالش رجوع شود به ابن خلکان و طبقات الشافعیّه و مرآة الجنان و نفحات الانس و طرایق الحقایق و خزینة الاصفیاء) .

ابن جوزی در ضمن انتقاد از کتاب احیاء العلوم که می گوید غزالی در این کتاب از طریقه فقاہت خارج شده و بمشرب صوفیہ کتاب نوشته است؛ علت این امر را مصاحبت غزالی با صوفیان می داند و این عبارت را از گفته های خود غزالی نقل می کند که گفت : « إِنِّي أَخَذْتُ الطَّرِيقَةَ مِنْ أَبِي عَلِيٍّ الْقَارْمَذِيِّ وَانْتَصَلْتُ مَا كَانَ يَشِيرُ بِهِ مِنْ وَظَائِفِ الْعِبَادَاتِ وَاسْتَدَامَةِ الذِّكْرِ إِلَى أَنْ حِزَّتِ الْعُقُبَاتِ وَتَكَلَّفْتُ تِلْكَ الْمَشَاقَّ وَحَصَلْتُ مَا كُنْتُ أَطْلُبُ » .

۱۱- ابوبکر نسّاج : ابوبکر بن عبدالله نسّاج از مشایخ صوفیّه خراسان و از راهنمایان امام غزالی بتصوّف بود . امام احمد غزالی نیز بدو ارادت می ورزید و رشته طریقتش بدو می پیوست .

ابوبکر نسّاج از مریدان شیخ ابوالقاسم گرگانی متوفی ۴۵۰ بود . وفاتش بنوشته خزینة الاصفیاء در سال ۴۸۷ اتفاق افتاد .

شاگردان غزالی

غزالی در عصر خود دانشمندی یکتا بود . چهار سال در نظامیّه بغداد و حدود یک سال در نظامیّه نیشابور رسماً تدریس می کرد . در اوقات دیگر نیز جویندگان علم و دانش از محضرش استفاده می کردند . چه در آن تاریخ هر کجا دانشمندی یافته می شد طلاب و عاشقان علم و ادب گرد او می گرفتند و بهر وسیله که ممکن بود از او فیض یاب می شدند . این است که غزالی در تمام دوره عمر حتی در ایام مسافرت و ریاضتش جز در مواقع خلوت هیچگاه از افاضه و افاده فارغ نبود .

ایّامی که در بغداد بود پیوسته نزدیک سیصد تن از فضلا، و در نیشابور هم گروهی

بدست غزان مرثیه‌یی غزّا ساخت :

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد

وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد

گردون سر محمد یحیی بباد داد

محنت نصیب سنجر مالک رقاب شد

ای مشتری ردا بنه ازبر که طیلسان

در گردن محمد یحیی طناب شد

باری در این حادثه محنت زای بسیاری از علما و فضالای خراسان که

شاگردان غزّالی بودند کشته شدند یا چنان در مهلکه افتادند که از سختی مشقت

جان دادند . ما بذکر چندتن از شاگردان معروف غزّالی با شرح حالی مختصر

از آنها می‌پردازیم .

خواهندگان برای تفصیل احوال آنها و بقیّه شاگردان غزّالی رجوع کنند

به ابن خلکان و تذکرة الحفاظ و طبقات الشافعیّه و مرآت الجنان .

۱ - امام محیی الدّین محمد بن یحیی بن ابی منصور نیشابوری :

کنیه او در ابن خلکان و حاشیه یافعی (ابوسعید) و در طبقات الشافعیّه (ابو سعید)

نوشته شده است .

امام محمد یحیی از بزرگان شافعیّه خراسان و از مشاهیر شاگردان غزّالی

بود : ریاست علمی و روحانی نیشابور بدو انحصار داشت مدّتی در نظامیه نیشابور

و یکچند در نظامیه هرات تدریس می‌کرد و جماعتی بسیار از علما و فضالای آن

زمان شاگردان او بودند . بیشتر تحصیلاتش نزد غزّالی انجام گرفت و یکچندهم

نزد ابوالمظفر خوافی همدرس غزّالی تلمذ کرد . امام محمد بن یحیی شعرتازی

خوب می‌گفت و در حسن بیان نموداری کامل از استادش غزّالی بود . یکی از فضلا

در باره او گفت :

ابراهیم بن احمد القطّان المروزی البخاری الاصل متولّد ۴۶۵ متوفی رجب ۵۴۸ نیز بدست غزان در مرو بهمین وضع فجیع که امام محمد یحیی کشته شد بقتل رسید (رجوع شود بکتاب بغیة الوعاة فی طبقات النحاة تألیف جلال الدین سیوطی) .

علاوه می کنم که این امام حسن قطّان همان کسی است که بنوشتۀ صاحب « المعجم » شجرۀ « اَخْرَب » و « اَخْرَم » را در اوزان رباعی وضع کرد ؛ و نیز همان کسی است که با رشید و طواط در بارۀ کتابخانۀ خود در مرو مکاتبه کرده و شرحش در مقدمۀ « حقایق السحر » (طبع عباس اقبال آشتیانی) نوشته شده است .

نجم الدین خبوشانی (ابوالبرکات نجم الدین محمد بن موفق بن سعید خبوشانی نیشابوری) تولّد ۵۱۰ وفات چهارشنبه ۱۸ ذی القعدة ۵۸۷ که نامش در کتب رجال و تاریخ ضمن سرگذشت صلاح الدین ایوبی و خلفای فاطمی مصر معروف است یکی از شاگردان امام محمد یحیی بود . نجم خبوشانی همان کسی است که در ایّام نهضت صلاح الدین ایوبی سفری بمصر کرد و آنگاه که صلاح الدین هنوز جرأت نمی کرد علانیه خطبه بنام خلفای عباسی بخواند و نام فاطمیان را از خطبه بپندارد وی اوّلین بار بر سر منبرها خلفای فاطمی را لعن و عبّاسیان را بخلافت کافۀ مسلمانان تعریف کرد .

امام شهاب الدین محمد بن محمود طوسی و شیخ فخر الدین محمد بن ابی علی نوقانی ۵۱۶ - ۵۲۹ وقاضی ابوطالب محمود بن علی اصفهانی مدرّس معروف متوفی ۵۸۵ که همگی از علما و فضلائی برگزیده عصر خویش شمرده می شدند ، نیز شاگردان محمد یحیی بودند . در همان سال که امام محمد یحیی کشته شد متکلم معروف ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی صاحب کتاب ملل و نحل نیز وفات یافت (دول الاسلام ذهبی و ابن خلکان) .

۲ - امام ابوالفتح محمد بن فضل مارشکی (مارشک از دیهای طوس

است) نیز از شاگردان معروف غزالی بود و در فتنه غزان بسال ۵۴۹ در گذشت .

۳ - ابو منصور محمد بن اسعد واعظ عطاری طوسی معروف به حنفیه اصلاً طوسی و ساکن نیشابور بود در طوس بخدمت غزالی پیوست و در حلقه شاگردان او در آمد در واقعه غز بسال ۵۴۸ از نیشابور بگریخت و بآذربایجان شتافت و بنوشته ابن خلکان در تمبریز ماه ربیع الآخر ۵۷۱ و بقولی رجب ۵۷۳ در گذشت و تولّدش در ۴۸۶ بود و بنوشته سبکی (ج ۴ طبقات ص ۶۶) عاقبت ساکن مرو شد و همانجا باصحّ اقوال در ۵۷۳ وفات نمود .

۴ - ابن برهان فقیه ابوالفتح احمد بن علی : نزد غزالی و کیای هراسی تحصیل کرد و از مدرّسان نظامیه بغداد شد تولّدش شوّال ۵۷۹ و وفاتش بنوشته سبکی در جمادی الاولی سنه ۵۱۸ و بضبط ابن خلکان ویافعی ۵۲۰ واقع شد .

۵ - تاج الاسلام ابن خمیس ابو عبدالله حسین بن نصر موصلی متوفی ۵۲۲ (یافعی و ابن خلکان) .

۶ - ابو محمد انصاری عامر بن دعش از مردم شام ۴۵۰ - ۵۳۱ .

۷ - مروان طنزی مروان بن علی بن سلامه از مردم دیار بکر بوزارت زنگی آق سنقر صاحب موصل رسید و بعد از ۵۴۰ وفات یافت . عمادالدین زنگی بن آق سنقر در ۵۲۱ از طرف سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی والی بغداد شد و از آن پس کارش بالا گرفت تا پادشاه موصل گشت و در سنه ۵۴۱ کشته شد (ابن خلکان) .

۸ - استاد ابوطالب رازی عبدالکریم بن علی بن ابیطالب کتاب احیاء العلوم استادش را از برداشت و در فارس حدود سنه ۵۲۲ یک سال کمتر یا بیشتر در گذشت (طبقات الشافعیّه ج ۴ ص ۲۵۹) زبیدی در مقدمه شرح احیاء ندانم از چه مأخذ نوشته است که (توفی بمرو الرّود سنه ۵۲۸) .

۹ - ابو الفتح باقر جی عبدالواحد بن حسن در جمادی الآخر ۵۱۷ با

سفارش نامه سلطان سنجر به بغداد رفت و مدرس نظامیه شد و یکچند در این منصب بود و سپس اسعد میهنی این شغل را هم با سفارش نامه سلطان سنجر از دست او بگرفت و فاتش در غزنه بسال ۶۳۳ واقع شد .

همین ابوالفتح باقرجی است که گفت يك شب در اوضاع و احوال خود اندیشه می کردم و سخت دلتنگ بودم که از نعیم دنیا محروم شده و بترقیات ظاهری نرسیده‌ام در این حال مغنی این دوبیت بر خواند و روی بمن کرده گفت ای شیخ بشنو :

اقسمت بالبيت العتيق و ركنه والطائفين و منزل القرآن
ما العيش في المال الكثير و جمعه بل في الكفاف و صحة الابدان

۱۰ - ابن عربی معافری ابوبکر محمد بن عبدالله اندلسی تولد ۴۶۷ یا ۴۶۹ و وفات ۵۴۳ (ابن خلکان و یافعی). در کتاب شذرات الذهب وفات او را در وقایع سال ۵۴۶ ضبط کرده است .

۱۱ - ابوسعید نوقانی محمد بن اسعد بن محمد ملقب به سدید در مشهد علی بن موسی الرضا بضبط سبکی در ۵۵۶ و بظاهر مقدمه شرح احیاء در حادثه غزان کشته شد (۱) . در طبقات الشافعیه (ج ۴ ص ۶۶ چاپ مصر) ابوسعید نوقانی بیاء موحده و در ص ۱۱۲ همین جزو بکنیت ابوسعید و نسبت نوقانی بنون نوشته شده است. بوقان از محال سیستان و نوقان یکی از دو شهر معروف طوس است یعنی نوقان و طایران که ابن خلکان در ذیل ترجمه امام احمد غزالی تلفظ آنها را می نویسد و می گوید (ولهما ما یزید علی الف قریه) .

۱۲ - قاضی ابونصر احمد بن عبدالله بن خمقری تولد ۲۰ شعبان ۴۶۶

(۱) بشرحی که یافعی در وقایع سنه ۵۴۴ می نویسد درین سال دوباره غزان بر نیشابور تاختند و نزاع داخلی هم میان شافعیه و علویه و حنفیه برپا شد و کار بکشتار سخت و سوختن بازارها و مدارس کشید و از هر دو طرف جماعتی فراوان بقتل رسیدند .

وفات ربیع الآخر ۵۴۴ در طوس نزد غزالی تحصیل کرد .

خمقری منسوب است به خمس قری و این کلمه را عربی نویسان بجای پنجدهی منسوب به پنج ده که در مرو معروف بوده است اختیار کرده و گاه خمقری و گاه پنجدهی نوشته اند نظیرش اینکه ابوالفضل بیهقی اسم خاص علی خویشاوند را که در کتب تاریخ بهمین شکل شهرت دارد تبدیل بعلی قریب کرده است . برای باقی ترجمه حال قاضی ابونصر و شرح این نسبت واسامی پنج دیه مرو رجوع شود بطبقات الشافعیّه ج ۴ ص ۳۹ .

۱۳ - محمد بن تومرت ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن تومرت معروف بمهدی هرغنی . نیز از شاگردان غزالی و از جمله کسانی است که در دیار مغرب دعوی مهدویت کرد و در اقوام بربر مراکش و اسپانیا و نواحی مصر و افریقا شورش و انقلابی بر پا ساخت و گروهی بدو گرویدند . طرز دعوت و ترجمه احوال و داستانهای با علی بن یوسف بن تاشفین پادشاه مراکش و دیگر رجال دیوانی و دینی آن زمان سرگذشت مفصلی دارد که در کامل ابن اثیر و طبقات الشافعیّه و ابن خلّکان نقل شده است .

ابن خلّکان ولادت او را عاشورای ۴۸۵ و آغاز ظهور و دعوتش را بمهدویت خویش سنه ۵۱۴ و وفاتش را ۵۲۴ نوشته است .

۱۴ - ابو حامد اسفراینی محمد بن عبدالملک جوسقانی اسفراینی (جوسقان از محال اسفراین است) . در بغداد نزد غزالی تحصیل کرد (طبقات ج ۴ ص ۷۶)

۱۵ - ابوسعید محمد بن علی جاوانی عراقی (جاوان قبیله من الاکراد سکنوا الحله) . تولّدش در سال ۴۸۶ و وفاتش ظاهراً بعد از ۵۴۰ واقع شد (در باره تاریخ وفاتش تردیدی است . رجوع شود بطبقات الشافعیّه ج ۴ ص ۸۸)

ابوسعید جاوانی کتاب الحجام العوام را از استادش غزالی روایت می کرد ، و کتاب مقامات حریری را پیش مؤلفش خواند و بر آن شرح نوشت .

- ۱۶ - ابراهیم بن محمد غنوی رقی صوفی ۴۵۹ - ۵۴۳ . نزد غزالی تحصیل و مؤلفات او را کتابت می کرد .
- ۱۷ - ابو عبد الله حسین بن نصر جهنی کعبی تولدش در موصل ۲۰ محرم ۴۶۶ و وفاتش سنه ۵۵۲ واقع شد .
- ۱۸ - خلف بن احمد نیشابوری . سبکی از ابن صلاح نقل میکند که وی پیش از استادش غزالی وفات یافت .
- ۱۹ - ابوالحسن سعد الخیر بن محمد بن سهل انصاری اندلسی . فقه نزد غزالی و ادبیات نزد ابو زکریا خطیب تبریزی فرا گرفت و در عاشورای ۵۴۱ در گذشت .
- ۲۰ - ابو منصور سعید بن محمد بن رزاز . یک چند مدرس نظامیه بود و معزول شد . ولادتش ۴۶۲ و وفاتش ذی القعدة ۵۳۹ اتفاق افتاد و در تربت شیخ ابو اسحق شیرازی دفن شد . در مقدمه شرح احیاء شاید بتحریر نسخه وفات او را ۵۰۳ نوشته است .
- ۲۱ - ابوالحسن علی بن محمد بن حمویة بن محمد بن حمویة جوینی .
- ۲۲ - ابو عبد الله شافع بن عبدالرشید جیلی . متوفی ۲۰ محرم ۵۴۱ .
- ۲۳ - ابوالفتح نصر بن محمد بن ابراهیم آذربایجانی مراغی .
- ۲۴ - ابوالحسن علی بن مطهر بن مکی بن مقلاص دینوری . متوفی شب ۲۷ رمضان ۵۳۳
- ۲۵ - ابو محمد صالح بن محمد .
- ۲۶ - جمال الاسلام ابوالحسن علی بن مسلم . دو نفر اخیر را زبیدی در مقدمه شرح احیاء آورده است و درباره جمال الاسلام می گوید: « لازم الغزالی مده مقامه بدمشق وأخذ عنه یحکی ان الغزالی قال بعد خروجه من الشام خلقت »

نَشَاباً اِنْ عَاشَ كَانَ لَهُ شَأْنٌ يَعْنِي جَمَالَ الْإِسْلَامِ هَذَا فَكَانَ كَمَا تَفَرَّسَ فِيهِ .

۲۷- ابوالخطّاب محفوظ بن احمد کلوذانی از علما و ادبا و شعرای بزرگ

عهد خود بود ، در شوّال ۴۳۲ متولّد شد و شب پنجشنبه ۲۴ جمادی الآخره ۵۱۰ وفات یافت و در مقبره احمد بن حنبل پهلوی ابو محمد تمیمی بخاک رفت ؛ در منتظم ابن جوزی (ج ۹) قصیده ۵۲ بیتی عربی از وی نقل می کنند که در ضمن آن عقاید مذهبی خود را شرح داده و خلیفه عبّاسی المستظهر بالله را مدح گفته است باین مطلع :

دَع عَنْكَ تَذْكَارَ الْخَلِيطِ الْمُنْجَدِي وَالشُّوقَ نَحْوَ الْآنَسَاتِ الْخُرْدِ

ابوالخطّاب از جمله کسانی است که در نظامیه بغداد بحوزه تدریس امام غزالی می نشست و از تحقیقات او مستفید می شد (منتظم ابن جوزی در وقایع سال ۴۸۴).

۲۸- ابن عقیل ابوالوفا علی بن عقیل بن محمد بن عقیل از ائمه فقه و فضل

و ادب زمان خود بود ، خانواده او هم عموماً اهل قلم و از علما و فضایی عهد خود بودند ؛ جدش محمد بن عقیل منشی مخصوص ملک بهاءالدوله دیلمی بود .

ولادت ابوالوفا در جمادی الآخره ۴۳۱ و فاتهش بامداد جمعه دوازدهم جمادی

الاولی واقع شد. او را نیز در مقبره احمد بن حنبل دفن کردند . در تشییع جنازه وی حدود سیصد هزار تن از علما و رجال بغداد شرکت کرده بودند .

دو پسر از وی در زمان حیاتش فوت شد ، یکی ابو منصور هبة الله بن علی بن

عقیل متولّد ۴۷۴ که در چهارده سالگی بسال ۴۸۸ فوت شد ؛ دیگر ابوالحسن

عقیل بن علی بن عقیل متولّد شب بیست و یکم رمضان ۴۸۱ متوفی نیمه محرّم ۵۱۰

که از فقها و محدّثین فاضل بغداد بود .

ابن عقیل نیز مثل ابوالخطّاب که در شماره قبل گفتیم از شاگردان حوزه درس

امام محمد غزالی در نظامیه بغداد بوده است (منتظم ابن جوزی وقایع ۴۸۴) .

۲۹ - ابونصر حامد بن صالح بن عبدالله راذانی بروجردی از مردم محلّه (رازان) بروجرد؛ وی یکی از اجلّه فقها و علمای صالح دیندار است که بعزالت و انقطاع از خلق روزگار می گذاشت و از جمله شاگردان و تربیت یافتگان مخصوص امام غزالی است که از بروجرد بطوس رفت و نزد وی تحصیل فقه کرد و از برکات مجلس او فیض روحانی گرفت؛ در اصفهان نیز نزد ابوعلی حسن بن احمد حدّاد اصفهانی و در بغداد نزد ابوبکر احمد بن مظفر تمّار و مشایخ دیگر تلمّذ و برسم علما و مشایخ قدیم سماع فقه و حدیث کرده بود.

سمعانی مؤلّف کتاب انساب یکچند در بروجرد و یکچند هم در کوفه موقعی که ابونصر از سفر حجاز مراجعت می کرده است و بعد از آن هم مدّتی در بغداد، نزد وی تحصیل کرده و تقریرات او را در فقه و حدیث برای خود می نوشته است. برادرش ابوالنجم بدر بن صالح راذانی نیز از فقهای صالح عقیف متدین از شاگردان ابن صباغ ابونصر عبدالسید بن محمد مؤلّف کتاب شامل و ابوالفتح عبدالواحد بروجردی است که سمعانی در بروجرد نزد او هم تحصیل کرده بود، وفات وی در غرّه محرّم ۵۴۷ واقع شده است (۱).

۳۰ - امام مسعود بن علی بن احمد صوابی بییهقی هم از شاگردان امام محمد غزالی بود و فاتهش روز سه شنبه ۱۸ محرّم سنه ۵۴۴ واقع شد؛ برای ترجمه احوالش رجوع شود بکتاب تاریخ بییهقی تألیف ابوالحسن علی بن زید بییهقی.

(۱) انساب سمعانی و معجم البلدان.

توضیحاً صاحب معجم البلدان در این مورد اشتباهی عجیب کرده که کلمه «رازان» با ذاء نقطه دار را که نام محلّه بی در بروجرد است با «ارازان» با دو راء بی نقطه که نام یکی از قرای معروف اصفهانست اشتباه کرده و هر دو را در ضمن «رازان» با ذاء نقطه دار ثبت کرده است و حال آنکه سمعانی در انساب آن دو موضع را جدا و با ضبط صحیح نوشته است. علاوه میکنم که قریه «ارازان» در اصفهان هم اکنون باین اسم در حدود یک فرسنگی شهر معروف و موجود است.

بعض مشایخ مذهب غزالی که گنجینه آنها نیز ابو حامد بوده است (۱)

۱- قاضی ابو حامد احمد بن بشر بن عامر عامری مروزی متوفی ۳۶۲

(۱) این فصل را زبیدی در مقدمه شرح احیاء العلوم آورده است و اتفاقاً نسخه چاپ مصر که در دست ماست در این فصل مانند فصول دیگرش اغلاط و اشتباهات فراوان دارد که بعضی با احتمال قوی از تحریفات نسخه است. نگارنده از روی طبقات الشافعیه که مأخذ عمده زبیدی در نوشتن این مقدمه بوده و نیز از روی کتب معتبر دیگر از قبیل دول الاسلام و تذکره الحفاظ ذهبی و ابن خلکان و مرآة الجنان یافعی و کامل ابن اثیر و شذرات الذهب و امثال آنها هم اغلاط را بقدر امکان تصحیح کرد و هم چهار تن را که زمان دو نفر از آنها بعد از غزالی است علاوه نمود. و اگر می خواست تمام مشایخ شافعیه را که با غزالی هم کنیه بوده اند از معاصرانش و پیش از او و بعد از او همه را شماره کند چندین برابر این مقدار برمی آمد اما چون فایده تاریخی چندان نداشت بهمین مقدار قناعت کرد.

بی مناسبت نیست که نکته پی را اینجا یاد آور شویم: چنانکه گفتیم اساس و مبنای اصلی نوشته های زبیدی در شرح حال غزالی کتاب طبقات الشافعیه بوده که اتفاقاً نسخه چاپی آن هم بسیار مغلوط است. و بقرینه بعض مطالب که در خلال سطور این رساله اشاره شده است گذشته از اشتباهاتی که برای هر مؤلفی کم و بیش دست می دهد و آنکه براین دعوی برانکار باشد اهل خبره در این کار نیست، گویا نسخه خطی زبیدی هم غلط داشته و از این جهت در نقل مطالب و عباراتش همان اغلاط باقی مانده است. و انصاف را بر چنین نویسندهایی زحمت کش و پرکار که دوره تاج العروس با آن شرح و بسط و شرح احیاء العلوم درده مجلد دو فقره از تألیفات اوست بچند اشتباه خرده گرفتن من باری از انصاف دور می دانم دیگر نویسندگان خود دانند.

حوشبختانه این قبیل نوشته های تاریخی غالباً اقتباس از یکدیگر است. و تا آنجا که تألیفات گذشتگان در دسترس باشد می توان از سندی بسند صحیح تر و قدیم تر راه جست و لا اقل بمقایسه و تعادل و ترجیح روایات و سنجیدن آنها با وقایع مسلم تاریخی چیزی بدست آورد. از این جهت نگارنده در این فصل و دیگر فصول تاریخی و تراجم رجال که در این غزالی نامه آورده است از قبیل اسنادان و شاگردان و معاصران غزالی و امثال آنها تا آنجا که در قدرتش بوده بدون مراجعه بچند مأخذ معتبر چیزی ننگاشته و برای خوانندگان که جویای شرح احوال مفصل هستند بعض مأخذ را نشان داده است.

(طبقات ج ۲ ص ۸۲ و ابن خلّکان ج ۱ بنسبت مروروزی) .

۲- ابو حامد طوسی اسمعیلی احمد بن محمد بن اسمعیل بن نعیم فقیه

در طایران طوس حدیث می گفت و در سال ۳۴۵ در گذشت (طبقات ج ۲ ص ۹۶) .

۳- ابو حامد احمد بن محمد بن حسن حافظ متوفی رمضان ۳۲۵ (طبقات

ج ۲ ص ۹۷) .

۴- ابو حامد شارکی هروی احمد بن محمد بن شارک فقیه متوفی

علی الاصح^۳ در سنه ۳۵۵ (طبقات ج ۲ ص ۹۸) .

۵- ابو حامد همدانی احمد بن حسین بن احمد بن جعفر فقیه متوفی

۱۷ صفر ۴۹۱ (طبقات ج ۳ ص ۳) .

۶- ابو حامد بیهقی احمد بن علی بن حامد از مردم خسروجرد بیهق .

وفاتش بعد از سال ۴۸۳ بود زیرا در این سال حسین فورانی از وی سماع حدیث

کرد (طبقات ج ۳ ص ۱۲) .

۷- ابو حامد اسفراینی احمد بن ابی طاهر محمد بن احمد از مشایخ

شافعیّه عراق و از علمای بزرگ زمان خود بود. تولّدش ۳۴۴ وفاتش در شوّال سنه

۴۰۶ واقع شد .

از جمله وقایع زندگانی او اینکه در سال ۳۹۸ شیعیان بغداد قرآنی بیرون

آوردند که با همه قرآنها که در دست عامّه بود اختلاف داشت و مدّعی شدند که

مصحف ابن مسعود است . از این جهت میان شیعه و سنی کشمکش و مشاجره سختی

اتفاق افتاد و کار بدانجا کشید که علما و قضاة انجمن کردند و ابو حامد اسفراینی

و فقهای دیگر حکم بسوزاندن این نسخه از قرآن دادند و رأی آنها در محضر

جماعت بموقع عمل گذارده شد . از اینرو شیعیان سخت خشمگین شدند و دسته‌یی

از جوانان این فرقه بقصد ابی حامد گرد خانه او را گرفتند و در صدد آزارش برآمدند و وی از خانه فرار کرد و خلیفه عباسی القادر بالله ۳۸۱-۴۲۲ این فتنه را بنشانید و ابو حامد بخانه خود برگشت (برای باقی احوالش رجوع شود بطبقات ج ۳ ص ۲۴-۳۱ و ابن خلکان ج ۱). وفات ابو حامد اسفراینی در مقدمه زبیدی بر شرح احیاء ۴۰۸ نوشته شده و گویا تحریف نسخه است.

۸- ابو حامد سرخسی شجاعی احمد بن محمد بن محمد بن علی بن محمد بن شجاع. قاضی و مدرس بصره بود و در بلخ بسال ۴۸۲ وفات یافت (طبقات ج ۳ ص ۳۳). وفات او را در مقدمه شرح احیاء سنه ۴۵۸ نوشته است.

۹- ابو حامد احمد بن محمد رادکانی طوسی. در جزو استادان غزالی گفته شد.

۱۰- ابو حامد غزالی بزرگ. شرح حالش خواهد آمد.

۱۱- ابو حامد استوائی احمد بن محمد بن دلویه. تولدش ظاهراً در ۳۵۸ وفاتش ۱۸ ربیع الاول سنه ۴۳۴ واقع شد (طبقات ج ۳ ص ۲۴).

۱۲- ابو حامد یمنی محمد بن محمد بن عبدالرحمن. کتاب المرشد را در فقه بسال ۴۴۳ تألیف کرد (طبقات ج ۳ ص ۸۲).

۱۳- ابو حامد شهرزوری محمد بن محمد بن عبدالله. مدرس نظامیه موصل بود و در ۶۰ سالگی در ۱۴ جمادی الاولی ۵۸۶ در گذشت (طبقات ج ۴ ص ۱۰۰).

۱۴- ابو حامد قزوینی عبدالله بن ابوالفتوح متوفی ۵۸۵ (طبقات ج ۴ ص ۲۴۲).

کسانی که بنسبت غزالی معروف اند

پیش گفتیم که لفظ غزالی در مورد امام حجة الاسلام و برادرش امام احمد بنا بر اصح اقوال بتشدید زاء و بعقیده جمعی بتخفیف است. کسی که جز این دو برادر بنام غزالی بشد زاء میان علما و رجال تاریخی مشهور باشد يك نفر دیگر را

سراغ داریم که قطعاً در لفظ نسبت با امام غزالی و اتفاقاً در کنیه نیز با وی یکی است و او را غزالی بزرگ یا غزالی کبیر نامیده‌اند و ترجمهٔ حالش را بزودی خواهیم نوشت .

اشخاص دیگر نیز داریم که بنسبت غزالی معروف‌اند اما بعضی را مسلم می‌دانیم که غزالی بتخفیف زاء‌اند مانند : **غزالی مروزی و غزالی مشهدی** و در بارهٔ برخی تردید است که آیا بتخفیف یا تشدید است . در هر صورت مقصود ما شمارهٔ بعض اشخاصی است که پیش از امام غزالی یا در زمان او باین نام معروف بوده‌اند .

۱ - ابو منصور عبدالباقی بن محمد بن عبد الواحد غزالی . معاصر امام غزالی و شاگرد کیای هراسی بود و ابوطاهر سلفی از وی روایت می‌کند . در رجب ۵۱۳ وفات کرد (طبقات ج ۴ ص ۲۴۲) .

۲ - علی بن احمد غزالی مؤلف کتاب میزان الاستقامة لاهل القرب والكرامة متوفی ۷۲۱ (مقدمهٔ شرح احیاء ص ۱۹)

۳ - ابوالحسن علی بن معصوم بن ابی ذر الغزالی ، از مردم مغرب و از علمای شافعی مذهب بود . در سنهٔ ۴۹۶ متولد شد و در سال ۵۵۵ در اسفراین در گذشت (زبیدی در مقدمهٔ شرح احیاء العلوم ص ۱۹)

طبقات الشافعیه (ج ۴ ص ۳۸۴) او لفظ غزالی ندارد و ثانیاً تولد را ۴۸۹ نوشته است . اما در سال وفات با نوشتهٔ زبیدی مطابق است باضافهٔ ماه شعبان . « علی بن معصوم بن ابی ذر المغربی ابوالحسن من اهل المغرب قال ابن السمعانی امام فاضل عالم بالمذهب ولد سنة تسع و ثمانین و اربعمئاته و مات باسفراین فی شعبان سنة خمس و خمسين و خمسمئاته »

زبیدی می‌گوید غیر از امام غزالی و برادرش و غزالی کبیر کسی را باین

نسبت نمی‌شناسند . و من سه نفر دیگر را پیدا کرده‌ام . مقصودش همین سه نفر است که گفتیم و ترجمهٔ حال دو نفر آنها در جزو چهارم طبقات الشافعیّه ضبط شده است و در بارهٔ آخرین اصلاً نام غزالی و در دوتای دیگر تخفیف یا تشدید زاء معلوم نیست .

۴- محیی‌الدین محمد غزالی طوسی ، از علما و زهاد زمان شاهرخ بن امیر تیمور گورکان بود . وفاتش بنوشتهٔ حبیب‌السیر در سال ۸۳۰ واقع شد (تذکرهٔ دولت‌شاه سمرقندی و حبیب‌السیر) .

در تذکرهٔ دولت‌شاه ذیل ترجمهٔ حال (رستم خوریانی) می‌نویسد : حکایت کنند که سلطان عمر بن امیرانشاه گورکان بوقت آنکه بحرب شاهرخ می‌رفت در اسلامیهٔ طوس بزیارت شیخ عارف محیی‌الدین غزالی طوسی رفت و گفت : شیخا! از شما التماس می‌کنم که فاتحه‌یی در کار من کنید تا خدای مرا بر شاهرخ ظفر دهد . شیخ فرمود که من این کار هرگز نکنم زیرا که شاهرخ مردی عادل و خدای ترس است و تو بی‌باک و متهور! و نیز او ترا بجای پدر است ، شکست او طلبیدن و ظفر و فتح تو خواستن از طریقت و شریعت دور است . شاهزاده عمر از شیخ رنجیده گشت و می‌خواست او را اذیت کند؛ مریدان شیخ گفتند : شیخا! اگر خدا این مرد را ظفر دهد ما در خراسان نمی‌توانیم بودن . شیخ فرمود که رضای خدا از خراسان افزون باشد .

۵- حکیم غزالی مروزی .

۶- غزالی مشهدی .

ترجمهٔ حال این دو غزالی را در ص ۲۱۴ نوشتیم .

امام احمد غزالی برادر کوچک امام محمد

ابوالفتوح مجدالدین امام احمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی برادر کهنتر امام محمد غزالی از فقها و دانشمندان و زهاد و مشایخ معروف زمان خود بود .

جنبهٔ تصوّف و واعظی او بر دیگر جهاتش می چربید و بعناوین زاهد و صوفی و واعظ شهرت داشت .

از آغاز جوانی بزهد و انزوا و صحبت صوفیان مایل بود و از همان وقت بخدمت مشایخ رسید . سالها در سیر و سیاحت و خدمت فقرا و صوفیه گذرانید تا در وادی سلوک مرتبتی بلند یافت و خود از بزرگان مشایخ و راهنمایان سلسله شد و گروهی بسیار بدستگیری و دلالت او پراه افتاده داخل در طریقت شدند و رشتهٔ تصوّف پاره‌یی از سلسله‌ها بدو می پیوندد .

شیخ طریق و پیشوای او **ابوبکر نساج** است که در استادان غزالی از وی نام بردیم . و از جمله تربیت یافتگانش یکی **شیخ ابوالفضل بغدادی** از مشایخ معروف صوفیه است که بنوشتهٔ بعضی در سال ۵۵۰ وفات یافت (۱) . و دیگر عارف معروف **عین القضاة همدانی** است که در ۵۳۵ کشته شد بی اندازه بشیخ خویش ارادت داشت و میان آنها مکاتبت پیوسته بود ، ترجمهٔ حالش را در فصل معاصران غزالی خواهیم نوشت . و سه دیگر **شیخ ابوالنجیب سهروردی عبدالله بن سعد** است (متولّد ۴۹۰ متوفی جمادی الآخره ۵۶۳) . وی در جزو فقها و مدرّسان نظامیهٔ بغداد بود و چون بصحبت امام احمد پیوست بترك همه چیز گفته گوشه نشینی اختیار کرد . در ایّام ریاضتش مشک آب بدوش می کشید و مزد می گرفت و با جمعی از اصحاب در کنار دجلهٔ بغداد در ویرانه‌یی منزل داشتند .

نجیب الدین عمو و مرّبی **شیخ شهاب الدین سهروردی ابو حفص عمر بن عبدالله مؤلف کتاب عوارف المعارف** است که معاصر شیخ سعدی بود و در سال ۵۳۹ متولّد شد و در غرهٔ محرّم ۶۳۳ در گذشت .

چهارم **حکیم سنائی غزنوی** شاعر عرفانی که باصحّ اقوال بعد از نماز

(۱) رجوع شود بکتاب طرایق الحقایق ج ۲ ص ۲۶۱

فوت جدّه پدری او (خاتون سفرّیه) که مادر سلطان سنجر و سلطان محمد بن ملک‌شاه بوده است بدو رسید مجلس عزاداری باشکوهی ترتیب داد که در نوع خود کم نظیر و کم سابقه بود در آن مجلس که خود پادشاه و وزیرش ابوطالب سیرمی (علی بن احمد متوفی سلخ سفر ۵۱۶) و ابوعلی ابن صدّقه وزیر خلیفه المسترشد و کافّة ارباب دولت و اعیان کشوری و لشکری در آن مجلس نشسته بودند امام ابو احمد بمنبر خطابه و وعظ شد و مجلسی بی اندازه مؤثر بر گذار کرد که سلطان محمود هزار دینار بدو تقدیم کرد ؛ در این مجلس ابوسعید اسماعیل بن احمد طوسی نیز بمنبر رفته و واعظی کرده بود (۱).

چنانکه در شرح مؤلّفات امام غزّالی گفتیم زبیدی در مقدّمه شرح احياء العلوم باشتباهی بزرگ افتاده و در ضمن تألیفات امام محمد غزّالی کتابی را بنام المجالس الغزالیّه ضبط و از ابن سبکی نقل کرده است که صاعد بن فارس در مجالس وعظ غزّالی در بغداد پشت سر مردم می ایستاد و تقریرات او را می نوشت تا ۱۸۳ مجلس در دو مجلد جمع کرد و برای تصحیح و تصویب بنظر غزّالی رسانید؛ امّا سبکی اوّلاً این مطلب را در احوال امام احمد نوشته است نه امام محمد و ثانیاً ۸۳ مجلس نه ۱۸۳ .

امام احمد غزّالی کتاب احياء العلوم برادرش را تدریس می کرد و نیز آنرا تلخیص کرده کتابی بنام لباب الاحیاء برداخت و کتاب الذخیره فی علم البصیره هم از مؤلّفات اوست . و نیز از تألیفاتش کتاب سوانح است در تصوّف بفارسی که جامی در نفحات الانس نمونه‌یی از آن را نقل می کند و می گوید کتاب لمعات شیخ فخرالدین عراقی بر سنن آن واقع است .

کمال الدین حسین خوارزمی هم در شرح مثنوی همان تعبیر را درباره کتاب

(۱) ابن اثیر و منتظم ابن جوزی .

سید حسن غزنوی هم قصیده‌یی غزّا بدین وزن وقافیت دارد که يك بيتش این است :

خون در تنم چو نافه از اندیشه خشك شد

جرم هم همین که همتفس مشك اذفرم

صاحب روضات هم این دوبیت را بنام امام احمد نوشته است :

بستردنی است آنچه بنگاشته ایم بفکندنی است آنچه برداشته ایم

سودا بوده است آنچه پنداشته ایم دردا که پهرزه عمر بگذاشته ایم

اشعار فارسی و عربی دیگر نیز بنام وی در مجمع الفصحا و ریاض العارفین و کتب تراجم ضبط کرده‌اند . برای باقی احوالش رجوع شود به ابن خلکان و یافعی و طبقات الشافعیّه و نفحات الانس و روضات الجنّات و طرایق الحقایق و مجمع الفصحا و ریاض العارفین .

سر آغاز کتاب سوانح امام احمد غزّالی

اینك قسمتی از آغاز كتاب سوانح امام احمد غزّالی را كه فشرده و لباب عرفان و تحقیق است از روی نسخه بسیار قدیم كه نزدك برّمان مؤلف نوشته شده است اینجا تیمناً نقل می كنیم :

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين وصلوته على محمد وآله الاكرمين ، این حروف مشتمل است بر فصولی كه بمعانی عشق تعلّق دارد اگرچه حدیث عشق در حروف نیاید و در كلمه نگنجد زیرا كه آن معانی ابكار است كه دست خطبه حروف بدامن خدر آن ابكار نرسد ؛ و اگرچه ما را كار آنست كه ابكار معانی را بدكور حروف دهیم در خَلّوات الكلام ولیكن عبارت در این حدیث اشارتست بمعانی متفاوت پس نكره بود در حق کسی كه دوقش نبود ؛ و از این حدیث دواصل شكافد : یکی اشارت عبارت و دیگر عبارت اشارت و بدل حروف حدود السیف ، اما جز ببصیرت

باطن نتوان دید و اگر در جمله این فصول چیزی رود که آن مفهوم نگردد از این معانی بود والله اعلم .

دوستی عزیز که نزدیک من بجای عزیزترین برادران بود و مرا با او انسی تمام معروف به ضیاء الدین از من درخواست کرد که آنچه ترا فراخاطر آید در معنی عشق فصلی چند اثبات کن تا بهر وقتی مرا بدان انسی باشد و چون دست طلبم بدامن وصل نرسد بدان تعلل کنم و بمعانی این ابیات تمثّل می سازم . اجابت کردم و چند فصل اثبات کردم در حقایق و احوال و اغراض عشق چنانکه تعلق بهیچ جانب ندارد .

اعتراضات ابن جوزی و دفاع ابن اثیر از امام احمد غزالی

ابوالفرج عبدالرحمن ابن جوزی حنبلی مذهب (متوفی ۵۹۷) همانطور که با امام محمد غزالی مخالفت داشته با امام احمد نیز جداً مخالفت و دشمنی می نموده است؛ وی همه جا در مؤلفات خود مخصوصاً کتاب «المنتظم» و «تلبیس ابلیس» بر عقاید و اعمال و اقوال این دو برادر اعتراض می کند از نوع همان اعتراضات که خشک مغزان متقشّف و رجال حکمت و عرفان داشته اند در خصوص امام احمد از تهمت های ناروا و دشنام ها که لایق شأن علما و دانشمندان حقیقی نیست نیز دریغ نمی دارد و هر کجا حرفی از این دو برادر بمیان می آید از اعتراض و بدگویی خودداری نمی کند .

از جمله در تاریخ منتظم ذیل ترجمه ابوالفتح محمد بن محمد خزیمی که از وعظ معروف قرن پنجم و ششم بوده و در سال ۵۰۹ به بغداد رفته و در سال ۵۱۳ در ری فوت و نزدیک قبر ابراهیم خواص^۳ دفن شده است از مجالس وعظ او انتقاد می کند و از این جهت او را به امام احمد غزالی مشابهت می دهد و دنباله سخن را بذهبت احمد غزالی می کشد باین عبارت : « و كذلك مجالس ابوالفتوح الغزالی ومجالس ابن العبادي (یعنی ابوالحسن العبادي المروزي المتوفى ۴۹۷) فیها العجائب

گفت : هر قدر او جز بمن محبت پیدا می کند من بیشتر او را دوست دارم.
ابن جوزی می گوید : من از این هذیانها و یاوه ها که احمد غزالی گفته است تعجب می کنم؛ اگر ابلیس خداپرست است چرا مردمان را بمعصیت وامی دارد! شگفتا این سخنان در دارالعلم بغداد چگونه رواج داشت و چرا مردم آن زمان آن همه بمجالس احمد غزالی اقبال و توجه داشتند!

ابن جوزی باز در جمله انتقادات و اعتراضات خود بر اعمال احمد غزالی می گوید روزی که در خانه سلطان محمود سلجوقی مجلس گفت و سلطان هزار دینار بدو عطا کرد وقتی که از خانه سلطان بیرون می آمد اسب وزیر را با زین زرین و قلاده و طوق در دهلیز سرای بدید؛ بر آن سوار شده برقت ! خبر بوزیر دادند ، کس دنبال او نفرستاد ، و گفت که اسب را از وی باز نستانند .

در اثناء راهی بچرخابی می گذشت آواز گردش دولاب لذت سماع بدو بخشید، طبلسان خود را بر آن افکند !

از این نوع اعتراضات که گفتیم بر احمد غزالی بسیار گرفته اند ؛ ابن اثیر در حوادث ۵۲۰ که وفات امام احمد راضی کرده است بر ابن جوزی خرده می گیرد که در نکوهش احمد غزالی غرض ورزی کرده و از جادۀ انصاف خارج شده است ، آیا غزالی را هیچ فضیلت و صفت نیکی نبود که در مقابل آن همه معایب قابل ذکر باشد! عجب است که ابن جوزی بر احمد غزالی اعتراض می کند که احادیث مجعول می گفت با اینکه خود ابن جوزی را بهمین جهت قدح کرده اند و کتب و مواعظ خود او مشحون با احادیث مجعول بی اساس است (۱).

(۱) عین عبارت ابن اثیر در حوادث ۵۲۰ ازین قرار است : « وفيها توفي أبو الفتح

أحمد بن محمد بن محمد الغزالي الواعظ وهو أخ الإمام أبي حامد محمد وقد ذمه أبو الفرج

بقية حاشیه در صفحه ۳۰۶

امارات و دلایلی وجود دارد که راه هر گونه شكّ و شبهه را می بندد .
 باقی می ماند يك عده رسایل کم اهمیت در فقه و حدیث و امثال آنها که هر گاه در انتساب آنها بغزّالی معروف هم تردیدی باشد چندان جای نگرانی نیست . و اگر در کلمات متأخرین که غور و تحقیقی در اینگونه مسائل ندارند بر سالدایی از این قبیل برخوردیم که فقط بنام ابو حامد غزّالی ثبت کرده اند و هیچگونه اماره و دلیلی در دست نباشد نگارنده انتساب آنها بغزّالی بزرگ هم محال نمی شمارد . زیرا وی نیز از فقها و محدّثان زمان خود بود و در مسائل فقه و خلافت و جدل تألیفاتی داشت اما نه بشیوه و سبک غزّالی معروف والله العالم .

معاصران غزّالی

غرض ما از این عنوان شماره و شرح احوال همه بزرگان و اهل علم و ادب در عصر غزّالی نیست . چه برای این مقصود تألیفی در چند مجلد توان پرداخت . بلکه غرض اصلی در درجه اول نام بردن از کسانی است که با غزّالی همدرس بوده یا با وی دوستی و آمیزش و مکاتبه داشته اند و در درجه دوم کسانی که در فصول گذشته از آنها نام برده و خواننده را بترجمه احوالشان وعده داده ایم . و در درجه سوم دانشمندان بسیار مشهور که صرف نظر از نام آنها کردن در سنت تاریخ نویسی نارواست . و در هر مورد جانب اختصار را از دست نخواهیم داد .

خوشبختانه کم کسی از معاصران و استادان و شاگردان غزّالی است که ایرانی نباشد و بدین سبب این فصل برای تاریخ ادبی ایران در قرن پنجم و ششم هجری بسیار سودمند است .

دوستان و همسفران غزّالی

۱- ابوظاهر ابراهیم بن مطهر شبّاک جرجانی : در نیشابور از شاگردان امام الحرمین بود سپس صحبت غزّالی بر گزید و با وی به عراق و شام و حجاز سفر

کرد و حدود ۲۰ سال با هم دوستی و معاشرت داشتند .

ابراهیم شبّاك پس از سفر حجاز بوطنش جرجان برگشت و مشغول وعظ و تدریس شد و عامّه بدو توجهی پیدا کردند و مدرسه‌یی برای او ساختند. در گیراگیر شهرت و اقتدار بناگاه در سال ۵۱۳ کشته شد (۱).

ابراهیم شبّاك همان کسی است که با غزالی در مهد عیسی در بیت المقدس بود و داستان‌ش را پیش نقل کردیم .

غزالی درباره همین مرد سفارش نامه ذیل را بفخرالملک وزیر نوشت (۲).

نامه غزالی بفخرالملک در باره شبّاك جرجانی (۳)

شهرگران مدّتی بود تا از عالم عامل خالی افتاده بود که اقتدار را شاید تا کنون که ناصح المسلمین ابراهیم شبّاك با وطن خویش معاودت کرد و آن ناحیت بعلم و ورع وی رنده شد و فواید وی در تدریس و تذکیر منتشر گشت و اهل سنّت را بتازگی حیاتی و انتعاشی بحاصل آمد و این خواجه قریب بیست سال در صحبت من بوده است به طوس و نیشابور و بغداد و در سفر شام و حجاز . و زیاده از هزار کس از طبقه علم بر من گذر کرده اند و نظیر وی در جمع میان وفور علم و صدق و ورع و تقوی کمتر دیده‌ام و در شهری که چنین عالمی باشد آن شهر آبادان بود و وی را از اعداء دین و سنّت متعنّتان پیدا آمده‌اند و ممکن باشد که بنوعی از حیلت و تلبیس توّسلی سازند و التماس کنند که وهنی بکار وی راه یابد . فرض دین صدر وزارت است که وی را در کنف حمایت و عنایت خود دارد و دعای وی ذخیره قیامت سازد و السلام .

(۱) طبقات الشافعیه ج ۴ ص ۲۰۰ . از مطاوی بعض عبارات که در ترجمه حال این

شخص نوشته‌اند استنباط می‌شود که کشنده او یکی از فداییان اسمعیلیه بوده است .

(۲) همین نامه است که در ص ۲۳۶ نام بردیم .

(۳) اصل نامه مفصلتر از این در رساله فضائل الانام ثبت شده است .

همین عبّادی واعظ است که ابن جوزی امام احمد غزّالی را بدو مانند کرده و هر دو را دروغ گو و دروغ زن شمرده و گفته است که در مواعظ خود احادیث مجعول و حکایات دروغ و افسانه های مزور می گفتند.

پسر او ابو منصور مظفر بن اردشیر هم از وعظ معروف قرن ششم هجری است که در سنه ۴۹۱ متولد و ۵۴۷ فوت شده است .

در انساب سمعانی ذیل کلمه عبّادی (بفتح عین و تشدید باء) ترجمه حال آن پدر و پسر را نوشته است بامزید این قایدت که بلقب امیر معروف بوده اند، اما برخلاف ضبط ابن اثیر و ابن جوزی نام پدر را ابو منصور مظفر بن ابی منصور نوشته که ممکن است دستکاری نساخ باشد و عجب این است که پسر او را ابو منصور مظفر بن ابی منصور نوشته که آن هم ظاهراً تحریف کاتب است .

در منظومه اسرار نامه شیخ عطّار (ص ۹۲ طبع طهران) حکایتی از عبّادی آمده که محتمل است مربوط بهمان پدر و پسر باشد :

شنویم من از آن داننده استاد که چون عبّادی اندر نزع افتاد

همدرمان معروف غزّالی

پیش گفتیم که عمده تحصیلات رسمی غزّالی در نیشابور نزد امام الحرمین ابوالمعالی جوینی انجام گرفت . و نیز گفتیم که بیشتر علما و محدّثان خراسان خاصه قلمرو نیشابور در قرن پنجم هجری شاگردان امام الحرمین بودند (۱) غرض ما شماره همه شاگردان امام الحرمین نیست ، بلکه مقصود کسانی است که با غزّالی هم دوره و احیاناً در تحصیل با وی همچشم بوده اند .

۱ - شمس الاسلام عماد الدّین ابوالحسن علیّ بن محمد کیای هراسی :

(۱) رجوع شود به ابن خلکان و طبقات الشافعیه و یافعی و تذکرة الحفاظ .

تجلیل و طلاب را بتحصیل علوم تشویق کرده باشد .

سبکی در باره او می نویسد : « و كان ثاني الغزالي بل املح و اطيب في المنظر والصوت و ابين في العبارة و التقرير منه و ان كان الغزالي احداً و اصوب خاطراً و اسرع بياناً و عبارةً منه » .

غزلی شاعر در مرثیه کیا گفت و نیکو گفت :

هي الحوادث لا تبقى و لاتذر	مالبرية من محتومها و زر
لو كان ينجي علو من بوائقها	لم تكسف الشمس بل لم يخسف القمر
قل للجبان الذي امسى على حذر	من الحمام متى رد الردى الحذر
بكي على شمس الاسلام اذا فلت	با دمع قل في تشبيهها المطر
حبر عهدناه طلق الوجه مبتسماً	والبشر احسن ما يلقي به البشر

۲ - امام ابوالمظفر احمد بن محمد خوافی (خواف نیشابور) وی نیز

از همدرسان مخصوص غزالی و از شاگردان برگزیده و مقرب امام الحرمین بود .
یکچند قاضی طوس شد و در سال ۵۰۰ در طوس در گذشت .

علما و طلاب نیشابور میان ابوالمظفر خوافی و کیای هراسی و غزالی مقایسه می کردند و هر کدام را بجهتی بر آن دو دیگر رجحان می دادند . سبکی در باره خوافی می گوید : « قال معاصروه رزق من السعد في المناظرة كما رزق الغزالي من السعد في المصنفات » یعنی ابوالمظفر خوافی در مناظره نیک بخت بود چنانکه غزالی در تألیف و تصنیف .

امام الحرمین در وصف این سه تن از شاگردانش می گفت :

« الغزالي بحر مغدق والکيا اسد مخرق والخوافي نار محرق »

یعنی غزالی دریای بیکران است و کیا شیر دران و خوافی آتش سوزان .

ابو المعالی ۴۸۴ - ۵۵۶ پسر امام ابوالمظفر خوافی هم از فضایل عصر خود بود .

این هردو نفر که گفتیم از شاگردان ممتاز و همدرسان مخصوص غزالی بودند .

اما شاگردان دیگر امام الحرمین از معاصران غزالی :

۳ - عبدالجبار بن محمد بن احمد خواری از مردم خوار بی‌هق نه خوار ری ولادتش ۴۴۵ و فاتهش پنجشنبه ۱۹ شعبان ۵۳۶ بسیار سریع القلم بود و از راه کتابت گذران می کرد. کتاب مذهب کبیر (۱) را که بنوشتۀ طبقات الشافعیۀ ابن سبکی (ج ۴ ص ۲۴۳) نام دیگری است از « کتاب النہایة » تألیف ابو المعالی جوینی بیش از ۲۰ مرتبه برای مردم نوشت و اجرت گرفت .

۴ - ابونصر سراج عبدالرحمن بن احمد (۴۳۴-۵۱۸) از خواص امام الحرمین و از معیدان درس او بود .

۵ - استاد ابونصر بن استاد ابوالقاسم قشیری (عبدالرحیم بن عبدالکریم ابن هوازن) در شعر و ادب مهارت و نزد وزرا و اعیان تقرّب داشت و از دانشمندان معروف عصر خود شمرده می شد . یکچند در نظامیۀ بغداد در زمان تدریس شیخ ابواسحق شیرازی واعظ بود و در نیشابور بسال ۵۱۴ در گذشت .

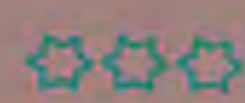
روزی بر استادش امام الحرمین وارد شد امام بارتجال گفت :

و تبدو کشمس و ترنو کریم	تمیس کغصن اذا ما بدا
لعبد الرحیم بن عبد الکریم	معانی النجابه مجموعه

(۱) کتاب مذهب کبیر مراد کتاب نہایة المطلب یا کتاب النہایة ابو المعالی جوینی است طبقات الشافعیہ (ج ۴ ص ۲۴۳) در ذیل ترجمۀ حال عبدالجبار خواری می نویسد : « قلت المذهب الکبیر هو النہایة » .

از اشعار استاد ابونصر :

لیال و صال قدمضین کآّ نه‌ا
و ایّام هجرا عقیبتها کآّ نه‌ا
لآلی عقود فی نحور الکواعب
بیاض مشیّب فی سواد الذّ وائب



تقبیل خدک اشتہی
لو نلت ذلک لم ابل
امل الیه انتہی
بالروح منّی ان تہی
دنیا ی لذّة ساعة
و علی الحقیقه انت ہی

۶ - ابوالمظفر ابیوردی محمد بن احمد : از شعرا و ادبای مشہور عصر غزالی و از جمله شاگردان امام الحرمین بود . دیوان شعر خود را چند بخش کرده بود از قبیل عراقیات و نجدیات و وجدیات . چند کتاب ہم در تاریخ و انساب تألیف کرد از جمله تاریخ نسا و ابیورد . وفاتش روز پنجشنبہ بیستم ربیع الاول ۵۰۷ در اصفہان اتفاق افتاد و بنا بر مشہور بدست دشمنانش مسموم شد .

از اشعار ابیوردی کہ تأسف بر روزگار گذشتہ ایرانیان خورده است :

ملکنا اقالیم البلاد فازعنت
فلما انتہت ایّامنا علقت بنا
لنا رغبة او رهبة عظماؤہا
شدائد ایّام قلیل رخاؤہا
فصار علینا بالہموم بکاؤہا
رقاق الحواشی کادیقتر ماؤہا
علینا اللیالی لم یدعنا جناؤہا
اذا ما ہممانان بتوح بما جنت



تنگرلی دہری و لم یدراننی
فبات یرینی الخطب کیف اعتداؤہ
اعزّ و احداث الزّمان تہون
و بت اریہ الصّبر کیف یکون



و هیفاء لا اصغی الی من یلومنی
علیہا و یغرینی بہا ان اعیبہا

امیل با حدی مقلتیّ اذا بدت الیها و بالآخری اراعی رقیبها
و قد غفل الواشی ولم یدرائنی اخذت لعینی من سلیمی نصیبها

۷ - ابوالحسن محمد بن حاتم طوسی استاد روایت ابوبکر بن سمعانی در نیشابور ماه جمادی الاولی سنه ۵۱۲ وفات کرد .

۸ - ابوالفتح حداد احمد بن محمد اصفهانی از مدرّسان نظامیه بغداد و فاتش در ۹۲ سالگی بسال ۵۰۰ هجری اتفاق افتاد .

۹ - محمد بن فضل فراوی ملقب به فقیه الحرم ۴۴۱ - ۵۳۰ .

۱۰ - ابوسعید اسماعیل بن احمد نیشابوری ولادتش ۴۵۰ - ۴۵۱ وفاتش در برد کرمان سنه ۵۳۲ .

۱۱ - ابوالقاسم سلمان بن ناصر انصاری صاحب شرح ارشاد و کتاب غنیه متوفی ۵۱۱ یا ۵۱۲ .

۱۲ - ابو حفص سرخسی - ۴۵۰ - ۵۲۹ .

۱۳ - امام عبدالغافر فارسی : ابوالحسن عبدالغافر بن اسماعیل بن عبد الغافر فارسی خطیب نیشابور و مؤلف کتاب سیاق در تاریخ نیشابور نواده دختری امام عبدالکریم قشیری اصلاً از مردم فارس بود و در نیشابور توطّن جست . نزد امام الحرمین تحصیل می کرد و مدت چهار سال ملازم خدمت استاد بود . تاریخ نیشابور را بنوشته ابن خلکان در اواخر ذیقعده ۵۱۸ پایان رسانید . تولّدش بسال ۴۵۱ وفاتش در سنه ۵۲۹ اتفاق افتاد .

امام عبدالغافر از معاصران معروف غزالی است که با وی رفت و آمد داشته و شرح احوال او را همانطور که از خودش شنیده در تاریخ نیشابور ثبت کرده است و ذهبی و سیکی و ابن خلکان و یافعی همه از وی نقل کرده اند .

پدرش اسمعیل بن ابوالحسن عبدالغافر بن محمد فارسی نیشابوری متوفی ۵۰۴

نیز از معاصران غزالی شمرده می‌شود .

۱۴ - ابونصر ارغیانی محمد بن عبدالله بن احمد بن عبدالله ولادتش ۴۵۴

وفاتش در نیشابور ماه ذی القعدة ۵۲۸ واقع شد .

۱۵ - ابوالفتح سهل بن احمد بن علی ارغیانی (ارغیان از نواحی

نیشابور است) در ارغیان منصب قضاء داشت ، سفری بعراق کرد و بخدمت عارف

مشهور حسن سمنانی پیوسته داخل در طریقه صوفیه شد و از مناظره توبه کرد

و از قضاء کناره گرفت و بخلوت و انزوا پرداخت . ولادتش ۴۲۶ وفاتش غره

محرم ۴۹۹ اتفاق افتاد .

دیگر از معاصران غزالی جز از همدرسان وی

و شاگردان امام الحرمین

۱۶ - ابوسعید واعظ معمر بن ابی‌عمامه علی بن معمر از خطبا و واعظان

معروف معاصر امام غزالی است ؟ در مواعظ خود غالباً حکایات و تاریخ گذشتگان

را می‌آورد و مابین کلماتش گاهی شوخی‌ها و مطایبات شیرین داشت ؛ با مستظهر

خلیفه عباسی محاضره و مصاحبت می‌نمود ولادتش در ۴۲۹ وفاتش ماه ربیع الاول

۵۰۶ يك سال بعد از وفات غزالی واقع شد .

یکی از مواعظ تاریخی او خطابیه‌ای است که در حضور خواجه نظام‌الملک

طوسی ایراد کرده بود که عین آن را ابن جوزی در المنتظم نقل کرده است، صاحب

تجارب السلف آن خطبه را بنام « النصیحة النظامیه » آورده و تاریخ انشاء آن را بعد

از سنه ۴۸۰ نوشته است ، اما عبارت خطبه در دو کتاب بسیار فرق دارد و ظاهراً

ضبط ابن جوزی صحیح‌تر و معتبرتر است .

از متن این موعظه خوب معلوم می‌شود که جنبه علم و دیانت در آن زمان

چه اندازه در روح ملوک و سلاطین و وزراء مخصوصاً خواجه نظام‌الملک رسوخ

داشته است که سخنان تند و مواعظ صریح خطبا و وعظا را تحمل می کرده‌اند.

یکی از فقرات آن خطابه اینست که خطاب به نظام‌الملک می‌گوید :

« و انت يا صدر الاسلام و ان كنت وزير الدولة فانت اجير الامة استأجرك

جلال الدولة بالاجرة الوافرة لتنوب عنه في الدنيا والآخرة فاما في الدنيا ففي

مصالح المسلمين و اما في الآخرة فلتجيب عند رب العالمين. »

پیداست که ملوک و وزرا در آن عهد خود را مسؤول ملت می‌دانستند و ملت

هم بچشم مسؤولیت بایشان می‌نگریستند و گر نه این‌طور موعظه و نصیحت بایشان نمی‌کردند .

واعظ در همان خطابه ، خطاب به نظام‌الملک می‌گوید : امرا و وزرا مسؤول

خدا و رعیت‌اند اکنون که فرصت بدست داری در بسط عدل و ترفیه احوال خلائق و آبادی بلاد مسلمانان کوتاهی مکن که فردا پشیمانی سود ندارد .

ابن جوزی می‌گوید در آن سال که خواجه نظام‌الملک به بغداد آمد در جامع

«مهدی» نماز جمعه گزارده و ابوسعید در حضور او خطبه خواند و مواعظ را اند ؛

خواجه نظام‌الملک چون مواعظ وی بشنید سخت بگریست و فرمود تا یک‌صد دینار

به واعظ انعام بدهند ، ابوسعید آنرا نگرفت و گفت من مهمان امیر المؤمنین هستم

و در ضیافت او بکسی نیاز ندارم خواجه فرمود که آن مبلغ را بگیر و بفقرا بذل کن ،

ابوسعید گفت فقرا و نیازمندان بر در تو بیشترند ؛ و بالجمله چیزی از آن نپذیرفت (۱).

علاوه می‌کنم که صاحب تجارب السلف متن آن خطابه را بعربی نقل و خود

آنرا بفارسی ترجمه کرده است ، خوانندگان می‌توانند از این کتاب و منتظم ابن جوزی

استفاده کنند .

۱۷- ابوالحسن دامغانی قاضی القضاة ابوالحسن علی بن ابی‌عبدالله محمد بن

علی بن محمد بن حسن بن عبدالملک بن حمّویة دامغانی ، پدرش هم منصب قاضی القضاتی داشت ولادت وی در رجب ۴۴۹ و وفاتش شب یکشنبه ۱۴ محرم ۵۱۳ در بغداد اتفاق افتاد .

در سنه ۴۶۶ که شانزده ساله بود منصب قضا بدو تفویض شد و تا آن زمان اتفاق نیفتاده بود که کسی را با آن سن^۱ و سال منصب قضا داده باشند ، ابوالحسن دامغانی مردی فقیه و دیندار بود و در شروط و سجالات و دیگر امور مربوط بقضاوت معرفت کامل داشت . در عهد چهار خلیفه عباسی : قائم و مقتدی و مستظهر و مسترشد دارای منصب قضا بود ، در سال ۴۸۸ خلیفه مستظهر عباسی منصب قاضی القضاة بدو داد .

۱۸ - غزّی ، ابراهیم بن یحیی (۴۴۱-۵۲۴) مانند ابیوردی که پیش گفتیم و ارجانی و طغرائی که پس از این خواهیم گفت مشهورترین شعرای تازی گوی عصر غزّالی بودند . رشید و طواط بسیاری از اشعار غزّی را در کتاب حدایق السّحر برای صنایع بدیع شاهد آورده و صاحب چهارمقاله خواندن دیوان او و ابیوردی را برای هر دبیری لازم شمرده است .

غزّی در دمشق نزد نصر مقدّسی بسال ۴۸۱ سماع حدیث کرد سپس به بغداد رفت و سالها در مدرسه نظامیه سکنی داشت و مدایح و مراثی در باره مدرّسان می گفت (۱) . سپس از بغداد به خراسان آمد و بمدح رؤسا و بزرگان پرداخت و اشعارش در آن نواحی شهرت یافت . سفری هم به کرمان رفت و ناصرالدین مکرّم بن علاء وزیر معروف کرمان را مدح گفت (۲) و همچنان در خراسان و کرمان و دیگر

(۱) چند بیت از مرثیه او را در وفات کیای هراسی ص ۳۱۵ نقل کردیم .

(۲) از جمله مدایحش قصیده بائیة مفصلی است که بعض ابیات آنرا ابن خلکان

نقل کرده است .

بلاد ایران بگردش بود تا در سنه ۵۲۴ میان مرو و بلخ وفات کرد و در بلخ بخاکش سپردند .

از اشعار مشهور اوست :

قالوا هجرت الشعر قلت ضرورة	باب الدواعی و البواعث مغلق
خلت الديار فلا کریم یرتجی	منه النوال ولا ملیح یعشق
ومن العجائب انه لا یشتری	و یخان فیہ مع الکساد ویسرق

۱۹ - خطیب تبریزی ابو زکریّا یحیی بن علی از مشاهیر علمای ادب و نحو و لغت و از جمله شاگردان معروف ابوالعلاء معری است ، در علوم ادبیّه تألیفات بسیار دارد که از قدیم تا کنون مورد توجه علما و اهل فضل و ادب بوده است از قبیل شرح حماسه ابی تمام و شرح دیوان متنبی و شرح سقط الزند ابوالعلاء معری و شرح معلقّات و دیگر مؤلّفات که قسمتی را ابن خلکان بر شمرده است ، وی نخستین بار کتابدار و سپس مدرّس ادبیّات مدرسه نظامیه بغداد شد . تولّدش در تبریز بسال ۴۲۱ و فاتهش در بغداد بمرض فجاءه روز سه شنبه جمادی الاخره ۵۰۳ اتفاق افتاد (۱) .

۲۰ - ابن منده اصفهانی ابو زکریّا یحیی بن عبدالوهاب صاحب تاریخ اصفهان از بزرگان ادب و تاریخ بوده و تألیفات سودمند داشته است . ولادتش بامداد سه شنبه ۱۹ شوّال ۴۳۴ و فاتهش روز عید گوسپند کشان بسال ۵۱۲ در اصفهان اتفاق افتاد و یافعی در ۵۱۱ ضبط کرده است .

در خانواده ابن منده جماعتی اهل علم و فضل بودند که نامشان در کتب تراجم از قبیل معجم الادباء و ابن خلکان آمده است .

(۱) برای بقیه احوالش رجوع شود بکتاب تجارب السلف و ابن خلکان و طبقات سبکی و تاریخ یافعی .

۲۱ - حریری ابوالقاسم بن علی بن محمد صاحب مقامات حریری در سال ۴۴۶ ولادت یافت و در سنه ۵۱۶ یا ۵۱۵ در گذشت .

۲۲ - میدانن ابوالفضل احمد بن محمد نیشابوری میدانن (میدان محلّه بیست در نیشابور) صاحب دو کتاب مهمّ مجمع الامثال و السامی فی الاسامی در نیشابور بسال ۵۱۸ از این سرای رخت بر بست .

۲۳ - قاضی آرجانی احمد بن محمد ۴۶۰-۵۴۴ از مردم آرجان از قصبه های اهواز بود و در نظامیه اصفهان تحصیل کرد و در تستر و عسکر مکرّم منصب قضاء داشت . با مقام قضاء و فقاہت شعری بغایت رقیق و دلپسند و در شعرای ایرانی نژاد تازی گوی مقامی بس ارجمند دارد از اشعار اوست :

انا اشعرُ الفقهاء غیر مدافع	فی العصر او انا افقه الشعراء
شعری اذا ما قلت دوّنه الوری	بالطّبع لا بتکلف الالتقاء
کالصوّت فی ظلّ الجبال اذا علا	للسّمع هاج تجاوب الا صداء

۲۴ - ابن خازن کاتب دینوری احمد بن محمد بن فضل از فضلالی ایرانی نژاد و در نظم و نثر تازی استاد بود . در سال ۵۱۸ و بنوشته ذهبی ۵۱۲ وفات یافت .

۲۵ - شهرستانی ابوالفتح محمد بن عبدالکریم صاحب کتاب ملل و نحل از مردم شهرستان خراسان و از دانشمندان بزرگ قرن پنجم و ششم هجری است که امام غزالی و برادرش عهد او را درک کردند . شهرستانی شیعی مذهب بود و مطابق بعض مدارک معتبر در باطن مذهب اسماعیلیّه باطنیه را داشت ؛ وفاتش در سال ۵۴۸ و بقولی در ۵۵۹ واقع شد . ابن خلّکان می گوید تولّد شهرستانی را من در مسوّدات خودم سنه ۴۶۷ نوشته و ندانم از کجا نقل کرده ام امّا ابن سمعانی در ذیل انساب ۴۷۹ نوشته است .

امام فخرالدین رازی در کتاب مناظرات (مسأله دهم) بمناسبتی در باره

کتاب ملل و نحل شهرستانی گفت و گو می کند و برای تألیف این کتاب چندان ارزش و اهمیت قایل نمی شود ؛ و نیز علاوه می کند که مندرجات این کتاب چندان قابل اعتماد و اعتبار نیست .

وی می گوید که قسمت مذاهب اسلامی این کتاب مأخوذ است از کتاب **الْفَرَق بَيْنَ الْفِرَق** تألیف استاد ابو منصور بغدادی که مردی متعصب بوده و گفته های وی درباره مذاهب اسلامی قابل اطمینان و اعتماد نیست .

قسمت احوال فلاسفه آن کتاب نیز مأخوذ از کتاب **صَوَانِ الْحِكْمَةِ** است و قسمت ادیان عرب را نیز از کتاب **ادیان العرب** جاحظ برداشته است ؛ تنها قسمت مهمی که در کتاب ملل و نحل شهرستانی وجود دارد فصول اربعه است که حسن بن محمد صبحاح بفارسی نوشته بود و شهرستانی به عربی نقل کرده است .

چون سخن امام فخرالدین رازی باینجا رسید طرف صحبت و مناظره اش که شرف الدین محمد بن مسعود مسعودی نام داشته است گفت که اتفاقاً همین فصول اربعه را هم امام محمد غزالی قبل از شهرستانی در کتاب خود که در رد^۱ باطنیه نوشته آورده و آنرا با دلایل محکم متین رد^۲ کرده است (۱) .

۲۶ - **ابوسهل بسطامی نیشابوری** جمال الاسلام محمد بن موفق پس از وفات پدرش که از رؤسای شافعیّه بود با مساعدت امام ابوالقاسم قشیری بجای پدر نشست و از طرف پادشاه سلجوقی منصب زعامت و لقب جمال الاسلام بدو داده شد . وی همان کسی است که در فتنه عمیدالملک کندی از سر دسته های مخالفان بود و در فصول پیش از وی نام بردیم . سبکی در طبقات الشافعیّه نام او را در جزو اشخاصی که میان ۴۰۰ - ۵۰۰ وفات کرده اند ضبط نموده و تولّد او را در سال ۴۲۳ نوشته است .

(۱) در این باره قبلاً گفت و گو کرده و عین گفته های غزالی را نیز ذکر کرده ایم ، اینجا حاجت بتکرار نیست .

۲۷ - محمد بن عبدالکریم بن احمد بن طاهر و زان از فضالای زمان خود و مانند پدر و جدش از رؤسای معروف شهر ری بود . قسمتی از تحصیلاتش نزد ابوبکر خجندی انجام گرفت و از تألیفاتش شرح و جیز غزالی است . وفاتش در حدود ۵۲۵ درری اتفاق افتاد . نواده اش محمد بن عبدالکریم بن محمد عبدالکریم احمد متوفی ۵۹۸ نیز از فضالای عصر خود بود .

غزالی بصاحب ترجمه نامه پی بفارسی نگاشته که در رساله فضائل الانام نقل شده است .

۲۸ - احمد بن عمر ارغیانی شاگرد ابوالحسن واحدی مفسر معروف متوفی ۴۸۶ (رجوع شود بشرح زبیدی بر احياء العلوم ج ۱) .

در رساله فضائل الانام در ضمن نامه ها که غزالی بفقها و ائمه دین نوشته است می نویسد : « نامه پی که بخواجه امام زاهد احمد ارغیانی که از مختلفه حجة الاسلام بود نوشته مشتمل بر ذکر طریق سعادت و شقاوت و حث بر اتباع منهاج سعادت و تحذیر از طریق شقاوت » . و درست معلوم نیست که مقصود همین احمد بن عمر است یا احمد بن علی پدر ابوالفتح سهل یا شخص دیگر یا آنکه نسخه افتادگی دارد و اصل سهل بن احمد بوده است که ترجمه حالی از وی نوشتیم .

۲۹ - زمخشری جارا لله محمود بن عمر بن محمد صاحب تفسیر کشاف از مردم زمخشر از دیه های خوارزم و از مشاهیر علما و ادبای سده پنجم و ششم هجری است . از جمله تألیفاتش کتاب مفصل است در نحو که آنرا غره رمضان ۵۱۳ شروع و غره محرم ۵۱۵ ختم کرد . تولدش در زمخشر روز چهارشنبه ۲۷ رجب ۴۶۷ و وفاتش در جرجانیه خوارزم شب عرفة سال ۵۳۸ اتفاق افتاد .

داستان فرزالی و زمخشری

شیخ بهائی در کتاب کشکول (چاپ نجم الدوله ص ۵۹۵) از شرح مثنوی

ملاقات غزالی با سید مرتضی

قاضی نورالله شوشتری در کتاب **مجالس المؤمنین** نقل می کند که غزالی در راه حج^۳ با سید مرتضی علم الهدی ملاقات کرد و از برکت انقاس او از مذهب تسنن بر گشت و شیعه^۴ خالص شد و گفت :

دوست بر ما عرض ایمان کرد و رفت

پیر گیری را مسلمان کرد و رفت

پس از سفر حج^۳ برادرش امام احمد غزالی با او در این باره مباحثه کرد و بحثشان دو روز امتداد یافت و روز سوم امام احمد بمرگ مفاجاة در گذشت .

سپس می گوید که شهید ابو عبدالله مکی ملاقات غزالی را با سید مرتضی تکذیب کرده است . و خود قاضی نورالله احتمال می دهد که ملاقات غزالی با شریف ابواحمد پسر میررضی^۵ الدین اتفاق افتاده باشد .

صاحب روضات و طرایق الحقایق نیز مطلب فوق را از مجالس المؤمنین نقل کرده اند .

راجع باینکه غزالی سنّی یا شیعه بود حقیقت امر واضح آما از نظر تاریخی ملاقات او با سید مرتضی علم الهدی دروغ محض است زیرا سید مرتضی ابوالقاسم علی بن حسین بن موسی بن محمد ملقب به علم الهدی در سنه ۳۵۵ متولد شد و در سال ۴۳۶ یعنی ۱۴ سال پیش از ولادت غزالی وفات یافت . و برادرش سیدرضی محمد بن حسین که جامع نهج البلاغه است سی سال پیش از وی در ۴۰۶ وفات کرده بود . وانگهی امام احمد غزالی باصح^۶ و شهر اقوال ۱۵ سال بعد از امام محمد در ۵۲۰ بدرود زندگانی گفت . تنها روایت ضعیف بی اساسی داریم که وفات

امام احمد در ۵۰۴ يك سال پيش از امام محمد بوده است .

بهر حال ملاقات غزالی متوفی ۵۰۵ با سید مرتضی علم الهدی متوفی ۴۳۶ ممکن نیست .

اما ابواحمد معروف به ابواحمد عدنان پسر سید رضی بنوشتۀ ابن اثیر بعد از سید مرتضی تقيب علويين شد و در سال ۴۴۹ یعنی يك سال پيش از تولد غزالی وفات کرد . پس ملاقات آنها نیز ممکن نیست .

آقا محمد علی کرمانشاهی در کتاب **مقام الفضل** در جواب کسی که سؤال از حال امام ابو حامد غزالی کرده و پرسیده است که آنچه می گویند وی در راه مکه با سید مرتضی مناظره کرد و بدین سبب شیعه شد و کتاب **سر العالمین** را تألیف کرد اصلی دارد یا نه ، می نویسد : « ملاقات غزالی با سید مرتضی رازی صاحب **تبصرة العوام** باشد ولکن حکم بآن موقوف است بر موافقت تاریخ عصر او و الحال بخاطر ندارم . »

در کتاب **حديقة الشیعة** که نسبت بمقدس اردبیلی داده اند و از وی نیست نیز می نویسد : « سید مرتضی که در راه مکه مباحثه با غزالی ناصبی نموده سید مرتضی ابن داعی رازی است که از اکابر علماء شیعه و مؤلف کتاب **تبصرة العوام** بفارسی و کتاب **الفصول النامة فی هداية العامة** بعربی بوده است . »

این عقیده نیز محققاً خطاست ، زیرا سید مرتضی بن داعی رازی (سید صفی الدین ابوتراب مرتضی بن قاسم حسنی رازی) در نیمۀ دوم قرن هفتم می زیسته و کتاب **تبصرة العوام** را در همان زمان تألیف کرده و مکرر از غزالی نام برده و از مؤلفاتش مطالبی نقل کرده و بروی شعثها رانده است . پس ملاقات غزالی با وی نیز ممکن نیست .

بعضی احتمال داده اند که امام غزالی را با سید مرتضی مقتول ۴۸۰ که

در صدر عنوان از وی نام بردیم ملاقاتی اتفاق افتاده باشد والله العالم (۱).

۳۱ - ابوالمعالی محمد حسینی علوی محمد بن عبیدالله بن علی بن حسن

حسینی علوی صاحب کتاب بیان الادیان که در سال ۴۸۵ هجری قمری تألیف شده است (۲).

۳۲ - ابواسحق شیرازی ابراهیم بن علی بن یوسف فیروز آبادی مدرس

مشهور نظامیه بغداد از سال ۴۵۹ تا ۴۷۶ (۳) و مؤلف کتاب طبقات الفقهاء در رجال و تنبیه و مذهب در فقه و نکات در خلاف و لمع با شرح آن و تبصره در اصول فقه و ملخص و معونه در جدل، در فیروز آباد فارس بسال ۳۹۲ متولد شد و از آنجا برای تحصیل به شیراز آمد و نزد ابوعبدالله بیضاوی و ابن رامین درس خواند و در سال ۴۱۵ به بغداد رفت و نزد قاضی ابوالطیب طبری تحصیل کرد و از معیدان درس استاد شد. فن اصول را از محضر ابوحاتم قزوینی فرا گرفت و نزد استادان دیگر نیز به فرا گرفتن علوم پرداخت تا استاد مسلم زمان خویش گردید و صیت شهرتش در بلاد و ممالک اسلامی انتشار یافت. طالبان علم از اطراف و اکناف بخدمتش می پیوستند و از محضرش استفاده می کردند. در فن مناظره و جدل و خلاقیات یگانه زمان خویش بود و مسائل خلافی را بتعبیر مورخان چنان حاضر و از برداشت که نماز گزاران سورة فاتحة الكتاب را.

گویند که ابن صباغ معاصر و رقیب شیخ ابواسحق گفت اگر شافعی و

(۱) رجوع شود بکتاب مجالس المؤمنین و مقام الفضل و حقیقة الشیعه و طرایق الحقایق و روضات الجنات در ترجمه احوال امام محمد غزالی و سید مرتضی بن داعی رازی و مقدمه استاد ارجمند آقای عباس اقبال آشتیانی بر کتاب تبصرة العوام.

(۲) رجوع شود بمقدمه جناب قاضی محترم آقای اقبال آشتیانی بر کتاب بیان الادیان.

(۳) داستان خواجه نظام الملك با شیخ ابواسحق و شرح مدرسی وی در نظامیه در

ابو حنیفه باهم سازگار شوند معلومات ابو اسحق از میان خواهد رفت. شیخ این سخن بشنید و برای اینکه مقامات علمی خود را ثابت کند و بفهماند که معلوماتش منحصر بمسائل خلافتیه نیست کتاب مهذب را در فقه تألیف کرد.

معروفست که چند مرتبه این کتاب را بپرداخت و چون مطابق دلخواهش نبود بدجله انداخت. عاقبت شاگردان و اصحابش مسودات یکی از نسخ را بدست آوردند و بر آن اتفاق کردند.

پاره‌یی از مناظرات ابواسحق با ابوالمعالی جوینی و ابوعبدالله دامغانی (۱) درج ۳ طبقات الشافعیّه نقل شده است.

وفاتش باصح و اشهر اقوال شب چهارشنبه ۲۱ جمادی الآخره سنه ۴۷۶ در بغداد اتفاق افتاد و تربتش در آن شهر معروف بوده است.

شیخ ابواسحق برسالت از طرف خلیفه عباسی المقتدی بامر الله (۴۶۷ - ۴۸۷) که از ناحیه عمید ابوالفتح بن ابواللّیث تشویش خاطری داشت از بغداد سفر به خراسان و نیشابور کرد. خلیفه از وی خواهش کرده بود که نزد ملک‌شاه و خواجه نظام‌الملک برود و درباره مقاصد خلیفه با آنها گفت و گو کند. ابواسحق رسالت بگزارد و مقضی المرام با نامه‌ها که از ملک‌شاه و نظام‌الملک همراه داشت به بغداد برگشت. در همین سفر دختر پادشاه سلجوقی را برای المقتدی بامر الله خواستگاری کرد. مقصود پادشاه این بود که نواده‌اش ولیعهد خلافت باشد. بعدها پسری جعفر نام از این دختر بوجود آمد اما خلیفه او را ولیعهد نکرد و احمد المستظهر بالله را (۴۸۷ - ۵۱۲) جانشین خود ساخت و از اینرو خاطر سلطان سلجوقی بر خلیفه بشولید.

(۱) قاضی القضاة ابوعبدالله محمد بن علی دامغانی وفاتش با امام الحرمین در یک سال

اتفاق افتاد (۴۷۸).

در این سفر مردم خراسان بی اندازه شیخ ابواسحق را تجلیل کردند و بدو احترام گذاردند تا جایی که خاک پای او را باستشفا می بردند . در بسطام يك نفر از زهاد صوفیه معروف به سهیلکی نزد ابواسحق آمد و بوضعی شگفت آور یکدیگر را دیدار کردند . شیرازی او را بی حد بزرگداشت بطوری که سبب حیرت همگنان گردید . و در نیشابور امام الحرمین با احترام همکاری غاشیه شیخ ابواسحق را بدوش کشیده همچون چا کران در رکابش می رقت و بدین معنی مباحثات می کرد (۱) .

۳۳ - یحیی بن علی بن حسن حلوانی بعضی نام پدر او را (بندار) گفته اند . از شاگردان شیخ ابواسحق و در جزو علما و ادبای عصر خویش بود . یکچند در بغداد منصب احتساب داشت و سپس مدرس نظامیه شد . از طرف خلیفه المسترشد بالله برسات نزد خاقان ماوراء النهر محمد بن سلیمان رفت و در سمرقند ماه رمضان ۵۳۰ وفات یافت تولدش ذوالحجّه سال ۴۵۰ یا ۴۵۱ بود . (طبقات ج ۴ ص ۳۲۳) .

۳۴ - ابن صباغ ۴۰۰ - ۴۷۷ ، در علما و رجال شافعیّه چند تن بنام ابن صباغ داریم و مقصود ما ابونصر عبدالسید بن محمد بن عبدالواحد است که نخستین مدرس نظامیه بغداد و صاحب چند تألیف از آنجمله شامل و کامل بود . وی را در متفق و مختلف (۲) با ابواسحق شیرازی مانند می کردند و برای فرا گرفتن علوم از هر سوی بخدمت آنها می شتافتند (۳) .

-
- (۱) برای باقی احوال شیخ ابواسحق و اختلافاتی که در سال تولد و وفات او هست رجوع شود بکتاب کامل ابن اثیر و طبقات الشافعیه و ابن خلکان و یاقعی .
- (۲) مقصود از متفق مسائل اتفاقیه است در مقابل مختلف یعنی مسائل خلافیه شافعی و ابوحنیفه (ج ۳ طبقات ص ۲۳۱) .
- (۳) برای باقی احوال ابن صباغ و سایر اشخاص که باین نام مشهور بوده اند رجوع شود بطبقات الشافعیه و ابن خلکان .

۳۵ - ابو سعد متولّی ابو سعد عبدالرحمن بن ابوسعید مأمون بن علی[ؑ] بن ابراهیم متولّد ۴۲۶ یا ۴۲۷ متوفّی شب جمعه ۱۸ شو^{ال} ۴۷۸ . مقصود کسی است که پس از شیخ ابواسحق مدرّس نظامیّه بغداد شد و معزول گشت و ابن صباغ بجای او آمد . دوباره ابن صباغ معزول شد و ابوسعید بجای او نشست و این بار تا آخر عمرش در منصب تدریس پا بر جای بود .

کنیت این شخص مسلماً (ابوسعید) بوده است و برخی باشتباه (ابوسعید) نوشته‌اند . در ج ۳ طبقات الشافعیّه نام و نسب او را صریحاً بطوریکه در صدر عنوان نوشتیم ضبط کرده و یافعی در وقایع ۴۷۸ نوشته است که بقول اصحّ ابوسعید و بگفتار بعضی ابوسعید . در ابن خلکان (چاپ طهران ص ۲۹۸) عنوان ترجمه (ابوسعید متولّی) است با نسخه بدل (ابوسعید) . و در ص ۳۲۹ ذیل ترجمه ابن صباغ (ابوسعید) و در ص ۳ ذیل ترجمه شیخ ابواسحق (ابوسعید) نوشته است . پس معلوم می‌شود که در نسخه کتاب اشتباهی رخ داده یا آنکه خود ابن خلکان تردیدی داشته است .

از مدرّسان نظامیّه بغداد يك نفر بکنیت ابوسعید داریم که زمانش بعد از ابوسعید متولّی بوده و بنوشته یافعی در سال ۵۲۷ وفات یافته است .

۳۶ - ابوالقاسم دُبوسی سید علی بن مظفر علوی حسینی از مردم دُبوسه (۱) نسبش با امام زین العابدین علیه السلام می‌پیوست .

در جمادی الاولی سال ۴۸۹ بمدرّسی نظامیّه به بغداد رفت و روز یکشنبه غرّه جمادی الآخره از همان سال شروع بتدریس کرد و در ۲۰ جمادی الآخره ۴۸۲ در گذشت .

وی همان کسی است که در اصفهان با امام الحرمین مناظره کرد و چون بروی

(۱) شهرکی است میان بخارا و سمرقند ابن خلکان ج ۱ ص ۲۷۴ .

چیره گشت باها نت گفت: **اَیْن کَلَابُک الضَّارِیَّة** ؟

۳۷- **ابومحمد فامی** عبدالوہاب بن محمد بن عبدالوہاب فامی شیرازی از فقہای معروف زمان خود و بقول ابن منده حافظ ترین علما در مذهب شافعی بود و حدود ۷۰ تألیف داشت از جمله کتاب **تاریخ الفقہاء** . وی از شیراز به بغداد رفت و با حسین بن علی طبری در تدریس نظامیہ شرکت داشت. وفاتش در شیراز ۲۷ رمضان ۵۰۰ هجری واقع شد .

۳۸- **حسین بن علی طبری** - مؤلف کتاب **عده** در شرح ابانہ فورانی از شاگردان ابواسحق شیرازی بود و پس از ابوالقاسم دبوسی نخست با استقلال مدرس نظامیہ بغداد شد و سپس ابومحمد فامی با او شرکت یافت باین ترتیب کہ ہر کدام یک روز تدریس می کردند تا در سال ۴۸۴ امام غزالی مدرس نظامیہ گشت و طبری و فامی از کار افتادند . پس از آنکہ غزالی بترك مناصب بگفت و از بغداد مہاجرت فرمود باز حسین طبری بر سر کار آمد و در ۴۹۵ بمرد .

۳۹- **ابوبکر خجندی** . ترجمہ حال وی و چند تن از خانوادہ خجندیہ را در ص ۱۳۳- ۱۴۰ نوشتیم .

۴۰- **ابوالمحاسن رویانی** . عبدالواحد بن اسمعیل بن احمد در رویان و طبرستان منصب قضاء و در نظامیہ طبرستان مقام مدرسہ داشت اواخر عمر در آمل کہ وطن خانوادہ اش بود اقامت جست و روز جمعہ ۱۱ محرم ۵۰۲ بدست فداییان اسمعیلیہ کشتہ شد . ولادتش ذی الحجہ ۴۱۵ بود .

۴۱- **حافظ ابوالقاسم رملی** . مکی بن عبدالسلام بن حسین از مردم بیت المقدس در جنگہای صلیبی مسلمانان را پیشوایی می کرد و آنان را بجنگ با نصاری برمی انگیزخت . چون صلیبیہا بیت المقدس را گرفتند وی را اسیر نمودند و منادی کردند کہ اگر مسلمانان ہزار دینار فدیہ بدهند ابوالقاسم را آزاد می کنیم .

هیچ کس جان بهای ویرا نداد و در ۱۲ شعبان ۴۹۲ بدست صلیبیان کشته شد !
ولادتش روز عاشورا سنه ۴۳۲ (مرآة الجنان یافعی در حوادث ۴۹۲ و طبقات الشافعیه
ج ۴ ص ۲۰) .

بعض معاصران غزالی که دشمن و مخالف وی بودند

۴۲ - ابو عبدالله محمد بن ابوالفرج مالکی معروف به زکی مغربی
از مردم صقلیه یکی از علمای نحو و لغت معروف آن زمان بود ؛ سفری به عراق
رفت و از آنجا به خراسان شد آنگاه به غزنه و بلاد هند سفر کرد و عاقبت در اصفهان
بسال ۵۱۰ وفات یافت .

ابو عبدالله مالکی با علما و ائمه آن عهد مناظرات و مشاجرات فراوان داشت
و در حق آنها طعن و بدگویی می کرده مخصوصاً نسبت بامام غزالی بسیار بدبین
و بدگوی بوده هر وقت از وی نام می برد او را با صفت ملحد بی دین و مجوسی یاد
می کرد و مثلاً می گفت : « قال الغزالی المجوسی » (۱) .

۴۳ - ابوالفتح اسعد بن محمد میهنی منسوب به میهنه که دیهی است میان
سرخس و ابیورد معروف به اسعد مهنه یا میهنه . در فن خلافت و مناظره مهارتی
داشت و در عصر خویش بفضل و دانش مشهور بود . يك چند در نظامیه مرو تدریس
می کرد . سلطان محمود سلجوقی او را از خراسان به عراق خواند و کم کم کارش
بالا گرفت و بعد از سال ۵۲۰ در همدان در گذشت .

شاعری در جزو مفاخر خاوران از وی نامبرده است :

تا سپهر صیت گردان شد بخاک خاوران

تا شبانگاه آمدش چار آفتاب خاوری

خواجیهی چون بوعلی شاذان وزیر نامدار

عالمی چون اسعد مہنہ زہر شینی بری

صوفی صافی چو سلطان طریقت بوسعید

شاعری قادر چو مشہور خراسان انوری

اسعد مہنہی از مخالفان غزالی بود و بنوشتہ تذکرہ دولتشاہ وی همان کسی است کہ با غزالی مناظرہ کرد و از وی پرسید کہ تو مذهب ابوحنیفہ داری یا شافعی. غزالی فرمود در عقلیات مذهب برہان دارم و در شرعیات مذهب قرآن نہ ابوحنیفہ بر من خطئی دارد و نہ شافعی بر من براتی .

گویند در وقت مرگ بر سر و صورت خویش طپا نچہ می زد و پیوستہ می گفت:

وَاحْسَرْتُ عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ (طبقات الشافعیہ ج ۴ ص ۳۰۳ و تذکرہ دولتشاہ سمرقندی) . شہر زوری در تاریخ الحکماء نام از اسعد مہنہی بردہ و اورا در جزو حکما و فلاسفہ شمردہ و نوشتہ است کہ وی در فلسفہ شاگرد ابوالعباس لوگری بود . شاید مقصودش اسعد مہنہی باشد کہ در صدر عنوان از وی نام بردیم .

۴۴ - ابوبکر طرطوشی محمد بن ولید بن محمد اندلسی از فقہای مالکیہ

معروف بہ ابن ابی رندقہ (۴۵۱ - ۵۲۰) . از مخالفان و معارضان غزالی بود و کتابی در معارضہ با احیاء العلوم تألیف کرد . بنوشتہ یافعی وی همان کسی است کہ خواست در شام با غزالی مناظرہ کند غزالی فرمود تر کُناه لصبیۃ فی العراق (ابن خلکان و یافعی و کتاب الاعلام) .

۴۵ - مازی ابو عبد اللہ محمد بن علی بن عمر تمیمی از فقہای مالکیہ و

از دشمنان سخت غزالی بود . ہشتاد و سہ سال زندگانی کرد و در ۱۸ ربیع الاول

۵۳۶ در گذشت .

معاصران غزالی از حکما و مشایخ صوفیه

۴۶ - **خواجه عبدالله انصاری هروی** شیخ الاسلام ابو اسماعیل عبدالله بن محمد بن علی بن محمد بن علی بن جعفر معروف به پیر هروی از مشایخ صوفیه خراسان ولادتش ذی الحجه ۳۹۵ و فاتش حوالی غروب آفتاب جمعه ۲۴ ذی الحجه ۴۸۱ اتفاق افتاد .

خواجه عبدالله انصاری مردی عالم متورع بود و در تورع و دین داری تعصب عجیب داشت ، یکی از وقایع مهم زندگانی او را ابن جوزی در وقایع سال ۴۷۸ نوشته است که در ماه رمضان این سال در هرات خطیبی فیلسوف بمشرب فلاسفه سخن گفت و شیخ عبدالله انصاری از در این کار باوی در آویخت و گروهی بحمايت انصاری برخاستند و غوغا و فتنه‌یی عجیب در هرات برپا شد ؛ خطیب فیلسوف را زدند و خانه‌اش را بسوختند وی به فوشنج (= پوشنگ) رفت و بقاضی ابوسعدا بن ابی یوسف پناه برد که استاد و معلم خود خواجه عبدالله بود ، اما غوغا دنبال او را رها نکرده بفوشنج رفتند و بقاضی ابوسعدا نیز گزند رسانیدند و بدین سبب نیز زد و خوردها واقع شد و گروهی زخم خوردند ، عاقبت آتش فتنه بالا گرفت تا مدرسه نظامیه آنجا ، خواجه نظام الملک طوسی کس فرستاد و عبدالله انصاری را از هرات تبعید کرد تا فتنه بیارامید و پس از چندی به هرات برگشت .

۴۷ - **خواجه یوسف همدانی** ابو یعقوب یوسف بن ایوب بن یوسف از مشایخ صوفیه مرو بود و ۹۴ ساله در ماه ربیع الاول سنه ۵۳۵ وفات یافت .

۴۸ - **عین القضاة ابوالمعالی عبدالله بن محمد میانجی** همدانی از طرفداران امام محمد غزالی و مرید و تربیت یافته امام احمد غزالی بود . ابو القاسم وزیر در گزینی بهمین جرم که پیرو غزالی است او را در همدان بدار آویخت (چهارشنبه ۷ جمادی الآخره از سال ۵۲۵) .

سبکی می نویسد که عزیز بی اندازه به عین القضاة اعتقاد داشت و از ارادتمندان وی بود . ابوالقاسم در گزینی با عزیز بد بود و چون ایّام نکبت عزیز برسد ، ابوالقاسم قصد عین القضاة کرد و جماعتی از علما حکم بقتلش دادند . ابوالقاسم وی را دستگیر کرده به بغداد فرستاد و دوباره او را از بغداد به همدان آورده بدار آویخت . عین القضاة رساله‌یی از بغداد بدوستان همدانش نوشته است که دل سنگ را می گدازد . این بیت در ضمن نامه اوست .

اسجناً و قیداً و اشتیاقاً و غربه
و نأی حبیب انّ دالّ العظیم

توضیحاً مراد سبکی رساله‌یی است که بنام شکوی الغریب شهرت دارد و از تألیفات مهمّ عین القضاة است ؛ و مرادش از « عزیز » خواجه عزیزالدین مستوفی وزیر محمود بن محمد بن ملک‌شاه سلجوقی که عموی عماد کاتب صاحب تاریخ سلاجقه بود و بعد از وی ابوالقاسم در گزینی که با وی رقابت و دشمنی داشت بجای او وزارت یافت .

در مکاتیب عین القضاة در مواردی که خطاب به عزیز می کند یا از وی نام می برد ، غالباً مرادش همان عزیزالدین مستوفی است .

علاوه می کنم که از تألیفات عین القضاة کتاب تمهیدات وزبدة الحقایق که ظاهراً آخرین تألیفات او باشد و همان رساله شکوی الغریب در دست است ؛ و در این رساله از بعضی مؤلفات دیگرش هم نام می برد که فعلاً از نسخ آنها اطلاع نداریم .

عین القضاة در این رساله از تهمتها که بدو بسته و او را تکفیر کرده بودند تبرّی می جوید و بنوع و نمونه این تهمتها اشاره می کند که از آن جمله است اعتقاد بقدم عالم ، و عدم علم واجب الوجود بجزئیّات و اعتقاد بحلول و اتحاد ، و دعوی نبوت ، و احتیاج بشر بر بیت معلّم مرشد که بسبب همین عقیده تهمت مذهب تعلیمیّه

یعنی باطنیه بروی زده بودند ؛ و امثال این سخنان که در کلمات عرفا و صوفیه جاریست و همیشه دستاویز عوام^۳ بر ضد آن طایفه بوده است .

عین القضاة در ابتدای حال شاگرد مکتب امام محمد غزالی بود و با کتب و مؤلفات وی انس کامل داشت ؛ اسامی پاره‌یی از آن مؤلفات را در رسایل خود ذکر می‌کند از آن جمله نام « احياء علوم الدين » و « المنقذ من الضلال و المقصح عن الاحوال » و « مشكاة الانوار و مصفاة الاسرار » را در رساله شکوی الغریب ؛ و نام کتاب « الاقتصاد فی الاعتقاد » را در زبدة الحقایق ذکر کرده است .

اما در آخر احوال داخل مکتب امام احمد غزالی گردید و همانجا سرسپرد چنانکه تا آخر عمرش با همان سروسودا بود و عاقبت نیز سر خود را در این راه داد . (آن را که خبر شد خبری باز نیامد) .

برای باقی احوال وی و مأخذ آنچه نوشتیم رجوع شود بتاریخ سلجوقیه عماد کاتب و تاریخ الحکماء شهرزوری و یافعی و طبقات الشافعیه و طریق الحقایق و مؤلفات خود عین القضاة مخصوصاً همان رساله « شکوی الغریب » که انصافاً آیت ادب و بلاغت عربی است .

۴۹ - ابن زهر صوفی احمد بن علی بغدادی متوفی ۴۹۷ .

۵۰ - عبدالواحد بن استاد ابوالقاسم قشیری متوفی ۴۹۴ .

۵۱ - ابوسعید عبدالله بن عبدالکریم (۴۱۳ - ۴۷۷) . وی و عبدالواحد و

همچنین ابونصر عبدالرحیم بن عبدالکریم که پیش نوشتیم هر سه تن از خانواده استاد ابوالقاسم قشیری عبدالکریم بن هوازن (۳۷۶ - ۴۶۵) عارف مشهورند که رساله قشیریّه در تصوف از تألیفات اوست . امام ابوالقاسم قشیری چنانکه در پیش گفتیم در فتنه عمیدالملک کندی گرفتار و از نیشابور تبعید شد و رساله‌یی در این باب نوشت که موسوم است به شکایة اهل السنة بحکایة ما نالهم من المحنة.

رجوع شود باین خلکان و طبقات الشافعیّه و ابن اثیر و یافعی و شرح احیاء العلوم .

۵۲ - زین الدّین عمر بن سهلان ساوی مؤلف کتاب بصائر نصیریّه

که بنام نصیرالدّین ابوالقاسم محمود بن ابی توبه مروزی وزیر سلطان سنجر (۱) تألیف کرد. در نیشابور اقامت داشت و کتاب شفای ابوعلی را برای مردم می نوشت و از راه کتابت گذران می کرد (۲) .

۵۳ - ابوالعبّاس لوکری شاگرد بهمنیار بن مرزبان آذربایجانی و بهمنیار از

شاگردان معروف ابوعلی سینا بود. فلسفه بوسیله لوکری در خراسان انتشار یافت (۳) .

۵۴ - ابوحاتم مظفر بن اسماعیل اسفزاری از ریاضی دانان بزرگ معاصر

حکیم خیّام بود (۴) در صنعت قبان رساله یی بدیع داشت ؛ و نظیر « ترازوی ارشمیدس » میزان الحکمه یی ساخت که وزن مخصوص طلا و نقره و عیار مسکوکات با آن معلوم می شد . سعادت خازن که نامش بعد از این خواهد آمد از ترس اینکه مبادا خیانتش معلوم شود ترازو را درهم شکست و چنان اجزاء آنرا پراکنده ساخت که فراهم ساختنش ممکن نشد . ابوحاتم از غصّه این کار بیمار گشت و در گذشت (۴) .

۱- نصیرالدین مروزی در سال ۵۲۵ از وزارت سنجر معزول شد و ترجمه حالش

در ضمن وزرا بیاید .

۲- تاریخ الحکماء .

۳- تاریخ الحکماء .

۴- در کامل ابن اثیر یکی از دستیاران خیّام را برای اصلاح تقویم جلالی ابوالمظفر

اسفزاری نوشته و در کتب نجوم هم باختلاف ابوالمظفر اسفزاری یا اسفرایینی ثبت کرده

اند . در تاریخ الحکماء شهرزوری « ابوحاتم مظفر اسفرایینی » نوشته که ممکن است تحریف نسخه بجای « اسفزاری » باشد . مأخذ نگارنده در ثبت نام و کنیه و نسب این شخص

کتاب « میزان الحکمه » عبدالرحمن خازنی است نزدیک بزمان خود ابوحاتم اسفزاری

که نمونه صنعت قبان و رساله عیار مسکوکات او را هم نقل کرده است ، علاوه می کنم که

ممکن است ابوحاتم مظفر اسفزاری با ابوالمظفر اسفزاری و ابوحاتم اسفرایینی فرق داشته

و اسامی جندتن با یکدیگر مخلوط و اشتباه شده باشد .

۵۵ - معموری بیهقی محمد بن احمد از فلاسفه و ریاضی دانان معروف و همدست خیّام در رصد ملکشاهی بود . در فنّ مخروطات تألیف داشت . پس از خواجه نظام‌الملک بخدمت تاج‌الملک پیوست و در آن ایّام که اسمعیلیّه و اصحاب قلاع را می‌کشتند بتفصیلی که در تاریخ بیهق و تاریخ‌الحکماء مسطور است ناشناخته کشته شد (۴۸۵) .

۵۶ - حکیم یحیی بن محمد غزنوی منجم از علمای ریاضی و نجوم بود و نزد سلطان ابراهیم بن مسعود بن محمود غزنوی منصب دبیری داشت . در سال ۴۹۵ بناحیت بیهق رفت و در محرم ۵۳۱ وفات یافت . رجوع شود بتاریخ بیهق .

۵۷ - حکیم‌علی بن محمد قاینی از اطبّا و فلاسفه زمان خود بود . عمرش بیک صد سال شمسی رسید و در ۵۴۶ بدرود زندگانی گفت .

۵۸ - میمون بن نجیب واسطی از اطبّا و ریاضی دانان معروف عهد غزالی و همدست خیّام در رصد و اصلاح تقویم جلالی بود . پدرش از واسط به اهواز مهاجرت کرد و میمون آنجا متولّد شد و يك چند در بغداد و چندی در هرات اقامت و نزد ظهیرالملک علی بیهقی حکمران هرات تقرب و احترامی شایان داشت . برای باقی احوالش رجوع شود بتاریخ‌الحکماء شهرزوری .

معاصران غزالی از شعرای فارسی‌گوی

غزالی در قلمرو حکومت سلجوقیان بزرگ بسر می‌برد و با دربار آنها سروکار داشت . بیشتر زندگانی وی مصادف با دوره‌یی بود که در تاریخ ادبی ایران بعهد اوّل سلجوقی معروفست یعنی از سال ۴۲۹ آغاز تأسیس دولت سلاجقه که در نیشابور خطبه بنام طغرل اوّل خوانده شد تا آخر عهد ملک‌شاه (۴۸۵) . در این دوره در قلمرو سلجوقیان چندان توجهی بشعر و شاعری نبود .

نظامی عروضی سرگذشت امیرمعزی را که از خود او در سال ۵۱۰ شنیده در چهار مقاله نقل کرده است. از این حکایت تا اندازه‌یی حدس توان زد که در ایّام سلطنت ملک‌شاه و وزارت خواجه نظام الملک که قسمت عمده این دوره با آنها گذشته بر گویندگان فارسی چه گذشته و شعر و شاعری در چه حال بوده است.

معزی می‌گوید: « پدر من امیرالشعراء برهانی رحمه‌الله در اوّل دولت ملک‌شاه بشهر قزوین از عالم فنا بعالم بقا تحویل کرد و در آن قطعه که سخت معروفست مرا بهسلطان ملک‌شاه سپرد درین بیت:

من رفتم و فرزند من آمد خلف صدق او را بخدا و بخداوند سپردم

پس جامگی و اجراء پدر بمن تحویل افتاد و شاعر ملک‌شاه شدم و سالی در خدمت پادشاه روزگار گذاشتم که جز وقتی از دور او را نتوانستم دیدن و از اجراء و جامگی يك من و يك دینار نیافتم و خرج من زیادت شد و وام بگردن من در آمد و کار در سر من پیچید و خواجه بزرگ نظام الملک رحمه‌الله در حق شعر اعتقادی نداشتی از آنکه در معرفت او دست نداشت و از ائمه و متصوفه بهیچ کس نمی‌پرداخت. نا گفته‌مانند که در همین زمان در نواحی کرمان و افغانستان و ماوراءالنهر در بارهای کم رونق دیگر یعنی در بار سلاجقه کرمان یا آل قاورد و غزنویه و خضر خانیه هم وجود داشت که بیش و کم بشعر و شاعری توجه داشتند و از گویندگان پارسی نگاهبانی می‌کردند.

غزالی اگرچه با این در بارها سروکار نداشت امّا از نظر تاریخ رجال باید مخصوصان و ملازمان آن در بارها را نیز در جزو معاصران وی شماره کنیم. پس از ملک‌شاه، عهد دوم سلجوقی آغاز و دوباره دوره شعر و شاعری تجدید شد و بالاخره در بار سنجر سلجوقی و بهرام‌شاه غزنوی بوجود آمد که در ردیف دربار سامانی و محمودی از بزرگترین دربارهای شعر پرور بشمار می‌رود.

بالجمله در نیمهٔ اوّل قرن پنجم تا چند سال از قرن ششم هجری که دورهٔ زندگانی غزالی است (۴۵۰ - ۵۰۵) چندتن از مشاهیر گویندگان پارسی می‌زیسته‌اند که غزالی با بعضی آنها درست معاصر بود و زمان شاعری پاره‌یی را در اواخر عمر یا اوایل جوانی خویش درک کرد.

۵۹ - حکیم عمر خیّام عمر بن ابراهیم خیّام یا خیّامی (۱) نیشابوری از شعرا و حکما و ریاضی دانان بسیار مشهور ایران متوفی ۵۱۷ در شهرت بجایی است که احتیاج بتعریف ندارد (۲). اصلاحی که وی بفرمان ملک‌شاه و نظام الملک و بدستکاری چندتن از اعیان منجّمان و ریاضی دانان آن زمان از قبیل ابوالمظفر اسفزاری و میمون واسطی و معموری بیهقی در تقویم جلالی کرد و بنای رصدخانه‌یی که بنوشتهٔ ابن اثیر از سال ۴۶۷ تا ۴۸۵ دایر و برقرار بود از جمله کارهای مهمّ است که در عهد غزالی انجام گرفت.

مصاحبه غزالی با خیّام

امام غزالی را با حکیم عمر خیّام صحبتی اتفاق افتاد. غزالی این مسأله را که از دقایق فلسفهٔ قدیم می‌باشد از خیّام پرسید: سبب چیست که از اجزاء فلک نقطه‌یی معین اختصاص بقطبیّت یافته‌است با آنکه فلک بعقیدهٔ فلاسفه از اجرام متشابهه می‌باشد و ترجیح بلامرجّح و اختصاص بدون علت در عالم تکوین محال است (۳).

(۱) لفظ خیّامی نظیر غزالی و قصّاری و امثال آنها است که پیش گفتیم نه آنکه اختلاف تعبیر بر حسب اختلاف زبان عربی و فارسی باشد.

(۲) برای ترجمهٔ مفصل احوال خیّام رجوع شود بحواشی چهارم مقاله بقلم محقق تحریر آقای قزوینی ادام‌الله ایام افاضاته العالیه.

(۳) برای تحقیق در این مسأله رجوع شود بشرح اشارات خواجه نصیرالدین و طبیعیات شفای ابوعلی.

خیّام بتمهید مقدمات دور و دراز پرداخت و از اینجا شروع کرد که حرکت از کدام مقوله می باشد (۱) و دنباله سخنش باصل جواب نرسید یا درین باره بخل ورزید. در این اثناء مؤذن بانگ برداشت. غزالی گفت: جاء الحق و زهق الباطل و از مجلس برخاست و گفت و گو خاتمه یافت.

اصل این مصاحبه را شهرزوری در تاریخ الحكماء و شیخ بهائی هم از وی در کشکول نقل کرده اند. نظر باینکه عبارت تاریخ الحكماء متضمن نکات تاریخی و ادبی می باشد و نسخه ها تا آنجا که بنظر رسیده مغلوط است نگارنده عین عبارت را با تصحیح نقل کرد (۲). شهرزوری در ترجمه حال خیّام می نویسد:

وَأَمَّا أَجْزَاءُ الْحِكْمَةِ مِنَ الرِّيَاضِيَّاتِ وَالْمَعْقُولَاتِ فَكَانَ ابْنُ بَجْدَتِهَا (۳) وَدَخَلَ حُجَّةَ الْإِسْلَامِ الْغَزَالِي عَلَيْهِ يَوْمًا وَسَأَلَهُ عَنْ عِلَّةِ تَعْيِينِ جُزْءٍ مِنْ أَجْزَاءِ الْفَلَكَ لِلْقُطْبِيَّةِ دُونَ غَيْرِهَا مَعَ كَوْنِهِ مُتَشَابِهَ الْأَجْزَاءِ فَطَالَ الْخِيَّامِي الْكَلَامَ وَابْتَدَأَ مِنْ أَنَّ الْحَرَكَةَ مِنْ مَقُولَةٍ كَذَا وَضُنَّ بِالْخَوْضِ فِي مَحَلِّ النِّزَاعِ وَكَانَ مِنْ دَأْبِهِ ذَلِكَ الشَّحْ الْمَطَاعَ (۴) حَتَّى أَذِنَ الظَّهْرُ فَقَالَ الْغَزَالِي: جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ وَقَامَ.

(۱) برای تحقیق این معنی که حرکت از کدام مقوله است و در کدام مقوله از مقولات دهگانه واقع می شود رجوع شود بکتاب اسفار ملاصدرا.

(۲) مأخذ نگارنده دو نسخه معتبر است یکی متعلق بعالم دانشمند آقای شیخ ضیاء الدین درّی اصفهائی و دیگر فاضل ارجمند آقای مجتبی روضائی.

(۳) ابن بجدّه تعبیری است در عربی بمعنی استاد ماهر، يقال فلان في النحو ابن بجدته ای استاذ متبحر فيه.

(۴) در نسخه ها و حتی در نقلی که استاد محترم آقای قزوینی در حاشیه چهارم مقاله

بقیه حاشیه در صفحه ۳۴۴

توضیحاً اساس مسأله فلسفى كه مورد بحث امام غزالى و حكيم خيام واقع شده اينست كه فلاسفه مى گویند جرم فلك بسيط متشابه الاجزاء متحد الماهية است؛ امام غزالى بر فلاسفه اعتراض مى كند كه اگر اجزاء فلك متشابه بودى چرا دو نقطه معين بقطبيت اختصاص پيدا كردى؛ و باين تقرير بر فلاسفه الزام مى كند كه بايد اجزاء فلك مختلف الماهية باشد.

علاوه مى كنم كه همين مطلب را رضى الدين نيشابورى از قول امام فخر الدين رازى نقل و در اين خصوص با امام فخر الدين رازى بحث كرده كه صورت مباحثه آنها در كتاب مناظرات امام فخر الدين رازى (مسأله ناسعه ص ۲۲ طبع حيدرآباد دكن) آمده است.

۶۰ - مسعود سعد سلمان از استادان مسلم شعر فارسى . اصلش از همدان و مولدش لاهور بود ولادتش ميان سالهاى ۴۳۷ - ۴۴۰ وفاتش باصح اقوال سنه ۵۱۵ واقع شد . براى باقى احوالش رجوع شود بتذكرة هفت اقليم و رياض الشعراء والة داغستاني و مجمع الفصحا و حواشى چهار مقاله .

۶۱ - حكيم عثمان مختارى بهاء الدين ابو عمرو عثمان بن عمر بن محمد غزنوى مداح ارسلان شاه بن مسعود بن ابراهيم غزنوى (۵۰۹ - ۵۱۱) و معزالدين

بقية حاشيه از صفحه ۳۴۳

كرده اند (الشيخ المطاع) نوشته و بنظر نگارنده حتماً غلط و صحيحش (الشح المطاع) است. شح بضم شين نقطه دار و شد حاء بى نقطه بمعنى بخل شديد است با حرص آميخته . قوله تعالى : و من يوق شح نفسه وفى المثل يكفيك نصيبك شح القوم . و شح مطاع بمعنى بخل ذاتى است كه صاحبش از اظهار خوددارى نتواند كرد . در حديث نبوى است ثلاث مهلكات: شح مطاع وهوى متبع واعجاب المرء بنفسه . و اين حديث را غزالى در مذمت غرور در قسم دهم از مهلكات احياء المعلوم نقل كرده است. در لسان العرب مى نويسد : وفى الحديث هوى متبع و شح مطاع هوان يطبعه صاحبه فى منع الحقوق التى اوجبها الله عليه فى ماله .

ارسلانشاه بن کرمانشاه بن قاورد از سلجوقیّه کرمان (۴۹۴ - ۵۳۶) و ارسلان خان محمد بن سلیمان از ملوک خانیّه ماوراءالنهر (۴۹۵ - ۵۲۴) از معاصران معروف مسعود سعد بوده و وی را در این قصیده ستوده است (۱) :

بر اهل سخن تنگ گشت (۲) میدان وز جای بشد پای (۳) هر سخندان
هر طبع که بر سحر بود قادر از عجز چو مسحور گشت حیران
چون جزو بکلّ باز شد معانی زی خاطر مسعود سعد سلمان
مخدوم سخن پروران مجلس سر دفتر خون گستران میدان
سنائی غزنوی اشعاری در ستایش مختاری ساخته که در دیوانش ضبط شده است .
ولادت مختاری در زمان سلطان ابراهیم غزنوی و وفاتش در عهد بهرام شاه
غزنوی ۵۱۲ - ۵۴۸ واقع شده است .

۶۲ - راشدی از مخصوصان دربار ظهیرالدوله رضی الدین ابراهیم بن مسعود بن محمود غزنوی (۴۵۰ - ۴۹۲) نیز از معاصران مسعود سعد بوده و بسا هم مناظره ادبی داشته اند . و این راشدی غیر از رشیدی سمرقندی است که بعد خواهیم گفت .

۶۳ - امیر معزی نیشابوری از شعرای مشهور عهد ملکشاه و سلطان سنجر وفاتش باصحّ اقوال در حدود ۵۲۰ واقع شد (۴) .

(۱) نگارنده در جمع آوری و تصحیح دیوان حکیم عثمان مختاری رنجی کشیده و در شرح احوال او رساله بی ممتّع نگاشته است .

(۲) مانند ، خ . (۳) طبع ، خ .

(۴) اسناد محترم آقای قزوینی در حواشی چهارمقاله و جلد اول بیست مقاله نوشته اند که وفات معزی باصحّ اقوال در سنه ۵۴۲ بود که بتییر خطای سلطان سنجر کشته شد . و درباره سنائی نگاشته اند که باصحّ اقوال در ۵۴۵ وفات کرد و بتازگی در خاتمه تفسیر بقیه حاشیه در صفحه ۳۴۶

سرگذشت امیر معزّی و اینکه **امیر علی فراهمرز** متوفی ۴۸۸ وسیله تقرّب و پیشرفت کار او در دربار ملک‌شاه گشت در چهارمقاله نقل شده است. پدرش امیرالشعراء **عبدالمملک برهانی نیشابوری** در اوایل سلطنت ملک‌شاه سلجوقی (۴۶۵ - ۴۸۵) در قزوین در گذشت و امام غزّالی در جوانی زمان او را درک نمود.

۶۴ - سنائی غزنوی ابوالمجد مجدود بن آدم از عرفا و شعرای نامدار ایران صاحب مثنوی **حديقة الحقيقة** که از شاهکارهای زبان فارسی در شعر و عرفان است. باصحّ اقوال یکشنبه ۱۱ شعبان ۵۲۵ هجری قمری پنج شش سال پس از وفات معزّی از این جهان رحلت کرد. مرثی وی در حقّ معزّی معروف است (۱).

۶۵ - ناصر خسرو معروف به **علوی و متخلص به حجت** (ابومعین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی بلخی مروزی) از شعرا و دانشمندان معروف ایران و از حجت‌های دوازده گانه فاطمیّه در خراسان بود. تولّدش ذی‌القعدة ۳۹۴ و فاتهش سنه ۴۸۱ در یمکان از اعمال بدخشان اتفاق افتاد (۲).

۶۶ - **قطران آذربایگانی** از شعرای زمان ملک‌شاه سلجوقی و مدّاح ابونصر مملان بود. وفاتهش بتحقیق پس از سال ۴۸۱ واقع شد. نوشته مجمع‌الفصحاء که

بقیه حاشیه از صفحه ۳۴۵

ابوالفتوح رازی تحقیق کرده‌اند که در حواشی چهارمقاله بیرونی از کتب تذکره باشتباه افتاده‌ایم و علی‌التحقیق وفات معزّی در حدود (۵۱۸ - ۵۲۰) و وفات سنائی در سال ۵۲۵ واقع شده است.

(۱) برای ترجمه احوال سنائی رجوع شود بمقدمه نشر حدیقه بقلم یکی از شاگردان خود سنائی و تذکره تقی‌الدین و نفحات‌الانس و مجالس المؤمنین و روضات‌الجنات و ریاض‌العارفین و طرایق‌الحقایق.

(۲) برای ترجمه احوال و تحقیق در زندگانی ناصر خسرو رجوع شود بمقدمه دیوانش بقلم علامه مقدام آقای حسن تقی‌زاده.

وفات قطران در ۴۶۵ اتّفاق افتاد بی اساس است.

ناصر خسرو در اثناء سفر هفت ساله گذارش به تبریز افتاده و قطران را آنجا ملاقات کرده و شرحی در این باره نوشته است (۱).

۶۷ - نجیبی فرغانی از شعرای دربار خضر خان بن طقغاج خان ابراهیم از ملوک خائیه ماوراء النهر. خضر خان در سنه ۴۷۲ جلوس و پس از مدّتی وفات نمود (۲).

۶۸ - عمیق بخاری امیر الشعراء شهاب الدین از شعرای معروف دربار خضر خان عمری طولانی کرد و بنوشته تذکره تقی الدین در سال ۵۴۳ وفات یافت. سلطان سنجر در سال ۵۲۴ که دخترش ماه ملک خاتون زن محمود بن محمد بن ملک شاه وفات یافت عمیق را برای مرثیه گفتن از ماوراء النهر به خراسان دعوت کرد. عمیق بواسطه ضعف پیری از آمدن عذر خواست و قصیده‌یی فرستاد که دوبیت او^۱ش این است:

هنگام آنکه گل دمد از باغ و بوستان

رفت آن گل شکفته و در خاک شد نهان

هنگام آنکه شاخ شجر نم کشد ز ابر

بی آب ماند نرگس آن تازه بوستان

۶۹ - استاد رشیدی سمرقندی سید الشعراء ابو محمد عبدالسید یا عبدالله از شعرای دربار خضر خان بوده و با عمیق و مسعود سعد سلمان مناظره و مشاعره داشته و یکی از مناظرات با تمک وی با عمیق در چهارمقاله نقل شده است (۳).

(۱) سفرنامه ناصر خسرو.

(۲) حواشی چهارمقاله بنقل از تاریخ جهان آرا تألیف قاضی احمد غفاری.

(۳) خضر خان روزی در غیبت رشیدی از عمیق پرسید که شعر عبدالسید رشیدی را

بقیه حاشیه در صفحه ۳۴۸

از شعرای دربار خضرخان چندتن با نجیبی وعمیق ورشیدی معاصر بوده‌اند که نظامی عروضی از آنها نام می برد اما ترجمه احوالشان معلوم نیست: **نَجَّار ساغرجی و علی بانیدی و علی سپهری و پسر اسفراینی و پسر درغوش**.

۷۰- **ابوالفرج رونی** از شعرای معروف دربار غزنویان مداح ظهیرالدوله رضی الدین ابراهیم غزنوی (۴۵۰ - ۴۹۲) و پسرش مسعود بن ابراهیم (۴۹۲ - ۵۰۸) تا بعد از سنه ۴۹۲ که سال جلوس سلطان مسعود است در حیات بود و اینکه تقی الدین کاشانی وفات او را در سنه ۴۸۹ می نویسد بکلی بی اصل است (۱).

۷۱- **ابوطاهر خاتونی** ملقب بموفق الدوله مؤلف کتاب **مناقب الشعرا** و **تاریخ آل سلجوق** (۲) از شعرا و نویسندگان فارسی و عربی مستوفی و مباشر کارهای گوهر خاتون زوجه محمد بن ملک شاه سلجوقی (۴۹۸-۵۱۱) بود و از این جهت بنام خاتونی شهرت یافت.

سلطان محمد در سال ۵۰۴ در رجال دیوان تغییری داد و **خطیر الملک**

بقیه حاشیه از صفحه ۳۴۷

چون می بینی؟ گفت: شعری بنایت نیک منقح و اما قدری نمکش درمی باید. نه پس روزگاری برآمد که رشیدی در رسید و خدمت کرد و خواست که بنشیند پادشاه او را پیش خواند و بتضرب چنانکه عادت ملوک است گفت: امیرالشعرا را پرسیدم که شعر رشیدی چون است گفت نیک است اما بی نمک است باید که درین معنی بیتی دو بگویی رشیدی خدمت کرد و بجای خویش آمد و بنشست و بر بدیهه این قطعه بگفت:

شعرهای مرا به بی نمکی	عیب کردی روا بود شاید
شعر من همچو شکر و شهد است	و ندرین دو نمک نکو ناید
شلغم و باقلیست گفته تو	نمک ای قلیبان ترا باید

(۱) حواشی چهارمقاله.

(۲) ظاهراً چنین می نماید که این دو کتاب تا قرن نهم هجری که زمان تألیف تذکره الشعراء دولت شاه سمرقندی است وجود داشته که مؤلف تذکره مکرر از آنها نقل کرده است.

ابومنصور محمد بن حسین میبیدی را بوزارت برگرفت . ابوطاهر زمامداران تازه را هجو گفت بدین سبب به جرجان تبعیدش کردند. وفات او بنوشته بعضی پیش از سال ۵۳۲ واقع شد (۱) .

۷۲- لامعی جرجانی ابوالحسن محمد بن اسمعیل جرجانی دهستانی از شعرای ملکشاه و خواجه نظام الملک و معاصر امیر الشعراء برهانی بود.

۷۳- ابوالمعالی نحاس اصفهانی دربارۀ عزل نظام الملک و آمدن تاج الملک بجای او اشعاری دارد که پس از این نقل خواهیم کرد . مجمع الفصحا می نویسد که وی با معزی لاف همسری می زد و در سال ۵۱۲ وفات کرد .

۷۴- شهابی سمرقندی ، شهاب الدین احمد بن مؤید نسفی سمرقندی مدّاح رکن الدین قلج طمغاج خان از ملوک خانیۀ ماوراء النهر (دوره سلطنتش ۴۸۸ - ۴۹۴) .

۷۵- اسدی طوسی مثنوی گرشاسب نامه را در سال ۴۵۸ برشته نظم کشید . اگر نوشته مجمع الفصحا صحیح باشد که وی در سال ۴۶۵ در گذشت غزالی در آغاز جوانی خویش زمان او را درک کرده است .

۷۶- ملک عماد زوزنی: در تذکرۀ دولت شاه می نویسد: « بسیار فاضل و دانشمند بوده و در علم شعر شاگرد سید حسن غزنوی است ، مدّتی مدید شاعری کرده ، روزی در حالت سیاحت به طوس افتاد ، او را ذوق صحبت امام حجّة الاسلام محمد غزالی رحمه الله پیدا شد و بی وسیلت نتوانست بصحبت امام رفتن ، این قطعه را نظم کرد و بزیارت امام شد :

خرد را دوش می گفتم که این کهنه جهان تا کی

شد از غوغای شیطان و ز سودای هوی خالی

خرد گفتا عجب دارم که می دانی و می پرسی

بعهد علم غزالی بعهد علم غزالی

ملك عماد چون بصحبت امام شد از وی نصیحتی شنید که در او مؤثر افتاد
و دردی در دلش پیدا شد ، بدست امام توبه کرد و بعلم و عبادت و تهذیب اخلاق
مشغول گشت .

عین نوشته دولتشاه را نقل کردم ، اما معلوم نیست که تاجه حدّ مقرون
بصواب باشد ؟

معاصران غزالی از سلاطین و وزرا و درباریان (۱)

در عهد غزالی چند سلسله سلاطین که مهمترین آنها خانواده سلجوقی است
در نواحی ایران حکومت می کردند. امّازندگان شخصی غزالی بیشتر با پادشاهان
و وزرا و کارداران دولت سلجوقی خاصّه سه تن ملکشاه و محمد بن ملکشاه و سلطان
سنجر که غزالی نزد آنها معرّز و محترم بوده و با آنها مکاتبه داشته و کتاب برای
آنها می نوشته است مربوط می شود همچنین با خلفای عباسی آن زمان بتقریبی که
در فصول پیش گفتیم .

و اینکه از خلفای فاطمی و دیگر سلاطین آن دوره نام برده ایم برای اینست
که خصوصیات عهد غزالی کاملاً روشن شده باشد . و چون مقصود اصلی بزرگان
و مشاهیر هر سلسله بوده است تمام افراد هر خاندانی را شماره نکرده ایم .

(۱) ماخذها در ضبط نام و شرح احوال و مدت سلطنت وزندگان رجالی که در این
فصل آورده ایم کتابهای ذیل است :

کامل ابن اثیر . تاریخ ابوالفدا . معجم الادباء یا قوت . ابن خلکان . طبقات الشافعیه .
مرآة الجنان . تاریخ سلجوقیه عماد کاتب . زبدة التواریخ ناصر بن علی حسینی . راحة الصدور
راوندی . المعراضه در تاریخ سلجوقیه . تاریخ الوزراء فخری . تجارب السلف . طبقات السلاطین .
تاریخ گزیده . تاریخ بیهقی .

پادشاهان بزرگ سلجوقی در عهد غزالی

میان سالهای ۴۵۰ - ۵۰۵

- ۱- رکن الدین ابوطالب طغرل بك ۴۲۹ - ۴۵۵
- ۲- عضد الدین ابوشجاع آل ارسلان ۴۵۵ - ۴۶۵
- ۳- جلال الدین ابوالفتح ملکشاه بن آل ارسلان ۴۶۵ - ۴۸۵
- ۴- ناصر الدین محمود بن ملکشاه ۴۸۵ - ۴۸۶
- ۵- رکن الدین ابوالمظفر برکیارق ۴۸۶ - ۴۹۸
- ۶- غیاث الدین ابوشجاع محمد بن ملکشاه ۴۹۸ - ۵۱۱ (۱)
- ۷- معز الدین ابوالحارث سنجر بن ملکشاه ۴۹۰ - ۵۵۲ (۲)

بعضی دیگر از حکمرانان این خاندان (۳)

- ۸- محمود بن محمد بن ملکشاه بن آل ارسلان ۵۱۲ - ۵۲۵
- ۹- داوود بن محمد بن ملکشاه (۵۲۵ - ۵۲۵)
- ۱۰- طغرل بن محمد بن ملکشاه (طغرل دوم) ۵۲۵ - ۵۲۹

(۱) العراضه می نویسد : که اول پادشاهی محمد بن ملکشاه سال ۴۹۲ و مدت سلطنتش ۱۳ سال بود یعنی ۴۹۲ - ۵۰۵ .

(۲) ولادت سنجر بنوشته ابن خلکان روز جمعه ماه رجب سنه ۴۷۹ در ظاهر مدینه سنجار اتفاق افتاد . سنجر در سال ۴۹۰ از طرف برادرش برکیارق والی خراسان شد و تا وفات محمد بن ملکشاه همین منصب را داشت و از سال ۵۱۲ تا آخر عمر پادشاه مستقل ممالک سلجوقی بود . و بر روی هم حدود ۶۲ حکومت و سلطنت کرد و بنا بر مشهور روز دوشنبه ۱۴ ربیع الاول ۵۵۲ در مرو درگذشت .

العراضه می نویسد توگد سنجر ۴۷۹ و مدت عمرش ۷۲ سال و چند ماه و زمان پادشاهی ۶۱ سال بود . بیست سال از قبل برادرش در مملکت خراسان و ۴۱ سال در ممالک جهان . (۳) برای اهمیت خاندان سلجوقی بزرگ و مزید فایده برای خوانندگان متعرض این قسمت شدیم و گرنه از محمود بن محمد تا طغرل سوم هیچ کدام معاصر غزالی نبوده اند.

- ۱۱- مسعود بن محمد بن ملک‌شاه ۵۲۹-۵۴۷
 - ۱۲- مغیث‌الدین ملک‌شاه بن محمود بن محمد بن ملک‌شاه ۵۴۷-۵۴۷
 - ۱۳- غیاث‌الدین محمد بن محمود بن محمد بن ملک‌شاه ۵۴۷-۵۵۴
 - ۱۴- سلیمان‌شاه بن محمد بن ملک‌شاه ۵۵۴-۵۵۶
 - ۱۵- ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملک‌شاه ۵۵۶-۵۷۱
 - ۱۶- طغرل بن ارسلان بن طغرل (طغرل سوم) . در جنگ با سلطان تکش خوارزمشاه در ظاهر ری بنوشتۀ ابن اثیر ۲۴ ماه ربیع الاول و بضبط راحة الصدور ۲۴ جمادی الآخرة سنۀ ۵۹۰ بدست قتلغ اینانج ابن اتابک پهلوان ابن ایلدگز کشته شد و خاندان سلجوقی بر افتاد و ملک در تصرف خوارزمشاهیان آمد .
- عماد کاتب واقعه قتل طغرل سوم را در سال ۵۸۹ ضبط کرده و نوشته است:
- « واستولى السلطان خوارزمشاه على البلاد و ختمت الدولة السلجوقية بطغرل و كان افتتاحها بطغرل . وكانت مدة ملكها مذ وصل طغرل بك الى بغداد الى هذه الغاية ۱۴۰ سنة » (۱)

خلفای عباسی در عهد غزالی

- ۱- عبدالله القائم بامر الله ۴۲۲-۴۶۷
- ۲- عبدالله المقتدی بامر الله ۴۶۷-۴۸۷
- ۳- احمد المستظهر بالله ۴۷۷-۵۱۲

(۱) تاریخ سلجوقیه عماد کاتب چاپ مصر ص ۲۷۸ . در همین کتاب (ص ۹) رفتن طغرل را به بغداد ۲۵ رمضان ۴۴۷ نوشته است و از آن تاریخ تا قتل طغرل سوم حدود ۱۴۲ سال می‌شود . و اما تمام دوره حکومت این خاندان از سنۀ ۴۲۹ که در نیشابور خطبه بنام طغرل اول خوانده شد تا قتل طغرل سوم و انقراض این خاندان بدست خوارزمشاهیان حدود ۱۶۰ سال بود .

خلفای فاطمی در عصر غزالی

- ۱- المستنصر بالله ابوتیمیم معدّ بن الظاهر ۴۲۷-۴۸۷ (۱)
- ۲- المستعلی بالله ابوالقاسم احمد بن مستنصر ۴۸۷-۴۹۵
- ۳- الأمر باحکام الله ابوعلی منصور بن مستعلی ۴۹۵-۵۲۴

اسمعیلیّه ایران ۴۸۳ - ۶۵۴

غزالی با يك تن از اسمعیلیّه ایران معاصر بود که با هزاران کس برابر
شمرده می شد :

- ۱- حسن صباح استقرارش در قلعه الموت بتاریخ اله اموت یعنی آشیانه
عقاب بسال ۴۸۳ وفاتش شب چهارشنبه ششم ربیع الاول سنه ۵۱۸

پادشاهان غزنویه

از پادشاهان غزنویه که در افغانستان و قسمتی از هندوستان سلطنت می کردند
غزالی با دوتن معاصر بود :

- ۱- ابوالمظفر ظهیرالدوله رضی الدین ابراهیم بن مسعود غزنوی ۴۵۰-۴۹۲
- ۲- علاءالدوله سلطان مسعود بن ابراهیم بن مسعود ۴۹۲-۵۰۸

ملوک خانیّه ماوراءالنهر

از ملوک خانیّه که آنها را خضر خانیّه و خاقانیان ماوراءالنهر نیز می گویند
غزالی با سه نفر معاصر بود :

- ۱- سلطان خضر خان بن طغاج خان ابراهیم جلوس ۴۷۲

(۱) وی همان کسی است که در اوایل عهدش ناصر خسرو و احمد بن عبدالملك عطاش
اصفهان و در اواخر حسن صباح را از حجت های دوازده گانه و مأمور تبلیغ در نواحی ایران کرد .

- ۲ - قلج طمغاج (طفغاج) خان مسعود ۴۸۸ - ۴۹۴
 ۳ - ارسلان خان محمد بن سلیمان بن داود ۴۹۵ - ۵۲۴

علاجیه کرمان (آل قاورد) در عهد غزالی

- ۱ - عمادالدین قرا ارسلان قاورد بیک بن جغریک ۴۳۳ - ۴۶۵
 ۲ - کرمانشاه بن قاورد ۴۶۵ - ۴۶۷
 ۳ - رکنالدین سلطان شاه ۴۶۷ - ۴۷۷
 ۴ - تورانشاه ۴۷۷ - ۴۹۰
 ۵ - ایرانشاه ۴۹۰ - ۴۹۴
 ۶ - معزالدین ارسلان بن کرمانشاه بن قاورد ۴۹۴ - ۵۳۶

وزرای معروف خلفای عباسی در بغداد

که معاصر غزالی بودند ۴۵۰ - ۵۰۵

دانستیم که امام محمد غزالی عهد سه خلیفه عباسی: قائم و مقتدی و مستظهر را درک کرده بود اما وزرای معروف دستگاه ایشان چند نفرند باین قرار:

- ۱ - ابن دارست ، ابوالفتح منصور بن احمد بن دارست در نیمه ربیع الآخر ۴۵۳ بوزارت قائم رسید و شعرا او را مدح گفتند و در ۴۵۴ عزل شد و بجای او فخرالدوله ابونصر محمد بن محمد بن جهر بوزارت رسید ، خاندان ابن جهر در دستگاه خلفای عباسی تقریباً شبیه خاندان خواجه نظام الملک در دستگاه سلجوقی بوده اند چندتن از این خاندان بوزارت رسیدند که نامشان در تواریخ مذکور است .
 ۲ - عمیدالدوله ابن جهر ، ابومنصور محمد بن ابی نصر محمد بن محمد ابن جهر برادر زعیم الرؤساء مردی عالم و کاردان و با تدبیر بود ؛ سه تن از خلفای عباسی: قائم و مقتدی و مستظهر را خدمت کرد پدرش در زمان قائم وزارت داشت و

خود او در زمان مقتدی و مستظهر وزارت یافت .

عمیدالدوله در ماه سفر ۴۷۲ بوزارت مقتدی رسید و پنج سال وزیر او بود تا در سنه ۴۷۷ معزول شد و بجای او ابو شجاع محمد بن حسین نشست بار دیگر در سال ۴۸۴ ابوشجاع معزول و عمیدالدوله وزیر شد و همچنان در وزارت بود تا مقتدی خلیفه وفات یافت (شب شنبه پانزدهم محرم ۴۸۷) .

بعد از آنکه مستظهر بخلافت نشست باز همان عمیدالدوله را بوزارت برگرفت تا سال ۴۹۳ با کمال قدرت وزارت راند در آن سال دستگیر و محبوس و معزول و اموالش بمصادره گرفته شد و پس از چندی در همان حبس در شوال همان سال وفات یافت .

۳ - **ظهير الدين ابو شجاع** ، محمد بن حسین بن عبدالله بن ابراهیم اصلش از همدان و تولدش در اهواز بود ، یکی از علما و ادبا و اتقیای زمان خود محسوب می شد در فقاہت شاگرد ابواسحق شیرازی بود از جمله تالیفاتش ذیل تجارب الامم ابوعلی مسکویه است .

ولادت وی در سال ۴۳۷ واقع شد مدتی وزیر مقتدی عباسی بود در اواخر عمر پس از سفر حج مجاور مدینه منوره گشت و همانجا نیمه جمادی الآخره سال ۴۸۸ در گذشت .

در منتظم ابن جوزی و دیگر کتب تواریخ شرحی از فضایل و مناقب او نوشته اند که نقلش اینجا مناسب نیست .

۴ - **زعيم الرؤساء** ، ابوالقاسم علی بن محمد بن محمد بن جہیر برادر عمیدالدوله ابن جہیر است که پیش گذشت در ایام خلیفه قائم و قسمتی از عهد خلافت مقتدی منشی دیوان زمام بود و در ایام مستظهر دو نوبت وزارت یافت بار اول وزارتش سه سال و چند ماه طول کشید و بعد از او ابوالمعالی بن مطلب وزارت یافت ، بار دوم پنج

شش سال وزارت داشت تا روز دوشنبه بیست و هفتم ربیع الاول ۵۰۸ وفات یافت ؛
مردی کاردان و هوشیار و با تدبیر بود ، در کارها رأی صایب و نظر دقیق داشت .

۵- **فخرالدوله ابونصر** ، محمد بن محمد بن جهریر پدر عمیدالدوله و
زعیم الرؤساء هم در دستگاه خلفای عباسی آن زمان وزارت داشت و در محرم
۴۸۳ در گذشت .

۶- **ولی الدین ابوالمعالی** ، ابن مطلب هبة الله بن محمد بن علی کرمانی
از عهد مقتدی در خدمات دیوانی بود تا بوزارت رسید . اوّل بار که در چهاردهم
سفر ۵۰۰ هجری زعیم الرؤساء ابن جهریر (ابوالقاسم علی بن محمد) از وزارت عزل
شد در روز سه شنبه هفدهم ربیع الاول آن سال بجای وی ابوالمعالی بوزارت منصوب
گردید ؛ در ربیع الآخر ۵۰۱ که سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی به بغداد رفته
بود همین ابوالمعالی با سمت وزارت از طرف خلیفه با سلطان رفت و آمد می کرد ؛
در یازدهم رجب ۵۰۲ معزول شد و باز زعیم الرؤساء ابن جهریر بجای او نشست .
ولادت او را ابن جوزی در ۴۴۰ و صاحب تجارب السلف ۴۴۳ نوشته اند و فاتش روز
یکشنبه دوم شوال ۵۰۳ اتفاق افتاد .

ابن جوزی در حوادث ۵۰۳ می نویسد در این سال ابوالمعالی وزیر پنهانی
با موزه و ازار از دربار خلیفه بگریخت و با دو پسرش بخانه سلطان محمد سلجوقی
پناه بردند .

وزرا و درباریان معروف سلاجقه در عصر غزالی

۴۵۰ - ۵۰۵

۱- **عمیدالملک کندی** ، ابونصر محمد بن منصور وزیر آل بارسلان بود
و در سال ۴۵۶ معزول و در همان سال کشته شد و وزارت به خواجه نظام الملک رسید .

عماد کاتب در تاریخ آل سلجوق می نویسد که عمیدالملک کندری اولین وزیر دولت سلجوقی بود و در ۲۵ رمضان ۴۴۷ که طغرل به بغداد رفت عمیدالملک نیز با وی بود (۱).

و بنوشته تجارب السلف ابو الفتح رازی اولین وزیر طغرل نخستین پادشاه سلجوقی بود. ابو الفتح در سال ۴۳۹ بدست ابو کاليجار محبوس و ظاهراً در همان سال کشته شد.

۲ - **خواجه نظام الملک طوسی**، ابو علی قوام الدین حسن بن علی بن اسحق از نوادر وزرای نامدار و بزرگان رجال و دانشمندان ایران بوده و ترجمه حالش بتفصیل در کتب تذکره و تاریخ مسطور است. مدت ۳۰ سال، ده سال در عهد آل بارسلان و ۲۰ سال در عهد ملکشاه بزرگترین وزیر مقتدر ایران بود.

در زمان وی کمال الدوله ابو الرضی فضل الله بن محمد صاحب دیوان انشاء و طغراء و شرف الملک ابو سعد محمد بن منصور بن محمد صاحب دیوان زمام واستیفاء و این هر دو نیز از کارداران بزرگ عصر خویش بودند. و دو نفر نایب یا معاون داشتند. از جمله سید الرؤساء ابو المحاسن محمد بن فضل الله بن محمد نایب پدرش کمال الدوله بود. و استاد ابو غالب براوستانی قمی و نجیب جرفادقانی نیز نایب شرف الملک بودند (۲).

ولادت خواجه نظام الملک روز جمعه ۲۱ ذی القعدة از سال ۴۰۸ در نوقان

(۱) ذکر دخول السلطان رکن الدولة طغرلک ابی شجاع محمد بن میکائیل بن سلجق الی بغداد فی ۲۵ من رمضان سنة ۴۴۷ و معه الوزير عمیدالملک ابو نصر محمد بن منصور الکندری وهو اول وزراء السلجوقية ص ۹ چاپ مصر.

(۲) برای باقی کارداران و دبیران ایام ملکشاه و نظام الملک رجوع شود بتاریخ عماد کاتب ص ۵۶ - ۶۲.

۳ - تاج الملك ، ابوالغنائم مرزبان بن خسرو فیروز معروف به ابن داریست ۴۳۸ - ۴۸۶ پس از خواجه نظام الملك بوزارت ملکشاه رسید و بدست غلامان و بستگان نظام الملك کشته شد . چندماه از رمضان ۴۸۵ تا ۱۲ محرم وزارت کرد . ملکشاه بتفصیلی که در تاریخ سلجوقیّه عماد کاتب و گزیده حمدالله مستوفی نوشته شده است تاج الملك را پس از خواجه نظام الملك بوزارت برگرفت و شرف الملك ابوسعید کاتب را نیز معزول کرد و جایگزین را به مجد الملك ابوالفضل قمی داد و همچنان ابو رضاء عارض را عزل نمود و منصب او را به سدیدالدوله ابوالمعالی تفویض کرد . از اینجهت خلل در ارکان ملک پدید آمد و ابوالمعالی نحاس اصفهانی درین معنی گفت (۱) :

ز بو علی بُدو از بو رضا و از بو سعد

شها که شیر پیش تو همچو میش آمد

در آن زمانه ز هرچ آمدی بخدمت تو

مبشّر ظفر و فتح نامه پیش آمد

ز بو الغنائم و بو الفضل و بو المعالی باز

زمین مملکت را نبات پیش (۲) آمد

گر از نظام و کمال و شرف توسیر شدی

ز تاج و مجد و سدیدت بین چه پیش آمد

۴ - مجد الملك ابوالفضل قمی از وزرای بُر کیا رُق بود . جمعی از امرای

(۱) عین ابیات در تاریخ گزیده نقل شده است . و عماد کاتب می نویسد : « و نظام

ابوالمعالی النحاس ابیاتا بالفارسیة ، سپس معانی ابیات را بعربی یاد می کند .

(۲) در تاریخ گزیده (نبات پیش) نوشته و تحریف است . و از بیش زهر مقابل

حدوار مراد است .

۷ - صدرالدین ابواسحاق محمد بن فخرالملک بن نظامالملک . پس از قتل پدرش فخرالملک وزیر سلطان سنجر شد و صبح چهارشنبه ذی الحجه از سنه ۵۱۱ در بلخ بقتل رسید .

عماد کاتب در وزیرای سنجر می نویسد : « واستوزر عند مضيّه الى خراسان فخرالملک المظفر بن نظام الملک ومشى الامور عشر سنين وقتل يوم عاشوراء من سنة ۵۰۰ و استوزر بعده ولده صدرالدین محمد بن فخر الملک و قتل ببلخ غداة الاربعاء لسبع بقين من ذی الحجة سنة ۵۱۱ » .

غزالی نزد صدرالدین و پدرش فخرالملک بسیار مقرب و معزز بوده و با آنها مکاتبه داشته است . محض تکمیل این فصل و مزید اطلاع خوانندگان وزیرای سنجر را پس از صدرالدین می نویسیم .

وزرای سنجر پس از صدرالدین

سلطان سنجر پس از وفات صدرالدین وزارت بیرادرزاده خودش خواجه نظامالملک ابوالمحاسن شهابالاسلام عبدالرزاق بن فقیه اجل عبدالله بن علی بن

بقیه حاشیه از صفحه ۳۶۰

زدار ملک بهر مملکت که روی نهـد

چونام خواجه بر آن مملکت مظفر باد

صاحب عادل که بخت از کنیت و نامش همی

صورت فتح و ظفر در نام احرار آورد

نظام دین هدی فخر ملک شاه جهان

که افتخار تبار است و اختیار بشر

غیاث دولت بوالفتح اصل نصرت و فتح

مظفر آنکه بدو روشن است چشم ظفر

قوام شرع فخرالملک فرزندان قوام الدین

مظفر کز ظفر دارد مزاج و صورت و جوهر

اسحاق طوسی داد که از ممدوحین امیر معزی است (۱). وی در سرخس روز پنجشنبه ۱۷ محرم ۵۱۵ وفات کرد. و تولّدش بنوشته طبقات الشافعیه در سال ۴۵۹ در نیشابور بود.

پس از وی شرف الدین ابوظاهر سعد بن علی بن عیسی القمی متوفی ۴ شنبه ۲۵ محرم ۵۱۶ بوزارت رسید که وی نیز از ممدوحان امیر معزی بود. بعد از او ثوبت به طغانیک کاشغری رسید و در ۵۱۸ معزول شد. پس از وی وزارت بر معین الدین مختصّ الملك ابونصر احمد بن فضل بن محمود کاشی قرار گرفت. معین الدین روز شنبه ۲۹ صفر ۵۲۱ بدست باطنیه بقتل رسید. سپس نصیر الدین ابوالقاسم محمود بن ابی توبه مروزی که ممدوح و مقصود فضلا و شعرا بوده و کتاب بصائر نصیریّه تألیف عمر بن سهلان ساوی بنام اوست وزیر شد و در ۵۲۶ معزول گشت (۲).

- (۱) در کتاب العراضه و راحة الصدور (شهاب الدین) بجای (شهاب الاسلام) و در تاریخ سلجوقیه عماد کاتب (چاپ مصر ص ۲۴۴) شهاب الاسلام عبدالدوام بن الفقیه عبدالله نوشته و آنچه در متن نوشته ایم مطابق طبقات الشافعیه و مآخذ معتبر دیگر است.
- (۲) مآخذ ما تاریخ سلجوقیه عماد کاتب است (ص ۲۴۵-۲۴۶) اما در طبقات الشافعیه (ج ۴ ص ۳۰۸) می نویسد : الوزير الکبیر ابوالقاسم محمود بن مظفر بن عبدالملك بن ابی توبه مروزی : سلخ جمادی الآخره از سال ۴۶۶ متولّد شد و نزد ابوالمظفر بن سمعانی تحصیل فقه کرد و سپس بماوراءالنهر رفت و از محضر علمای آن ناحیه فیض یاب و از فحول فقها و مناظران زمان خویش گردید. کم کم کارش بالا گرفت و بوزارت رسید و از این کار معزول شد و یکچند منزوی بود سپس مدتی شغل استیفاء و مدتی منصب اشراف دیوان داشت. آخر کار او را در نیشابور گرفته به مرو بردند و در یکی از قلاع نواحی جیحون محبوس و همانجا کشته شد در ماه رمضان سنه ۵۰۳- نوشته سبکی با عماد کاتب بهیچ وجه سازش ندارد اما ضبط عماد کاتب با سایر مآخذ تاریخی سازگارتر است و احتمال می رود که در طبقات عدد عشرات (ظاهراً ثلاثین) سقط شده باشد.

در این موقع سلطان سنجر بمناسبت وفات پسر برادرش سلطان محمود بن محمد بن ملک‌شاه به عراق رفته و کارهای دولت عراق همگی بدست ابوالقاسم درگزینی (قوام‌الدین ابوالقاسم بن حسن درگزینی) وزیر محمود بود. ابوالقاسم از سلطان سنجر خواهش کرد که وی را بوزارت برگرد و خود او در عراق بماند و نایبی از طرف خویش بحضرت سلطان در خراسان بفرستد. سنجر خواهش او را بپذیرفت پس وزارت بنام درگزینی قرار گرفت. خودش در عراق بتمشیت امور طغرل بن محمد بن ملک‌شاه پرداخت و ظهیرالدین عبدالعزیز حامدی نایب او در حضرت سنجر بود. همین ظهیرالدین مدّتی در دستگاه سنجر منصب خزینه داری داشت.

ابوالقاسم درگزینی همان وزیر پلیدی است که در سال ۵۱۸ بوزارت محمود بن محمد بن ملک‌شاه رسید و فتنه‌های شوم برپا کرد و بدشمنی که با عزالدین (۱)

(۱) عزالدین که در این رساله چند جای نامش بمیان آمده و در تاریخ سلجوقیه عمادکاتب و طبقات الشافعیه سبکی و ابن خلکان مکرر از وی یاد شده است یکی از رجال و کارداران دولت سلجوقی در عراق بود و ابوالقاسم درگزینی با وی سخت دشمنی داشت و حیلتنی اندیشید تا عزالدین در سنه ۵۲۷ کشته شد و در این موقع ۵۵ سال داشت. خود درگزینی نیز در همان سال ۴۰ روز پس از قتل عزالدین بقتل رسید.

عزالدین در زمان خود بسیار محترم و معزز بود. در سال ۵۱۷-۵۱۸ سفر حج کرد و ابوالحارث بغدادی در مدح او گفت:

یا کعبه الاسلام مالی اری الیک تسعی کعبه الجود
تقصد فی العام وهذا القتی لم یلف یوما غیر مقصود

و چون از مکه مراجعت نمود قاضی ابوبکر آرجانی در تهنیت مقدمش قصیده‌ای بمطلع ذیل ساخت:

ورد الخدود ودونه شوك القنا فمن المحدث نفسه ان یجتنی

برای باقی قصیده و احوال عزالدین رجوع شود بتاریخ عماد کاتب.

از ارادتمندان عارف مشهور **عین القضاة همدانی** داشت عین القضاة را بپهانه اینکه از طرفداران **مسلك امام غزالی** است بوضعى ناهنجار بکشت . و خود او هم عاقبت در زمان طغرل دوم در سال ۵۲۷ بدار آویخته شد و وزارت طغرل به **شرف الدین علی بن رجاء** رسید (۱)

پس از قتل در گزینی وزارت سنجر بر **ناصر الدین طاهر بن فخر الملك بن خواجه نظام الملك** قرار یافت ناصر الدین در ماه جمادی الاولی ۵۲۸ باین مقام رسید و همچنان در وزارت بود تا پس از هجوم غزان به خراسان در ذی الحجه از سنه ۵۴۸ وفات یافت .

در کتاب **زبدة التواریخ** در تاریخ سلجوقیه تألیف ناصر بن علی حسینی، آخرین وزیر سلطان سنجر را **خطیر الملك میبدی** می نویسد . نام او در جزو وزرای محمد بن ملک شاه خواهد آمد .

۸- **ضیاء الملك ابو نصر احمد پسر خواجه نظام الملك طوسی** : وی را بالقاب پدرش قوام الدین نظام الملك نیز می خواندند از وزرای نامدار سلطان محمد بن ملک شاه سلجوقی بود که بعد از سعد الملك آبی متوفی ۵۰۰ بوزارت رسید و در نهم رمضان ۵۰۵ عزل و محبوس شد . در باره حبس او و دوازده سال خواری کشیدنش بواسطه رشوتی که سید ابوهاشم زید حسینی علوی رئیس همدان (۲) بنان درباری داده بود داستانی عبرت آور در **راحة الصدور** راوندی و تاریخ سلجوقیه عماد کاتب نقل شده است .

ابن اثیر در وقایع ۵۰۳ می نویسد که در محرم آن سال سلطان محمد بن

(۱) برای تفصیل این وقایع رجوع شود به تاریخ سلجوقیه عماد کاتب صفحات ۱۳۱-۱۵۶

(۲) سید ابوهاشم از رؤسای بسیار مقتدر و متمول همدان بود ؛ ابن اثیر می نویسد:

مدت ۴۷ سال در همدان ریاست مطلقه داشت و در ماه رجب از سنه ۵۰۲ در گذشت .

ملکشاه سلجوقی وزیر خود نظام‌الملک احمد بن نظام‌الملک را برای جنگ با حسن صباح به قلاع الموت فرستاد ؛ و همو می‌نویسد که در شعبان آن سال نظام‌الملک احمد وزیر را یکی از باطنیان در مسجد زخمی زد که مدتی گردن او جراحات داشت تا بهبود یافت و آن شخص باطنی را بازپرسی کردند همدستان خود را بروز داد و ایشان را کشتند .

ابن جوزی در وقایع ۵۰۵ می‌نویسد که احمد بن نظام‌الملک در این سال از وزارت عزل شد و مدت وزارتش چهار سال و یازده ماه طول کشیده که مقصود ابن جوزی ظاهراً همان وزارت سلطان محمد بن ملک‌شاه است .

خواجه احمد در سنه ۵۱۶ و ۵۱۷ وزارت مسترشد عباسی را داشت و در جمعه ۲۴ ذی‌الحجه ۵۱۶ که خلیفه مسترشد نماز جمعه گذارد همان خواجه احمد با سمت وزارت از همراهان وی بود .

بعد از دوّم جمادی‌الآخره ۵۱۷ که برادرش شمس‌الملک عثمان بن خواجه نظام‌الملک بفرمان محمود بن محمد بن ملک‌شاه بقتل رسیده بود وی نیز از وزارت مسترشد عزل شد ؛ صاحب تجارب‌السلف عزل او را ۵۱۹ نوشته و سنه ۵۱۷ مطابق گفته ابن‌اثیر است ؛ وفات او هم بنوشته ابن‌اثیر در بغداد بسال ۵۴۴ اتفاق افتاد . در تجارب‌السلف می‌نویسد احمد بن نظام‌الملک در سال ۵۱۶ وزیر مسترشد عباسی و در ۵۱۹ معزول شد و پیش از آن وزیر محمد بن ملک‌شاه بود .

در کتاب الفخری (چاپ مصر ص ۲۵۵) می‌نویسد احمد بن ابونصر احمد بن نظام‌الملک بوزارت مسترشد عباسی رسید و ایّام وزارتش چندان طول نکشید و در سنه ۵۴۴ وفات یافت .

اگر این روایت با ضبط اسامی صحیح باشد باید بگوییم که پسر ضیاء‌الملک هم‌مانند خودش احمد نام داشته ؛ امّا حقّ مطلب اینست که ظاهراً در نسخه ، کلمه

احمد اوّل زاید باشد و این تاریخ وفات مربوط بخود خواجه ابونصر احمد بن نظام‌الملک است « و فیها (ای فی سنة ۵۴۴) تو فی احمد بن نظام‌الملک الذی کان وزیراً للسلطان محمد والمسترشد بالله : ابن اثیر . »

نامه‌یی را که غزالی بضیاء‌الملک نوشته است پیش بتفصیل نقل کردیم (ص ۲۰۴-۲۱۲) .

۹- سعد‌الملک آبی ، ابوالمحاسن سعد بن محمد پس از مؤید‌الملک بوزارت محمد بن ملک‌شاه رسید و در فتنه باطنیه متهم شد که با آنها همدست است از این جهت سلطان محمد او را بکشت (حدود ۵۰۰ هجری) .

محمد بن مؤید‌الملک و مختص‌الملک ابونصر کاشی در دوران وزارت سعد‌الملک از مستوفیان دیوان سلطان محمد بودند .

۱۰- خطیر‌الملک میبیدی یزدی ، ابومنصور محمد بن حسین از وزرای محمد بن ملک‌شاه بود و وزارتش بهمان گونه اتفاق افتاد که ابن هبّاریه در وزارت ابن جہیر گفت (۱) .

خطیر‌الملک پس از ضیاء‌الملک در سال ۵۰۴ بوزارت رسید و بعض رجال دیوان را تغییر داد و ابوطاهر خاتونی که نام وی در جزو شعرای معاصر غزالی یاد شد آنها را هجو کرد و از اینجهت به جرجان تبعیدش کردند (میان سنوات ۵۰۶-۵۱۱) .

۱۱- شرف‌الدین انوشیروان بن خالد ، پس از خطیر‌الملک کفیل وزارت محمد بن ملک‌شاه شد . یک چند هم وزیر المسترشد بالله خلیفه عبّاسی بود و کتاب مقامات حریری بنام او نوشته شده است .

۱۲- ربیب‌الدوله ابومنصور بن ابوشجاع قیراطی در اواخر عهد محمد بن ملک‌شاه بوزارت رسید .

فهرست وزیران سلطان محمد بن ملکشاہ ملجوتی

۴۹۸ - ۵۱۱

نخستین وزیر محمد بن ملکشاہ مؤیدالملک بن خواجه نظام الملک بود و پس از وی وزارت به سعدالملک آبی رسید و سپس ضیاءالملک بن خواجه نظام الملک وزیر شد و بعد از وی خطیرالملک میبیدی به وزارت رسید . و پس از او شرف الدین کفیل وزارت شد . و آخرین وزیر ربیب الدوله بود . همه این اشخاص که اینجا بر سبیل فهرست و در فصل پیش با ترجمه احوال نوشتیم درست معاصر غزالی بوده و غالب با وی مکاتبه داشته اند .

۱۳- زین الملک ابوسعید هندو بن محمد بن هندو اصفهانی از مستوفیان دیوان محمد بن ملکشاہ بود و بسعایت دشمنانش در سال ۵۰۶ بدار آویخته شد .
۱۴- کمال الملک سمیرمی ، علی بن احمد بن حرب از مشاهیر نویسندگان فارسی و مشرف دیوان محمد بن ملکشاہ بود . در سال ۵۱۲ وزیر محمود بن محمد بن ملکشاہ شد . نام او را در جزو کارداران دولت سنجر نیز نوشته اند . بنوشته عماد کاتب در سال ۵۱۵ و بنوشته ابن جوزی و ابن خلکان روز سه شنبه سلخ صفر ۵۱۶ گشته شد (۱) .

(۱) عماد کاتب در تاریخ سلجوقیه (ص ۱۱۵) کتبه کمال الملک را ابوالحسن نوشته است : « وتولّى الوزارة کمال الملک ابوالحسن علی بن احمد السمیرمی وذلك فی سنة ۵۱۲ و ذلك قبل المصاف بین السلطانین بثلاثة ايام » مقصودش از دو سلطان محمود بن محمد بن ملکشاہ و برادرش مسعود است . و در ص ۱۱۹ می نویسد : « وکتبه بالفارسیة تدل منه علی فضل غزیر و علم کثیر » . و در ص ۱۲۳ وفات او را سنة ۵۱۵ نوشته است . اما ابن خلکان در ذیل ترجمه احوال طغرای می نویسد : « و قتل الکمال السمیرمی الوزير المذكور يوم الثلاثاء سلخ صفر سنة ست عشرة وخمس مائة فی السوق ببغداد عند المدرسة النظامية وقيل قتله عبد اسود كان للطغرای المذكور لانه قتل استاذہ » . بعضی کتبه کمال الملک سمیرمی را « ابوطالب » نوشته اند : ابن جوزی در منتظم واقعه قتل او را در بغداد بتفصیل نوشته است .

۱۵ - استاد طغرای اصفهانی فخر الکتاب مؤید الدین ابواسمعیل حسین بن علی از بزرگترین نویسندگان و شعرای تازی گوی قرن پنجم و ششم هجری و منشی و طغرا نویس دربار محمد بن ملک‌شاه سلجوقی و یک چند وزیر مسعود بن محمد سلجوقی در موصل بود . در جنگی که میان مسعود و برادرش محمود بن محمد سلجوقی در نزدیکی همدان اتفاق افتاد و بچیرگی محمود خاتمه یافت طغرای گرفتار شد .

شهاب اسعد که بنیابت از نصر کاتب طغرا نویس دربار محمود بود تهمت بددینی بطغرای بست و بتفصیلی که در ابن خلکان و تاریخ سلجوقیه عماد کاتب مسطور است کمال الملك سمیر می وزیر ، محمود را بر آغالد تا بکشتن استاد طغرای فرمان داد و استاد در حدود ۵۱۳ کشته شد (۱).

دیوان طغرای در مصر بطبع رسید . و قصیده معروف لامیه العجم که بمطلع دیل آغاز میشود از اوست انصاف را هر بیتش بیک قصیده ارزش دارد :

اصالة الرأی صانقنی عن الخطل و حلیة الفضل زانقنی لدى العطل

۱۶ - عز الملك ابو عبدالله حسین بن خواجه نظام الملك از وزرای بنام برکیاروق بود . در ایام وزارتش استاد علی بن ابوعلی قمی دیوان استیفاء و عبدالرحیم بن خواجه نظام الملك منصب طغرا نویسی داشتند .

۱۷ - عبدالجلیل دهستانی لقب او هم عز الملك و بنوشته بعضی آن عز الملك بود . در دربار برکیارق وزارت داشت و بدست باطنیان کشته شد .

(۱) ابن خلکان دو قول دیگر نیز یکی سنه ۵۱۴ و دیگر ۵۱۸ نقل کرده است ، اما اصح اقوال همان ۵۱۳ است که وی پیش از همه اقوال نوشته و ما هم در متن اختیار کرده ایم زیرا واقعه جنگ میان محمود بن محمد و برادرش مسعود بنوشته عماد کاتب (ص ۱۲۱) در سال ۵۱۳ و قتل طغرای نیز در همین واقعه اتفاق افتاد .

۱۸ - شمس الملك عثمان بن خواجه نظام الملك طوسی وزیر محمود بن محمد بن ملک‌شاه بود و در اثر کینه و سعایت مجد الملك قمی و ابو منصور عزیز مستوفی عموی عماد کاتب در دوم جمادی الآخره ۵۱۷ بقتل رسید .
گویند که چون این خبر به مستتر شد خلیفه رسید وی نیز برای اینکه مطابق میل و رضای سلطان سلجوقی عمل کرده باشد برادر او خواجه ضیاء الملك احمد ابن خواجه نظام الملك را از وزارت خود معزول کرد . در زمان وزارت او شهاب اسعد متقلد طغرا نویسی و ابوالقاسم انسابادی متصدی دیوان عرض بودند .
۱۹ - سعادت خازن در دستگاه سلجوقیه منصب گنجوری و خزینه داری داشته و همان کسی است که ظاهراً دغل پیشه و ناسره کار بود و برای فاش نشدن خیانت و نادرستیهای خویش ترازوی ارشمیدس اختراع بیچاره ابوحاتم اسفراینی را بشکست و اجزاء آنرا پراکنده ساخت .

نامه غزالی به سعادت خازن

امام غزالی به سعادت خازن نامه‌ی مفصل نوشته و اندرزها بوی داده که پایانش این است :

« امّا زر و سیم که در خزاین دنیا است کلید دوزخ بود تعس عبدالدینار تعس عبدالدراهم روز قیامت چون منادی بر آید که جریده خزانه کلید دوزخ باز کنید و ایشان را در صعيد سیاست حاضر کنید اگر در صدر آن جریده نام سعادت بر آید بیچاره سعادت خازن که وی را نه ملک شرق فریاد رسد و نه وزیر مشرق دست گیرد که ایشان را خود بهزار دستگیر حاجت باشد » .

نگارنده هر قدر جستجو کردم ترجمه حال کامل از سعادت خازن نیافتم این مایه اطلاع از روی نامه‌های غزالی در رساله فضایل الانام و نوشته شهرزوری در

تاریخ الحكماء بدست آمد .

۲۰- **علاءالدوله** امیر علی فرامرز از خویشاوندان و مقرّبان ملکشاه سلجوقی بود و چنانکه پیش اشاره کردیم و تفصیلش در چهارمقاله آمده است باعث پیشرفت و رواج کار **امیر معزی** در دربار ملکشاه گردید . وفاتش در سال ۴۸۸ اتفاق افتاد.

روش فکر و فلسفه غزالی

غزالی در میان متفکران جهان يك نوع فلسفه و روش فکری مخصوص دارد که وی را از دیگر دانشمندان متفکر ممتاز می کند و می توانیم اسلوب فکر و فلسفه او را با دیگر فلاسفه مشرق همچون **فارابی** و **ابن سینا** و **اخوان الصفا** و همچنین با فلاسفه بزرگ مغرب مانند **دکارت** **Descartes** و **پاسکال** **Pascal** و **ولتر** **Volter** و **اسپینوزا** **Spinoza** و **کارلیل** **Karlyle** و **هوبس** **Hobbes** و **گاسندی** **Gassendi** و امثال آنها جدا جدا مقایسه کنیم تا ببینیم که غزالی با دیگران تا چه اندازه توافق عقیده و در چه مسائلی باهم اختلاف دارند .

در کتاب **الارواح تألیف طنطاوی** عالم شهر مصری که در صدر مقایسه ما بین کشفیات جدید علمای اروپا با دانشمندان گذشته شرق بر آمده بیشتر متوجه امام محمد غزالی شده و با نقل قسمتی از کلمات غزالی در **احیاء العلوم والمضنون** به علی غیراهله این طور اظهار عقیده کرده است که اکتشافات جدید علمای روحی آمریکا و اروپا کاملاً با افکار غزالی مطابقت دارد ؛ و الهامات ارواح پاک و تسویلات ارواح شریره و مکالمه ارواح بطرق گوناگون که امروز مورد توجه علمای مغرب زمین قرار گرفته همگی در بیانات امام غزالی بطور ساده و واضح بیان شده است . علاوه می کنم که نمونه افکار و آراء فلسفی و عرفانی امام محمد غزالی را صدر المتألهین معروف به ملا صدراى شیرازی در مؤلفات خود از آن جمله در رساله

«سریان الوجود» باسم و رسم نقل و از آنها برای اثبات و تقریر مطالب خود استفاده کرده است.

نگارنده برای اینکه اسلوب فکر و روش فلسفی غزالی خوب معلوم شود خلاصه‌بهترین کتاب خود او درین موضوع یعنی **المنقذ من الضلال** را که در حدود ۵۱ سالگی یعنی نزدیک چهار سال پیش از وفاتش نوشته است (۱) و در آثار او نظیر اعترافات **ژان ژاک روسو** شمرده‌اند بفارسی نقل میکند.

غزالی درین کتاب حقایق زندگی گانی و روح عقاید خویش را جزء بجزء بی پروا باز می‌نماید و در هیچ کجا روی ریا و خلاف واقع نشان نمی‌دهد. موضوع کتاب سؤالیست که از غزالی شده و وی جواب نوشته است و پس از حمد و سلام بدین عبارت آغاز می‌شود:

اما بعد فقد سألتني أيها الاخ في الدين ان ابث اليك غاية العلوم واسرارها و غائلة المذاهب و اغوارها واحكي لك ما قد قاسيته في استخلاص الحق من بين اضطراب الفرق مع تباين المسالك والطرق الخ.

سؤالی که از غزالی شده است

از امام غزالی خواسته‌اند که اسرار و دقایق هر دین و مذهب و روح عقاید هر طایفه را بی پروا بیان کند.

تو چگونه خود را از پیچ و خمهای ادیان و مذاهب عالم نجات دادی و بچه وسیله خود را از حسیض تقلید باوج تحقیق کشیدی و بالاخره از آنهمه تحقیق بچه

(۱) این کتاب را غزالی مسلماً در سال ۵۰۰ هجری تألیف کرده در آن تاریخ که به طوس برنگشته و هنوز در نیشابور بوده است و در مقدمه اش می‌گوید: (قبل بلوغ العشرين الى الآن و قد اناف السن على الخمسين) این تعبیر در عربی موقعی می‌شود که چیزی از يك حد گذشته و بحد دیگر نرسیده باشد.

نتیجه رسیدی و چه حاصلی از کار در آوردی .

نخستین بار از فن کلام چه سود بر گرفتی و دوم مرحله از طریق تعلیمیّه (یعنی باطنیّه زیرا خود غزّالی در جاهای دیگر از همین کتاب اصطلاح تعلیمیّه را در مورد فرقه باطنیّه بکار برده است) که در درك حقایق جمود بر تقلید امام ناطق دارند چه فهمیدی و سوم بار مقام فلسفه و تفلسف را که بدان رسیده بودی چرا از نظر افکندی و آن را بدور انداختی و آخر کار چرا رشته تصوف را پسندیدی و آن را از همه اهواء و عقاید برگزیدی .

از حقایق آراء و عقاید مختلف که بشر بدانها پای بند است چه دریافتی و در نتیجه با زرسی بحقایق مذاهب چه نوع مطالبی بر تو کشف شد .

چه شد که با آنهمه طالبان علم و مستفیدان که در بغداد داشتی از تدریس و نشر علوم و معارف سرباز زدی و نیز پس از آنکه مدتها دست از تعلیم و تدریس برداشته بودی چه شد که دوباره به نیشابور برگشتی و بتدریس نشست .

این بود خلاصه آنچه از غزّالی پرسیده بودند .

ترتیب سؤالات مراحل سیر و سلوك و تحولات غزّالی را نشان می دهد و معلوم می سازد که غزّالی نخست مردی متکلم بوده و آخر کار صوفی شده و در این میانه مراحل تعلیمیّه و فیلسوفی را پیموده است .

پاسخهای غزّالی

غزّالی در جواب پرسشها می فرماید :

اختلاف مردم در ادیان و علل اختلاف امم و اقوام عالم در مذاهب با آنهمه تفاوت و تباینی که میان طرق و مسالك آنها وجود دارد دریایی است ژرف و بی پایان که جویندگان بسیار در آن غرق شدند و کمتر کسی جان بسلامت در برد .
درین ورطه کشتی فروشدهزار نیامد از آن تخته‌یی برکنار

شد. از کار او تعجب می کنیم اما دعوی او را در اینکه ۳ بزرگتر از ۱۰ است هرگز نمی پذیریم.

باری درباره حقیقت علم باین اساس که شنیدی پی بردم سپس دانستم که هر چه در معلومات من باین درجه از قطع و یقین نرسیده باشد در خور و ثوق و اطمینان نیست و مایه آرامش نفس نخواهد بود. پس باید در جستجوی علمی باشم که مایه اطمینان و آسایش روح باشد نه اینکه باندك شبهه و تردیدی از دست برود یعنی من باید سرمایه پایدار بجویم نه بضاعتی که بیم دزد و غارتگر در آن باشد.

گفتار اول منصفه و انکار علوم و شك در همه چیز

پس از اینکه دانستم علم یقینی چیست و من باید علم یقینی پیدا کنم در دانشها و علوم خود و ارسی کردم تا ببینم آیا سرمایه یی از علم یقینی دارم یا نه. آیا معلومات من از همان سنخ یقین قاطع است یا اوهام و خیالات. چون با زرسی کردم خود را ازین سرمایه تهیدست یافتم دیدم غیر از ضروریات و حسیّات هیچ علم دیگری که بدان پایه از یقین باشد در دست من نیست (مقصود از ضروریات بدیهیات اوّلیّه است مثل اینکه ده بزرگتر از سه و کل اعظم از جزء است و نفی و اثبات با هم جمع نمی شوند) از هر چیز غیر ازین دو سرمایه امیدم بریده شد و حلّ مشکلات را منحصر بهمین امر یعنی مبادی ضروریات و حسیّات یافتم. تا اینجا رسیدم که این دو سرمایه کار است و باید آنها را اساس و بنیاد کشف معضلات قرارداد پس با خود گفتم که نخست باید درین دو اساس هم درست دقت کنم که آیا این و ثوق و اطمینان بجا و بمورد است یا اینکه این علوم هم از جنس دانشهای تقلیدی و اطمینانتهایی است که بیشتر مردم بنظریات خود دارند.

سپس با جدّ و جهد تمام شروع بفکر و اندیشه در محسوسات و ضروریات کردم تا ببینم ممکن است درین باره هم شك و شبهه داشته باشم یا نه.

و این بیداریها نسبت بآن نشأه در حکم خواب باشد . شاید این حالت همان باشد که صوفیه مدعی شده‌اند و شاید این حالت پس از مرگ آشکار شود و این حدیث نبوی درست در آید که (النَّاسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا) شاید حیات دنیا در برابر آخرت بمنزله خواب در برابر بیداری باشد و آنجا حقایق مکشوف گردد و این آیه راست بیاید که (فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ) .

نکند آنچه صوفیه می‌گویند که در مشاهدات خود چیزها در می‌یابند که با معقولات دیگران تفاوت دارد درست باشد .

شاید چنین باشد و شاید چنان .

این تخیلات بر من هجوم کرد و پیوسته خاطره‌ها در نفس می‌آمد که دفع آنها بهیچ طریق ممکن نبود . دیگر با عقل نمی‌توانستم کار کرد زیرا اساس آنرا واهی می‌دیدم بایستی ازین ورطه با دلیل عقل نجات پیدا کنم و ناگزیر دلایل خود را بایستی با و لِّیَّات بر گردانم و بحکومت عقل قضاوت کنم امّا من در خود احکام عقل تردید داشتم . بالجمله از همه سرمایه‌ها دو چیز باقی بود یکی حسّ و دیگری بدیهیات او^۱ لیه وقتی که باینها رسیدگی کردم دیدم عقدۀ سخت است بر کیسه^۲ تهی . بالاخره کیسه را خالی و خود را تهیدست یافتم و دستم از اطمینان باین دو چیز هم کوتاه گشت . در نتیجه بدرد بی‌درمان سفسطه دچار گردیدم امّا بزبان نمی‌آوردم همگی حال بود نه قیل و قال . داخل وادی وحشتناک سوفسطایی شدم ، نزدیک دوماه در حالت سفسطه بسر بردم و این درد را درمانی نمی‌یافتم تا آنکه بیماری خداوند ازین مرحله بیرون آمدم و دوباره بحال صحّت و اعتدال برگشتم یعنی ضروریات عقلی مورد اطمینان و وثوقم گشت .

این معالجه نه بنظم و ترتیب استدلالی صورت یافت بلکه بواسطه آن نور که یَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي الْقَلْبِ . آری بیشتر معارف حقیقی بشر بمدد همین نور است و بس .

ج - فلاسفه که خود را اهل منطق و برهان می گویند .

د - صوفیه که مدّعی کشف و شهود و تقرّب بحضرت حقّ اند با خود گفتم تنها همین چهار فرقه بر هر مذهبی که باشند اهل تحقیق اند اما دیگر فرق و طوایف اساس کارشان روی تقلید و تعبد محض است . مرا شیشهٔ تقلید شکسته بود و دیگر در پی مذاهب تقلیدی نمی توانستم رفت . پس اندیشیدم که اگر حقّ از میان این چهار مسلک بیرون باشد در هیچ کجا آمیدی با دراک حقیقت نیست با کوشش هر چه تمامتر بپیمودن این راهها مبادرت جستیم و دست باستقصاء و تحقیق زدم .

نخستین بار بطریق متکلمان رفتم وسلوک خود را درین وادی بکمال رسانیدم . پس از این مرحله گذشته داخل طریقهٔ فلاسفه شدم . از فلسفه هم گذشته وارد تعلیمات باطنیه گشتم . و در چهارم مرحله بطریق صوفیه پیوستم . بترتیبی که گفتم این چهار مسلک را پیمودم .

غزالی یک بیک این چهار مسلک را عنوان می کند و در بارهٔ هر یک شرحی مبسوط می نویسد که روح مطالبش اینست :

فنّ کلام : نخستین بار بعلم کلام آغاز کردم و آنرا بخوبی آموختم چنانکه بر تمام نوشتهها و گفتههای متقدمان آگاهی یافتم و خود درین علم تصنیف کردم . عاقبت چنان یافتم که این علم برای حمایت از عقاید دینی وضع شده است و اگر برای این مقصود هم کافی باشد باری برای مقصود من کافی نیست زیرا بیشتر روش استدلال درین فنّ چنانست که مسلمات خصم را گرفته بنقض و ابرام می پردازند .

این نوع استدلال برای من که جز ضروریّات عقلی را مسلم نداشتیم بکار نمی آمد و دردی را دوا نمی کرد . ازین نقض و ابرامهای بی اساس چیزی که مرا از ظلمات حیرت بیرون بیاورد بدست نشد .

علم تخیلات واهی و چشم بندیهاست که از دیرباز گروهی از بشر را بخود مشغول ساخته است . عمده فلاسفه سه دسته : **دهری و طبیعی و الهی** اند (غزالی درباره طبقات فلاسفه و اقسام فلسفه و مفاسد هر طریقه شرحی مبسوط نوشته است) و فلسفه بچند قسمت : **منطق ، ریاضیات ، طبیعیات ، الهیات ، سیاسیات** بخش می شود . اما ریاضیات و منطق هر دو فن برهان نیست و هیچ کدام را بالذات ربطی بحقایق دینی نیست اما طبیعیات تا آنجا که مربوط بمسائل دینی نمی شود جزء احکام نظری است و سیاسیات دسته یی مربوط بامور دنیوی و یکدسته مربوط بامور اخلاقی می باشد که با کلمات صوفیه آمیخته شده است .

بیشتر اشتباهات و غلط کاریهای فلاسفه در الهیات است و حکمای الهی یونان همچون **سقراط و افلاطون و فلاسفه بزرگ اسلامی همچون فارابی و ابن سینا** همگی در مطالب الهی در اشتباه اند و متعرض مسائلی شده اند که سر تا پا مشوش و درهم و برهم است . عمده اشتباه کاریهای آنها به ۲۰ مسأله برمی گردد که من در کتاب **تهافت الفلاسفه** شرح باز نموده و گفته ام که کفر فلاسفه در سه مسأله است یکی انکار معاد جسمانی و دیگر اینکه خداوند علم بکلیات دارد نه جزئیات و سه دیگر اعتقاد بقدم و ازلیت عالم . اما در مسأله نفی صفات مذهب ایشان نزدیک بمذهب معتزله است چنانکه در بعض مسائل دیگر نیز هم عقیده اند ولیکن معتزله را باین عقیده تکفیر کردن روا نیست ، و اینکه اهل هر مذهبی مذهب مخالف را کفر می شمارند تعصب باطلی است . من برای این مقصود کتاب **فیصل التفرقه بین الاسلام والزندقه** را پرداخته ام که میزان کفر و ایمان معلوم باشد و طرفداران يك عقیده بیدرنگ ارباب عقیده مخالفشان را تکفیر نکنند .

مذهب تعلیمیّه : از فرا گرفتن فلسفه فارغ و از روح مطالب این فن آگاه شدم فرقه های گوناگون فلاسفه را شناختم عاقبت دانستم که این علم برای کمال

مطلوب بشر کافی نیست و عقل فلسفی بتنهایی نمی تواند معمائی هستی را کشف کند و مشکلات بشر را هموار سازد. در همین هنگام بود که نابغه تعلیمیّه (شاید اشارتی به حسن صباح باشد) ظهور کرده و سخنان باطنیّه میان مردم شایع شده بود.

اینان مدّعی اند که حقایق امور را بیواسطه از ناحیه امام معصوم می گیرند و معارف الهی از جانب امام قایم بحق^۱ بدانها می رسد. روح کنجکاو مرا بر آن داشت که ببینم این دسته چه می گویند و سعی کردم تا بدانم که در نهانخانه عقاید این فرقه چیست.

اتفاقاً در این اثناء از حضرت خلافت مأمور شدم که درباره حقیقت مذهب باطنیّه کتابی تصنیف کنم، داعی باطنی خودم و امر خلیفه از دو سوی مرا بتحقیق و غوررسی در کتب و کلمات این قوم وادار کرد. کتابها و نوشته های آنها را از هر گوشه فراهم ساختم و نیز دوستی داشتم که نزد من رفت و آمد می کرد، از پس آنکه مدّتی داخل در نجله باطنیّه بود و از روح عقاید آنها آگاهی داشت من از وی استفسار می کردم و او برای من عقاید و کلمات آنها را شرح می داد از جمله می گفت کتابها که در ردّ این طایفه نوشته می شود مایه فسوس و سُخریّه و مضحکه ایشانست زیرا این نویسندگان درست بروح عقاید و دلایل آنها پی نبرده و چیزی از پیش خود نوشته اند. من نمی خواستم که تالیفم موجب مسخره و خنده این جماعت باشد تا بگویند غزالی هم نافهمیده چیزی نوشته است. این بود که نهایت سعی مبذول داشتم تا حقایق را چنانکه هست بنویسم و بالنتیجه طوری کتاب نوشتم که مورد اعتراض و طعنه گروهی از مخالفان آنها شدم گفتند تو طوری شبهات آنها را تشبیه کرده یی که بنفع آنان تمام می شود. این کار نیز مانده آن شد که حارث محاسبی کتابی در ردّ معتزله نوشت و بطوری شبهات آنها را تقریر کرد که موجب شك^۲ و شبهه می شد احمد بن حنبل بر او اعتراض کرد که اگر کسی

جوابهای ترا نبیند حتماً در شبهه اعتزال باقی خواهد ماند .

غزالی شرحی مبسوط از مطالب باطنیه در باره احتیاج بمعلم و انحصار معلم در معصوم می نویسد پاره‌یی از مطالب را بمؤلفات دیگرش از قبیل **القسطاس المستقیم** حواله می کند و می فرماید مقصود من اینجا بیان فساد و ابطال طریقه باطنیه نیست چرا که این مطالب را در چند کتاب نوشته‌ام : یکی کتاب **مستظهری** و دیگر کتاب **حجة الحق** در جواب پاره‌یی از مطالب این طایفه که در بغداد از من پرسیدند . سدیگر کتاب **مفصل الخلاف** در جواب سخنانی که از این باره در همدان بمن گفتند و چهارم کتاب **الدرج** در جواب بعض سخنان سست و بی بنیاد تعلیمیّه که در طوس بمن عرضه داشتند و پنجم در ضمن مطالب کتاب **القسطاس المستقیم** که خود تألیفی جدا گانه است .

باطنیه از معلم دم می زنند اما چون واریسی کنی که از معلم چه آموخته اند ، چیزی در دست ندارند . و آنگاه که در میمانند حواله بامام غایب می کنند و در مقام اظهار فضیلت مطالبی را از جنس افکار و اخورده و بی اساس فیثاغورث که در **رسایل اخوان الصفا** نقل شده است بخود می بندند .

من با مذهب تعلیمیّه و طریقه باطنیه خوب آشنا وار رموز و دقایق این مسلك واقف شدم . چیزی که روح مردم کنجکاو را مایه آرامش و خرسندی باشد در این طریقه پیدا نکردم .

طریقه صوفیه : چون از آن سه مرحله بپرداختم همّت بر کشف طریقه صوفیه گماشتم و از این راه ب جستجوی حقیقت شتافتم . چنان یافتم که در پیمودن این راه دو چیز در بایست است یکی علم و دیگری عمل . تحصیل علم تصوف بر من آسانتر از عمل بود از این جهت نخست بتحصیل این علم مشغول شدم . کتب و مؤلفات این طایفه همچون **قوت القلوب** ابوطالب مکی و تألیفات **حارث محاسبی**

و مآثرات شبلی و جنید و بایزید را خواندم . علم تصوّف را چنانکه لازم بود فرا گرفتم . سپس دانستم که تصوّف از نظر علمی با سایر علوم شرعی و عقلی تفاوت ندارد و اگر چیزی باشد تنها در عمل است . از نام شراب مستی نمی‌زاید ، بعلم تنها کاری پیش نمی‌رود بلکه باید کردار و عمل نیز در کار باشد . تازه فهمیدم که آنچه تا کنون داشته‌ام قیل و قال بوده است ، تصوّف و حقیقت یابی را حال می‌باید و بس . من از همه عقاید و افکار دینی باین سه اصل ایمان داشتم : خدا ، پیغمبر ، روز جزا . اما عواملی که عقیده باین سه اصل را در روح من رسوخ داده بود بشمار در نمی‌آید . هر چه بود باین سه چیز ایمان کامل داشتم .

باری بر من معلوم شد که تصوّف جز بحال و جز بتقوی و بریدن علاقه‌های شهوانی حاصل نمی‌شود . رفته رفته امور دنیاوی در نظرم سرد و معلوم شد که این همه تعلّقات دام شیطان است . شریفترین علاقه‌های دنیوی تدریس و تعلیم است . دانستم که این هم ناسودمند است ، این نوع تدریس و تعلیم و افاده و استفاده که معمول همه کس می‌باشد هم از امور فریبنده این جهانست و بدرد دیگر سرای نمی‌خورد . راست خواهی در تدریس هم خلوص نیت نبود بلکه شایبه حبّ اشتهار و طلب جاه و مال نیز در کار بود .

بیقین دانستم که اگر تدارك عمر از دست رفته را نکم هیمة دوزخ خواهم بود . پیوسته درین اندیشه بودم و آخر عزم جزم کردم که یکباره بند تعلّقات بگسلم و از بغداد بیرون شوم . دست و پایم از هر طرف برنجیرهای علایق دنیوی همچون ریاست و جاه و شهرت و منصب تدریس و تعلیم بسته بود . از يك سو منادی ایمان کوس رحلت می‌کوفت و از دیگر سوی من تخته بند هوی و هوس بودم .

چگونه طوف نمایم فضای عالم قدس که در سراچه تر کیب تخته بند تنم

مدّت شش ماه در این کشمکش وجدانی بسر بردم . در ماه رجب سال ۴۸۸

سختی بنهایت رسید کم کم زیبا نم بسته شد گویی قفل بردها نم زده اند هر قدر می خواستم خود را وادار بتدریس و ازین رهگذر خاطر اصحاب را شاد سازم میسر نمی شد .
رفته رفته از قوت و غذا افتادم قوای بدنم از کار افتاد پزشکان مرا دارو و درمان می کردند اما از درد درونم آگاه نبودند.

عاقبت بخشایش الهی مرا دستگیری کرد و چراغ هدایتی فرا راهم نهاد تا ازین ورطه هولناک رهایی یافتم بدینگونه که همه علایق دنیوی از جاه و مال و شهرت و زن و فرزند بردلم سرد شد .

بر آن شدم که از بغداد مهاجرت کنم . عزیمت سفر مکه را اظهار کردم و در باطن قصد شام داشتم و از ترس اینکه مبادا خلیفه و یاران و دوستانم از نیت اقامت شام آگاه و مانع ازین سفر شوند مقصود اصلی را بزبان نیاوردم . هر کسی در این باره پیش خود حدسی می زد و خیالی تصویر می کرد کسانی که از عراق دور بودند صورت می بستند که مرا استشعار یارنجشی از زمامداران وقت است و آنان که نزدیک بکار و شاهد احوال بودند می دیدند که چه اندازه بمن اصرار و الحاح می شود و من از معاشرت با زمامداران و بزرگان وقت دوری می گزینم .

یکی احوال مرا چشم زخم خلل ناپذیر اسلام می خواند دیگری سفر مرا بر کسب جاه و جلال و شهرت و اعتبار حمل می کرد با آنکه می دیدند من در بغداد بالاترین جاه و جلال را داشتم .

بالجمله هر چه داشتم جز کفاف زن و فرزند همه را از خود دور کردم . اندک چیزی از مال عراق که وقف بر مصالح مسلمین بود برای زن و فرزند نهادم و جریده از بغداد بیرون شتافتم پس بشام رفتم . نزدیک دو سال آنجا اقامت جست و کاری جز عزلت و خلوت و ریاضت نداشتم . مطابق آنچه از طریق صوفیه دریافته بودم عمل می کردم . مدتی در مسجد دمشق معتکف بودم و بر مناره مسجد رفته در بر خویش

تألیف دیگرش کتاب المقصد الاقصی و قسمت عجایب القلب از کتاب احیاء العلوم حواله می دهد .

دهوت بحقیقت و نشر علوم پس از گناره گیری از مردم

غزالی می فرماید در مدت خلوت و ریاضت ده ساله حقایقی بر من روشن شد که از حوصله مردم این جهان افزونتر بود . آن رازها را با کسی بمیان نمی توانستم آورد و تنها در نهانگاه ضمیر خویش پنهان می داشتم . از طرف دیگر مردم را همگی در ضلالت و گمراهی می دیدم ، گروهی بعلوم ظاهر و دسته یی بفلسفه و کلام و جمعی بعلوم باطنی و تعلیمی همگی بیراهه در ورطه ضلالت غرق شده بودند . رها نیدن مردم از گمراهی برای من بی اندازه سهل بود و نجات دادن ایشان از شبهات بر من از آب خوردن آسانتر می نمود . ازین جهت بر خود واجب دیدم که علم خود را تا آنجا که ممکن است اظهار کنم و بیچاره مردم را از وادی جهل و گمراهی برهانم . اظهار دعوت جز بمساعدت زمان و همراهی پادشاهی مقتدر صورت پذیر نبود چرا که عموم مردم جز مشتی گمراهان نبودند و من بایستی با همه طبقات در جنگ و کشمکش باشم .

بهین دلیل که اظهار حق ممکن نیست باز بگوشه خلوت نشستم تا آنکه بخواست خدا نه بعلتهای دیگر از طرف سلطان وقت الزام شدم که به نیشابور بیایم ، دیگر جای عذر برای من باقی نماند .

با جمعی از روشن فکران صاحب دل نیز کنگاش و مشورت کردم همگی بر رفتنم از طوس به نیشابور اشارت و تشویق کردند .

دلایل و شواهد دیگر هم از درون و برون دست بهم داد و آخر کار بر من کشف شد که تقدیر الهی چنین است که دین حق احیاء شود و بوعده یی که خداوند

پیش ازین گفته است و علل ضعف عقاید را باز می نماید و بعض مطالب را بدیگر مؤلفاتش مانند القسطاس المستقیم و کیمیای سعادت محوّل می کند. انتهای کلامه رفع مقامه .

دین و آیین و پاره‌بی از آراء و عقاید غزالی

غزالی بتر بیت خانوادگی و بمذهب بیشتر علمای نیشابور و طوس و دیگر بلاد خراسان در آن زمان مانند امام قشیری و شیخ ابواسحق شیرازی و ابن صباغ و استادش امام الحرمین مذهب **شافعی** و **طریقه اشعری** داشت یعنی در اصول عقاید پیرو اشعری و در فروع پیرو شافعی بود و کتب فقه و اصول عقاید را موافق این طریقه می پرداخت (۱) چنانکه در باب رؤیت و علم واجب الوجود و کلام ازلی و

(۱) یافعی متوفی ۷۶۸ که او را با لقب امام یافعی می خوانند و از علما و عرفای بزرگ قرن هشتم هجری است نیز با امام غزالی در پیروی مذهب شافعی و مسلک اشعری موافقت دارد گاهی در این باره مبالغه می کند .

در کتاب «مرهم العلیل المضلة فی دفع الشبه والرد علی المعتزلة» مکرر این معنی را تصریح کرده است که دین حق کسی دارد که در اصول پیرو اشعری و در فروع پیرو شافعی باشد؛ در صفحه ۳۱۱ همان کتاب چاپ هندوستان می نویسد: «فَمَنْ كَانَ فِي الْفُرُوعِ عَلَى مَذْهَبِ

الشَّافِعِيِّ وَفِي الْأَصُولِ عَلَى إِعْتِقَادِ الْأَشْعَرِيَّةِ فَهُوَ مُعَلِّمُ الطَّرَفَيْنِ كَمَا أَنَّهُدَّ بَعْضُ الْأَصْحَابِ :

إِذَا كُنْتَ فِي عِلْمِ الْأَصُولِ مُوَافِقًا	بِعَقْدِكَ قَوْلَ الْأَشْعَرِيِّ الْمُسَدَّدَ
وَعَامَلْتَ مَوْلَاكَ الْكَرِيمَ مُخَالِصًا	بِقَوْلِ الْإِمَامِ الشَّافِعِيِّ الْمُؤَيَّدَ
وَاتَّقَنْتَ حَرْفَ ابْنِ الْعَلَاءِ مُجَرِّدًا	وَلَمْ تَعُدَّ فِي الْأَعْرَابِ رَأْيَ الْمُبَرَّدَ
فَأَنْتَ عَلَى الْحَقِّ الْبَقِيَّةَ مُوَافِقٌ	شَرِيعَةً خَيْرَ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٌ

صفات قدیم و خلق اعمال همان عقاید را اظهار می‌کرد که اشعریها داشتند (۱) با این تفاوت که خود مجتهد بمعنی حقیقی بود و مانند دیگرهم مسلکانش جمود بر همه ظواهر شرع نداشت. اگر در مذهب شافعی یا ابوحنیفه چیزی مخالف عقل صریح می‌دید ردّ یا تأویل می‌کرد. ازین رو در جواب اسعد مهنه که از وی پرسید تو مذهب ابوحنیفه داری یا مذهب شافعی فرمود: «در عقلیات مذهب برهان دارم و در شرعیات مذهب قرآن نه ابوحنیفه بر من خطّی دارد و نه شافعی بر من براتی» (۲).

پس از آنکه قدم در راه تحقیق نهاد نخست دست از مذهب تقلیدی برداشت و القاءات و مسموعات تعبّدی را چنان پشت‌پازد که نزدیک بفلسفه حسّی شد و گفت:

خذا تراه ودع ما كنت تسمعه فی طلعة الشمس ما یغنیك عن زحل

از مسلک روحانی اینگونه اشخاص چنین معهود است که چون به وادی تحقیق افتادند آخر کاریکی از چند حالت را بخود می‌گیرند، یا در دریای حیرت و آشفتگی غریق و یا از بند همه تعلّقات دینی آزاد می‌شوند یا بهمان منزل اوّل که در عالم تقلید و تعبّد داشتند بر می‌گردند با این فرق که رفتار و گفتارشان از اوّل پخته‌تر و معنی‌دارتر و قدمشان در دین استوارتر است.

غزالی پس از آنکه مراحل سیروسلوک را بپیمود حقایق اسلام بر وی کشف شد و دوباره بمرحله اوّل یعنی التزام عبادت و مواظبت بر جزئیات دیانت برگشت با این تفاوت که علم او در این مرتبه شهودی و از اوهام و خرافات پیراسته بود. شریعت قرآن و دلیل و برهان و کشف و شهود و تصوّف را بهم آمیخته مذهب و آیین خویش قرار داد و تصوّف و عرفان بزهد و ورع آمیخته پرده عقاید معنوی او گردید.

(۱) رجوع شود بکتاب قواعد العقاید از احیاء العلوم و همچنین در مؤلفات فارسی به کیمیای سعادت و نصیحة الملوك.

(۲) این عبارت را با اختلاف روایت پیش از این هم بمناسبت نقل کرده‌ایم.

غزالی بیشتر اصول فلسفه مشائی را سُست و غالب عقاید فقهای ظاهری را نادرست می دانست و در تألیفاتش با بطلان آنها می پرداخت . معتقد بود که عقل را با شرع و دین را با فلسفه موافقت توان داد اما نه آن علوم عقلیه سست بنیادی که در دست فلاسفه است و نه آن علوم شرعی خشک که علمای ظاهری دارند . خود در فلسفه و دین عقاید تازه داشت . ظواهر عبارات آیات و اخبار و کلمات صوفیه را گاه چنان تأویل می کرد که با آراء جمهور بکلی مخالف بود و از این رهگذر در تهمت کفر و بددینی را بر خویش می گشود (۱) . بعض کلمات منصور حلاج و بایزید بسطامی و امثال آنها و همان سخنان را که دستاویز تکفیر و لعن و قتل آنها شده بود تفسیر و تأویل کرده می گفت : « شاید مرد عارف در حالت استغراق و فناء فی الله بگوید سبحانی ما اعظم شأنی وما فی الجبّة الا الله . و این اتحاد چنانست که عاشق در جذبۀ عشق بگوید :

انا من اهوی و من اهوی انا نحن روحان حللنا بدنا

چه بسا که شخص در آینه می نگرد و نه آینه را که تنها صورت را می بیند چنانکه رنگ شیشه را با شراب یکی می انگارد و می گوید :

رق الزجاج و رقت الخمر و تشابهها فتشاكل الأمر
فكانما خمر و لا قدح و كانما قدح و لا خمر

این احوال نسبت به دارنده حال بزبان مجاز اتحاد است و بزبان حقیقت توحید . و بالاتر ازین نیز حقایقی است که رسیدنی است نه گفتنی « (۲) از کلمات اوست : اگر عالمی بزرگ را دیدی که یکی از امور دینی را انکار کرد انکار او

(۱) نگارنده راجع به فلسفه و دین پیش ازین از ص ۵۱ به بعد شرحی نوشت و عقیده خود را اظهار کرد .

(۲) میان دو نشان ترجمه است از ص ۱۱۵ کتاب مشکوة الانوار غزالی که با چند رساله دیگرش یکجا طبع شده است .

را شکفت مدار و دلیل صادق مگیر چه ممکن است که روندهٔ راهی در راه دیگر خطا کند.

و نیز از اوست : ایمان سه قسم است یکی ایمان عوام^۱ که تقلیدی محض است . دیگر ایمان اهل کلام که ایمان استدلالی است . سدیگر ایمان اهل عرفان و آن شهود یقینی است .

نیز می گوید اهل تصوف بعلوم الهامی توجه دارند نه بفنون تعلیمی . غزالی در اخلاق و فلسفه و عرفان و تعلیم و تربیت و اصول و فروع مذهب آراء و عقاید تازه و مخصوص دارد که از مراجعه بتألیقاتش مانند احیاء و المنقذ و مشکوة و جواهر معلوم می شود و پاره یی را در خلال فصول گذشته نوشته ایم و پاره یی را پس از این خواهیم نوشت .

وجد و سماع بعقیده غزالی

وجد و سماع بعقیده غزالی^۲ مباح است . وی با آنکه فقیه پی متعبد بوده سماع و وجد و جامه خرقه کردن را که فقهای ظاهری بحرمتش فتوی داده اند جایز شمرده است . در کیمیای سعادت می گوید (۱) :

« سماع مباح است مگر آنکه جهتی از حرمت درو باشد مانند سرود فحش و هجا یا طعن دین چون شعر روافض که در صحابه گویند . اما صوفیان و کسانی که بدوستی حق^۳ مشغول و مستغرق باشند و سماع بر آن کنند این ابیات زیان ندارد :

گفتم بشمارم سر یک حلقه زلفش با تو که بتفصیل سر جمله بر آرم
خمدید بمن بر سر زلفینک مشکین یک پیچ بپیچید و غلط کرد شمارم

(۱) کیمیای سعادت چاپ هندوستان از ص ۱۷۱ تا ص ۱۷۷ راجع بوجد و رقص و سماع شرحی مبسوط نوشته و نگارنده با تلخیص نقل کرده است .

بی‌اندازه دشوار می‌نماید. زیرا خود قاضی و مشخص نیز ناگزیر در آیینہ خانہ وجود شیشہ‌یی پیش چشم دارد و در نہانخانہ روانش شگفت‌آفرینشی است که خود از آن بی‌خبر است :

هرچه گوید او پری گفته بود زین سری نه ز آن سری گفته بود
من خود این نکته را در همه اختلافها ، در این مسأله جزئی یا مسائل دیگر
و در مورد غزالی یا دیگران همه جا پیش چشم دارم .

تأثیر غزالی در فقه اسلامی

تألیفات فقه غزالی از قبیل بسیط و وسیط و وجیز و خلاصه از همان وقت که تألیف شده بود از کتب مهم فقه شافعی بود؛ بعد از وی نیز همان کتب و سایر مؤلفات وی دایر مدار فقه شافعی گردید چندانکه دیگر مؤلفات فقهی را تحت الشعاع خود قرار داد و چندین قرن بعد از وی که دنیا له‌اش بعصر حاضر کشیده کتب غزالی رایج ترین کتب درسی طلاب و فقهای شافعی مذهب بوده است ؛ و بالجمله همان تحوّل را که غزالی در تصوّف و فلسفه اسلامی بوجود آورد در فقه نیز ایجاد کرد . مخالفان غزالی در باره وی گفته‌اند که او زاهد بود نه فقیه ؛ سیوطی متوفی ۹۱۱ در کتاب «الحاوی فی الفتاوی» این مطلب را نقل کرده و در جواب شرحی نوشته است که بهتر دیدم عین عبارت او را اینجا نقل کنم تا معلوم شود که علما و فقهای اسلامی تا چند قرن بعد از غزالی چه اعتقادی در باره وی و مقام و منزلت علمی او داشته‌اند .

وَقَوْلُ هَذَا الْجَاهِلِ أَنَّ الْغَزَالِيَّ لَيْسَ بِفَقِيهٍ وَيَسْتَحِقُّ أَنْ يُضْرَبَ بِالسَّيَاطِ ضَرْباً
شَدِيداً وَيُحْبَسَ حَبْساً طَوِيلًا حَتَّى لَا يَتَجَسَّرَ جَاهِلٌ أَنْ يَتَكَلَّمَ فِي حَقِّ أَحَدٍ أئِمَّةٍ مِنْ أَسْلَامٍ

در مرتبهٔ عین الیقین و حقّ الیقین و مقام کشف و شهود روحانی است نه در احکام قضایای علمی ؛ و از این جهت است که در عین موافقت بامسلك تصوّف ، با گروه باطنیه و اصول تعلیمات حسن صباّح جدّاً مخالف است و در ردّ مذهب آن طایفه کتابها پرداخته است .

باری امام غزّالی در عین اینکه مصوّفه است و اصل مسلمّ تصوّف را که احتیاج بشیخ و پیر و مُرشد باشد کاملاً پذیرفته است آن احتیاجی را که در تعلیمات صباّحیه نسبت بمعلّم می بینیم قبول ندارد . و نوع معارضهٔ او را با نوشتهٔ حسن صباّح در صفحات پیش ذکر کردیم .

آنچه نوشتیم مطابق قضاوتی بود که بحسب ظاهر در بارهٔ فرق ما بین مسلك تصوّف و مذهب تعلیمیّه می توان کرد امّا نگارنده را گاهی این نکته بنظر می رسد که روح تصوّف حقیقی نه آن تصوّفی که دستاویز مستصوفهٔ متأخر شده است و بقول مولوی: زاغان دغل افروخته بانگ بازان سپید را آموخته اند با اصل تعلیمات باطنیه که احتیاج بشر بمعلّم باشد چندان بیگانه و ناسازگار نیست و اگر خوب دقت کنیم صوفی حقیقی و باطنی هر دو از یک سرچشمه آب گرفته و هر دو از یک ساغر باده نوشیده اند چیزی که هست بادهٔ باطنی پر حرارت تر و مستی آورتر و تلخ تر بوده است . و بالجمله مذاق و مشرب صوفی در احتیاج بشیخ و مربّی و معلّم بسیار معتدل تر و محتاط تر و بی غوغا تر از مذاق باطنیه است ؛ امام غزّالی مشرب صوفیه را داشت نه مذاق باطنیه و اهل تعلیم را .

بیش از این در این باره بحث کردن از حدّ این کتاب و موضوع تألیف ما خارج است .

تصوّف غزّالی

تصوّف غزّالی که آخرین مرحلهٔ عقاید اوست ، نخستین بار از آنجا سرچشمه گرفت که پدرش و همچنین مربّی نخستین وی احمد رادکانی صوفی بودند .

برادرش امام احمد از آغاز جوانی کار را یکسره کرده رسماً داخل رشته تصوف شد. وی پیش از آنکه در کوچه‌های پرپیچ و خم عقاید و آراء بشری آواره و سرگردان شود رخت بکوی آرامش برد اما امام محمد در جوانی غرق مسائل فقه و اصول کلام و فن^۱ خلاف و مناظره بود و در حدود چهل سالگی متنبه گشت و آوار گیها کشید تا آخر کار آیین تصوف را بر همه طریقه‌ها برگزید.

بزرگترین راهنمایان وی در تصوف ابوعلی فارمدی و ابوبکر نساج بودند که ترجمه حالشان در جزو مشایخ غزالی گذشت.

غزالی نخست برای فرا گرفتن معارف صوفیه بخواندن کتاب قوت القلوب ابوطالب مکی متوفی ۳۸۶ و رساله قشیری^۲ امام ابوالقاسم قشیری متوفی ۴۶۵ و نوشته‌های حارث محاسبی متوفی ۲۴۳ و مزنی متوفی ۲۶۴ و حرمله بن یحیی متوفی ۲۴۳ و امام شافعی متوفی ۲۰۴ و مآثورات جنید متوفی ۲۹۸ و تعلیمات شبلی و بایزید بسطامی و امثال آنها پرداخت (۱) سپس خود دنباله کار و کوشش را از دست نداد تا بمرتبۀ کشف و شهود حقایق عرفانی رسید و تصوف را بگونه‌یی نو ظهور جلوه گرساخت. غزالی از صوفی‌نماها مانند عالم‌نماها انتقاد فرمود و مطالبی تازه پیش آورد که در کتب پیشینگان کم سابقه بود (۲).

بعقیده نگارنده تصوف امام محمد غزالی را باید سنخ تصوف امام قشیری صاحب رساله قشیری^۲ و شیخ شهاب الدین سهروردی صاحب عوارف المعارف شمرد با این تفاوت که مقام غزالی در این سنخ متصوفان هم در علم و هم در عمل و روشنی فکر از همه بالاتر می‌باشد. زیرا خود در این مرحله نیز محقق و نقاد بوده و بعقاید موروثی بسنده نکرده است.

اما تصوف غزالی با مولانا جلال الدین بلخی صاحب مثنوی تا وقتی

(۱) احیاء العلوم والمنقذ من الضلال.

(۲) رجوع شود باحیاء والمنقذ و روضة الطالبین.

دینی را بگونه‌ی می‌فهمید که از دریافت دیگران ممتاز بود .

بالجمله غزالی در میان صوفیان پیش و دنبال و معاصرش از همانند های ابوطالب مکی و امام قشیری و سهروردی و محی‌الدین ، مقامی ممتاز و برجسته دارد امّا با آخرین مقام مولوی که کمتر کسی دست بدان یافته است نرسیده و سنخ تصوّف او اصلاً با تصوّفی که مولوی از کاردر آورده متباین است . تصوّف غزالی با تقشّف همراه بود نه با تعشّق .

امّا امام احمد را شاید دانشمندانی که از روح تصوّف با خبرند درین مرحله از برادرش امام محمد رسیده تر بدانند . والله الموفق .

عالم صوفی و صوفی عالم

چون سخن بمقایسه مابین دو برادر امام محمد و امام احمد رسید مطلب قبل را باین جمله تکمیل می‌کنم که امام محمد « عالم صوفی است » و امام احمد « صوفی عالم » بود .

امام ابو حامد پس از آنکه سالها سرگشته و حیران بود آخر کار بحلقه درویشان در آمد و دمایم اخلاقش بمحمد مبدّل گشت ؛ امّا امام احمد از همان ابتدا داخل طریقت بود یعنی چراغی را که محمد در او آخر عمرش بدست آورد احمد از اوّل زندگانی در دست داشت و راه سیر و سلوک را با همان چراغ توفیق می‌پیمود . امام محمد در هیچ يك از سلاسل تصوّف عنوان قطبیّت ندارد برخلاف امام احمد که از اقطاب بزرگ می‌شود و اکثر سلاسل تصوّف و کرسی نامه‌های طریقت بدو می‌پیوندد .

نمونه واقعات که مابین دو برادر اتفاق افتاد

در کتب تاریخ و تراجم عرفا و صوفیه درباره وقایع و مذاکرات که مابین دو برادر اتفاق افتاده است حکایاتی نوشته‌اند که اگر در عین حکایت و شاخ و برگهای

آن تردیدی باشد از این جهت قابل توجه است که نوع وقایع و نظر عرفا و صوفیه را بآن دو برادر روشن می کند .

نمونه آن وقایع در شرح مثنوی کمال الدین حسین خوارزمی مسطور است باین قرار که در فصل مشایخ طریقت از سر حلقه اولیاء امام علی مرتضی علیه السلام تا مولوی بلخی و نیز سلسله طریقت خواجه ابوالوفای خوارزمی که کمال الدین حسین شارح مثنوی از مریدان و تربیت شدگان او بوده و بتأیید روحانی و اشارت او شرح مثنوی را پرداخته است بعد از شیخ ابوالقاسم گرگانی بشرح حال شیخ احمد غزالی می پردازد و در باره او می نویسد که :

روزی امام محمد غزالی برادرش احمد بطور عتاب گفت که مردم از اقاصی بلاد اینجا می آیند تا در نماز جماعت بما اقتدا کنند و تو با وجود قرب جوار با ما نماز جماعت نمی گذاری ؛ شیخ احمد گفت : اگر شما بامامت قیام نمایید من هرگز سر نیچم ؛ وقت ظهر در آمد و بنماز جماعت برخاستند شیخ احمد برادرش اقتدا کرد ؛ در آن اثنا شیخ احمد بیرون آمد و با اصحاب خود اعاده نماز کرد ؛ امام محمد چون از نماز فارغ شد بدو عتاب نمود که چرا این کار کردی شیخ احمد در جواب گفت : من برمقتضی شرط عمل کردم چه تا آن حضرت در نماز بود اقتدا کردم و چون رفت تا استرخود را آب دهد ما بی امام نماز نتوانستیم گزارد ؛ امام محمد را رقتی دست داد و گفت : عجبا ! خدای را دوستانند که جواسیس قلوبند ؛ برادرم راست می گوید ، مرا در اثنای نماز بخاطر گذشت که استر را آب نداده اند .

نیز کمال الدین حسین خوارزمی در همان شرح مثنوی می گوید : روزی از شیخ احمد پرسیدند که برادرت کیجاست ؟ گفت : در خونست ! اصحاب مضطرب شده بهر سو شتافتند امام محمد را در مسجد یافتند رو یقبله نشسته خوشحال شدند و گفتند : عجبا ! تا کنون هرگز دروغ از شیخ احمد نشنیده بودیم و قصه را با امام

چند عدد خرما برداشته بودند و باقی برجای بود ، امام محمد دانست که این سعادت دیدار هم ببرکت همت برادرش شیخ احمد بوده است . بعد از آن قدم در سلوک طریقت نهاد .

گفتار کمال الدین حسین خوارزمی باتلخیص بپایان رسید والعهدۃ علیه .

غزالی و فلسفه

فلسفه ارسطو که بدست فارابی متوفی ۳۳۹ و ابن سینا متوفی ۴۲۷ نضج و کمال یافته بود تا عصر غزالی اهمیت و ابهتی عجیب داشت و در برابر علمای فقه و حدیث سدی چنان استوار بود که رخنه دادنش محال می نمود. آنان که می خواستند بر ضد عقاید دینی کار کنند حربه پی کارگرتر از اصول فلسفه نداشتند .

غزالی این سد سدید را بشکست و فلسفه را از آن اهمیتی که داشت بینداخت . حدود سه سال از آن مدتی را که مدرس نظامیه بغداد بود با جدّ و جهدی تمام صرف مطالعه و غوررسی در کتب فلسفه کرد آثار ارسطو و فارابی و ابن سینا و رسایل اخوان الصفا را خوب و ارسنی نمود تا بکنه عقاید فلسفه پی برد (۱) . در فلسفه عملی هم مایه از کتب ابوعلی مسکویه متوفی ۴۲۱ بگرفت . سپس در صدر برآمد که اصول فلسفه را انتقاد کند . نخست برای این کار کتاب مقاصد الفلاسفه را بر سهیل مقدمه تألیف کرد . در این کتاب عقاید و آراء فلاسفه را خوب تشریح نمود سپس کتاب تهافت الفلاسفه را پرداخت و بطلان عقاید و تناقض آراء فلاسفه را در رؤوس مسائل فلسفه ثابت و مدلل ساخت .

در مقدمه مقاصد الفلاسفه می نویسد: فانك التمسست كلاماً شاقياً في الكشف عن تهافت الفلاسفة وتناقض آرائهم ولا مطمع في اسعافك الا بعد تعريف مذهبهم فان الوقوف على فساد المذاهب قبل الاحاطة بمدار كلها محال بل هو رمي في العمایة

اسلامی تنها بدو تن استاد بزرگ فارابی و ابن سینا اطمینان داریم که مطالب فلسفه را بهتر و صحیح تر از همه کس نقل و تحقیق فرموده اند . این است که عمده نظر ما بفلسفه معلّم اوّل یعنی ارسطاطالیس است از طریق روایت و تحقیق فارابی و ابن سینا (۱) .

باطل کردن آراء فلاسفه در بیست مسأله از فلسفه الهی

غزالی پس از تمهید مقدمه وارد اصل مقصود می شود و بطلان عقاید فلاسفه را در بیست مسأله ذیل که از رؤوس مسائل فلسفه الهی است باز می نماید و در سه مسأله حکم بکفر آنها می کند :

- (ا) دزاولیت عالم .
- (ب) درابدیت عالم .
- (ج) دراینکه خداوند سازنده جهان و جهان ساخته اوست .
- (د) عجز فلاسفه از اثبات صانع .
- (ه) گویند دو مبدأ برای عالم محالست و براین دعوی اقامه دلیل نتوانند .
- (و) نفی صفات الله .
- (ز) ذات اوّل منقسم بجنس و فصل نیست .
- (ح) حق اوّل وجود بسیط است بدون ماهیت .
- (ط) فلاسفه گویند که مبدأ اوّل جسم نیست امّا براین مدّعا از آوردن دلیل قطعی عاجزند .

- (ی) گفتار فلاسفه مستلزم نفی صانع و اعتقاد بدهراست .
- (یا) عجز فلاسفه از اثبات اینکه حق اوّل عالم بغیر است .
- (یب) فلاسفه نمی توانند علم واجب الوجود را بذات خویش ثابت کنند .

(۱) در ضمن انتقاد از فلسفه ارسطو گاهی بمناسبت از عقاید فلاسفه دیگر نیز انتقاد کرده و گاه هم مطالب را بهم مخلوط ساخته است .

بجای کلمه یونانی یا پهلوی و هندی کلمه عربی گذارده اند که قالب تمام معنی نبوده یا مفهوم عربی غیر از مفهوم اصطلاحی بوده است و بعدها از آن کلمه مفهوم متبادر عرفی یا لغوی را گرفته و درباره آن سخن رانده اند .

فارابی و ابن سینا در حقیقت شارح عقاید ارسطو بودند اما همان عقایدی که بوسیله مترجمان اسلامی بدست آنها رسیده بود . برآستی درین باره رنجها بردند و تحقیقها کردند اما اگر بر ابهام و پیچیدگی مطالب نیفزودند چیزی از آن نکاستند . فلاسفه مشایی بعد نیز هرچه آمدند پیروان فارابی و ابن سینا بودند . در نتیجه فلسفه مشرق همچنان در ابهام و تعقید باقی مانده و مشتمل بر اصطلاحات و رموز و دقایق گردیده است که جز با شنیدن از استاد معلوم نمی شود و تنها بدانستن زبان عربی هرگز بکنه مسائل این علم پی نمی توان برد . گذشته از اینها اصلاً فلاسفه قدیم یونان و ایران و هند عمد داشتند که روح مطالب فلسفه را با رمز و اشاره و ابهام بیان کنند .

اروپاییان هم بیشتر فلسفه شرق را از روی کتب فارابی و ابن سینا و ابن رشد گرفته اند . پس اگر درست دقت کنیم غالب عقاید که از قدیم تا کنون بگردن افلاطون و ارسطو و اپیگور و زنون و امثال آنها بسته می شود ساخته قلم مترجمان عهد عباسی و پرداخته فکر فلاسفه اسلامی می باشد و روح افلاطون و ارسطو از آنها بی خبر است .

بس که برو بسته شده برگ و ساز
گر تو ببینی شناسیش باز

نکته یی که در اینجا یادآور شدم اشارتی است از نقود مطالب که نگارنده پس از دوازده سال رنج تحصیل در فلسفه مشرق بدست آورده است . زنده خواننده ام بپراکنده گویی و خودستایی ننکوهد که درین باره مقصودی مهم داشتم .

غزالی بظاهر گفتار خودش در المنقذ من الضلال در فلسفه استاد و راهنمایی نداشت و در ظرف دو سه سال از آن مدت که مدرس نظامیه بغداد بود بمطالعه کتب

نوشته شهرزوری در باره تهافت الفلاسفه

شهرزوری در تاریخ الحكماء در ترجمه حال یحیی نحوی دیلمی ملقب به بطریق می نویسد: «قال ابوعلی فی حقّه هو المموّ علی النصارى لانه صنف کتبارد فیها علی افلاطون و ارسطو حتی همّت النصارى بقتله . و اکثر ما اورده الغزالی فی التهاقت من تلك الكتب ومنه اخذ الطبّ خالد بن یزید بن معاویه .»

همو از يك نفر دیگر بعنوان یحیی نحوی اسکندرانى نام می برد و می گوید: در ایام عثمان و معاویه می زیست و کتاب در ردّ فلسفه ارسطو نوشت و از دین نصاری برگشت و خالد بن یزید نزد او تحصیل می کرد .

نگارنده از نوشته های یحیی نحوی اطلاع ندارد و از اینرو نمی تواند درباره اینکه غزالی کتاب تهافت الفلاسفه را از روی مؤلفات یحیی برداشت اظهار عقیدتی مخالف یا موافق کند و تباه کردن حقّ بزرگان را بهیچ وجه نمی پسندد.

دشمنان و مخالفان غزالی از فلاسفه و مشرّعان همه گونه نسبت بدو داده اند امّا این نسبت بخصوص که بیشتر مطالب تهافت را از تألیفات یحیی برداشت من جز در نوشته شهرزوری ندیده ام . و معلوم نیست که شهرزوری تألیفات یحیی نحوی را در دست داشته و بتحقیق خودش چیزی نوشته یا از دیگری نقل کرده یا بمحض اینکه دیده است که غزالی در تهافت ارسطو را ردّ می کند و یحیی نحوی هم بر فلسفه ارسطو ردّ نوشت این نسبت را بدو داده است .

و انگهی فلسفه ارسطو که بدست غزالی افتاد در حقیقت پرورده فکر فارابی و ابن سینا بود. و غزالی از نظر فنّ کلام که مولود قرقه معتزله و فلاسفه اسلامی است وارد مطالب شد و بر فلسفه ارسطو بطریقی که دو استاد بزرگ تقریر و تشیید کرده بودند ردّ و انتقاد نوشت امّا یحیی نحوی در اوایل عهد اسلام می زیست که هنوز مسلمانان با فنّ کلام و فلسفه آشنا نشده بودند .

اما اینکه شهرزوری دو نفر یحیی نحوی با ترجمه حالی تقریباً عین یکدیگر نوشته است که هر دو در يك زمان می زیستند و هر دو از دین نصرانی برگشتند و بر فلسفه ارسطو رد^۳ نوشتند و خالد بن یزید بن معاویه نزد هر دو تحصیل می کرد بنظر ما مأخذی درست ندارد. یحیی نحوی باخصایصی که وی یاد می کند جز يك تن نیست که ابن الندیم در الفهرست (ص ۳۵۶ چاپ مصر) و ابن اصبیعه در طبقات الاطباء جزو حکمای اسکندرانی (ج ۱ ص ۱۰۴) ترجمه حال و اخبار او را نوشته اند و می گویند وی اسقف یکی از کنیسه های مصر بود و در کیش مسیحی مذهب یعقوبیه را داشت و از عقیده تثلیث برگشت و با علمای مسیح مناظره کرد و تا فتح مصر بدست عمرو بن العاص زنده بود و در رد^۳ ارسطو و بعض فلاسفه دیگر کتابها نوشت. ابن ندیم می گوید از زمان او تا زمان ما سیصد و اندی سال است.

بالجمله نگارنده در باره تهافت الفلاسفه ومؤلفات یحیی نحوی رأی قاطعی اظهار نمی تواند کرد و این معنی را هم که غزالی در تألیفاتش مطالبی از استادان هر فن^۴ اقتباس کرده است انکار ندارد چه پاره یی از مطالب احياء العلوم عیناً اقتباس از قوت القلوب ابوالقاسم مکی و رساله قشیریّه است و در کتاب معارج القدس در مبحث فناء و بقاء نفوس بشری و مبحث سعادت و شقاوت (۱) تقریباً عین عبارات کتاب نجات ابوعلی سینا را نقل کرده و نام نبرده است. اما اینگونه اقتباسها را که علتش اعتماد بنوشتهای استادان هر فن بوده و غالب بلکه همه علمای پیشین داشته اند انتحال و سرقت نباید نامید و فراموش نباید کرد که شاید متون کتب مهم برای استادان هر فن از علمای قدیم در حکم محفوظات و امثال سائره و بمنزله اشعار

(۱) مبحث فناء و بقاء نفس در کتاب معارج القدس طبع مصر از صفحه ۱۲۸ باین عبارت

شروع می شود: «وَأَمَّا الْبُرْهَانُ الْعَقْلِيُّ» ؛ و مبحث سعادت و شقاوت (ص ۱۶۸-۱۷۷)

در همان طبع عبارت: «فَنَقُولُ يَجِبُ أَنْ يَعْلَمَ» آغاز شده است.

سعدی و حافظ در نزد ادبای فارسی زبان بوده است . و چون صاحب اصلی هر عبارتی را می‌شناخته نام بردن را چندان گناه نمی‌شمرده‌اند . والله العالم بالصواب .

غزالی و ابن رشد

ابوالولید محمد بن احمد اندلسی معروف به ابن رشد ۵۲۰-۵۹۵ معروفترین و مهمترین کسی است که بحمایت فلسفه از مخالفان غزالی شد و کتابی بنام **تهافت التهاافت** یا **تهافت ابی حامد** در ردّ تهافت الفلاسفه نوشت .

ابن رشد در بسیاری از مؤلفاتش نظر بگفته‌های غزالی داشته و مکرّر از وی نام برده و گاه اهانت‌های سخت رانده بدو نموده است.

در کتاب **الكشف عن مناهج الأدلة** که متمم فصل المقال است یکجا می‌نویسد (ص ۷۲ چاپ مصر) : **اوّل من غيّر هذا الدّواء الاعظم (یعنی سلوك ظاهر الشريعة) هم الخوارج ثمّ المعتزلة ثمّ الاشعرية ثمّ الصوفية ثمّ جاء ابو حامد قطم الوادي على القرى وذلك انّه صرح بالحكمة كليها للمجهور و بآراء الحكماء على ما ادّاه اليه فهمه وذلك في كتاب الذي سمّاه بالمقاصد فزعم انه الله للمرد عليهم ثمّ وضع التهاافت فكفّرهم في مسائل ثلاث و اتى فيه بحجج مشككة وشبه محيرة اضلت كثيرا من الناس عن الحكمة وعن الشريعة.**

باز در همین کتاب پاره‌یی از کلمات غزالی را از مؤلفاتش مانند جواهر القرآن و مشکوة الانوار و المنقذ من الضلال و کیمیای سعادت و التفرقة بین الاسلام و الزندقة نقل کرده و او را تخطئه نموده است .

در فصل المقال (ص ۱۷ - ۱۸ چاپ مصر) می‌گوید غزالی سخنانی گفت که شریعت و حکمت هر دو را خراب کرد و شاید مقصود اصلیش همین بود و اگر هم نیتی خوب داشت نتیجه‌اش بد از کار در آمد . نیز می‌گوید: **انّه لم يلزم مذهباً من المذاهب في كتبه بل هو مع الاشاعرة اشعريّ و مع الصوفيّة صوفیّ و مع الفلاسفة**

فیلسوف وحتیٰ انّه کما قیل:

یوماً یمان اذا لقیّت ذایمن وان لقیّت معدیاً فعدنان

در کتاب تهافت التهافت یکجا می گوید: لم يبلغ الرجل (یعنی الغزالی)
المرتبة من العلم المحيط بهذه المسألة . جای دیگر می گوید : فقد بان لك قبح
ما جاء به هذا الرجل من الحمل على الحكماء مع ما يظهر من موافقة الرجل
لهم في أكثر آرائهم . جای دیگر هم غزالی را تجلیل می کند و هم او را اندرز می دهد:
« ومعظم ما استفاد هذا الرجل من النباهة وفاق الناس فيما وضع من الكتب التي
وضعها انما استفادها من كتب الفلاسفة ومن تعاليمهم وهبك اذا اخطأ وافى شيء
فليس من الواجب ان ينكر فضلهم في النظر و ما راضوا به عقولنا ولو لم يكن لهم
الاصناعة المنطق لكان واجباً عليه و على جميع من عرف مقدارها شكرهم عليها
وهو معترف بهذا المعنى وداع اليه » . در مسأله نفی صفات می گوید : هذا الفصل
كلمة مغالطة سفسطائية فهذا الرجل في امثال هذه المواضع في هذا الكتاب لا يخلو
من الشرارة او الجهل وهو اقرب الى الشرارة منه الى الجهل . در باب غرض محرّك
افلاك غزالی را از جهل و شرارت تبرئه می کند و می گوید وی جاهل و شریر نبود
امّا سخنش جاهلانّه و شرارت آمیز است: « قد يظنّ انّ هذا الكلام لسخفه يصدر عن
احد رجلين امّا رجل جاهل وامّا رجل شرير و ابو حامد مبرّأ عن هاتين الصفتين
ولكن قد يصدر عن غير الجاهل قولٌ جاهليٌّ و من غير الشرير قولٌ شريريٌّ » .
قاضی زاده رومی کتابی در محاکمه میان غزالی و ابن رشد نوشته و مشتم
خود را باز کرده است (۱) .

(۱) محمد لطفی در تاریخ فلاسفة الاسلام همه جا بحمایت ابن رشد عبارات و هن آمیز
در حق غزالی دارد . یکجا (ص ۲۰۴) در مقام تمثیل غزالی را متقاضی و ابن رشد را
قاضی ابن قاضی می خواند و جای دیگر (ص ۲۰۷) میان آنها قضاوت می کند : « نقول
بقية حاشیه در صفحه ۴۱۵

شیخ علاء الدین علی طوسی نیز که معاصر قاضی زاده بود کتابی در آن باره نوشت که شرح آنرا در فصل تألیفات امام غزالی گفتیم .
از فلاسفه متأخر سید غیاث الدین منصور شیرازی متوفی ۹۴۸ و صدر المتألهین محمد بن ابراهیم شیرازی معروف به ملاصدرا (متولد ۹۷۹-۹۸۰ متوفی ۱۰۵۰) از آراء وافکار فلسفی و کلامی امام محمد غزالی استفاده بسیار کرده و در تألیفات خود نقل نموده اند که نمونه آنرا بعد از این در تحت عنوان عقیده امام غزالی درباره معاد جسمانی نقل خواهیم کرد ؛ پیش گفتیم که ملاصدرا در رساله سریان الوجود چند صفحه از اقوال غزالی را از روی کتاب فصل الخطاب و نیز پاره‌یی از مکاتیب فارسی او را بعین الفاظش نقل کرده است (۱) .

ابن طفیل و غزالی

ابن طفیل (ابو بکر محمد بن عبد الملك بن طفیل متوفی ۱۱۸۵ م) معتدلت‌ترین فلاسفه اندلس است که با نوشته‌های غزالی سروکار داشت . در کتاب اسرار الحکمة المشرقیه یا رساله حی بن یقظان که از روی رساله ابوعلی سینا نوشته و در مصر

بقیه حاشیه از صفحه ۴۱۴

ان ابن رشد يظهر في كل صفحة من صفحاته انه اصدق دفاعا عن الشريعة و اشدّ مناصرة لاحكامها من ذلك الرجل الذي لقبوه حجة الاسلام» خود او پیوسته میان آن دو بزرگه داوری می کند و در عین حال درباره قاضی زاده رومی که محاکمه میان تهافت الفلاسفه و تهافت التهافت کرد می نویسد : « ولا عجب فان هذا العالم الرومي تصدى للتحكيم بين الغزالي وابن رشد فيما اختلفا فيه وهذه العبارة كافية للدلالة على قلة فهمه » . زکی مبارک نویسنده کتاب الاخلاق عند الغزالی هم در مورد غزالی شبیه به محمد لطفی است اما نه به آن بی لطفی .

(۱) رساله سریان الوجود که در جزو نه رساله ملاصدرا در تهران سال ۱۳۰۲ قمری طبع شده است (ص ۱۳۸ - ۱۴۱) و نقل یکی از مکاتیب فارسی غزالی (ص ۱۳۷ همان رساله) .

با ابوعلی سینا و فارابی ردیف ساخته بدینگونه دست بانتقاد می زند که فلسفه این اشخاص برای فهم حقایق کافی نیست. اما فارابی آنچه از مؤلفاتش بهمارسیده بیشتر در فن^۱ منطق است و در فلسفه اش شکوک فراوان وجود دارد. اما ابن سینا برآستی تحقیقاتی دارد که در آثار ارسطو نیست اما خود در کتاب شفا گوید این کتاب را بروش مثنایان نوشته ام و کسی که می خواهد حق^۲ واقع و عقاید باطنی مرا بداند بکتاب **فلسفه مشرقیه** رجوع کند .

و اما کتب الشیخ ابی حامد الغزالی فهو بحسب مخاطبته للجمهور یربط فی بعض ویحل^۱ فی بعضها (۱) و یکفر باشیاء ثم یتحللها (۲) ثم انّه من جملة ما کفر به الفلاسفة فی کتاب التہافت انکارهم لحشر الاجساد و اثباتهم الثواب والعقاب للنفوس خاصة ثم قال فی اوّل کتاب المیزان هذا الاعتقاد هو اعتقاد شیوخ الصوفیة علی القطع ثم قال فی کتاب المنقذ من الضلال والمفصح بالاحوال ان^۲ اعتقاده هو کاعتقاد الصوفیة وان^۳ امره انما وقف علی ذلك بعد طول البحث و فی کتبه من هذا النوع کثیر یراه من تصفحها و امعن النظر فیها وقد اعتذر عن هذا الفعل فی آخر کتاب میزان العمل حیث وصف ان^۴ الآراء ثلاثة اقسام رأى یشارک فیہ الجمهور فیما هم علیہ و رأى یکون بحسب ما یخاطب به کل^۵ سائل ومسترشد و رأى یکون بین الانسان و نفسه لا یطلع علیہ الا من هو شریکة فی اعتقاده^۶ ثم قال بعد ذلك ولو لم یکن فی هذه الالفاظ الا ما یشکک فی اعتقادک الموروث لکفی بذلك نفعاً فان^۷ من لم یشک^۸ لم ینظر و من لم ینظر لم یبصر و من لم یبصر بقى فی العمى والحيرة ثم تمثّل بهذا البیت :

خدما تراه ودع شیئاً سمعت به فی طلعة الشمس ما یغنیک عن زحل

فہذه صفة تعلیمہ و اکثرہ انما هو رمز و اشارة لا ینتفع به الا من وقف علیہا ببصيرة نفسه او لا^۹ ثم سمعها منه ثانياً او من کان معداً لفہمها فائق الفطرة یکتفی

(۱) یربط فی موضع ویحل فی موضع آخر ، خ . (۲) یحللها ، خ .

بإيسر إشارة وقد ذكر في كتاب **الجواهر** أن^١ له كتباً مضموناً بها على غير أهلها وأنه ضمّنها صريح الحق ولم يصل إلى الأندلس في علمنا منها شيء^٢ بل وصلت كتب يزعم بعض الناس أنها هي تلك المضمون بها وليس الأمر كذلك و تلك الكتب هي كتاب **المعارف العقلية** و كتاب **النفخ والتسوية** و مسائل مجموعة سواها (١) و هذه الكتب وإن كانت فيها إشارات فإنها لا تتضمن عظيم زيادة في الكشف على ما هو مبثوث^٣ في كتبه المشهورة وقد يوجد في كتاب **المقصد الاسنى** ما هو اغمض ممّا في تلك (تلك الكتب ، خ) وقد صرح هو بأن^٤ كتاب المقصد الاسنى ليس مضموناً به فيلزم من ذلك أن^٥ هذه الكتب الواصلة ليست هي المضمون بها وقد توهم بعض المتأخرين من كلامه الواقع في آخر كتاب **المشكاة** أمراً عظيماً أوقعه في مهواة لا مخلص له منها وهو قوله بعد ذكر اصناف المحجوبين بالانوار ثم انتقاله إلى ذكر الواصلين انهم وقفوا على أن^٦ هذا الوجود العظيم متّصف بصفة تنافي الوحدانية المحضة فأراد أن يلزمه من ذلك أنه يعتقد أن^٧ الحق سبحانه في ذاته كثرة ما تعالى الله عما يقول الظالمون علواً كبيراً . ولا شك عندنا في أن^٨ الشيخ ابا حامد ممّن سعد السعادة القصوى و وصل تلك المواصل الشريفة المقدّسة لكن كتبه المضمون بها المشتملة على علم المكاشفة لم تصل إلينا يتخلّص لنا نحن الحقّ الذي انتهينا إليه وكان مبلغنا من العلم بتتبّع كلامه و كلام الشيخ ابي علي و صرف بعضها إلى بعض وإضافة ذلك إلى الآراء التي نبعت في زماننا هذا ولهج بها قوم^٩ من منتحلي الفلسفة حتى استقام لنا الحقّ أوّلاً بطريق البحث والنظر ثم وجدنا منه الآن هذه الذّوق اليسير بالمشاهدة .

ابن جوزي وابن تيميه و ابن قيم و غزالي

ابو الفرج ابن جوزي متوفى ٥٩٧ و شمس الدين ابو المظفر معروف به

(١) و سواها ، خ .

سبط ابن جوزی ۵۸۲-۶۵۴ و ابن تیمیّه تقی الدین احمد متوفی ۷۲۸ و شاگردش ابن قیم ابو عبدالله محمد متوفی ۷۵۱ که همگی از علمای معروف حنبلی مذهب اند با امام غزالی که مذهب شافعی داشت مخالف بودند .

ابن تیمیّه بحکم اینکه غزالی با فلسفه سروکار داشت وی را بدین وسعت عقیده می شمرد و لعنت بر کسانی می فرستاد که اصلاً کتب فلسفه را از زبانهای دیگر بزبان عربی نقل کرده و میان مسلمانان رواج داده اند . دربارهٔ احیاء العلوم می گفت که غزالی در فنّ درایت و حدیث اندک بضاعت بوده است .

ابن جوزی در مؤلفاتش مانند المنتظم و تلخیص ابلیس مکرر بکنایت و تصریح از غزالی نام برده و بروی اعتراضهای سخت کرده و مخصوصاً کتاب **اعلام الاحیاء فی اغلاط الاحیاء** را در ردّ احیاء العلوم تألیف نموده و گفته است که غزالی در اثر آمیزش با صوفیه مثل **ابوعلی فارمدی** و انس و علاقه بکتب آن طایفه مانند « قوت القلوب » ابوطالب مکی در کتاب احیاء العلوم از حدود فقاہت خارج شده است ؛ سبط ابن جوزی نیز همان اعتراضات ابن جوزی را بر غزالی تکرار می کند ؛ و ظاهراً یکی از علل عمدهٔ اختلاف خاندان ابن جوزی با غزالی اختلاف در مذهب و مسلک است برای اینکه آنها حنبلی مذهب بودند و غزالی شافعی مذهب است . ابن قیم نیز مانند ابن جوزی سخت متعصبانه با غزالی در افتاده و رساله ها در اعتراض بر آراء و عقاید وی و کتابی در ردّ احیاء العلوم نوشته است . پاره یی از اعتراضات آنها را در فصول بعد خواهید شنید .

موارد اعتراض بر غزالی

غزالی چنانکه پیش گفتیم شافعی مذهب و اشعری مسلک و در عین حال جویای حقیقت بود . در فتون علمی و آراء و عقاید مذهبی بمقتضی دلیل و استنباط عقلی و نقلی کار می کرد . از این جهت افکار و عقاید تازه پیدا کرد یا از گفتارهای دیگران

می کرد (۱). ازین جهت مخالفانش از اهل سنت اورا متمایل بمذهب رافضی و در فن حدیث و نقل اخبار کم بضاعت و بی پروا می شمردند. مثلاً بروی خرده می گرفتند که در قصه اظهار ابتدا بمسبحة کردن از طریق اهل بیت است و از اهل سنت روایت ندارد (۲). از طرف دیگر لعن بریزید و امثال اورا از نظر فقهائیه جایز نمی دانست و می گفت تمام حقیق و قطعی نباشد که یزید بکشتن امام حسین علیه السلام فرمان داده و باین کار راضی بوده است و تا وقتی که اسلام او مسلم باشد، با این شروط و تعلیقات لعنش جایز نیست زیرا اخبار نبوی و مدارك صحیح داریم که لعنت بر مسلمان حرام است (۳). از این جهت گروه شیعیان عموماً و پاره یی از اهل سنت

(۱) رجوع شود بطبقات الشافعیه و احیاء العلوم و کتب و رساله ها که درباره این کتاب نوشته اند. یکی از طرق روایت غزالی از زوزنی که در جزو مشایخ غزالی نوشتیم بحضرت رضا علیه السلام و ائمه شیعه می پیوندد. بعض مخالفان غزالی نه تنها خود او بلکه ائمه شیعه را نیز تخطئه کرده اند (رجوع شود بمقدمه شرح احیاء العلوم ص ۲۰).

(۲) ابن قیم و استادش ابن تیمیه می گفتند: « بضاعة الغزالی فی الحدیث مزاجه . » سبط ابن جوزی در باره احیاء العلوم می گفت: « وضعه علی مذاهب الصوفیه و ترک فیہ قانون الفقه فانکروا علیه ما فیہ من الاحادیث التي لم تصح . » غزالی در احیاء العلوم می گوید: مستحب است که در چیدن ناخن از انگشت سبابه آغاز کنند که مسبحة است. مازری بروی اعتراض کرد که در طرق اهل سنت این روایت نیست. و سبکی با آنکه خود شافعی است جواب می دهد که این معنی از علی علیه السلام روایت شده و اصل مطلب کم اهمیت تر از آنست که بزرگی را بر سر آن تخطئه کنند.

(۳) راجع باین مسأله خود غزالی در احیاء العلوم بتفصیل بحث کرده و ابن خلکان در ضمن ترجمه حال ابوالحسن علی کیای هراسی و یافعی در ج ۳ مرآة الجنان صورت فتوی غزالی را نقل کرده اند. این عقیده اختصاص به غزالی ندارد بلکه جماعتی از فقهای شافعیه در این باره با وی هم عقیده اند. در کتاب **الانوار لاعمال الابرار** در فقه شافعی (ج ۲ ص ۳۰۰ - ۳۰۱) می نویسد: « فلا يجوز الطعن فی معاویة رضی الله عنه فانه من كبار الصحابة ولا يجوز لعن یزید ولا تکفیره فانه من جملة المؤمنین و امره فی مشیة الله تعالی

بقیه حاشیه در صفحه ۴۲۲

نیز بی حدّ به غزالی تاخته اند (۱). برخی کتاب **سرّ العالمین** را از غزالی دانسته

بقیه حاشیه از صفحه ۴۲۱

ان شاء رحمه وان شاء عذبه قاله الغزالی والمتولى وغيرهما قال الغزالی وغيره وحرم على الواعظ وغيره رواية مقتل الحسن والحسين رضي الله عنهما و ما جرى بين الصحابة من التشاجر والتخاصم فانه يهيج على بغض الصحابة والظعن فيهم وهم اعلام الدين . ابوالحسن کیای هراسی که همدرس و معاصر معروف غزالی است در این مسأله با غزالی اختلاف رأی داشت ویزید بن معاویه را در خور هر گونه نکوهشی می دانست (ابن خلکان ج ۱ ص ۳۵۵ و یافعی ج ۳ ص ۱۷۵ - ۱۷۶) .

(۱) بیشتر اهانتها که در این باره به غزالی شده از متأخران شیعه است، حاج میرزا حبیب الله خویی از فضایل قرن معاصر شرحی مفصل بر نهج البلاغه نوشته که بنظر بعضی جزو کتب تفریحی است . در مطاعن صوفیه چندین ورق سیاه کرده و در طعن بر غزالی نوشته است: « لما صادف نقل كلام هذا الناصب اللعين في ليلة القدر وهي الليلة الثالثة والعشرون من شهر الصيام كما يستفاد من اكثر اخبار الائمة عليهم السلام و كان الناس وقتئذ في المساجد الجامعة و المشاهد المشرفة بالعبادات والطاعات متقربين اليه تعالى بالتلاوة و التسبيح و التقديس والدعوات مبتهلين متضرعين اليه عز وجل في غفران الذنوب والزلات فرأيت اشتغالي بما يلوح من المطاعن على هذا الناصب الملعون اهم واحرى واحتسب بذلك الاجر والزلفى لديه تعالى و اتقرب به الى ائمة الهدى تعصباً لخامس آل العباء » و نیز در تصوف غزالی می گوید: « أف وتفّ على مذهب و طريقة يكون اعلى اعلى مقام ترقياتها و غاية غايات جذباتها و وجدها ان يخرج سالكها عن حد التميز والعقل والشعور » .

از فضایل قرن معاصر امثال محمد لطفی که در حواشی پیش گفتیم و دیگر مشتبهان نیز، در روح معرفت با شخص بزرگ مانند همین مرد خویی هستند و تاریخ الفلاسفه و الاخلاق عند الغزالی در ارزش معنوی نظیر همین شرح نهج البلاغه است با این تفاوت که گفته های محمد لطفی باور قی ثواب آخرت را هم ندارد و فقط از روی تعصب و اظهار تفلسف چیزی گفته است ولی مرد خویی می خواهد در شب قدر بهترین ثواب آخرت را برای خود ذخیره کند و بر کسی لعن می فرستد که از روی احتیاط دینی در لعن معاویه ویزید نیز تردید می کرد! عجب است که هم غزالی که در جواز لعن یزید تردید می کرد و هم کسانی که او را برای این تردید واجب اللعن شمرده اند هر دو متمسک بمذهب شده و از نظر مذهبی بر دو عقیده متضاد رفته اند و این قبیل اختلافات که ناشی از اختلاف فهم و ذوق و سلیقه اشخاص باشد نه فقط در مسائل دینی که در مطالب علمی و امور اجتماعی و اخلاقی نیز فراوانست .

وازاينرو حکم بتشیع وی کرده اند . بعضی گفتند که با سیّد مرتضی یا ابوالمعالی دیگر دیدار کرد و از طریقۀ سنّت بمذهب شیعه برگشت و درین باره پیش تحقیق کردیم .
دوبیت ذیل به امیر علیشیر نوایی منسوب است :

ای که گفتی بر یزید و آل او لعنت مکن
ز آنکه شاید حق تعالی کرده باشد رحمتش

آنچه با آل نبی او کرد اگر بخشد خدای

هم ببخشد مرا گر کرده باشم لعنتش

صاحب روضات در ضمن ترجمۀ حال غزالی می نویسد : ولنعلم ما الهم فی روعی الفاتر والقی الی من جملة لطيفة الخاطر حيث قلت فی صفة هذا المختلط ماؤه بماء الشيطان و المشتبه امره علی الخلمان هذه الرباعیة بالفارسیة لانها لغة نفسه المجوسیة غیر القدسیة (۱) .

شهد غسلی ز حنظلی مهجور است
خاری که دهد بار عداوت سی سال
چون مهر علی که از غزالی دور است
کی در گلش از بار ولایت نور است
حکیم سنائی غزنوی که خود معاصر هر دو غزالی محمد و احمد بود ظاهراً نظر بهمان بحث ها و مشاجرات که بر سر لعن معاویه و یزید در آن ایام رواج داشته قطعیهی مستدل^{۵۱۰} مشتمل بر چند واقعه تاریخی در این باره ساخته است :

داستان پسر هند مگر نشیدی
که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید

(۱) أَقُولُ وَلَقَدْ مَرَّ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي الْفَرَجِ الْمَالَكِيِّ الْمُتَوَفَّى بِاصْبَهَانَ سَنَةَ ۵۱۰ هـ اَيْضاً كَانَ مِنْ أَعْدَاءِ الْغَزَالِيِّ وَكَانَ يَقُولُ أَنَّ الْغَزَالِيَّ مُلْحِدٌ وَ إِذَا ذَكَرَهُ قَالَ الْغَزَالِيُّ الطُّوسِيُّ الْمَجُوسِيُّ (منتظم ابن جوزی ج ۹ ص ۱۹۰ طبع حیدر آباد دکن) وَلَعَلَّهُ كَانَتْ لِسَبِّهِ الْمَجُوسِيُّ إِلَى الْغَزَالِيِّ بِرِغَايَةِ سَجِّعِ الطُّوسِيِّ كَمَا أَنَّ صَاحِبَ الرُّوضَاتِ قَدَّسَهُ اللَّهُ نَفْسَهُ الرِّكِيهَ اَيْضاً رَاعَا فِي ذَلِكَ سَجِّعَ الْفَارَسِيهِ وَالْقَدْسِيَّةَ .

پدر او لب و دندان پیمبر بشکست مادر او جگر عمّ پیمبر بمزید
 خود بناحق حق داماد پیمبر بگرفت پسر او سر فرزند پیمبر ببرید
 بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد لعنه الله یزیداً و علی آل (حبّ:خ) یزید
 انصاف را که یزید و اتباع و اشیاع او مستحقّ لعن و نفرین اند و هر کس واقعه کربلا را از روی کتب تاریخ شیعه و سنی حتی نوشته های خارجی را بخواند موی بر اندام او راست گردد ، و یقین کند که آن همه کینه و عداوت و شقاوت که نه از روی دینداری بود و نه مصلحت مملکت داری جز استحقاق لعن و نفرین ندارد .

۲ - مخالفان غزالی می گفتند که وی در فنّ حدیث دست ندارد و مشایخ ندیده است . گفتگو در این جهت که غزالی مشایخ روایت نداشت سخنی بیجاست زیرا سلسله روایات و مشایخ او مضبوط است . اما در اینکه تنها نظرش بضبط حقایق بود و در بند الفاظ و سلسله سند و متن روایات نمی افتاد و در نقل احادیث بسنّت محدّثان محتاط رفتار نمی کرد و رخصت و توسّع در نقل بکار می برد جای تردید نیست . از این جهت طرفدارانش مانند سبکی و زبیدی نیز شرحی در این باره نوشته و رفتار او را تأویل کرده اند (۱) .

(۱) زبیدی در مقدمه شرح احياء العلوم فصلی می نویسد : فی الاعتذار عن المصنف (یعنی الغزالی) فی إثارة الرخصة والسعة فی النقل والرواية فی کتابه هذا من الاخبار عن النبی صلی الله علیه وسلم ثم الآثار عن الاصحاب وعن التابعین و تابعیهم ثم عن بعدهم من متقدمي السلف فانه قد يتفق له فی سياقه مخالفة الالفاظ والتقديم والتأخير والزيادة والنقص مع موافقة المعنى ولم يعتبر رحمه الله فی بعض المواضع الفاظ الاخبار والآثار اذ لم یکن تحریر الالفاظ عنده واجبا اذا اتى بالمعنى بعد علمه بتصريف الكلام وبتفاوت وجوه المعاني واجتنابه لما یكون به تحریف او احالة بین لفظین وقد رخص فی سوق الحديث بالمعنى دون سياقه علی اللفظ جماعة منهم علی و ابن عباس و انس بن مالك و ابو الدرداء و وائلة بن الاسقع و ابو هريره ثم جماعة من التابعین كثير عددهم منهم الحسن البصری ثم الشعبي و عمرو بن دينار و ابراهيم النخعی و مجاهد و عكرمة نقل ذلك عنهم فی كتب سيرهم باخبار مختلفة الالفاظ ، الخ .

۳ - غزالی چنانکه پیش از وی نقل کردیم وجد و سماع و جامه خرقه کردن و کف زدن و شنیدن آوازهای طرب انگیز را جایز و مباح می دانست و می گفت نصّ و قیاسی بر حرمت این امور نداریم و چه بسا که سماع و سرود عشق الهی را در بشر می انگیزد . مخالفانش بر سر این حرف جامه درانی ها کرده اند . ابن قیم می گوید : شگفتا غزالی از فقه و دین خارج شده و بهذیان افتاده است . چگونه از شنیدن این سرود که مغنی می سراید عشق الهی در کسی تقویت می شود :

ذهبی اللون تحسب من وجنتیه النار تنقدح

ابن قیم می گفت میان خاک و عالم پاک چه نسبت است تا بشر بمبدأ وجود عشق پیدا کند . خدا معشوق بشر نتواند بود .

در باب حرمت غناء و موسیقی موضوعاً و حکماً ما بین خود فقها نیز اختلاف بسیار است و بحث در این مطلب از موضوع کتاب ما خارج است .

۴ - غزالی گاه سخنان بایزید و حلاج را تأویل می کرد . مخالفانش می گفتند اگر سخنان حلاج و بایزید دلیل کفر نباشد پس کافر کیست . ابن قیم می گفت مخالفت با صوفیه جزو طاعت های الهی است و کسی که با این طایفه دشمن نباشد از اطاعت خدا خارج شده است .

غزالی در جزو اوّل احیاء العلوم شرحی درباره شطح و اقسام آن و پاره یی از سخنان حسین بن منصور حلاج و بایزید بسطامی نوشته است که خوانندگان بی غرض را جای حرف نیست .

۵ - غزالی می گفت تحصیل علم منطق برای شناختن حدود برهان و شروط قیاس لازم است و از نظر فقهائینی هم تا آنجا که برای فنّ کلام بکار می رود زیانی ندارد و در مقدمه کتاب المستصفی درباره منطق گفت : « هذه مقدمة العلوم كلّها ومن لا يحيط بها فلا ثقة له بمعلومه اصلاً » . مخالفان بروی تاختند که چرا تحصیل

منطق را حرام نشمرده است .

تقی^۳ الدّین ابو عمرو عثمان بن عبدالرحمن شهرزوری معروف به ابن صلاح ۵۷۷-۶۴۳ که یکی از مخالفان معروف غزالی بود و بنوشته ابن خلکان کتابی در اعتراضات بروسیط غزالی تألیف کرد بیش از همه در این باب پافشاری نمود و چیز نوشت و سخنهای خارج از ادب نسبت به غزالی گفت . شرف نووی و ابن تیمیه و ابن قیم نیز این سخن را دنبال کردند و این هر چهار نفر معتقد بودند که تحصیل منطق حرام است .

ابن تیمیه دو کتاب کوچک و بزرگ در این باب تألیف کرده و یکجا گفته است : « ما اظنّ الله عزّ وجلّ يغفل عن المأمون ولا بدّ ان يعاقبه بما ادخل على الامّة من نقل هذا العلم من اليونانية الى العربية » . اگر ابن تیمیه می دانست که او^۴ این کتاب منطق را عبدالله بن مقفع ایرانی از پهلوی عبری ترجمه کرده است آیا چه می گفت !

ابن قیم در کتاب مفتاح دار السعادة شرحی در حرمت فنّ منطق نوشته و سخنها بنظم و نثر گفته است از آن جمله :

وا عجباً لمنطق اليونان	کم فیه من افک و من بهتان
مخبّط لجیّد الازهان	و مفسد لفطرة الانسان
و مبکم للمقلب و اللسان	مضطرب الاصول و المبانی

ابن قیم می گوید سزاوار آنست که علم منطق را جهل بخوانیم چه جای آنکه در تعلّمش وجوب عینی یا کفایی بگوییم . امام شافعی و احمد بن حنبل و دیگر ائمّه اسلام کجا منطق خوانده بودند و چه وقت در تصانیفشان رعایت منطق می کردند مقام آنها بالاتر از این بود که افکار خویش را بهذیانهای منطقیان آلوده کنند .

ابن قیم و ابن صلاح می گفتند اگر منطق درست بودی بایستی صدیق و فاروق

رضی الله عنهما نیز آن را خوانده و رعایت کرده بودندی . اگر بدون منطق و ثوق بمعلومات بشر نیست پس باید بمعلومات عمر و ابوبکر و شافعی و احمد بن حنبل نیز و ثوق نداشته باشیم . این بود قسمتی از سخنان مخالفان غزالی درین باره که وی تعلیم و تعلم منطق را جایز شمرده است . پاره‌یی از گفتارهای دیگر ابن صلاح در این باب پس ازین نقل خواهد شد .

نا گفته نماند که فقهای اهل سنت درباره علم منطق چهار دسته اند : جماعتی آنرا واجب عینی و جمعی واجب کفایی و برخی مباح و گروهی حرام می دانند . اولین کس که در حرمت فن منطق و ابطال قواعد این علم کتاب نوشت ابو سعید سیرافی نحوی حسن بن عبدالله بن مرزبان متوفی ۳۶۸ بود . پس از وی قاضی ابوبکر بن طیب و قاضی عبدالجبار و جبائی و ابوالقاسم انصاری و جماعتی دیگر درین باب کتابها نوشتند . ابن تیمیّه و شاگردش ابن قیم و ابن صلاح نیز چنانکه گفتیم همگی مخالف منطق بودند و تعلیم و تعلم این علم را حرام می شمردند . جلال الدین سیوطی کتابی بنام القول المشرق فی تحریم المنطق تألیف کرد و یکی از معاصرانش ابو عبدالله محمد بن عبدالکریم مغیلی عقاید سیوطی را رد کرد و اشعاری در این باب گفت که از آن جمله است :

سمعتُ بامر ما سمعت بمثله	و کلّ حدیث حکمه حکم اصله
ایمکن ان المرء فی العلم حجة	و ینهی عن الفرقان (۱) فی بعض قوله
هل المنطق المعنی الا عبارة	عن الحق او تحقیقه حین جمله
معانیه فی کل الکلام فهل تری	دلیلاً صحیحاً لا یرد لشکله
خذ العلم حتی من کفور ولا تقم	دلیلاً علی شخص بمذهب مثله (۲)

(۱) مقصودش از (فرقان) علم منطق است که بواسطه آن حق و باطل قضایا تمیز داده میشود . (۲) برای باقی این اشعار و تفصیل آنچه در باره علم منطق گفتیم رجوع شود بشرح احیاء العلوم (ج ۱ ص ۱۷۵-۱۸۴) و کتاب کشف الظنون .

مخالفان غزالی از همین جنس سخنان که در باره منطق از آنها نقل کردیم هزار درجه سخت‌تر و زننده‌تر در مورد فلسفه دارند و غزالی را بهمین جرم که با منطق و فلسفه آشنایی داشت بکفر و بددینی متهم کرده وی را بی اندازه قدح و نکوهش نموده‌اند.

۶ - یکی از اعتراضات مخالفان غزالی این بود که وی فارسی زبان است و زبان عربی را چنانکه باید خوب نمی‌داند و گاهی قواعد نحوی را در اداء کلمات و عبارات رعایت نمی‌کند. **امام عبدالغافر فارسی** صاحب تاریخ نیشابور که از معاصران بزرگ غزالی است درین باره سخنی دارد که پیش نقل کردیم (۱).

۷ - بعض طرفدارانش بمصلحت‌بینی بر تعبیرات زننده و دور از فهم عامه که در کیمیای سعادت آورده است خرده می‌گرفتند و می‌گفتند که رموز و اشارات محققان طریقت را نبایستی بفارسی صریح نوشته و بدست عوام انداخته باشد (۲) اما مخالفانش هر کلمه‌یی را دستاویز کرده بروی شنعت‌ها می‌راندند.

۸ - غزالی در احیاء العلوم می‌گوید: «لیس فی الامکان ابداع ممّا کان» یعنی در عالم عالم آفریدن به زین نتوان قلم کشیدن. غزالی می‌گوید خلقت عالم بهتر از اینکه می‌بینی ممکن نبود و گر ممکن بود و واجب الوجود دریغ می‌کرد منافی مقام جود و فیض او بود. موافقان و مخالفان غزالی بر سر این کلمه سه طایفه شدند و سخن‌ها گفتند و کتابها نوشتند. گروهی اصلاً نسبت این سخن را به غزالی منکر شده گفتند که امثال این سخنان را دشمنان وی بدو بسته و احیاناً در مؤلفاتش داخل کرده‌اند. گروه دیگر از در اعتراض و انتقاد در آمده گفتند که عقیده غزالی با عموم قدرت واجب الوجود منافات دارد و عاجز و ناتوانی مبدأ عالم را می‌رساند و این خود کفر صریح است.

ابوبکر بن عربی شاگرد خود غزالی بنقل ابو عبدالله قرطبی در شرح اسماء

الله الحسنی می گوید: قال شیخنا ابو حامد الغزالی قولاً عظيماً انتقد عليه اهل العراق وهو بشهادة الله موضع انتقاد قال ليس في القدرة ابداع من هذا العالم في الاتقان والحكمة ولو كان في القدرة ابداع منه وادّخره لكان ذلك منافياً للجود ونحن وان كنّا قطرة في بحره فانّا لانردّ عليه الاّ بقوله .

ناصرالدین بن منیر اسکندری در این باب رساله یی بنام الضیاء المتلالی فی تعقب الاحیاء للغزالی تألیف کرده می گوید: این مسأله جز بر قواعد فلاسفه و معترله صحیح نیست. سید سمهودی رساله یی بزرگ در ردّ ابن منیر پرداخته است.

ذهبی در تاریخ الاسلام و امام بدرالدین زرکشی و کمال بن ابی شریف و برهان بقاعی نیز در این مسأله از معارضان غزالی بودند و برهان بقاعی در این باره رساله یی بنام تهذیم الارکان نوشت .

گروه سوم کسانی بودند که سخن غزالی را تأویل کرده بروجه صحیح باز می نمودند از قبیل محیی الدین عربی و عبدالکریم جیلی و محمد مغربی و جلال الدین ابوالبقاء محمد بکری شافعی و بدر زرکشی و شیخ سیدی احمد زروق شارح قواعد العقاید غزالی و برهان بن ابی شریف برادر کمال بن ابی شریف که در جزو معارضان نام برده شد و شیخ ابوالموهب تونسلی و شیخ الاسلام زکریای انصاری و جلال الدین سیوطی که رساله یی در ردّ تهذیم الارکان بقاعی بنام تشیید الارکان تألیف کرد . امام عبدالوهاب شعرانی در کتاب الاجوبة المرضیة عن ائمة الفقهاء والصوفیة عبارت غزالی را متعرض شده و اشکالات معارضان را سه جواب آورده است (۱).

این مسأله در زمان خود غزالی هم مورد بحث و قیل و قال بوده و از مسائلی است که از خود او پرسیده اند و در کتاب الاجوبة المسکنة یا الاملاء فی مشکلات

(۱) مقدمة زبیدی بر شرح احیاء العلوم .

الاحیاء بشرح جواب داده است (۱).

شگفتا سادگی و تعصب فقهای اشعری و معتزلی را از همین جا توان سنجید که بر سر يك جمله چقدر عمرهای عزیز صرف کرده اند اگر چه گویی این عمرها بر راستی جز درین راهها نبایستی بکار رفتن ! اینان معتقد بخالق هستند که مافوق عقول و ادراک بشری است معذلك برای او تکلیف معین می کنند و حدود علم و قدرت و اراده و مشیت او را با نردبان پایه خرد کوتاه می سنجند. مورد اختلاف منحصر بجملة (لیس فی الامکان ابداع ممّا کان) نیست بلکه بر سر هر کلمتی و عقیدتی از قبیل خلق قرآن و نفی صفات و خلق اعمال و خلود در عذاب و علم واجب بجزئیات و همچنین در فروع جزئی مانند طهارت کتابی و نجاست آهن و حرمت شرب تن و غیره و غیره قرنهای بجدال و قیل و قال گذشته و خونها ریخته و عمرها تباه شده است. درست است که لازمه هر عقیدتی تولی و تبری است امّا تا حدّ حقیقت و بندگی پروردگار نه اطاعت و هم و پندار .

بالجملة اگر سخنان معارضان غزالی را در این مسأله خلاصه کنیم چنین می گویند که آفرینش عالم بهتر از اینکه هست هم ممکن و در قدرت خالق بوده امّا وی نخواسته است که بهترین را بیافریند. بعقیده من بطلان این سخن از باب قضایا قیاساتها معهاست و اگر عقل سلیم و وجدان پاك در کار باشد هیچ حاجت بشرح و تفصیل ندارد .

۹- غزالی در احیاء العلوم می گوید مقصود از ریاضت تهی کردن دل است از هر چیزی و این جز بخلوت بدست نمی آید. می گوید در حالت استغراق ندای حق شنیده و جلال ربوبیت آشکار می شود . مخالفانش گویند که این سخنان همگی یاوه و ترهات است و با مقام فقاہت شایسته نیست .

(۱) رجوع شود بکتاب الاملاء فی مشکلات الاحیاء که در حاشیه شرح احیاء العلوم زبیدی چاپ شده است (ص ۱۹۲) .

۱۰- غزالی در احیاء العلوم توحید را بچهار مرتبه و موحدان را بچند قسمت کرده است. معترض گوید توحید قابل تقسیم نیست. خود غزالی از این اعتراض در **الاجوبة المسکة** بتفصیل جواب داده است.

۱۱- غزالی در احیاء العلوم گفت: لا اله الا الله توحید عوام^(۱) و لا اله الا هو توحید خواص^(۲) است. معارضانش این کلمه را دستاویز کردند و شرح آنرا کتباً از وی خواستند. غزالی در جواب نامه‌یی مفصل بفارسی نوشت که در رساله فضایل الانام نقل شده است.

۱۲- غزالی در احیاء، این عبارات را که بعنوان حدیث مأثور روایت کرده‌اند (ان الله تعالی خلق آدم علی صورته) نقل کرد و معارضانش گفتند که اینگونه کلمات از مجعولات صوفیه است و خود او در **الاجوبة المسکة** از این اشکال جواب داد.

۱۳- غزالی در احیاء گفتار سهل تسمی را تقریر کرد: «ان للربوبیة سرّاً لو ظهر لبطل النبوة و ان للنبوة سرّاً لو ظهر لبطل العلم و ان للعلماء بالله سرّاً (۱) لو انکشف لبطلت الاحکام والشرایع» و این معنی را چون مورد اشکال جهال بود خود در **الاجوبة المسکة** شرح و تفسیر کرد.

ابن قیم می گوید: «انظروا الی هذا التخلیط القبیح و دعوا ان باطن الشریعة یخالف ظاهرها و ذلك من الهدیان» (۲).

۱۴- غزالی گفتار جنید را که گرفتاری اولاد عقوبت شهوت حلال است «انما امواکم و اولادکم فتنة» پس وای بشهوت حرام، تقریر کرد. ابن قیم بر جنید و غزالی می تازد که مجامعت از سنن شرعیّه است و عقاب ندارد.

۱۵- غزالی شرحی در این باره نوشته است که ازدواج از امور اجتماعی

(۱) و للمعلم سرّاً، خ.

(۲) شرح احیاء العلوم (ج ۱ ص ۳۷).

دنیاوی است و ربطی بثواب آخرت ندارد . ابن قیّم و دیگر معارضان گویند مجامعت با زوجه حلیله محض ثواب آخرت است !

۱۶- غزّالی از یکی از عرفا حکایت می کند که در بیابان با درندگان بسر می برد تا مقام توکل خویش را بیازماید . ابن قیّم و دیگر منکران گویند عجبا چرا مرد فقیهی مثل غزّالی متعرّض نشده است که این مرد بد می کرد و کار حرامی را مرتکب می شد زیرا خود را بتهلکه می انداخت . مگر آیت : ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة را فراموش کرده بود .

۱۷- غزّالی در احیاء گفتار ابو حمزه بغدادی را تأیید کرده است که من از خدا شرم دارم اگر باشکم سیر در بیابان بروم و این اندازه توکل نداشته باشم که خالق دو جهان روزی رسان است . ابن قیّم می گوید : تأیید این گفتار از فقیه قبیح است . کسی که گرسنه در بیابان برود فعل حرامی را مرتکب شده است زیرا ممکن است کسی او را در بیابان نبیند و راه را گم کند یا بیمار شود بطوری که گیاه بیابان را نتواند خورد یا بمیرد و کسی او را دفن نکند . خود بخود اقدام باین کارها کردن خلاف شرع است .

۱۸- غزّالی این حکایت را درباره ابو الحسن دینوری تقریر می کند که وی دوازده بار پیاده با سرو پای برهنه حج^۳ کرد . ابن قیّم می گوید این حرکت بسیار جاهلانه و مخالف شریعت بود ، چرا که دینوری بی جهت خویشتن را در رنج می داشت و سر و پای خود را آزار می داد زیرا ممکن بود که خارهای بیابان پای او فرو رود و او را آزار دهد . اینگونه عبادتها که صوفیه از پیش خود در آورده اند بدعت و مخالف شریعت است .

۱۹- غزّالی گفت : مردان خدا شاید که با سرمایه توکل بی توشه و زاد سفر بیابان کنند . ابن قیّم می گوید این فتوی کسی است که با حکام شریعت جاهل باشد

زیرا باتفاق فقها دخول بادیه بدون زاد جایز نیست و کسی که درین حال بگر سنگی بمیرد در خور عقوبت و نکوهش است چه جای مدحت و ستایش .

۲۰- غزالی می گفت اشتغال دایم بعلوم ظاهری بطلالت است و مرد عارف باید بعلوم لدنی الهی مشغول باشد . ابن قیّم و معارضان دیگر می گفتند که اینها سخنان یاوه صوفیه است که می خواهند بمخرقه و تدلیس ریاست کنند و بساط شریعت محمدی را برچینند و نکوهش آنها از علوم ظاهر برای آنست که تحصیلش دشوار است و ازین راه جز باطول زمان بمقام ریاست نتوان رسید . ازینرو بنماز شب و روزه و عبادت و ریاضتهای مبتدعه قناعت کرده اند .

۲۱- غزالی عبادت اصنام را در آیه ابراهیم (واجبونی و بنی ان نعبد الاصلنام) بدوستی و جمع زر و سیم تفسیر کرد . ابن قیّم گوید هیچ کدام از مفسران چنین معنی نگفته اند و چرا دوستی زر و سیم پرستش اصنام باشد .

۲۲- غزالی در احیاء العلوم در مقام حکایت از ریاضت مشایخ می گوید : بعضی بمجاهده و ترك هوای نفس همه اموال خود را فروخته بهای آنرا بدریا ریختند و برخی برای ریاضت حلم مردم را بدگویی و دشنام خویش و امیداشتند و بعضی برای ریاضت شجاعت در زمستان هنگام انقلاب دریا بکشتی می نشستند و برخی از ترس خواب روی دیوار بعبادت می ایستادند . و نیز از شبلی حکایت می کند که آنچه از زر و سیم داشت بدجله انداخت .

ابن قیّم و دیگر مخالفان می گویند این کارها همگی خلاف شرع است . تباه کردن مال و ریختن زر و سیم در دریا جایز نیست . آزار دادن تن و نفس حرام است . کسی که روی دیوار بعبادت می ایستد خود را در معرض اذیت قرار داده و کار حرامی را مرتکب شده است چرا که ممکن است از دیوار بیفتد و بمیرد یا دست کم گردنش بشکند ! ابن قیّم می گوید : « انّی لاتعجب من ابی حامد هذا کیف یأمر بهذه الامور الّتی تحالف ظاهراً الشریعة و کیف یحلّ لاحد ان یقوم علی رأسه طول

اللیل و کیف یحل رمی المال فی البحر و کیف یحل سب المسلم بالاسباب و هل یجوز لمسلم ان یتأجر من یشتمه و هل یجوز لأحد ان یقوم علی رأس جدار عال و یمرض نفسه للوقوع بالنوم فتتكسر رقبتہ فیموت فما ارخص ما باع ابو حامد الفقه بالتصوف الذی یراه .

۲۳ - غزّالی در مبحث مجاهدت و کسر جاه و شوکت در احیاء العلوم حکایتی را موافق طریقه ملامتیان ذکر می کند؛ که شخصی بقصد اینکه خود شکنی و مخالفت با هوای نفس کرده باشد بگرما به شد و جامه دیگری را بپوشید و عمداً و آهسته می رفت تا او را بتهمت دزدی گرفتند و او را دزد حمام خواندند .

ابن جوزی بروی سخت می تازد که چنین کس در شریعت سارق است و دستش باید قطع کرد ؛ و انگهی در شریعت حرامست که کسی خود را بمعرض تهمت در آورد، و مردم را در مورد خود باشتباه بیندازد تا مرتکب این گناه شوند که وی سارق است با آنکه در واقع سارق نبود .

۲۴ - باز غزّالی در همان مبحث مجاهده نفس و کسر کبر و غرور می گوید: شخصی گوشت خرید و چون در خود احساس حیا و عزّت نفس کرد گوشت را بر گردن خود آویخت .

ابن جوزی می گوید این مردك سفید بوده و از هر جهت عمل او در خور ملامت و تقبیح است .

۲۵ - غزّالی در مبحث نکاح احیاء العلوم می گوید که عایشه بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم گفت : أنت الذی تزعم انک رسول الله ؟ یعنی این تویی که دعوی پیغامبری می کنی ؟

ابن جوزی می گوید: هرگز ممکن نیست که چنین سخنی از عایشه صادر شده باشد .

۲۶- غزّالی از ابوتراب نخشبی نقل می کند که بمریدی گفت: اگر یکبار بایزید را ببینی سودمندتر از هفتاد بار دیدن خداست. غرضش اینکه دیدن خدا بیچشم جسمانی ممکن نیست پس باید بندگان خدا را دید. ابن قیّم می گوید: این سخن بهراتب بالاتر از حدّ جنون است.

۲۷- غزّالی دم از تصوّف می زد و سخنان صوفیّه را نقل می کرد. ابن قیّم گوید مخالفت با صوفیّه جزو طاعات الهی است (۱).

۲۸- غزّالی در احیاء گفت که فاش گردانیدن اسرار ربوبیت کفر است. و این سخن را چون مورد شبهه جهّال و اعتراض مخالفان بود خود در الاجوبه المسکنه شرح کرد. و نیز در همین کتاب بعض دیگر از مشکلات احیاء العلوم را که از وی سؤال کرده بودند تفسیر نموده مانند تأویل آیات راجع بموسی «فاخلق نعلیک انّک بالواد المقدّس طوی» الخ؛ و معنی «لا یتخطّی رقاب الصّدّیقین»، و بعضی سؤالها را جواب داده است ازین قبیل که سلوک مقامات روحانی و بدرجات عالیّه رسیدن آیا از مندوباتست یا مباحات و چرا علوم روحانی که تو مدّعی هستی برموز و اشارات گفته اند و درست واضح و صریح بیان نکرده اند.

۲۹- برخی از منتقدان غزّالی گفته اند که وی تشبّه آراء داشت و در مؤلفاتش مطالبی دیده می شود که با یکدیگر سازگار نیست.

۳۰- معارضان غزّالی از قبیل ابن رشد گویند که وی مسلک مستقیم و معین نداشت. با متکلمان متکلم و با فقها فقیه و با فلاسفه فیلسوف و با صوفیان صوفی بود.

۳۱- برخی از مخالفان غزّالی گویند که وی تا در بغداد بود و با فقهی و متکلمی سروکار داشت فکرش مستقیم بود و از آن پس که داخل تصوّف گشت افکارش با شطحیات صوفیّه بیامیخت و در اثر ریاضتهای چندین ساله آشفته و مشوش گردید.

(۱) زبیدی در شرح احیاء العلوم پاره‌یی از اعتراضات ابن قیّم را با جوابها که خود زبیدی یا دیگر علما داده اند نقل کرده است.

۳۲- بعض دشمنان غزّالی می گفتند که وی در تصوّف شیخ و راهنمایی نداشته و در ختنی خود روی بوده است .

۳۳- پاره‌یی از دشمنان غزّالی می گفتند که وی مطالب را از کتب دیگران برداشته و حتی اسامی کتابهای واحدی مفسّر یعنی بسیط و وسیط و وجیز را روی کتابهای خود گذارده و مطالب آنها را از کتاب *نهاية المطلب* استادش امام الحرمین گرفته است (۱) . در دیگر مؤلّفاتش نیز نسبت اقتباس و انتحال بدو می دادند ؛ چنانکه در فصول قبل دیدیم که شهرزوری در تاریخ الحكماء گفته است که اکثر مطالب « تهاوت الفلاسفه » را غزّالی از کتاب یحیی دیلمی بطریق اقتباس کرده است ؛ در خصوص کتاب « معارج القدس » و اقتباس از کتاب « نجات » شیخ الرئیس که این عمل را بعضی سرقت و انتحال نامیده اند پیش از این گفت و گو کردیم .

عقیده غزّالی در معاد جسمانی

از جمله اموری که دستاویز مخالفان غزّالی و سبب تکفیر او شده اعتقاد اوست در کیفیت معاد جسمانی که بعضی آنها را با تناسخ اشتباه کرده و بدین سبب غزّالی را تکفیر کرده اند .

امام غزّالی عقیده خود را در باره معاد جسمانی در کتاب *فیصل التفرقة بین الاسلام والزندقة* و دیگر مؤلّفات خود شرح داده که در کتب فلسفه و کلام

(۱) صفدی در الوافی بالوفیات در ضمن ترجمه حال غزّالی چهار کتاب او : بسیط و وسیط و وجیز و خلاصه را وصف می کند و می گوید بدو گفتند که تو کاری تازه نکردی مطالب فقه را از کتاب *نهاية المطلب* استاد امام الحرمین و اسامی تألیفات را از واحدی گرفتی . ابن خلکان در ذیل ترجمه حال ابوالحسن علی واحدی مفسّر معروف متوفی ۴۶۸ هجری می نویسد : « منها البسيط في تفسير القرآن الكريم وكذلك الوسيط والوجيز ومنه أخذ ابو حامد الغزالي اسماء كتبه الثلاثة » . و نیز صفدی می نویسد که مخالفان غزّالی گفتند *نهاية المطلب* همچون پاره‌های آهن بود و غزّالی آنها را برگرفت و تخته‌های چوبین ساخت .

نیز با اسم و رسم از وی نقل شده است و جمعی با نظر انکار و گروهی با عین قبول بگفته‌های او نگرسته‌اند.

عقیدهٔ امام غزالی در بارهٔ معاد جسمانی در زمان خود چندان تازگی و اهمیت داشته که زبان بزبان و کتاب بکتاب ما بین علما و فلاسفه و متکلمان اسلامی می‌گشته است؛ خلاصهٔ عقیدهٔ غزالی اینست که روح پس از مفارقت از بدن جسمانی بدن جسمانی دیگر متعلق می‌شود باین طریق که تمام اجزاء بدن اوّل عود نمی‌کند. امّا بدنی که روح حشری بدان تعلّق گرفته چنانست که گویی همان بدن اوّل است؛ همچنان که گویی فلانکس در حالت پیری همانست که در جوانی و طفلی و جنینی بود؛ و بالجمله بدن جسمانی دائماً در تحلیل و تغییر و تبدیل است و در عین حال حقیقتی ثابت دارد که در همهٔ احوال محفوظ است؛ همین اجزاء ثابت محفوظ است که آنرا اجزاء اصلیّه می‌گویند.

غزالی متوجّه این نکته بوده که ممکن است عقیدهٔ او با تناسخ اشتباه شود؛ و از این جهت در مقام رفع این اشتباه می‌گوید: فرق ما بین حشر و تناسخ این است که در حشر و معاد همان بدن اوّل است که روح بدان تعلّق می‌گیرد؛ امّا در تناسخ بدن دیگری است که بکلی با بدن اول تفاوت دارد؛ پس اگر روح مفارق از بدن بار دیگر متعلق ببدنی شد که بحکم بقاء اجزاء اصلیّه گویی همان شخص اوّل است آنرا حشر گوییم؛ و اگر شخص دوم متباین باشخص اوّل وجود گرفت تناسخ است. در کتاب فیصل التفریق این تحقیق را علاوه می‌کند که هر چیزی را پنج وجود است: ۱- وجود ذاتی حقیقی، ۲- وجود حسی، ۳- وجود خیالی، ۴- وجود عقلی، ۵- وجود شبهی (۱) و هر کس معتقد بحشر و معاد یکی از اقسام

(۱) مقصود از اقسام پنجگانهٔ وجود مطابق تفسیری که خود غزالی و آخوند ملاصدرا

کرده‌اند باین قرار است:

أما الوجود الذاتيّ فهو الوجود الحقيقي الثابت خارجاً عن الحسّ والعقل وهو

بقیه حاشیه در صفحه ۴۳۸

وجود السماء والأرض.

وجود شد بضرورت مذهب معتقد شده و کافر خواندن او نارواست .
 حکیم معروف متأخر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی متوفی ۹۴۸ در
 رساله معاد پس از نقل گفتار غزالی از همان کتاب فیصل التفرقة وی را تکفیر
 می کند و می گوید غزالی را بسبب این عقیده باید بزرگترین ملاحیده و کفار شمرد .
 اما آخوند ملا صدرا در کتاب مبدأ و معاد (صفحه ۲۹۳ - ۲۹۹ طبع طهران)
 عقاید غزالی و گفته های غیاث الدین منصور را بتفصیل نقل و نوشته های غزالی را
 بمحمل صحیح توجیه می کند ؛ و بر خود غیاث الدین منصور خرده می گیرد که در
 رساله حل الدقایق (۱) معاد جسمانی را بطریق تناسخ اثبات کرده و مع ذلك

بقیه حاشیه از صفحه ۴۳۷

و الوجود الحسی هو ما يتمثل في القوة الباصرة مما لا وجود له في خارج العين
 فيكون موجوداً في الحس واختص به الحاس ولا يشاركه غيره و ذلك كما يشاهد الناعم بل
 كما يشاهد المريض المستيقظ .

و الوجود الخيالي هو صورة هذه المحسوسات اذا غاب فانك تقدر ان تخرع في
 خيالك صورة فيل و فرس و ان كنت منمضاً عينيك حتى كانك تشاهده و هو موجود بكمال
 صورته في دماغك لا في الخارج .

و الوجود العقلي هو ان يكون للشيء روح و حقيقة فيتلقى العقل مجرد معناه
 دون ان يثبت صورته في خيال او خارج ؛ كاليد فان لها صورة محسوسة و مخيلة وله معنى
 و حقيقة و روح و هو القدرة على البطش و هو اليد العقلي ؛ و للمقلم صورة و لكن حقيقته ما
 ينقش به العلوم و هذا ما يتلقاه العقل من غير ان يكون صورة خشب او قصب او غير ذلك من
 الصور الخيالية والحسية .

و الوجود الشبهی هو ان لا يكون نفس الشيء موجوداً لا بصورته ولا بحقيقته لا في
 الخارج و لا في الحس و لا في الخيال و لا في العقل و لكن يكون الموجود شيئاً آخر يشبهه
 في خاصه من خواصه و صفة من صفاته .

(۱) این رساله را ملا صدرا در مبدأ و معاد (ص ۲۹۹) بنام حل الدقایق ذکر کرده
 است و راقم سطور نسخه خطی کتاب غیاث الدین منصور را که متضمن آن مطالب است
 بنام مرآة الحقایق و مجلی الدقایق دیده ام نه «حل الدقایق» .

بر حجت الاسلام غزالی عیب گرفته و او را تکفیر کرده است که چرا در معاد جسمانی چیزی شبیه تناسخ گفته بود ؛ و گفته های خود غیاث الدین منصور را مخالف همه شرایع آسمانی شمرده و این عقیده را از وی نقل کرده است که وی می گوید ممکن است که نفس مفارق از بدن بار دیگر بدن او^۱ش تعلق گیرد بحکم تناهی مقادیر که مستلزم عود اوضاع است بعینها ؛ و مقصود او اعاده وضع و دوره کلی افلاك است در سیصد و شصت هزار سال که عقیده گروهی کثیر از منجمان است ؛ یعنی چون دوره اوضاع عالم در هر کثرت به ۳۶۰۰۰۰ سال تکرار و تجدید خواهد شد پس ارواح مفارقه با ابدان اول عود کنند و معاد جسمانی باین طریق محقق گردد .

ملاً صدرا در دنباله نقل کلام مزبور می گوید : « انظروا معاشر المتعلمين كيف زلت قدم هذا النحرير في هذا الركن العظيم من الاسلام حيث جعل مذهب يوداسف (۱) التناسخي الذي طعن فيه اكثر العلماء مناط اثبات الحشر والبعث للنفوس والارواح وهل هذا الا انكار حقيقة المعاد واليوم الآخر والنشأة الثانية مطلقاً وابطال ما ذهب اليه الحكماء وارباب الشرايع رأساً » .

ملاً صدرا عقیده امام غزالی را در کیفیت معاد جسمانی هم در کتاب مبدأ و معاد (ص ۲۹۳-۲۹۹) و هم در رساله مظاهر که در حاشیه مبدأ و معاد طبع شده (ص ۲۹۱) (۲) بتفصیل نقل و آنرا تفسیر و حل^۲ و عقد کرده و عقیده او را مخالف دین و مذهب شمرده است .

(۱) صحیح این اسم علی المعروف بوذاسف با باء يك نقطه است اما در مبدأ و معاد ملاً صدرا مکرر آنرا « یوداسف » با یاء نوشته اند . (۲) عبارت رساله مظاهر اینست : قَالَ الْغَزَالِيُّ فِي مَوَاضِعٍ مِنْ كُتُبِهِ أَنَّ الْمَعَادَ الْجِسْمَانِيَّ هُوَ أَنْ يَتَعَلَّقَ مَفَارِقُ عَنِ بَدَنِ بَدَنٍ آخَرَ وَأَسْتَنْكَرَ عَوْدَ أَجْزَاءِ بَدَنِ الْأَوَّلِ قَالَ إِنَّ زَيْدًا الشَّيْخَ هُوَ بَعِيْنُهُ الَّذِي كَانَ شَابِبًا وَ بَقِيَّة حَاشِيَه در صفحه ۴۴۰

اشتباه تاریخی غزالی

۳۴ - امام غزالی در تألیفات خود مرتکب این اشتباه تاریخی شده که عمر ابن عبدالعزیز بن مروان بن حکم را (۹۹ - ۱۰۱) که عموزاده و ولی عهد سلیمان ابن عبدالملك بن مروان (۹۶ - ۹۹) بوده است نواده او گفته و این اشتباه دستاویز دشمنان او مانند ابن جوزی شده است و بروی سخت تاخته اند که غزالی هیچ معرفت بتاریخ و نقل اخبار نداشت .

اما اشتباه غزالی که ابن جوزی نقل کرده مربوط است بکتاب «مستظهری» در ردّ باطنیه ضمن مواعظ خلفا که غزالی می گوید: روایت کرده اند که سلیمان بن عبدالملك کس پیش ابوحازم فرستاد که از آنچه روزه بدان می گشایی مرا چیزی بفرست؛ ابوحازم سبوس بریان کرده بدو فرستاد سلیمان سه روز روزه داشت چنانکه هیچ طعام نخوردی پس بدان سبوس روزه گشاد و در آن شب با زوجه اش هم بالین شدوی را عبدالعزیز پدید آمد و چون عبدالعزیز در رسید او را پسری آمد که عمر عبدالعزیز بود .

ابن جوزی می گوید این حکایت زشت ترین اشتباهات تاریخی است و نشان می دهد که غزالی از تاریخ اطلاع نداشته است برای اینکه عمر عبدالعزیز عموزاده

بقیه حاشیه از صفحه ۴۳۹

هُوَ بِعَيْنِهِ الَّذِي كَانَ طِفْلاً وَجَنِيناً فِي بطنِ أُمِّهِ مَعَ عَدَمِ بقاءِ الأجزاء فِي الحَشْرِ أيضاً كَذَلِكَ وَ قَالَ هَذَا لَيْسَ بِتَنَاسُخٍ فَإِنَّ المَعَادَ هُوَ الشَّخْصُ الأولُ وَالتَّنَاسُخُ شَخْصٌ آخَرُ فَالْفَرْقُ بَيْنَهُمَا أَنَّ الرُّوحَ إِذَا صَارَ مَرَّةً أُخْرَى مُتَعَلِّقاً بِبَدَنِ آخَرَ فَإِنْ حَصَلَ مِنْ هَذَا التَّعَلُّقِ الشَّخْصُ الأولُ كَانَ حَشْراً وَاقِعاً لِاتِّسَاقِهِ .

و قَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ أَنَّ الرُّوحَ يَعَادُ إِلَى بَدَنِ آخَرَ غَيْرِ الأولِ وَلا يَشَارِكُهُ فِي شَيْءٍ مِنَ الأجزاء ثُمَّ قَالَ فَإِنْ قِيلَ هَذَا هُوَ التَّنَاسُخُ قُلْنَا سَلَمْنَا وَلا مُشَاحَّةَ فِي الأَسْمَاءِ وَ الشَّرْعُ جَوِّزٌ هَذَا التَّنَاسُخُ (مظاهر ملاصدرا ص ۲۹۱، حواشی مبدأ و معاد طبع طهران) .

سلیمان عبدالملک بود نه نواده او .

راقم سطور می گوید همان حکایت را غزالی در کتاب نصیحة الملوك و همچنین در کتاب احیاء العلوم آورده و در کتاب التبر المسبوك که ترجمه نصیحة الملوك (ص ۱۶ - ۱۷ طبع تهران تصحیح نگارنده) است هم عیناً به عربی ترجمه شده است . شکی نیست که حکایت فوق خالی از سهو و اشتباه تاریخی نیست و درست است که غزالی در این مورد اشتباه کرده اما نه بحدی است که همه فضایل او را برای يك اشتباه جزئی که نظیرش در کتب بزرگان علم و ادب فراوانست زیر پای بگذارند و انکار همه معلومات او برای يك مجهول ، خلاف عقل و انصاف است .

اگر از نظر برهانی هم بنگریم نتیجه تابع آخس^۱ مقدمات است ؛ از امر جزئی نمی توان نتیجه کلی گرفت ، چهل يك چیز مستلزم چهل همه چیز نیست چنانکه علم بيك امر نیز مستلزم علم بهمة امور نمی شود .

من نمی گویم غزالی اشتباه نکرده است اما او را از این جهت نیز مستحق آن همه ملامت و توبیخ که ابن جوزی بروی رانده است نمی دانم ؛ نه حجة الاسلام غزالی بسبب چهل انتساب عمر بن عبدالعزیز با سلیمان بن عبدالملک جاهل مطلق می شود ؛ و نه ابن جوزی از علم باین امر ، عالم مطلق است .

باری اینها که بر شمردیم معروفترین و برجسته ترین موارد اعتراض بر غزالی بود . اما باید دانست که اعتراض و خرده گیری در نظر دشمن بدبین هیچ حد و حساب ندارد . دشمنان غزالی باین مقدار بسنده و تا آنجا که دستشان می رسید کوتاهی نمی کردند و از سرجزئی ترین عبارات احیاء العلوم و کیمیای سعادت و دیگر مؤلفات غزالی نمی گذشتند و بالجمله دین و اخلاق و آثار غزالی سرتا پا مورد انتقاد و اعتراض مخالفانش بود . کار غوغا و مخالفت با غزالی بدانجا کشید که وی را تکفیر کردند و خواندن کتابهای او را حرام نمودند و فتوی بسوختن

مؤلفاتش نوشتند و پیروانش را بکشتند (۱).

سوزاندن تألیفات غزالی و کشتن پیروانش

سوزاندن تألیفات غزالی خاصه احیاء العلوم بفتوی فقهای مالکی در بلاد مغرب شروع شد.

علی بن یوسف بن تاشفین متولد در ۱۱ رجب ۴۹۶ متوفی ۷ رجب سنه ۵۳۷ هجری قمری (۲) پادشاه مغرب یعنی آندلس و مراکش در مذهب مالکی سخت متعصب بود و با فلسفه و منطق مخالفت داشت. فقهای مالکی و دیگر دشمنان غزالی بوی باز نمودند که مؤلفات غزالی سراپا فلسفه و منطق است. وی فرمان داد تا کتب غزالی مخصوصاً احیاء العلوم را هر کجا بود جمع کردند و بسوختند و پیروان غزالی و رواج دهندگان تألیفات او را هر کجا یافتند بکشتند. گویند پس از این واقعه اوضاع مملکتش بشورید و آنرا حامیان غزالی بر کرامت وی حمل کردند (۳). ابو عبدالله محمد بن یحیی بن عبدالمنعم مؤذن گفت که در ماه محرم یا صفر سنه ۵۰۰ هجری (۴) در اسکندریه خواب دیدم که آفتاب از مغرب بر آمدی. معبر گزارش کرد که بدعتی بزرگ در مغرب روی خواهد داد. پس از چند روز خبر رسید که تألیفات ابو حامد غزالی را در مرینه بسوختند (۵).

(۱) طبقات الشافعیه ج ۴ و مرآة الجنان ج ۳ در وقایع سنه ۵۵۸.

(۲) ابن خلکان در ذیل ترجمه یوسف تاشفین.

(۳) طبقات الشافعیه ج ۴ ص ۱۱۴.

(۴) 'سبکی در ج ۴ طبقات ص ۱۱۳ می نویسد: قال ابو عبدالله محمد بن یحیی بن عبدالمنعم العبدلی المؤذن رأیت بالاسکندریه فی سنه خمس مائه فی احد شهری المحرم اوصفره و زبیدی با آنکه مأخذش طبقات بوده است می نویسد: «فی احدی عشرة فی المحرم اوصفره».

(۵) مرینه بضبط یاقوت در معجم البلدان بفتح میم و کسر راء و شد یاء شهری است بزرگ از اعمال اندلس.

قاضی عیاض (وفاتش در مراکش سال ۵۴۴ واقع شد) پس از علی بن

تاشفین فتوی بسوزاندن مؤلفات غزالی داد .

ابوالحسن علی بن حرزهم یا حرزم معروف به ابن حرزهم یا ابن حرزم

مغربی (۱) که رئیس فقهای بلاد مغرب بود نیز خواندن احیاء العلوم را حرام و سوزاندن آنرا واجب شمرد و براین معنی فتوی مؤکد داد .

یافعی در وقایع سنه ۵۵۸ می نویسد در همان اوان که بر سر مؤلفات غزالی

قیل و قال بود و فقهای تاحیه جبال فتوی داده بودند که خواندن کتابهای غزالی

حرام و سوختن آنها واجب است از عالم بزرگ **ابوالفدا اسمعیل بن محمد**

حضر می استفتا کردند که آیا خواندن کتابهای غزالی جایز است یا نه . ابوالفدا

جواب داد که «محمد بن محمد بن محمد الغزالی سید المصنفین و فقهاء جبال الیمن

یخالفون فقهاء تهامتها كما ذكر ابن سمره انه وقع في زمان صاحب البيان تكفير

من بعض فقهاء الجبال لفقهاء زبيد هذا كله لانطوائهم على الجمود و عدولهم عن

طريق الحق المحمود » .

داستانها درباره کرامت غزالی

سبکی در ج ۴ طبقات الشافعیه و یافعی در ج ۳ مرآة الجنان در وقایع سنه

۵۵۸ و زبیدی در شرح احیاء العلوم درباره کرامت و بزرگواری غزالی داستانهای

طولانی آورده اند که نگارنده تا کنون بعلمی که بعضی را در سابق اشاره کرد در

نقل آنها تردید داشت . اینک بر آن شد که از این سنخ نوشته ها که کتب پیشینگان

را پر کرده و در نظر گروهی از موافقان و هواخواهان غزالی بی اندازه اهمیت داشته

(۱) تردید از آنجاست که سبکی و زبیدی ابن حرزهم و ابن حرزهم نوشته اند و

یافعی ابن حرزم و ابن حرزم . سبکی می نویسد: حرزهم بكسر الحاء المهملة وسكون الراء

وبعد ها زای .

است بکلی صرف نظر نکند از این جهت نمونه‌یی از داستانها را بارعایت اختصار نقل کرد . کسانی که جویای تفصیل هستند بکتابهایی که گفتیم مراجعه کنند .

شیخ تاج‌الدین ابوالفضل احمد بن محمد بن عبدالکریم معروف به عطاءالله اسکندرانی شاذلی مالکی متوفی در قاهره بسال ۷۰۹ (۱) از استادش ابوالعباس مرسی شاذلی و او از استادش ابوالحسن شاذلی روایت می‌کند که ابن حرزهم در بلاد مغرب فقیهی مطاع بود و فتوی بسوختن کتاب احیاء العلوم داد و پادشاه وقت را برانگیخت تا فرمان اکید بجمع آوری نسخه‌های این کتاب داد و کسانی را که نسختی پنهان کرده بودند تهدید بقتل نمود . روز پنجمشنبه‌یی بود که نسخه‌ها از همه جا جمع شد فقها بریاست ابن حرزهم اجتماع کردند و همگی با وی یار شدند که احیاء العلوم غزالی مخالف شریعت محمدی است و فتوی بسوختن نسخه‌ها دادند . قرار شد که فردای آن روز پس از نماز آدینه کتابها را بسوزند . ابن حرزهم گوید شب همان جمعه خواب دیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با شیخین نشسته‌اند و امام غزالی برابرشان ایستاده کتاب احیاء العلوم در دست داشتی و گفتی یا رسول الله اینک کتاب من و آنک دشمن من است ، اگر درین دفتر چیزی برخلاف شریعت تو نباشته‌ام توبه‌ام بپذیر و گرنه داد من از خصم بستان . پیغمبر ص کتاب را بگرفت و صفحاتش یکایک بدید و بسیار تحسین کرد . شیخین نیز همچنان بر غزالی آفرین گفتند . سپس پیغمبر ص فرمود تا مرا برهنه کردند و پنج تازیانه زدند ابوبکر رضی الله عنه نزد پیامبر پایمردی کرد و غزالی نیز بر من ببخشود . از خواب بیدار شدم در حالی که از صدمت تازیانه سخت دردمند بودم .

گویند نزدیک یکماه اندامش درد می‌کرد و اثر آن تازیانه همچنان تاهنگام مرگ بر تنش نمایان بود .

(۱) مأخذما در تاریخ وفات حاشیه مرآة الجنان است ج ۳ ص ۳۳۰ .

یافعی این داستانرا هم درمرآة الجنان (ج ۳ ص ۳۳۲ طبع هند) وهم در کتاب مرهم العلل المعضلة بتفصیل هرچه تمامتر نظماً و نثراً بیان می کند و می گوید من خود یکی از نواده های ابن حزم را در سفر مکه دیدم و واقعه را از وی شنیدم و خود یافعی در باره آن واقعه قصیده عربی مفصل ۱۷۰ بیتی ساخته است موسوم به « عَقْدُ اللَّالَى الْمُفَصَّلُ بِالْيَاقُوتِ الْغَالِي » که مختصر آنرا درمرآة الجنان و تمام آنرا درمرهم العلل آورده است باین مطلع :

لَنَا مَذْهَبُ شَمْسِ الْهَدْيِ نَاهِجٌ جَلِيٌّ وَمَذْهَبُ غَيْرِ عَنِ صَدَا الزَّيْغِ مَا جَلِيٌّ

نظیر این داستان را در باره يك نفر دیگر از معاصران غزالی نیز نقل کرده اند .

و نیز از شیخ عارف ابوالعبّاس احمد بن ابوالخیر یمنی معروف به صیاد یمنی روایت کرده اند که وی در واقعه دید سبز پوشان آسمانی بر سر قبری آمدند مردی از گور بر آمد خلعت های فاخر بروی در پوشیدند و او را بر مر کبی بر نشانندند و همچنان از آسمانی بآسمان دیگرش سیر دادند تا از هفت آسمان بگذشت و هفتاد حجاب بردرید . پرسیدم این مرد بزرگوار کیست گفتند امام ابو حامد غزالی است .

و نیز حافظ ابوالقاسم معروف به ابن عساکر مورّخ معروف در کتاب تمییز آورده است که از شیخ فقیه امام ابوالقاسم اسفراینی سعد بن علی بن ابوالقاسم بن ابی هریره صوفی شافعی در دمشق شنیدم گفت از شیخ امام اوحد زین القراء جمال الحرم ابوالفتح عامر ساوی در مکه شنودم که گفت روز یکشنبه ۱۴ شوال سنه ۵۴۵ میان نماز پیشین و نماز دیگر بمسجد الحرام رفتم . مرا خستگی و اندک بیماری بود . برابر کعبه دست را بالین ساخته بر پهلوی راست تن را یله کردم تا مگر استراحتی یابم و خود را چنان داشتم که خوابم نر باید و طهارت نشکند . در این حال مردی از اهل بدعت یعنی رافضه بیامد و مصلّی بگسترد و لوحکی سنگین که بر آن چیزی

نگاریده بود از جیب بدر آورد پس آنرا ببوسید و پیش رو نهاد و بعبادت اهل بدعت بروی نماز بگزارد. پیش خود گفتم ای کاش پیغمبر ما صلوات الله علیه زنده بودی و بدعت کاران را پاداش دادی. درین اندیشه بودم که خواب بر من چیره شد. گویی میان خواب و بیداری بودم که پیغمبر ص را دیدم گروهی از ارباب مذاهب پیراهنش ایستاده هر يك كتابی در دست داشتند تا عقیدتهای خویش را عرضه کنند. نخست شافعی سپس ابوحنیفه و همچنان یکی پس از دیگری پیش رفتند و عقاید خود را عرضه داشتند. يك تن از رافضیان خواست پیش بیاید و عقاید خویش را عرضه دهد یکی از یاران پیغمبر ص بیرون آمد و بروی راه بگرفت و برانندش. چون کسی دیگر نماند من که ابوالفتح ساوی هستم پیش رفتم کتاب قواعد العقاید غزالی را در دست داشتم گفتم یا رسول الله این معتقد من و دیگر از اهل سنت است اگر دستوری فرمایی بخوانم. از نام کتاب پرسید پاسخ دادم. سپس دستوری داد از آغاز کتاب بر خواندم تا بدانجا رسیدم که غزالی می گوید: «ومعنى الكلمة الثانية وهى شهادة الرسول» الخ؛ چهره آن حضرت از خوشحالی برافروخت فرمود غزالی کجاست؟ ناگاه غزالی را حاضر یافتم پیش رفت و سلام گزارد و دست مبارك پیغمبر را ببوسید و بر چهره مالید و بنشست. آن اندازه که پیغمبر ص بخواندن قواعد العقاید خوشحالی کرد برای هیچ کدام از ارباب مذاهب نبود.

سبکی می گوید این واقعه را ابوالفتح ساوی برای ابوالقاسم اسفراینی بفارسی حکایت نموده و وی بعربی نقل کرده است.

بعض اعتراضهای طرطوشی و مازری و ابن صلاح بر غزالی

ابوالولید محمد طرطوشی متوفی ۵۲۰ و ابو عبدالله محمد مازری متوفی ۵۳۶ و تقی الدین ابو عمر و عثمان بن عبدالرحمن شهرزوری معروف به ابن صلاح متولد ۵۷۷ و متوفی ۶۴۳ که دو نفر اول مذهب مالکی و ابن صلاح مذهب شافعی

داشتند و هر سه تن از فقهای بی اندازه خشك و متعصب در طواهر شرع مطابق دریافت خود بودند با غزالی سخت دشمنی و مخالفت می ورزیدند .
 سبکی در طبقات الشافعیّه پاره‌یی از اعتراضات آنها را نقل کرده و بسیار محققانه و با کمال بیطرفی جواب داده است . خلاصه‌یی از اعتراضات مخالفان و جوابهای سبکی بدینقرار است :

سبکی می گوید : امام ابو عبدالله مازری را از کتاب احیاء العلوم و احوال مؤلف آن پرسیدند جواب داد من این کتاب را نخوانده امّا شاگردان و اصحاب غزالی را بسیار دیده و از احوال وی گوناگون بتفصیل شنوده‌ام و چنان بحالات وی آگاهم که گویی خود او را دیده‌ام اینك برای شناساندن وی و کتاب احیاء العلوم بشرح بخشی از عقاید اهل توحید و فلاسفه و صوفیان و اصحاب اشارات بسنده می کنم زیرا سخنان غزالی از این طرق و مسالك بیرون نیست . سپس غزالی را ستایش می کند و می گوید : وی فقه را نیکوتر از اصول می دانست و در فن کلام که اصول دین است اگرچه کتابها پرداخت امّا تبخّر نداشت و علتش این بود که فلسفه را پیش از اصول دین خوانده و عقاید فلاسفه در روح او رسوخ کرده بود ازین جهت در ادای معانی و باز نمودن حقایق مانند فلاسفه بی پروا بود . از گفته بعض اصحابش چنان فهمیدم که غزالی با رسایل اخوان الصفا که پنجاه و يك مقاله می باشد و مؤلفش در صدد جمع میان فلسفه و شریعت بوده است و همچنین با آثار ابن سینا که از بزرگان فلسفه بوده آشنایی داشته و این آثار کاملاً در وی اثر بخشیده است . امّا در تصوف نمی دانم که بکدام کس اعتماد می کرد . سپس می گوید که وی در اصول کلامی بنوشتهای ابو حیان توحیدی اعتماد داشت . آنگاه می گوید بیشتر احادیث احیاء العلوم مدرك موثق و سند درستی ندارد و حال آنکه اهل تقوی تا سند روایتی را صحیح ندانند آنرا بشافعی و مالک و امثال آنها نسبت ندهند . وی يك دسته آداب استحسانی را از قبیل اینكه در بریدن ناخن از انگشت سبّابه

آغاز کنند در جزو مسائل روایتی و فقهاتی آورده است که هیچ کدام مأخذ صحیح ندارد. سخن مازری پایان رسید.

امّا طرطوشی، وی نیز یکی از فقهای مالکی است که در حق غزالی طعن کرده و در نامه‌یی که به ابن مظفر نوشته است می‌نویسد: امّا راجع بغزالی من وی را دیدم و با او سخن گفتم او را چنان یافتم که فضایل بسیار و عقل و هوش فراوان دارد و در تمام عمرش ممارست در علوم کرده سپس از طریقه علما برگشته و در طریقه صوفیه در آمده و بعلوم و علما پشت پا زده و با وساوس شیطانی سروکار پیدا کرده و چون با آراء فلاسفه و اشارات و کنایات حلاج مأنوس شده است بر فقها و متکلمین طعن می‌زند و ازین جهت در گیرا گیر کفر و بی‌دینی است. وی در احیاء العلوم سخن از علوم احوال و رموز صوفیه بمیان می‌آورد در حالتی که در این فنون اهل خبرت و بصیرت نیست، ازین جهت از مغز سر بزمین خورده و کتابی پر از مجعولات ساخته است. سخن طرطوشی پایان رسید.

سبکی می‌گوید: ابن صلاح نیز بر غزالی تاخته و درباره حرام بودن علم منطق که غزالی مقدمه علوم می‌داند سخن‌ها گفته و دنباله اعتراضات را بشنعتها و بدگویی‌ها کشیده است که مردم با انصاف نمی‌پسندند.

سبکی یکایک کلمات طرطوشی و مازری را نقل کرده و جواب داده است خلاصه‌اش اینک:

مازری مردی است که در فقهای مغرب از وی بساهوش‌تر سراغ نداریم وی کتاب **برهان** تألیف امام الحرمین را که از دشواری مطالب هیچ کس پیرامون شرح نگشت بخوبی شرح کرد و همین کار دلیل پرمایگی و احاطه وی در علوم است امّا این مرد مالکی مذهب متعصبی بود و بمقالات ابوالحسن اشعری جزء بجزء چنان جمود و اعتقاد داشت که سرمویی مخالفت باظواهر گفتار اشعری و مذهب مالکی را مخالف با اصل دین می‌شمرد. در کتاب شرح برهان در یک مسأله که امام الحرمین

با اشعری مخالف است محض مخالفت گفتار اشعری را در بطلان عقیده امام کافی می‌داند. امّا غزالی و همچنین استادش امام الحرمین در بسط اطلاع و اجتهاد در علوم بجایی رسیده بودند که گاهی عقاید ابوالحسن اشعری را ردّ می‌کردند. وانگهی غزالی اهل تصوّف و تحقیق بود و چه بسا که تحقیقاتش با ظواهر عباراتی که امثال مازری بدانها جمود داشتند مخالفت داشت. همین جهات یعنی مالکی بودن و تعصّب اشعری و جمود بر عبارات ظاهری و بالجمله تباین در مسلک و عقیده مایه نفرت مازری از غزالی و امام الحرمین شده است.

سخنان مازری همگی ناشی از تعصّب مذهبی است و ازین جهت بدون تحقیق نمی‌توان گفتارهای او را باور کرد و باید او را معذور داشت زیرا در طریقه و مسلک مرحله‌ها از غزالی دور است و چون سوء ظنّ بوی دارد هر چه را که از وی می‌بیند بدون تحقیق بر خطا حمل می‌کند.

مازری مدّعی است که غزالی را می‌شناسد با اینکه شناسایی وی از عهده فهم او خارج است. اگر غزالی را شناخته بود نمی‌گفت که وی به ابوحنّان توحیدی و ابن سینا اعتماد داشت. مازری می‌گوید که غزالی در علم کلام تبخّر نداشت. راست است که تبخّر غزالی در فنّ کلام مانند احاطه‌اش بدیگر فنون نبود امّا نه بطوریکه مازری فهمیده است. بلکه غزالی در فنّ کلام نیز قدمی راسخ و استوار داشت. اینکه مازری می‌گوید غزالی فلسفه را پیش از اصول خواند، کاملاً برعکس واقع است. زیرا بصریح گفته خود غزالی در المنقذ فلسفه را در ایّام تدریس نظامیه بغداد مطالعه و غوررسی کرد و در آن موقع در فنّ اصول استادی چیره دست بود. مازری می‌گوید ندانم که غزالی در تصوّف بکدام کس اعتماد داشت.

غزالی شیخ طریقتی همچون ابوعلی فارمدی داشت و در نقل کلمات صوفیه بکتاب قوت القلوب ابوطالب مکی و رساله قشیری و امثال آنها که باتفاق اهل حلّ و عقد از ارکان تصوّفند اعتماد می‌کرد و انگهی خود بر ریاضت و تشکّر که بهترین راه

برای دریافتن هر حقیقتی است حقایق را کشف می کرد .

می گویند که غزالی چندان دستی در حدیث نداشته و آنچه در احیاء آورده بدون سند از کتب متفرقه فقها و صوفیه نقل کرده است و حال آنکه غزالی محدث بود و مشایخ روایت داشت . بعض علما زحمتی کشیده تا احادیث احیاء العلوم را استخراج کرده اند . اخبار شاذ در این کتاب بسیار اندک است . اینکه فرموده است در قص اظفار ابتدا بمسبحه کنند مطابق روایتی است که از علی علیه السلام نقل کرده اند . بالجمله اگر غزالی در نقل اخبار مورد وثوق و اطمینان نباشد پس بر کدام مسلمانی وثوق توان داشت .

اما سخنان طرطوشی درباره غزالی همگی دعاوی است که هیچ معنی و دلیل ندارد . طرطوشی خود را از دینداران و فقهای متعبد می شمرد چگونه از دینش رخصت یافت و با کدام دلیل گفت که غزالی از زمره فقها بلکه از دین خارج شده و بوساوس شیطانی و هذیانهای حلاج گرویده است .

طرطوشی می گوید : غزالی در تصوف خبرت و بصیرت نداشت . خدا را اگر غزالی تصوف نمی داند پس کدام کس می داند . شگفتا این معارضان بکتاب احیاء العلوم چسبیده اند که بالاترین کتب اسلامی است و بقول پاره یی از دانشمندان اگر هیچ کتابی از دانشمندان اسلامی جز احیاء العلوم در دست نداشتیم همین کتاب کافی بود .

سبکی می گوید : شیخ تقی الدین ابن صلاح نیز درباره غزالی سخنها دارد که عقل سلیم نمی پسندد و من در جای دیگر بتفصیل در این باره گفت و گو کرده ام . سپس می گوید امام عالم **عفیف الدین مطری** که از علمای مقیم مدینه منوره بود مکتوبی بمن که عبدالوهاب سبکی هستم نوشت و درخواست کرد که از استاد احوال غزالی و ابوحیان توحیدی را بپرسم و برای او بنویسم . من از استاد خواستم وی در جواب نوشت که من درباره ابوحیان توحیدی بیش از آن نمی دانم که تو خود در کتاب

وارد مرحله غزالی شوند و درباره وی قضاوت کنند نبودند. احوال غزالی دریافتنی است نه آموختنی.

ابن صلاح و امثال وی در مقام اعتراض بر غزالی تعلیم و تعلّم فنّ منطق را حرام شمرده و گفته‌اند: اگر منطق درست بودی عمر و ابوبکر هم منطق دانستندی. اینگونه قیاسها درست نیست شاید آنان علم لدّتی داشتند و حقایق علوم بی واسطه تعلیم و تعلّم بشری از مبدأ فیض بدانها رسیده بود پس سخن از آنان نباید بمیان آورد چرا که بی نیاز از منطق بودند.

سپس می‌گوید در اوایل عهد اسلام همه کس از سرچشمه نبوت آب معرفت می‌گرفت، مردمان مطالب را از خود پیغمبر می‌شنیدند و محتاج باستدلال و منطق نبودند اما از قرن دوم و سوم هجری بعد از باب بدعت و ضلالت بسیار شدند و بایستی که در فهم حقایق، فنّ منطق در کار بودی و گر نه حقّ و باطل از هم جدا نشدی. ابن صلاح و همانند های وی باید سپاسگزار باشند که در اسلام دانشمندی همچون غزالی پیدا شد و توانست که حقّ و باطل را از هم جدا کند و بدین وسیله از باب بدعت و ضلالت را رها نکرد که بر دین اسلام چیره شوند. اینان را بایستی بشکرانه وجود غزالی جان فدا کردن اما در عوض دشمنی می‌کنند بیخبر از اینکه دشمنی با غزالی و همانند های وی جز دشمنی با حقیقت نیست. سخن استاد ابن سبکی در جواب حافظ عفیف الدّین پایان رسید.

پاره‌یی از سخنان ابن صلاح را درباره فنّ منطق و اعتراضاتی که بر غزالی بواسطه مقدمه کتاب المستصفی (هذه مقدمة للعلوم كلها و من لا یحیط بها فلا ثقة بمعلومه اصلا) کرده بود پیش ازین نقل کردیم.

ابن صلاح می‌گوید کتاب المضمون لغير اهلها که نسبت بغزالی داده‌اند حتماً از او نیست زیرا در این کتاب تصریح بقدم عالم و نفی علم قدیم بجزئیّات و نفی صفات شده است و حال آنکه غزالی و عموم اهل سنت اعتقاد باین مطالب را

دلیل کفر می‌دانند. سبکی نیز گفتار ابن‌صلاح را در این باب تصدیق کرده است. باری اندیشه‌ها و سخنان نو ظهور غزالی در تمام شؤون مذهبی و علمی مسلمانان انقلابی بزرگ ایجاد کرد. مطالبی می‌گفت که از فهم عامه مردم آن زمان بالاتر بود. دستگاه ریاست فقها و علمای ظاهری را که سرمایه ریاستشان منحصر به چند کلمه فقه و اصول و خلاف و مناظره بود برهم زد. اصول فن کلام را که ریشه عقاید مذهبی بود تغییر داد. بنیاد فلسفه را که تا آن زمان خلل ناپذیر می‌پنداشتند متزلزل ساخت. پاره‌یی از سخنان صوفیه را که مخالف نص شریعت بقلم رفته بود بوجه صحیح توجیه می‌کرد. بر ظواهر شرع جمود نداشت و هر جا مطلبی را مخالف عقل صریح می‌دید رد یا تأویل می‌کرد. در اثر فکر و ریاضت مطالبی را دریافته بود که روح زمان و حوصله مردم آن عصر بر نمی‌تافت و بقول خودش «روزگار سخن وی را احتمال نمی‌کرد». این بود که بکنایات و اشارات چیزها می‌گفت که در ظاهر متناقض می‌نمود و با آراء جمهور موافقت نداشت. تا از هر طبقه خلقی باوی دشمن شدند و بمخالفتش قیام کردند و عمده مخالفتها و دشمنی‌ها انگیزه حسد و تعصب و ناشی از تباین در فهم و اختلاف مسلک و طریقه بود.

روش غزالی در میان طرق و مسالک علمی و مذهبی طریقه‌یی خاص و ممتاز شناخته شد و گروهی مخالف و گروهی هوادار پیدا کرد. این اختلافات از زمان خود غزالی شروع شد و همچنان امتداد یافت تا بقرن معاصر کشید. در هر دوره میان دوستان و دشمنان غزالی مشاجرات قولی و قلمی و تکفیر و تفسیق برقرار بوده و احیاناً کار بقتل و خونریزی کشیده است.

از موافقان غزالی: امام عبدالغافر فارسی صاحب تاریخ نیشابور و عین‌القضاة همدانی و ابن عساکر دمشقی مورخ معروف ۴۹۹-۵۶۳ و ابن نجار محب الدین محمد متوفی ۶۴۳ و سمعانی ابو سعید عبدالکریم ۵۰۶-۵۶۲ و سبکی و یافعی و ابن خلکان ابوالعباس احمد بن ابراهیم متوفی ۶۸۱ و محیی

الدین ابن عربی و صلاح الدین صفدی متوفی ۷۶۴ و امام فخر الدین رازی متوفی ۶۰۶ و شرف الدین محمد بن مسعود مسعودی و رضی الدین نیشابوری که هر دو از معاصران امام فخر الدین رازی و طرف مباحثات او در کتاب مناظرات بوده اند . و محمد حضرمی و عبدالوهاب شعرانی و قطب الدین محمد عسقلانی و ابوالفضل عراقی و فاضل نووی و مناوی و شیخ عبدالقادر مؤلف تعریف الاحیاء بفضایل الاحیاء . و از علمای متأخر شیخ بهائی متوفی ۱۰۳۰ و زبیدی ۱۱۴۵ - ۱۲۰۵ صاحب تاج العروس و شرح احیاء العلوم .

و از مخالفان معروف غزالی : ابو عبدالله زکی مغربی مالکی متوفی باصفهان سنه ۵۱۰ و ابوالولید طرطوشی و مازری و ابن صلاح و ابن رشد و ابن تیمیّه و ابن قیم و ابن منیر و ابن جوزی و برهان بقاعی و یوسف دمشقی و بدر زرکشی و ذهبی ۶۷۳ - ۷۴۸ و قاضی عیاض متوفی ۵۴۴ و ابن حرزهم (یا ابن حرزم) بوده اند .

صاحب کتاب تبصرة العوام نیز از مخالفان غزالی بوده و درص ۱۱۸-۱۱۹ مطالبی از غزالی نقل کرده و شنعت‌ها بر وی را نده است .

مخالفان غزالی از این جماعت که نام بردیم چهار تن (ابن صلاح و بدر زرکشی و یوسف دمشقی و برهان بقاعی) شافعی مذهب و دیگران از فقهای مالکی و حنبلی بوده اند و ریشه اختلافاتشان تباین در مسلک و اختلاف در فهم و طریقه است . فقهای حنفی هم غزالی را بدین سبب که در کتاب المنحول بر امام ابوحنیفه طعن کرده است بد می گفتند . نگارنده خود این کتاب را ندیده ام اما بچند فقره عبارات برخورد کرده ام که در کتب عقاید و رجال از آنجا نقل کرده اند .

از جمله در کتاب منتهی المقال فی احوال الرجال معروف به رجال ابوعلی در حرف نون ذیل ترجمه حال ابوحنیفه نعمان بن ثابت می نویسد: «قال ابو حامد محمد بن محمد الغزالی الشافعی فی کتابه الموسوم بالمنحول فی الاصول

آزمودم عقل دور اندیش را بعد ازین دیوانه خواهم خویش را

امام فخرالدین رازی در باره غزالی می گوید : کان الله جمع العلوم و اطلع الغزالی علیها (۱) . یافعی و سبکی و گروه دیگر وی را مایه افتخار امت محمد صلوات الله علیه می دانند (۲) . ابن خلیکان می گوید : « لم یکن للطائفة الشافعية فی آخر عصره مثله » . ابوسعید سمعانی و امام عبدالغافر فارسی می گویند : « لم تر العیون مثله لساناً و بیاناً و نطقاً و خاطراً و ذکاءً و طبعاً » ابن نجار می گوید : « امام الفقهاء علی الاطلاق ربانی الامة بالاتفاق مجتهد زمانه و عین وقته و اوانه ظهرت بتنقیحاته فضائح المبتدعة و المخالفین و قام بنصر السنة و اظهار الدین » . ابن عساکر می گوید : « کان اماماً فی علم الفقه مذهباً و خلافاً و فی اصول الدیانات » . نووی در وصف احیاء العلوم می گوید : « کاد الاحیاء ان یکون قرآناً » . مناوی در کتاب طبقات نقل از قطب یافعی می کند که یکی از علمای ظاهر و باطن گفت : اگر پیغمبری پس از محمد صلوات الله ممکن بودی همانا غزالی بودی (۳) .

اینها پاره یی از سخنان هواداران غزالی بود اما ابن قیم و ابن صلاح غزالی را هذیان گوی و یاوه باف گفته اند .

مخالفان غزالی می گویند که وی تا در بغداد بود فکر مستقیم داشت و از آن پس نامستقیم و آشفته احوال گردید . شگفتا تباین مسلك و سلیقه تا چه حد است . خود غزالی پس از مهاجرت از بغداد بر عمر تلف شده تأسف می خورد و از کارها و دانشهای گذشته توبه می نمود و بر سر تربت خلیل علیه السلام نذر می کرد که دیگر گرد مناظره نگردد و هوسهای پیش را تجدید نکند (۴) .

(۱) الواقی بالوفیات صفدی در ترجمه حال غزالی .

(۲) طبقات الشافیه و مرآة الجنان .

(۳) مقدمه زبیدی بر شرح احیاء العلوم .

(۴) نامه غزالی را درین باره پیش از این نقل کردیم .

از همه مخالفان غزّالی معروفتر و هایلتر ابن رشد بوده است. نگارنده خود را در خور این مقام نمی‌داند که میان دو بزرگ دآوری کند اما از دریافت خود نیز صرف نظر نمی‌تواند کرد.

ابن رشد و امثال او با شخص غزّالی یعنی آنچه هویت ممتاز او را در آخر کار تشکیل می‌داد مخالف نبودند بلکه در حقیقت با يك مشّت کلمات و نوشته‌ها عناد می‌ورزیدند که خود غزّالی پیش از همه کس از آنها گذشت و بیطلان آنها پی برد و گفت:

ترکت هوی لیلی و سعدی بمعزل و عدت الی مصحوب اوّل منزل
اگر میزان شناسایی و تشخیص معنویت مردان بزرگ در کار بیاید معلوم می‌شود که مقام غزّالی هر چه بود بالاتر از ابن رشد و ابن قیّم بود که نخستین در بند حدود و قیود فلسفه ابن سینا و فارابی و دیگری در چهار دیوار ظواهر شریعت بدانگونه که می‌فهمیدند در بند بودند.

آنانکه سیر و سلوکشان بترتیب طبیعی از نوع غزّالی باشد نه آنان که با جذبه و کششی در يك دم همه مراحل را می‌پیمایند طریق سیرشان این است که نخست بظاهر شریعت متعبّدند و سپس بمرتبّه اجتهاد در مسائل شرعی می‌رسند و اگر از آنجا گذشتند بکلام و از کلام بفلسفه و از آنجا بعرفان و از عرفان بتصوّف می‌رسند و غالباً در عالم تصوّف همان معتقدات اوّلیه خود را ملّتم می‌شوند با این تفاوت که فهمیده‌تر از مرحله اوّل اند. غزّالی از این گونه راه‌نوردان بود و از مقام فقه و جمود ظاهری بعالم تصوّف و کشف حقایق رسید اما ابن قیّم و همانند های او هنوز در مرحله نخستین و ابن رشد و همانند های وی در مرحله دومین بودند. نسبت مراحل بالاتر بمراحل پایین مثل نسبت انواع سافل است بانواع عالی که نوع سافل همه کمالات نوع دیگر را دارد با زیادات.

ابن رشد بمنطق می‌نازد و برای اینکه مطالب منطق صحیح است می‌خواهد

مطالب فلسفه را نیز صحیح قلمداد کند. غزّالی عذر این معنی را در کتاب المنقذ خواسته است که اگر کسی مدّعی سخنی شود بدلیل اینکه عصارا اژدها می کند در کار او تعجّب می کنیم امّا در قبول سخنش باین دلیل بسنده نتوانیم کرد. غزّالی می گوید منطق صحیح است امّا همه قضایای فلسفه منطقی نیست.

بهترین دلیل بر صحت گفتار غزّالی و ابطال عقاید فلاسفه قدیم در باره افلاك و نفوس فلکیّه و حرکت شوقیّه و محدّد جهات و امثال آنها همین است که می بینیم معلومات دقیق امروزهم آنها را تکذیب کرده است و خیرالعلوم ما یصدّقه الرّمان.

آنان که کاسه گرمتر از آتش شده بحمايت ابن رشد بر غزّالی تاخته اند تا خود را متفلسف قلمداد کنند حسابشان دفتر دیگر می خواهد عجالةً باین سخن سعدی علیه الرّحمة قناعت می کنم « هر که باداناتر از خود بحث کند تا بداند که داناست بدانند که نادان است ».

بالجملة مخالفان غزّالی يك دسته فقهای خشك مانند ابن قیّم و ابن صلاح و يك دسته علمای متعصّب از قبیل مازری و طرطوشی و يك دسته شیفتگان اصول ارسطو و فارابی بوده اند.

ما ضرّ شمس الضّحی فی الافق طالعة ان لا یری ضوءها من لیس ذا بصر



و ربّ کلام طار فوق مسامعی کما طار فی لوح الهواء ذباب
سپاس خداوند جهان را که این بنده ناچیز با همه گرفتاریها و فراهم نداشتن اسباب که عمده اش بضاعت علمی است با انجام طبع دوم این رساله که غزّالی نامه اش نامیده است توفیق یافت.

بتاریخ آبان ماه ۱۳۴۲ هجری شمسی مطابق جمادی الآخره ۱۳۸۳ هجری قمری

(جلال الدّین هُمایی)

ابوالفتح عبدالواحد بروجردي ۲۹۱
 ابوالفتح محمد بن عبدالکريم (رك :
 شهرستاني) ۳۲۳
 ابوالفتح محمد بن عبدالکريم شهرستاني
 (رك : شهرستاني) ۲۸۵
 ابوالفتح منصور بن احمد بن دارست
 (رك : ابن دارست ، تاج الملك)
 ۳۵۴
 ابوالفتح نصر بن محمد بن ابراهيم
 آذربايجاني مراغي ۲۸۹
 ابوالفتوح الغزالي (رك : امام احمد
 غزالي) ۳۰۲
 ابوالفتوح رازي ۳۴۶
 ابوالفتوح عجلي ۲۶۷ ، ۲۶۹
 ابوالفتوح مجد الدين امام احمد بن
 محمد بن احمد غزالي طوسي
 (رك : امام احمد غزالي) ۲۹۶
 ابوالفتوح محمد بن محمد خريمي
 ۳۰۲
 ابوالفتوح نصر بن محمد ابراهيم
 مراغي ۱۵۹
 ابوالفداء ۳۷ ، ۱۶۰ ، ۲۸۲ ، ۳۵۰
 ابوالفداء (رك : اسماعيل بن محمد
 حضرمي) ۴۴۳
 ابوالفداء اسماعيل بن كثير (رك : ابن
 كثير) ۱۷۵
 ابوالفداء اسماعيل بن محمد حضرمي
 ۴۴۳
 ابوالفرج اصفهاني ۷۰

ابوالعلاء صاعد بن محمد ۴۳
 ابوالعلاء معري (رك : معري) ۲۷۳ ،
 ۳۲۲
 ابوالغنايم مرزيان بن خسرو فيروز
 (رك : تاج الملك ، ابن دارست)
 ۳۵۹
 ابوالفتح (رك : ابوالفتح رازي)
 ۳۵۷
 ابوالفتح احمد بن محمد الغزالي
 الواعظ (رك : امام احمد غزالي)
 ۳۰۵
 ابوالفتح احمد بن علي (رك : ابن برهان
 فقيه) ۱۵۱ ، ۲۸۶
 ابوالفتح اسعد بن ابي نصر ميهني (رك :
 امام اسعد ميهني) ۱۱۹
 ابوالفتح اسعد بن محمد ميهني (رك :
 اسعد ميهني) ۳۳۶
 ابوالفتح باقر جي ۲۸۶ ، ۲۸۷
 ابوالفتح بستي ۹۳
 ابوالفتح حماد احمد بن محمد
 اصفهاني ۳۱۸
 ابوالفتح حاكمي طوسي ۱۹۰
 ابوالفتح رازي ۳۵۷
 ابوالفتح ساوي (رك : ابوالفتح عامر
 ساوي) ۴۴۶
 ابوالفتح سهل ۳۲۵
 ابوالفتح سهل بن احمد بن علي ارغواني
 ۳۱۹
 ابوالفتح عامر ساوي (رك : ابوالفتح
 ساوي) ۴۴۵

ابوعلی فارمدی (رك : ابوعلی فضل بن محمد بن علی) ۱۰۳، ۱۰۱، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۲۴۵، ۲۸۰، ۳۰۶، ۳۰۸، ۴۰۰، ۴۱۹، ۴۴۹، ابوعلی فضل بن محمد فارمدی (رك : ابوعلی فارمدی) ۱۰۳، ابوعلی قوام الدین حسن بن علی بن اسحق (رك : خواجه نظام الملک طوسی) ۳۵۷، ابوعلی مسکویه ۱۱۴، ۲۵۸، ۳۵۵، ۴۰۵، ابوعلی منصور بن مستعلی ۳۵۳، ابو کالیجار ۳۵۷، ابو محمد (رك : رکن الاسلام ابو محمد جوینی) ۲۷۷، ابو محمد انصاری ۲۸۶، ابو محمد بن حبان ۲۷۵، ابو محمد تمیمی ۲۹۰، ابو محمد جریری ۱۰۰، ابو محمد جوینی (رك : رکن الاسلام ابو محمد جوینی) ۲۷۸، ابو محمد حسن بن موسی النوبختی (رك : نوبختی، فرق الشیعه در فهرست کتب) ۶۰، ابو محمد صالح بن محمد ۲۸۹، ابو محمد عبدالله بن محمد بن احمد خواری ۲۸۰، ابو محمد فامی (رك : ابو محمد فامی شیرازی) ۱۵۰، ۳۳۳، ۳۳۴، ابو محمد فامی شیرازی ۱۵۰، ابو محمد مرتعش نیشابوری ۹۹

ابو عبدالله محمد بن یحیی بن عبدالمنعم مؤذن ۴۴۲، ابو عبدالله ناتلی ۴۱۰، ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب جاحظ (رك : جاحظ) ۹۵، ابو عثمان عمرو بن عبید ۵۸، ابو عثمان نیشابوری ۱۰۲، ابوعلی (رك : ابوعلی سینا، ابن سینا) ۸۹، ۳۳۹، ۳۴۲، ۴۱۰، ۴۱۱، ابوعلی احمد بن محمد بن مسکویه رازی ۱۱۴، ابوعلی اصفهانی (رك : حسن بن سلیمان ابن عبدالله بن فتی نهروانی) ۱۳۴، ۱۵۱، ابوعلی الفارمدی (رك : ابوعلی فارمدی) ۲۸۱، ابوعلی بن صدقه ۲۹۹، ابوعلی جبائی ۶۱، ابوعلی حسن بن احمد حداد اصفهانی ۲۹۱، ابوعلی حسن بن عبدالعزیز فهری ۲۵۹-۲۶۰، ابوعلی حسن بن علی بن محمد بن ابراهیم ابن احمد القطان المروزی البخاری الاصل (رك : امام حسن قطان مروزی) ۲۸۴، ۲۸۵، ابوعلی سیاه ۱۰۱، ابوعلی سینا (رك : شیخ الرئيس، ابن سینا، ابوعلی) ۸۹، ۹۰، ۲۱۶، ۲۵۳، ۲۶۵، ۳۳۹، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۷

ابی سلمان داوود بن طایی ۱۰۴
 ابی سلیم الشاشی ۳۰۶ ، ۳۰۷
 ابی سهل احمد بن علی الایوردی ۳۰۷
 ابی طاهر الزیادی ۳۰۷
 ابی عبدالرحمن النبیلی ۳۰۶ ، ۳۰۷
 ابی عبدالله الحلیمی ۳۶ ، ۳۰۷
 ابی علی السنجی ۳۰۷
 ابی علی بن ابی طالب (ع) ۲۷۴
 ابی علی بن الحسین ۲۷۶
 ابیقور (رک : ابیقور) ۹۷
 ابی محمد الجویفی ۳۰۶ ، ۳۰۷
 ابی منصور البغدادی ۳۰۷
 ابی محمد بن علی ۲۷۶
 ابیوردی (رک : ابوالمظفر ابیوردی)
 ۳۱۷ ، ۳۲۱
 ابی یعقوب الایوردی ۳۰۶ ، ۳۰۷
 ابیقور (رک : ابیقور) ۴۰۹
 اتابکان ۱۸
 اتابکان آذربایجان ۱۸
 اتابکان بوری ۱۸
 اتابکان سلغری (رک : اتابکان فارس) ۱۸
 اتابکان فارس (رک : اتابکان سلغری) ۱۸
 اتابکیه ۴۱
 اتسرخوارزمشاه (رک : آتسرخوارزمشاه)
 ۱۳۲
 احرام ۲۳۶
 احمد (پسر ضیاءالملک) ۳۶۵ ، ۳۶۶
 احمد (رک : امام احمد غزالی) ۱۱۸ ،
 ۱۷۲ ، ۴۰۲ ، ۴۲۳ ، ۴۲۳
 احمد المستظهر بالله ۳۳۰ ، ۳۵۲

ابو نصر عبدالله بن محمد بن عبدالواحد
 (رک : ابن صباغ) ۳۳۱
 ابونصر محمد بن منصور (رک : عمید
 الملك کندی) ۴۷ ، ۳۵۶
 ابونصر معلان ۳۴۶
 ابوهاشم معتزلی ۶۱
 ابوهاشم صوفی ۹۵ ، ۹۹
 ابوهدیل ۵۸
 ابوهریره ۷۷ ، ۴۲۴
 ابویعقوب ابیوردی ۳۰۸
 ابویعقوب یوسف بن ایوب بن یوسف
 (رک : خواجه یوسف همدانی)
 ۳۳۶
 ابویوسف ۷۱
 ابی الحسین بن علی ۲۷۶
 ابی الحویرث ۲۷۶
 ابی المعالی (رک : امام الحرمین) ۲۷۷
 ابی بکر (رک : ابوبکر صدیق) ۶۹ ، ۷۱
 ابی بکر الطوسی ۳۰۷
 ابی بکر الفارسی البلخی ۳۰۷
 ابی بکر بن هدایه الله ۳۰۹
 ابی تمام ۲۱۳ ، ۳۱۲ ، ۳۲۲
 ابی جعفر بن محمد ۲۷۶
 ابی حامد (رک : غزالی) ۲۱۷ ، ۲۱۹ ،
 ۴۳۳
 ابی حامد (رک : ابو حامد اسفرائینی)
 ۲۹۴
 ابی حامد الغزالی (رک : غزالی) ۲۱۸
 ابی حامد محمد بن محمد بن محمد
 الغزالی طوسی ۲۹۸

الغزالي (رك: غزالي) ٢٨٩ ، ٣١٥ ، ٣٣٤ ، ٣٤٣ الفائز بنصر الله ٢٩ الفخري ٣٦٥ القادر بالله (رك: القادر بالله عباسي) ٢٩٤ القادر بالله عباسي ٢٠ ، ٦٨ القائم بامر الله (ابو القاسم محمد بن مهدي) ١٣ ، ٢٩ ، ٣١ القرامطة (رك: قرامطة) ٣٣ ، ٣٦ المسترشد (رك: المسترشد بالله) ٢٩٩ المسترشد بالله (رك: المسترشد بالله عباسي) ٣٣١ ، ٣٦٦ المستضي لامر الله عباسي ٢٩ المستظهر بالله (رك: المستظهر بالله عباسي) ٧ ، ١٣١ ، ٢٠٢ ، ٢٦٣ ، ٢٦٤ ، ٢٩٠ ، ٣١٤ المستظهر بالله (رك: ابوتميم محمد بن الظاهر) ٣٥٣ المستظهر بالله عباسي ٤٠ ، ٢٦٣ ، المستظهر بامر الله ١٣٠ المستعلي بالله ٢٩ المستعلي بالله (رك: ابو القاسم احمد بن مستنصر) ٣٥٣ المستعلي بالله فاطمي ٤٠ المستنصر بالله (فاطمي) ٢٩ المستنصر بالله (رك: المستنصر بالله عباسي) ١٤٥ المستنصر بالله عباسي ١٤٥ المعز لدين الله ٢٩ ، ٣٠ ، ٤٤	اقبال آشتياني (رك: عباس اقبال آشتياني) ٣٢٩ اقصى القضاة محمود ١٩٦ ، ٢٣٧ اكبر شاه ٢٣٣ الاكراد ٢٨٨ الامام ابو المعالي (رك: ابو المعالي جويني) ٢٧٩ الامر باحكام الله (رك: ابو علي منصور بن مستعلي) ٢٩ ، ٣٥٣ الهي (حكماي الهي) ٣٨١ الب ارسلان (رك: آل ارسلان) ٤٨ ، ١٩٦ ، ٢٣٦ الب ارسلان (رك: عضد الدين ابوشجاع) ١٣ الب ارسلان سلجوقي ٤٧ الجايتو (رك: سلطان محمد خدا بنده) ٧٤ الحاكم ابو الفتح نصر بن علي بن احمد حاكمي طوسي ٢٨٠ الحاكم بامر الله ٢٩ ، ٣٠ الحافظ لدين الله ٢٩ الخيامي (رك: حكيم عمر خيام) ٣٤٣ الشاشي ١٣١ الشيخ الاكبر ٢٧٠ الظافر بالله ٩ الظاهر لا عزاز دين الله ٢٩ العاذ لدين الله ٢٩ العبيدلي ٢٦ العزیز بالله ٢٩
---	--

امام ابو حامد غزالی (رك : غزالی)
 ، ۱۵۹ ، ۲۱۷ ، ۲۱۸ ، ۳۲۸ ،
 ۴۴۵
 امام ابو حنیفه ۴۴ ، ۸۱ ، ۱۳۳ ،
 ، ۱۸۸ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۲۰۰ ،
 ۲۶۱ ، ۴۵۴
 امام ابو حنیفه نعمان بن ثابت بن مرزبان
 قارسی (رك : ابو حنیفه ، امام
 ابو حنیفه) ۷۳
 امام ابو عبدالله مازری (رك : مازری)
 ۴۴۷
 امام ابو محمد عبدالله بن اسعد بن علی بن
 عفیف الدین یافعی (رك : یافعی)
 ۱۵۶
 امام ابو نصر اسماعیلی ۱۱۸
 امام ابی حامد محمد (رك : امام احمد
 غزالی) ۳۰۵
 امام احمد (رك : امام احمد غزالی)
 ، ۱۷۴ ، ۲۹۴ ، ۲۹۷ ، ۲۹۸ ،
 ، ۲۹۹ ، ۳۰۰ ، ۳۰۱ ، ۳۰۳ ،
 ، ۳۰۵ ، ۳۰۸ ، ۳۲۷ ، ۳۲۸ ،
 ، ۴۰۰ ، ۴۰۲ ، ۴۰۴
 امام احمد بن حنبل ۶۴ ، ۷۴
 امام احمد غزالی ۱۰۱ ، ۱۰۵ ، ۱۱۷ ،
 ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۸۲ ،
 ، ۲۱۳ ، ۲۴۶ ، ۲۶۶ ، ۲۸۱ ،
 ، ۲۸۷ ، ۲۹۶ ، ۲۹۸ ، ۲۹۹ ،
 ، ۳۰۰ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲ ، ۳۱۳ ،
 ۳۲۷ ، ۳۳۶ ، ۳۳۸
 امرای ارتقی ۱۸

المقتدر (رك : مقتدر عباسی) ۳۵
 المقتدی (رك : المقتدی بامر الله) ۱۳۱
 المقتدی بامر الله ۷ ، ۱۴ ، ۲۳ ، ۱۲۹ ،
 ۲۳۰ ، ۳۳۰
 المكتفی ۳۴
 المنصور بالله ابوطاهر اسمعیل بن قائم
 ۲۹
 المهدی (رك : المهدی عبیدالله) ۲۷
 المهدی عبیدالله ۲۹
 امام ۱۱۰
 امام (رك : امام الحرمین) ۳۱۶
 امام (رك : غزالی) ۱۹۷ ، ۳۴۹ ،
 ۳۵۰
 امام ابراهیم اسمعیل بن یحیی (رك :
 منزنی) ۹۹
 امام ابو احمد (رك : امام احمد غزالی)
 ۲۹۹
 امام ابو الفتح محمد بن فضلی مارشکی
 ۲۸۵
 امام ابو القاسم قشیری (رك : اسناد
 ابو القاسم قشیری) ۱۰۱ ، ۲۰۲ ،
 ۳۲۴ ، ۳۳۸ ، ۴۰۰
 امام ابو القاسم اسفراینی ۴۴۵
 امام ابو المظفر خوافی ۳۱۶
 امام ابو المظفر احمد بن محمد خوافی
 (رك : ابو المظفر خوافی) ۳۱۵
 امام ابوبکر بن ولید اندلسی ۸
 امام ابوبکر شاشی ۲۰۲
 امام ابو حامد (رك : غزالی) ۴۰۳

امام رضا (ع) ١٢٧
 امام زاهد احمد ارغواني ٢٣٦
 امام زين الدين ابوالفضل عبدالرحيم بن
 حسين عراقي ٣٤٥
 امام زين العابدين (ع) ٣٣٢
 امام شافعي ٨٢ ، ٩٩ ، ١٣٣ ، ٤٠٠ ،
 ٤٢٦
 امام شهاب الدين ابوالفتح محمد بن
 محمود الطوسي ٢٧٦
 امام شهاب الدين محمد بن محمود طوسي
 (رك : امام شهاب الدين ابوالفتح
 محمد بن محمود الطوسي) ٢٨٥
 امام عبدالغافر (رك : امام عبدالغافر
 فارسي) ٢٧٥ ، ٢٨٠ ، ٣١٨
 امام عبدالغافر فارسي ١٦٩ ، ١٧٤ ،
 ١٨١ ، ١٩١ ، ١٩٢ ، ٢٢٧ ،
 ٣١٨ ، ٤٢٨ ، ٥٥٢ ، ٤٥٧
 امام عبدالله بن محمد بن ادريس شافعي
 ٧٤
 امام عبدالكريم قشيري ٣١٨
 امام عبدالوهاب شعراني ١٠٦ ، ٤٢٩
 امام علي مرتضى (ع) ٤٠٣
 امام غزالي (رك : غزالي) ١٠٣ ،
 ١٨٢ ، ١٨٣ ، ١٥٥ ، ١٣١ ،
 ١٨٥ ، ٢٠٢ ، ٢١٤ ، ٢١٥ ،
 ٢١٦ ، ٢١٧ ، ٢١٨ ، ٢٢٣ ،
 ٢٢٦ ، ٢٣٦ ، ٢٣٩ ، ٢٤٠ ،
 ٣٤١ ، ٢٤٢ ، ٢٤٣ ، ٢٤٦ ،
 ٢٤٨ ، ٢٥٤ ، ٢٥٥ ، ٢٦٠ ،
 ٢٦٣ ، ٢٦٤ ، ٢٧٤ ، ٢٨١

امام اسعد ميهني ١١٩
 امام الرافي (رك : شيخين) ٣٩٧
 امام الشافعي ٣٧٩
 امام النبوي (رك : شيخين) ٣٩٧
 امام الحرمين (رك : قاضي يوسف
 جرجاني) ٢٩٧
 امام الحرمين (رك : ابوالمعالي جويني)
 ٢٠ ، ٢٢ ، ٤٨ ، ٦٦ ، ٨١ ،
 ١٠١ ، ١٢٠ ، ٢٤٩ ، ٢٦١ ،
 ٢٦٩ ، ٢٧٢ ، ٢٧٣ ، ٢٧٧ ،
 ٢٧٨ ، ٢٧٩ ، ٣١٠ ، ٣١٢ ،
 ٣١٣ ، ٣١٤ ، ٣١٥ ، ٣١٦ ،
 ٣١٧ ، ٣١٨ ، ٣١٩ ، ٣٣٠ ،
 ٣٣١ ، ٣٣٢ ، ٣٨٩ ، ٤٣٦ ،
 ٤٤٨ ، ٤٤٩
 امام الحرمين ابوالمعالي (رك : ابو
 المعالي جويني) ١٢٤
 امام الحرمين ابوالمعالي جويني ٧ ،
 ٢١ ، ٤٧ ، ١١٩ ، ١٤١ ، ٢٧٧
 امام بدر الدين زرکشي ٤٢٩
 امام جعفر صادق (ع) ٢٦
 امام حجة الاسلام (رك : غزالي) ١٠٣ ،
 ١٩٦ ، ٢٩٤ ، ٣٠٨
 امام حجة الاسلام محمد غزالي ٣٤٩
 امام حسن قطان (رك : امام حسن قطان
 مروزي) ٢٨٥
 امام حسن قطان مروزي ٢٨٦
 امام حسين (ع) ٤٢١
 امام رافعي (رك : شيخين) ٣٩٧

حنفیہ اصفہان ۱۳۳ ، ۱۳۸	حکمای قرس ۹۷ ، ۹۸
حنفیہ صاعدیہ ۱۳۹	حکمای فہلوی ۹۶
حی بن یقظان ۲۷۰	حکم بن عتیہ ۷۱
حیدر بن ابوالقاسم ۲۰۴ ، ۲۳۵	حکیم خیام ۳۳۹ ، ۳۴۴
خ	حکیم سنائی غزنوی ۲۹۷ ، ۴۲۳
خاتم غزالی ۲۳۱	حکیم عثمان مختاری ۳۴۴ ، ۳۴۵
خاتون جلالیہ (رک : ترکان خاتون)	حکیم علی بن محمد قاینی ۳۴۰
۱۳۰	حکیم عمر خیام (رک : حکیم خیام)
خاتون سفریہ ۲۹۹	۳۴۲
خاتونی (رک : ابوطاہر خاتونی) ۳۴۸	حکیم غزالی مروزی ۲۹۶
خارجی (رک : خوارج) ۳۰	حکیم یحیی بن محمد غزنوی منجم ۳۴۰
خاقان ۲۸۲ ، ۳۲۶	حلاج (رک : حسین بن منصور حلاج)
خاقان ماوراء النہر (رک : محمد بن سلیمان) ۳۳۱	۴۲۵ ، ۴۴۸ ، ۴۵۰
خاقانی (رک : خاقانی شیروانی) ۲۲۲ ، ۲۳۳ ، ۲۸۴	حمد اللہ مستوفی ۱۷۹ ، ۳۵۹
خاقانیان ماوراء النہر (رک : ملوک ماوراء النہر) ۳۵۳	حمدان قرمط ۳۳
خاقانی شیروانی (رک : خاقانی) ۲۸۲	حمید الدین خراسانی ۱۴۸
خالد بن عبداللہ قسری ۶۴	حنین بن اسحاق ۹۱
خالد بن ولید ۱۷۹	حنبلہ (رک : حنبلیہ) ۲۰ ، ۴۷ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۱۴۷ ، ۱۵۱ ، ۳۰۲ ، ۴۱۹ ، ۴۲۰ ، ۴۵۴ ، ۴۵۶
خالد بن یزید (رک : خالد بن یزید بن معاویہ) ۴۱۱	حنبلہ (رک : حنبلی) ۴۶ ، ۷۴ ، ۸۱ ، ۱۴۷ ، ۱۴۵
خالد بن یزید بن معاویہ ۴۱۱ ، ۴۱۲	حنفی (رک : حنفیہ) ۲۰ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۸۱ ، ۱۳۳ ، ۱۴۳ ، ۱۴۷ ، ۱۵۱ ، ۱۸۸ ، ۲۶۰ ، ۲۷۸ ، ۴۲۰ ، ۴۵۴
خالد قسری (رک : خالد بن عبداللہ قسری) ۶۴	حنفیہ (رک : حنفی) ۴۶ ، ۸۱ ، ۱۱۷ ، ۱۳۳ ، ۱۴۵ ، ۱۴۷ ، ۲۷۹ ، ۲۸۷
خاندان ابن جہیر ۳۵۴	
خاندان ابن جوزی ۴۱۹	
خاندان خجندی (رک : خاندان خجندیان) ۱۴۰	

خراسانی (رك: كفاية الاصول خراسانی در فهرست كتب (۵۳ خرم دینی ۴۶ خسروانی (رك : فهلویون ، حکمای خسروانی (۵۶ ، ۹۶ ، ۹۷ خضر خان (رك : خضر خان بن طففاج خان ابراهیم (۳۴۷ ، ۳۴۸ خضر خان بن طففاج خان ابراهیم ۳۴۷ خضر خانیه (رك : ملوك ماوراء النهر) ۳۴۱ خطیب بغدادی ۸۶ خطیب تبریزی ۳۲۲ خطیر الملک (رك : خطیر الملک میبیدی یزدی) ۳۶۶ خطیر الملک ابو منصور محمد بن حسین میبیدی ۳۴۸-۳۴۹ خطیر الملک میبیدی (رك : خطیر الملک) ۲۶۴ ، ۳۶۷ خطیر الملک میبیدی یزدی (رك : خطیر الملک) ۳۶۶ خلف بن احمد نیشابوری ۲۸۹ خلفای بغداد ۱۹ خلفای راشدین ۷۰ ، ۹۴ خلفای عباسی ۲۵ ، ۷۸ خلفای عبیدی ۲۸ خلفای علوی ۲۸ خلفای فاطمی ۲۸ ، ۲۹ ، ۴۰ خلیفه (رك : خلیفه عباسی) ۲۹۸ خلیفه عباسی ۳۱ ، ۷۵ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۳۲۱	خاندان خجندیان (رك : خاندان خجندی) ۱۳۷ خاندان خجندیه (رك : خاندان خجندی) ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ خاندان خواجه نظام الملک ۴۵۴ خاندان سلجوقی ۱۳ ، ۱۷ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲ خاندان صاعديه ۱۳۳ ، ۱۴۰ خاندان عباسی ۱۳ خاندان عمیدیان ۲۳۸ خانواده امام الحرمین ۲۷۷ خانواده جوینی ۱۴۴ خانواده خجندی (رك : خاندان خجندی) ۱۳۳ ، ۱۳۴ خانواده خجندیه (رك : خانواده خجندی) : ۳۳۳ خانواده سلجوقی (رك : خاندان سلجوقی) ۳۵۰ خیاز ۲۱۹ خیازی ۲۱۹ ، ۲۲۱ خداوند جلال الدین حسن نومسلمان ابن حسن ۳۹ خداوند حسن بن بزرگ امید علی ذکره السلام ۳۹ خداوند رکن الدین خورشاه بن علاء الدین محمد ۳۹ خداوند علاء الدین محمد بن جلال الدین حسن ۳۹ خداوند محمد بن حسن بن بزرگ امید ۳۹
--	--

دودمان سلجوقی (رك : خاندان

سلجوقی) ۱۸ ، ۱۳۰

دولتشاه (رك : دولتشاه سمرقندی)

۱۵۹ ، ۲۳۵ ، ۳۵۰

دولتشاه سمرقندی (رك : دولتشاه)

۱۰۳ ، ۱۵۹ ، ۱۹۶ ، ۲۲۱ ،

۲۲۲ ، ۲۹۶ ، ۳۳۵ ، ۳۴۸

دهری (رك : دهریه) ۳۸۱

دهریه (رك : دهری) ۶۷

دیالمه ۲۷۲

دینوری (رك : ابوالحسن دینوری)

۴۳۲

ذ

ذکاء الملك (رك : فروغی) ۸۸

ذوالشامه (رك : حسین بن زکریه) ۳۴

ذوالشرفین ابوالمعالی محمد بن محمد بن

زید علوی حسینی (رك : سیدمرتضی

علوی) ۳۲۶

ذوالفقار ۲۲۵

ذوالنون مصری ۹۹

ذهبی ۳۷ ، ۴۰ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۱۴۰ ،

۱۴۳ ، ۱۴۸ ، ۱۵۲ ، ۱۵۵ ،

۱۷۳ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۷۹ ،

۲۸۵ ، ۲۹۲ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷ ،

۳۱۸ ، ۳۲۳ ، ۴۲۹ ، ۴۵۴

ذیمقراطیس ۹۷

ر

راشدی ۳۴۵

راضی (خلیفه عباسی) ۳۵

رافضه (رك : رافضی) ۴۴۵

رافضی (رك : رافضه) ۳۶ ، ۴۴ ، ۴۷ ،

۴۸ ، ۴۹ ، ۸۰ ، ۸۲ ، ۴۲۱

رافضیان (رك : رافضی ، رافضه) ۴۴۶

رافضیه (رك : رافضیان) ۴۳ ، ۴۷

راوندی (رك : راحة الصدور در فهرست

کتاب) ۱۶۸ ، ۳۵۰ ، ۳۵۸ ،

۳۶۰ ، ۳۶۴

ربیب الدوله (رك : ربیب الدوله ابو

منصور بن ابوشجاع قیمراطی) ۳۶۷

ربیب الدوله ابو منصور بن ابوشجاع

قیمراطی ۳۶۶

رستم (رك : رستم بن ثمال الدین . . .

خواجه نظام الملك طوسی) ۳۵۸

رستم بن ثمال الدین . . . خواجه نظام

الملك طوسی) ۳۵۸

رستم بن ثمال الدین محمد (رك : رستم)

۳۵۸

رستم خوریانی ۲۹۶

رسول (رك : محمد ، مصطفی «ص»)

۷۱ ، ۷۲ ، ۷۷ ، ۱۷۸ ، ۲۰۷ ،

۲۰۸ ، ۳۸۶ ، ۳۸۷ ،

۴۰۱ ، ۴۰۴ ، ۴۳۴ ، ۴۴۶

رسول الله (رك ، رسول «ص») ۲۷۶ ،

۴۴۴ ، ۴۴۶

رشید الدین ابو حفص عمر بن محمد

فرغانی ۱۴۷

رشید الدین رازی ۱۴۸

رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب

رکن الدین قلع طمناج خان ۳۴۹
روافض (رك: رافضیان، رافضیه، رافضه)
، ۳۷ ، ۴۴ ، ۱۱۳ ، ۱۲۳ ، ۲۷۸ ،
۳۹۴
رواقی ۹۶ ، ۱۰۸
روزیه (رك: ابن مقفع) ۵۷
رئیس قراتی ۴۸
ز
زبیدی ۱۶۸ ، ۱۷۱ ، ۲۱۷ ، ۲۲۰ ،
، ۲۲۹ ، ۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۳۵ ،
، ۲۴۱ ، ۲۴۴ ، ۲۴۸ ، ۲۵۳ ،
، ۲۵۴ ، ۲۵۷ ، ۲۵۹ ، ۲۶۱ ،
، ۲۶۲ ، ۲۶۶ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ،
، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۲۷۵ ،
، ۲۷۶ ، ۲۸۶ ، ۲۸۹ ، ۲۹۲ ،
، ۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۲۹۸ ، ۲۹۹ ،
، ۴۲۰ ، ۴۲۴ ، ۴۲۹ ، ۴۳۰ ،
، ۴۳۵ ، ۴۴۲ ، ۴۴۳ ، ۴۵۴ ،
۴۵۷
زبیر ۴۶ ، ۶۸ ، ۷۱ ، ۷۲
زبیر بن موسی ۲۷۶
زرامیه ۷۱
زردشتی ۵۷ ، ۹۷
زردشتیان ۹۱
زعیم الرؤساء (رك: ابوالقاسم علی بن محمد
ابن محمد بن جهر) ۳۵۵ ، ۳۴۶ ،
۳۵۷
زعیم الرؤساء ابن جهر (رك : زعیم
الرؤساء) ۳۵۶

سروی مازندرانی (رك : ابن شهر
آشوب) ۲۹۸
رشید الدین وطواط (رك : رشید وطواط)
۱۳۲
رشید وطواط (رك : رشید الدین وطواط)
۲۸۵ ، ۳۲۱
رشیدی (رك : استاد رشیدی سمرقندی)
۳۴۷ ، ۳۴۸
رشیدی سمرقندی (رك: رشیدی) ۳۴۵ ،
۳۴۸
رضا قلیخان هدایت ۱۰۷
رضا قلیخان هدایت لله باشی (رك : رضا
قلی خان هدایت) ۲۲۲
رضی الدین محمد بن محمد بن محمد
سرخسی ۱۱۷
رضی الدین نیشابوری ۳۴۴ ، ۴۵۴
رفیع الدین لبنانی ۱۳۷
رکن الاسلام (رك : ابومحمد جوینی)
۲۷۷
رکن الاسلام ابومحمد جوینی ۲۷۷
رکن الدین (رك : خاندان صاعديه)
۱۳۹
رکن الدین (رك: خاندان حنفیة اصفهان)
۱۳۳
رکن الدین ابوطالب طغرل بك ۳۵۱
رکن الدین ابوالمظفر برکیبارق ۳۵۱
رکن الدین بن قاورد ۳۵۴
رکن الدین سلطان شاه ۳۵۴
رکن الدین غورسانجی ۱۳۹

۲۹۱ ، ۳۱۳ ، ۴۵۳
 سمطیه (رك : سمطیه) ۲۷
 سمطیه (رك : سمطیه) ۲۷
 سنائی (رك : حكيم سنائی ، سنائی
 غزنوی) ۱۲ ، ۱۰۳ ، ۳۴۵ ،
 ۳۴۶
 سنائی غزنوی (رك ، حكيم سنائی ،
 سنائی) ۱۱ ، ۱۰۵ ، ۳۴۵ ،
 ۳۴۶
 سنة = سنت (رك : اهل سنت) ۱۳۵ ،
 ۲۷۲ ، ۳۱۱ ، ۴۴۳
 سنجر (پسر ملكشاه سلجوقی ، رك :
 سنجر بن ملكشاه) ۱۴ ، ۱۶ ،
 ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۸۵ ، ۲۰۲ ،
 ۲۳۹ ، ۲۴۰ ، ۲۸۳ ، ۳۰۰ ،
 ۳۳۹ ، ۳۵۱ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ ،
 ۳۶۳ ، ۳۶۷
 سنجر بن ملكشاه (رك : سنجر سلجوقی)
 ۲۰۲
 سنجر سلجوقی (رك : سنجر بن ملكشاه)
 ۱۹۸ ، ۳۴۱
 سنجری ۳۰
 سنی (رك : اهل سنت ، تسنن ، سنت)
 ۲۰ ، ۲۳ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۴۶ ،
 ۴۷ ، ۵۱ ، ۷۳ ، ۹۷ ، ۱۰۰ ،
 ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۲۳ ، ۱۳۵ ،
 ۱۴۲ ، ۱۶۱ ، ۲۷۴ ، ۲۹۳ ،
 ۳۲۷ ، ۴۲۰ ، ۴۲۴
 سنیة (رك : سنی) ۴۳
 سوفسطایی ۳۷۷

سلطان محمود غزنوی ۱۳ ، ۲۰ ، ۳۲ ،
 ۴۵ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۱
 سلطان مرادخان ۲۵۰
 سلطان مسعود ۳۴۸
 سلطان مسعود سلجوقی ۱۷۱
 سلطان ملكشاه (رك : سلطان ملكشاه
 سلجوقی) ۱۳۰ ، ۱۳۳ ، ۳۴۱ ،
 سلطان ملكشاه سلجوقی ۱۲۰ ، ۱۲۵ ،
 ۱۲۹
 سلفر ۱۸
 سلمان (مقصود سلمان ساوجی است) ۲۳۲
 سلمان (مقصود سلمان فارسی است) ۸۲ ،
 ۹۴ ، ۹۵
 سلمة بن كهیل ۷۱
 سلیمان (ع) ۱۲۷
 سلیمان (رك : سلیمان بن عبد الملك)
 ۴۴۰
 سلیمان (رك : ابوعلی اصفهانی) ۱۳۴
 سلیمان بن داود غرناطی ۲۶۰
 سلیمان بن عبد الملك (رك : سلیمان بن
 عبد الملك بن مروان) ۴۴۰ ، ۴۴۱
 سلیمان بن عبد الملك بن مروان ۴۴۰
 سلیمان بن عبدالله بن الفتی النهروانی
 (رك : ابوعلی اصفهانی) ۱۳۴
 سلیمان بن قتلمش ۱۸
 سلیمان شاه بن محمد بن ملكشاه (سلجوقی)
 ۳۵۲
 سلیمان عبد الملك (رك : سلیمان بن
 عبد الملك) ۴۴۱
 سمعانی (رك : ابن سمعانی) ۹۳ ، ۲۲۰ ،

مرتضی ابن داعی رازی (۳۲۸
 سید عباس بن علی بن نورالدین ۲۳۱
 سید عبدالرحمن بن سید مصطفی ۲۳۰
 سید علی بن مظفر بن علوی حسینی (رک :
 ابوالقاسم دبوسی) ۳۳۲
 سید غیاث الدین منصور شیرازی ۴۱۵
 سید مرتضی ۴۶ ، ۴۳
 سید مرتضی (رک : علم الہدی) ۱۱۳ ،
 ۳۲۸
 سید مرتضی (رک : سید مرتضی علوی)
 ۳۲۷
 سید مرتضی ابن داعی رازی (رک : سید
 مرتضی رازی) ۳۲۸ ، ۳۲۹
 سید مرتضی ابوالقاسم علی بن حسین بن
 موسی بن محمد (رک : سید مرتضی
 علم الہدی) ۳۲۷
 سید مرتضی داعی رازی (رک : سید
 مرتضی رازی) ۱۰۹
 سید مرتضی رازی ۳۲۸
 سید مرتضی زبیدی (رک : زبیدی)
 ۱۷۵
 سید مرتضی علم الہدی ۲۳ ، ۴۶ ،
 ۳۲۷ ، ۳۲۸
 سید مرتضی علوی ۳۲۶
 سید محمد (رک : سید محمد بن علی بن
 محمد ترمذی) ۳۵۸
 سید محمد بن علی بن محمد ترمذی
 ۳۵۸
 سید محمد حسینی (رک : زبیدی) ۲۴۶
 سید نصیر الدین مہدی ۱۴۲

سہروردی (رک : شیخ شہاب الدین
 سہروردی) ۴۰۲
 سہروردی (رک : عوارف المعارف)
 ۱۰۹
 سہل بن احمد (رک : احمد بن عمر
 ارغیانی) ۳۲۵
 سہل تستری ۴۳۱
 سہلکی (صوفی) ۱۰۱ ، ۳۳۱
 سید (رک : زکریہ) ۳۴
 سید ابوہاشم (رک : سید ابوہاشم زید
 حسنی علوی) ۳۶۴
 سید ابوہاشم زید حسنی علوی ۳۶۴
 سید اسماعیل جرجانی ۲۲۸
 سید الرؤساء ابوالمحاسن محمد بن
 فضل اللہ بن محمد ۳۵۷
 سید الشعراء ابو محمد عبدالسید یا عبداللہ
 ۳۴۷
 سید الطایفہ ابوالقاسم جنید بغدادی ۱۰۴
 سید الفقہاء (رک : غزالی) ۳۹۷
 سید المرسلین (رک : محمد « ص ») ۲۰۴
 سید المصنفین (رک : امام محمد غزالی ،
 غزالی) ۲۴۱ ، ۴۴۳
 سید برہان الدین محقق ترمذی ۴۰۱
 سید حسن غزنوی ۳۰۱ ، ۳۴۹
 سید رضی ۴۶ ، ۳۲۸
 سید رضی محمد بن حسین (رک : سید
 رضی) ۳۲۷
 سید سہمودی ۴۲۹
 سید صفی الدین ابوتراب مرتضی بن
 قاسم حسنی رازی (رک : سید

سیوطی (رك : جلال الدين سيوطي)
۲۵۲ ، ۲۵۳ ، ۳۹۶ ، ۴۲۷

ش

شاپور بن سهل ۹۱

شافعی (رك : شافعية) ۹ ، ۲۰ ، ۲۱ ،
۲۲ ، ۲۳ ، ۲۶ ، ۴۴ ، ۴۷ ،
۴۸ ، ۴۹ ، ۸۱ ، ۱۱۳ ، ۱۳۳ ،
۱۳۵ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ،
۱۵۱ ، ۱۸۸ ، ۱۹۲ ، ۱۹۶ ،
۱۹۷ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۱ ،
۲۵۲ ، ۲۷۹ ، ۲۹۵ ، ۳۲۹ ،
۳۳۳ ، ۳۳۵ ، ۳۸۹ ، ۳۹۰ ،
۳۹۱ ، ۳۹۶ ، ۳۹۷ ، ۴۱۰ ،
۴۱۹ ، ۴۲۰ ، ۴۲۱ ، ۴۲۷ ،
۴۴۶ ، ۴۴۷ ، ۴۵۴ ، ۴۵۶

شافعیان اصفهان (رك : شافعية اصفهان)
۱۳۸

شافعية (رك : شافعي) ۴۶ ، ۴۸ ،
۴۹ ، ۷۴ ، ۸۱ ، ۵۰ ، ۱۱۷ ،
۱۳۳ ، ۱۳۶ ، ۱۳۸ ، ۱۴۵ ،
۱۴۷ ، ۱۴۹ ، ۲۱۸ ، ۲۷۶ ،
۲۷۷ ، ۲۸۰ ، ۲۸۳ ، ۲۸۷ ،
۲۹۲ ، ۲۹۳ ، ۳۰۸ ، ۳۲۶ ،
۳۳۱ ، ۴۲۱ ، ۴۵۷

شافعية اشعري ۲۷۷

شافعية اصفهان ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ،
۱۳۷

شافعية نيشابور ۱۴۱

شاهرخ (رك : شاهرخ بن امير تيمور
گوركان) ۲۹۶

شاهرخ بن امير تيمور گوركان ۲۹۶
شاهزاده عمر (رك : سلطان عمر بن

اميرانشاه گوركان) ۲۹۶

شاه شجاع کرمانی ۹۹

شاه طهماسب ۲۳۲

شاه نعمت الله ولی ۱۰۶

شباك جرجانی (رك : ابراهيم شباك

جرجانی) ۳۱۱

شيل الدوله ۳۵۸

شيل الدوله ابوالهيجاء مقاتل بن عطية بن

مقاتل بکری (رك : شيل الدوله)

۳۵۸

شيلي ۱۰۰ ، ۳۸۴ ، ۴۰۰ ، ۴۳۳

شرف (رك : شرف الملك ابوسعيد كاتب)

۳۵۹

شرف الائمة (رك : غزالي ، امام محمد

غزالي) ۱۲۸ ، ۱۸۳

شرف الدين (رك : شرف الدين انوشيروان

بن خالد) ۳۶۷

شرف الدين ابوطاهر سعد بن علي بن

عيسى القمي ۳۶۲

شرف الدين انوشيروان بن خالد ۳۶۶

شرف الدين داوود ۱۴۵

شرف الدين طبيب ۱۴۸

شرف الدين عبدالله ۱۴۳

شرف الدين علي بن رجا ۳۶۴

شرف الدين محمد بن مسعود مسعودی

۲۱۵ ، ۲۵۵ ، ۲۶۰ ، ۳۲۴ ،

۴۵۴

طبري (رك : حسين بن علي طبري)
 ٣٣٣
 طبيعي ٣٨١
 طراد العباسي ١٣١
 طرطوسي (رك : علاء الدين علي طوسي)
 ٢٥٠
 طرطوشي ٤٤٦ ، ٤٤٨ ، ٤٥٠ ، ٤٥١
 ٤٥٦ ، ٤٥٩
 طغانبك كاشغري ٣٦٢
 طغرائي (رك : اسناد طغرائي اصفهاني)
 ١٩ ، ٣٢١ ، ٣٦٧ ، ٣٦٨
 طغرل (رك : طغرل سلجوقي) ٣١٠ ، ١٨ ،
 ٤٧ ، ١٩٤ ، ٣٤٠ ، ٣٥١ ، ٣٥٧
 طغرل (رك : طغرل دوم) ٣٦٤
 طغرل (رك : طغرل سوم) ٣٥٢
 طغرل اول ٣٥٢
 طغرل بك (رك : طغرل سوم) ٣٥٢
 طغرل بن ارسلان بن طغرل (رك : طغرل
 سوم) ٣٥٢
 طغرل بن محمد بن ملكشاه (رك : طغرل
 دوم) ٣٥١ ، ٣٦٣
 طغرل دوم ٣٥١ ، ٣٦٤
 طغرل سلجوقي (رك : ركن الدين
 ابوطالب) ٣١٠ ، ١٣ ، ١١٨ ، ٢٣٦
 طغرل سوم (رك : طغرل بن ارسلان بن
 طغرل) ٣٥٢
 طفقاج خان (رك : آل افراسياب)
 ١٣٠
 طلحه ٦٦ ، ٦٨ ، ٧١ ، ٧٢

صهيب ٩٤

صياد يماني ٤٤٥ ، ٤٥٥

ض

ضرار بن عمرو ٥٩

ضراربه ٥٩ ، ٦٣

ضياء الدين ٣٠٢

ضياء الدين ابوالمعالي عبدالملك بن

ابو محمد عبدالله بن يوسف جويني

(رك : ابوالمعالي جويني ، امام

الجرمين) ٢٧٧

ضياء الدين احمد حازن ١٤٦

ضياء الملك ٣٦٥ ، ٣٦٦

ضياء الملك (رك : خواجه ضياء الملك

احمد بن خواجه نظام الملك)

٢٠٢ ، ٢٣٦

ضياء الملك ابونصر احمد بن خواجه

نظام الملك طوسي (رك : قوام الدين

نظام الملك) ٣٦٤

ضياء الملك احمد (رك : خواجه ضياء

الملك) ٢٠٥

ضياء الملك احمد بن نظام الملك ٢٣٦

ضياء الملك بن خواجه نظام الملك (رك :

ضياء الملك احمد بن خواجه نظام

الملك) ٣٦٧

ط

طالبي ملطي ٥٣

طاووس احمد طوسي ١١٧

طائي ظاهري ٢٧٤

طبري ٧٦

عالم الرومی (رك : قاضی زاده رومی)

۴۱۵

عالم علام (رك : غزالی ، امام محمد

غزالی) ۴۵۵

عامر بن دعش (رك : ابو محمد انصاری)

۲۸۶

عبادی (رك : عبادی واعظ) ۳۱۳

عبادی واعظ (رك : عبادی) ۳۱۳

عباس (جد معتضد) ۳۳

عباس اقبال آشتیانی ۱۴۸ ، ۲۸۵ ،

۳۲۹

عباس بن عمرو غنوی ۳۴

عباسی (رك : عباسیان) ۲۶ ، ۳۱ ،

۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۷ ، ۴۴ ،

۴۶ ، ۷۲ ، ۸۸ ، ۱۵۲ ، ۱۶۳ ،

۱۷۱ ، ۱۸۳ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳ ،

۲۳۳ ، ۲۸۵ ، ۲۹۰ ، ۲۹۴ ،

۳۱۴ ، ۳۱۹ ، ۳۲۱ ، ۳۳۰ ،

۳۵۰ ، ۳۵۲ ، ۳۵۴ ، ۳۵۶ ،

۳۹۲ ، ۴۰۸ ، ۴۰۹

عباسیان (رك : عباسی) ۳۷ ، ۴۳ ،

۲۸۵

عبدالجبار (رك : عبدالجبار خواری)

۲۷۵

عبدالجبار خواری (رك : عبدالجبار)

۲۸۰ ، ۳۱۶

عبدالجبار بن محمد بن احمد خواری

(رك : عبدالجبار خواری) ۳۱۶

عبدالجلیل دهستانی ۳۶۸

عبدالحمید ۳۸ ، ۲۷۵

طنطاوی (رك : كتاب الارواح در

فهرست اسامی کتب) ۳۷۰

طوسی ۱۱۳ ، ۲۲۲

طوسی (رك : امام محمد غزالی ، غزالی)

۴۲۱

طوسی (رك : علاءالدین طوسی ، طرسوسی)

۳۵۱

طوسی (رك : طرسوسی) ۲۵۰

ظ

ظاهری (رك : شافعی) ۲۶

ظاهریه ۷۵ ، ۳۷۳

ظهیر الدوله رضی الدین ابراهیم بن

مسعود بن محمود غزنوی ۳۴۵

ظهیر الدوله رضی الدین ابراهیم غزنوی

(رك : ظهیر الدوله رضی الدین

ابراهیم بن مسعود بن محمود

غزنوی) ۳۴۸

ظهیرالدین (رك : ظهیرالدین عبدالعزیز

حامدی) ۳۶۳

ظهیرالدین عبدالعزیز حامدی ۳۶۴

ظهیرالدین علی بیهقی ۳۴۰

ظهیرالدین ابوشجاع (رك : محمد بن

حسین بن عبدالله بن ابراهیم) ۳۵۵

ظهیر جعفر بن یحیی ۲۶۸

ظهیر فاریابی ۱۳۲

ع

عایشه ۶۶ ، ۶۸ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۲۴۵ ،

۴۳۴

عاضد (رك : العاضد لدین الله) ۲۹

عبدالله (رك : ابن مقفع ، روزبه) ۵۷
 عبدالله (رك : مؤيد الملك ابوبكر عبيدالله
 بن نظام الملك) ۱۵۰
 عبدالله افطح ۲۷
 عبدالله القائم بامر الله (عباسي) ۳۵۲
 عبدالله المقتدى بامر الله (عباسي) ۳۵۲
 عبدالله بن ابوالفتوح (رك : ابو حامد
 قزويني) ۲۹۴
 عبدالله بن ثامر ۱۴۷
 عبدالله بن جمهور ۱۴۵
 عبدالله بن حارث ۶۷
 عبدالله بن سبا ۲۷ ، ۵۶
 عبدالله بن سعد (رك : شيخ ابوالنجيب
 سهروردي) ۲۹۷
 عبدالله بن عمر ۶۹
 عبدالله بن مقفع (رك : ابن مقفع) ۵۷
 عبدالله بن مقفع ايراني (رك : ابن مقفع ،
 عبدالله بن مقفع ، روزبه) ۴۲۶
 عبدالله بن ميمون قداح ۲۸
 عبدالله على خرگوشي ۲۸
 عبدالله بن احمد بن محمد بن معافي
 ۲۱۹
 عبدالله بن مروان ۲۷۶
 عبدالمنعم العبدلي المؤذن ۴۴۲
 عبدالواحد (رك : عبدالواحد بن استاد
 ابوالقاسم قشيري) ۳۳۸
 عبدالواحد بن استاد ابوالقاسم قشيري
 ۳۳۸
 عبدالواحد بن اسماعيل بن احمد (رك :
 ابوالمحاسن روياني) ۳۳۳

عبدالرحمن جامي (رك : جامي) ۱۰۲
 عبدالرحمن خازني ۳۳۹
 عبدالرحيم بن خواجه نظام الملك ۱۴ ،
 ۳۶۸
 عبدالرحيم بن عبدالكريم (رك : استاد
 ابونصر بن استاد ابوالقاسم قشيري)
 ۳۱۶
 عبدالرحيم بن عبدالكريم بن هوازن
 (رك : استاد ابونصر بن استاد
 ابوالقاسم بن قشيري) ۳۱۶
 عبدالسلام بن ابوعلی جبائي (رك :
 ابو هاشم معتزلي) ۶۱
 عبدالسيد رشیدی (رك : استاد رشیدی
 سمرقندی) ۳۴۷
 عبدالعزيز (رك : سليمان بن عبدالملك)
 ۴۴۰
 عبدالعزيز بن ابی ثابت ۲۷۶
 عبدالغافر ۱۷۶
 عبدالقادر بن شيخ بن عبدالله ۲۴۷
 عبدالقاهر بن عبدالله (رك : ابوالنجيب
 سهروردي) ۱۵۱
 عبدالكريم بن هوازن (رك : استاد
 ابوالقاسم قشيري) ۳۳۸
 عبدالكريم جيلبي ۴۲۹
 عبدالكريم على بن ابی طالب (رك : استاد
 ابوطالب رازي) ۲۸۶
 عبداللطيف بن محمد بن ثابت حجندي
 ۱۳۵
 عبداللطيف بن محمد عبد اللطيف (رك :
 محمد بن عبداللطيف) ۱۳۶

٣٦٠
 فخر الملك پسر نظام الملك (رك :
 فخر الملك بن نظام الملك) ٤٧
 فخر الملك مظفر بن خواجه نظام الملك
 طوسي ١٩٨
 فخر الملك مظفر بن نظام الملك ١٧ ،
 ٣٦١
 فخرى (رك : تاريخ الوزراء فخرى
 در فهرست اسامى كتب) ٣٥٠
 فدايان اسمعيليه (رك : فدايان صباحيه)
 ٣٩
 فدايان صباحيه (رك : فدايان
 اسمعيليه) ٣٩
 قراتى (رك : رئيس قراتى) ٤٨
 فرخى سيستانى ٢٢٦
 فردوسى ٧ ، ١٢ ، ٥٠ ، ١١٣ ،
 ١٤٤ ، ٢١٢ ، ٢٢٢ ، ٢٢٦ ،
 ٢٢٧
 فرفورىوس ٩٧
 فروغى (رك : ذكاء الملك) ٨٨
 فريد الزمان (رك : غزالي ، امام محمد
 غزالي ، سيد الفقهاء ، سيد المصنفين)
 ٢٠٣
 فريقين ١٦١
 فسوى ٣١
 فضل بن محمد بن على (رك : ابو على
 فارمدى) ٢٨٠
 فطحيه ٢٧

فخرالدوله ابو نصر محمد بن محمد بن
 جهير ٢٥٤
 فخر الدين ابراهيم همدانى (رك : شيخ
 عراقى) ٢٢٢
 فخر الدين عراقى (رك : شيخ عراقى)
 ١٠٦
 فخر الكتاب مؤيد الدين ابو اسمعيل
 حسين بن على (رك : استاد طغرايى
 اصفهانى) ٣٦٨
 فخر الملك ١٨١ ، ١٩٧ ، ٢٣٨ ،
 ٣١١ ، ٣٦١
 فخر الملك (رك : غياث الدوله نظام
 الدين ابو الفتح مظفر بن نظام
 الملك) ٣٦٠
 فخر الملك (رك : فخر الملك بن نظام
 الملك) ١٨٤ ، ١٨٥ ، ١٩٤ ،
 ١٩٨ ، ١٩٩ ، ٢٣٦ ، ٣٦٠
 فخر الملك بن نظام الملك ١٨٤ ، ١٨٥ ،
 ٢٣٦
 فخر الملك بن خواجه نظام الملك
 (رك : فخر الملك بن نظام الملك)
 ١٨٤
 فخر الملك بن خواجه نظام الملك طوسى
 (رك : فخر الملك بن نظام الملك)
 ٣٥٨
 فخر الملك ابو الفتح مظفر بن نظام الملك
 (رك : فخر الملك بن نظام الملك)
 ١٥
 فخر الملك ابو المظفر على بن نظام الملك
 (رك : فخر الملك بن نظام الملك)

فقیه الحرم (رك: محمد بن فضل فراوی)

۳۱۸

فلاسقه (رك: اهل منطق) ۳۷۹

فلك الدين سنقر طويل ۱۳۷

فورانی (رك: ابانۀ فورانی در فهرست

اسامی کتب) ۱۵۰

فهلوی (رك: فهلویون، خسروانی) ۵۶۰

فهلویون (رك: حکمای خسروانی)

۹۶، ۵۶

فیثاغورث ۳۸۳، ۵۲

فیضی (رك: فیضی دکنی) ۲۳۳

فیضی دکنی (رك: فیضی) ۲۳۳

فیومی ۲۲۰، ۲۱۷

ق

قاسم بن احمد ۳۴

قاضی ابن قاضی (رك: ابن رشد) ۴۱۴

قاضی ابوالطیب ۲۱

قاضی ابوالطیب طبری ۳۲۹

قاضی ابوالفرج ابن سببی ۳۱۴

قاضی ابوبکر ۱۹۳

قاضی ابوبکر بن طیب ۴۲۷

قاضی ابوبکر ارجانی ۳۶۳

قاضی ابوبکر محمد باقلانی ۶۱

قاضی ابوحامد احمد بن بشر بن عامر

عامری مروزی ۲۹۲

قاضی ابوسعید (رك: قاضی ابوسعید ابن

ابی یوسف) ۳۳۶

قاضی ابوسعید ابن ابی یوسف (رك:

قاضی ابوسعید) ۳۳۶

قاضی ابوطالب محمود بن علی اصفهانی

۲۸۵

قاضی ابونصر ۲۸۷، ۲۸۸

قاضی ابویعلی ۳۰۴

قاضی احمد غفاری ۳۴۷

قاضی ارجانی ۳۲۳

قاضی القضاة ۱۳۱

قاضی القضاة ابوالحسن علی بن ابی

عبدالله محمد بن علی بن محمد بن

حسن بن عبدالملك بن حمویة

دامغانی (رك: ابوالحسن دامغانی)

۳۲۰-۳۲۱

قاضی القضاة ابوعبدالله محمد بن علی

دامغانی (رك: ابوعبدالله دامغانی)

۳۳۰

قاضی زاده (رك: قاضی زاده رومی)

۴۱۵

قاضی زاده رومی (رك: قاضی زاده)

۴۱۴، ۴۱۵

قاضی صاعد ۴۹

قاضی عبدالجبار ۴۲۷

قاضی عبدالجبار معتزلی ۲۱

قاضی عبدالرحمن (رك: قاضی عبدالرحمن

ابن لمعانی) ۱۴۷

قاضی عبدالرحمن بن لمعانی (رك:

قاضی عبدالرحمن) ۱۴۷

قاضی ابوالطیب ۲۱

قاضی عزالدین ابوالعز (رك: قاضی

عزالدین ابوالعز محمد بن جعفر

بصری) ۱۴۵

محمد بن حنفیه ۲۷
 محمد بن سعید یمنی ۲۴۶
 محمد بن سلیمان (رك : خاقان ماوراء
 النهر) ۳۳۱
 محمد بن سپرین ۵۸
 محمد بن عبدالحاکم ۲۶۸
 محمد بن عبدالکریم بن احمد بن طاهر
 وزان ۳۲۵
 محمد بن عبدالکریم بن محمد عبدالکریم
 احمد ۳۲۵
 محمد بن عبداللطیف خجندی (رك :
 صدرالدین محمد بن عبداللطیف بن
 محمد بن عبداللطیف بن محمد بن
 ثابت خجندی) ۱۳۶
 محمد بن عبدالله بن احمد بن عبدالله
 (رك : ابونصر ارغیانی) ۳۱۹
 محمد بن عبدالله تومرت (رك : محمد
 بن تومرت) ۱۱۲
 محمد بن عبدالله بن محمد بن اسمعیل بن
 جعفر صادق (ع) ۳۳
 محمد بن عبدالملک جوسقانی اسفراینی
 ۲۸۸
 محمد بن عبدالوهاب (رك : ابوعلی
 جبائی) ۶۱
 محمد بن عبیدالله علی بن حسن حسینی
 علوی (رك : ابوالمعالی محمد
 حسینی علوی) ۳۲۹
 محمد بن عقیل ۲۹
 محمد بن علی بن بابویه (رك : شیخ
 صدوق) ۱۱۲

محمد بن ابراهیم شیرازی (رك : صدر
 المتألهین) ۹۶
 محمد الغزالی (رك : امام محمد غزالی)
 غزالی) ۲۰۶
 محمد المصطفی (رك : محمد رسول
 پینمبر «ص») ۴۵۵
 محمد امین استرآبادی ۷۶
 محمد امین نقشبندی ۲۵۲
 محمد بکری شافعی (رك : جلال الدین
 ابوالبقاء) ۴۲۹
 محمد بن ابوبکر احمد بن ابراهیم بن
 اسماعیل ۲۷۷
 محمد بن احمد (رك : معمری بیهقی)
 ۳۴۰
 محمد بن احمد (رك : ابوالمظفر
 ابیوردی) ۳۱۷
 محمد بن احمد بن عبیدالله ۲۸۰
 محمد بن ادريس شافعی ۷۱
 محمد بن اسعد بن محمد (رك : ابوسعید
 بوقانی) ۲۸۷
 محمد بن اسمعیل ۲۷ ، ۳۲
 محمد بن اسمعیل بن امام جعفر صادق (ع)
 ۲۸
 محمد بن بزرگ امید ۳۹
 محمد بن تومرت ۲۸۸
 محمد بن حسن (رك : شیخ طوسی) ۱۱۲
 محمد بن حسین بن عبدالله بن ابراهیم
 (رك : ظهیرالدوله ابو شجاع)
 ۳۵۵
 محمد بن حمویة جوینی ۱۰۵

۲۰ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۵۱ ، ۵۷ ،

۵۹ ، ۶۰ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۴ ،

۶۵ ، ۶۶ ، ۶۸ ، ۷۳ ، ۷۵ ،

۷۶ ، ۷۸ ، ۸۰ ، ۸۲ ، ۸۴ ،

۱۰۰ ، ۲۷۸ ، ۴۳۰

معتزلیان (رك : معتزله ، معتزلی)

۶۵

معتصم (رك : معتصم عباسی) ۷۸

معتصم عباسی (رك : معتصم) ۶۸ ، ۷۹

معتضد (رك : معتضد عباسی) ۳۳ ، ۳۴

معتضد عباسی (رك : معتضد) ۶۴

معتمد الملك امين الدوله ۲۳۸

معتمد عباسی ۳۳

معروف كرخي ۹۹

معری (رك : ابوالعلاء معری) ۲۷۳

معزالدین ابوالحارث سنجر بن ملكشاه

۳۵۱

معزالدین ارسلان بن كرمانشاه بن

قاورد ۳۵۴

معزالدین ارسلانشاه بن كرمانشاه بن

قاورد ۳۴۴-۳۴۵

معزی (رك : امیر معزی) ۳۴۱ ، ۳۴۵

۳۴۶ ، ۳۴۹

معلم اول (رك : ارسطو) ۴۰۷

معمار العلوی ۱۳۱

معمربن ابی عمامه علمی بن معمر (رك :

ابوسعبد واعظ) ۳۱۹

معموری بیهقی ۳۴۰ ، ۳۴۲

معین (رك : معین ثابت) ۲۳۴

معین (رك : معین نایب) ۲۳۹

مشایی (رك : ارسطو) ۸۹ ، ۹۰ ،

۹۷ ، ۳۹۳ ، ۴۰۶ ، ۴۰۹

مشاییان (رك : مشایی) ۴۱۷

مصری (رك : مصر در فهرست اسامی

امکنه) ۳۷۰

مصطفی (رك : محمد ، رسول الله ،

پیغمبر «ص») ۱۰۴ ، ۲۰۰ ،

۴۰۱

مصلح الدین مصطفی بن یوسف ۲۵۰

مصنف (رك : ابی بكر بن هداية الله)

۳۰۹

مطوعی ۳۰۸

مظفر (رك : فخرالملک) ۳۶۰

مظفر حسن (رك : فخرالملک ، مظفر)

۳۶۰

مظفر بن نظام الملک (رك : فخرالملک ،

مظفر) ۳۶۰

معاویه ۶۶ ، ۶۸ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۸ ،

۷۹ ، ۴۱۱ ، ۴۲۱ ، ۴۲۲ ،

۴۲۳

معبد جهنمی ۵۹

معتزله (رك : معتزلی ، معتزلیان)

۲۰ ، ۲۳ ، ۴۷ ، ۵۶ ، ۵۷ ،

۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۶ ،

۶۷ ، ۶۸ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ،

۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ،

۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۱۱۳ ، ۱۲۳ ،

۳۸۱ ، ۳۸۲ ، ۴۱۱ ، ۴۱۳ ،

۴۲۹

معتزلی (رك : معتزلیان ، معتزله)

نظام احمد بن قوام الدین حسن بن علی

۲۰۶

نظام الملك (رك : حواجه نظام الملك)

، ۱۴ ، ۱۹ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۸ ،

، ۱۲۰ ، ۱۳۴ ، ۱۴۱ ، ۱۴۹ ،

، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۱۱ ،

، ۲۲۱ ، ۲۲۲ ، ۲۲۶ ، ۲۳۷ ،

، ۳۲۰ ، ۳۳۰ ، ۳۴۱ ، ۳۴۲ ،

۳۴۹ ، ۳۵۷ ، ۳۵۸ ، ۳۵۹

نظام الملك احمد (رك : نظام الملك)

احمد بن نظام الملك (۳۶۵

نظام الملك احمد بن نظام الملك ۳۶۵

نظام بصری ۵۸ ، ۵۹

نظام دین (رك : فخر الملك) ۳۶۰

نظام معتزلی ۷۷

نظامی عروضی (رك : چهار مقاله در

فهرست اسامی کتب) ۵۰ ، ۱۰۰ ،

۲۲۴ ، ۳۴۱ ، ۳۴۸

نظامی گنجوی ۲۳۲

نقیسی (رك : سعید نقیسی) ۱۲۵

نقباء ۱۱۰

نقیب الاشراف سید رضی ۴۶

نوبختی (رك : فرق الشیعه در فهرست

اسامی کتب) ۲۶ ، ۲۸ ، ۳۳ ، ۳۷ ،

، ۵۶ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۷ ،

۷۰ ، ۷۱

نورا ابراهیم بن هبة الله استوی ۲۶۹

نورالدین محمود ۲۹

نوروز ۳۹۱

نووی ۲۶۷ ، ۴۵۷

و

وائله بن الاسقع ۴۲۴

واحدی ۲۶۹

واحدی مفسر ۴۳۶

واصل بن عطا ۶۰ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۷۳

واعظ کاشفی (رك : ملاحسین سبزواری)

۱۱۰

واقفه ۲۸

واله داغستانی ۳۴۴

وحید دستگردی ۱۳۷

وزیر ابو عبدالله عارض ۸۶

ولایت ۱۱۰

ولتر (= Volter) ۳۷۰

ولی الدین ابوالمعالی (رك : ابن مطلب

هبة الله بن محمد بن علی کرمانی)

۳۵۶

ولید بن عبدالملك بن مروان ۱۵۳

ولی عصر (ع) ۱۱۰

ه

هارون الرشید ۶۴

هجویری ۱۰۷

هزار اسپان ۲۱۸

هشام بن عبدالملك ۵۹ ، ۷۸

هند (نام کسی) ۷۰

هندی (رك : « هند » در فهرست اسامی

امکنه) ۴۰۸ ، ۴۰۹

هوبس (= Hobbes) ۳۷۰

هولاکو (رك : هولاکو خان) ۷۵

هولاکو خان (رك : هولاکو) ۴۰

بمبئی ۲۷۰

بوقان (رك: نوقان) ۲۸۷

بهشت (رك: جنت) ۱۶۲ ، ۳۰۳

بيت العتيق ۲۸۷

بيت المقدس ۴۰ ، ۴۱ ، ۱۲۷ ، ۱۵۳ ،

، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ،

، ۱۶۰ ، ۱۶۹ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ،

، ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۱۷۹ ،

، ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ،

، ۱۸۵ ، ۲۴۳ ، ۳۱۱ ، ۳۳۳ ،

۳۸۶

بیمارستان نظامیه ۴۵

بيهق ۲۷۸ ، ۲۸۰ ، ۲۹۳ ، ۳۱۶ ،

۳۴۰

پ

پنجدهی (رك: خمس قری) ۲۸۸

پنج ديه (رك: خمس قری) ۲۸۸

پنجه علی ۱۴۸

ت

تاجیه ۳۰۳

تبریز ۲۵۱ ، ۲۸۶ ، ۳۲۲ ، ۳۴۷ ،

تربت خلیل (رك: شهدا ابراهیم خلیل و ع)

، ۱۵۳ ، ۱۶۶ ، ۲۱۱ ، ۴۵۷ ،

تربت شیخ ابواسحق شیرازی ۲۹۰

تربت غزالی (رك: غزالی بزرگ)

در فهرست اسامی اشخاص) ۳۰۸

ترکیه ۲۴۹

ترکستان ۱۳

تستر ۳۲۳

تونس ۳۰

تهران رك: طهران) ۲۵۷ ، ۲۶۴ ،

، ۴۱۵ ، ۴۴۱

ج

جامع ازهر (رك: جامع الازهر)

، ۴۴ ، ۴۶ ، ۱۳۲ ،

جامع الازهر (رك: جامع ازهر) ۴۵ ، ۳۰

جامع اموی (رك: جامع دمشق)

، ۱۵۳ ، ۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ،

۱۷۴

جامع دمشق (رك: جامع اموی) ۱۵۳

جامع مرو ۱۴۴

جامع منصور بغداد ۲۱

جامع مهدی (در بغداد) ۳۲۰

جاوان ۲۸۸

جبال ۴۴۳

جبل ۴۱ ، ۴۳

ججیم (رك: دوزخ) ۵۵

حرجان ۱۶ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۴ ،

، ۲۲۰ ، ۲۵۱ ، ۲۷۷ ، ۳۱۱ ،

، ۳۴۹ ، ۳۶۶

حرجانیه ۳۲۵

جزیره ۱۵ ، ۱۸ ، ۶۷ ، ۱۵۳ ،

جمل ۶۸ ، ۷۲

جنت (رك: بهشت) ۱۶۲ ، ۲۰۹

جور (رك: فیروزآباد) ۵۷

جوسقان ۲۸۸

جهرم ۱۵

جیحون ۱۴ ، ۳۶۲

۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۲۹۶ ، ۳۰۷ ،

۳۰۸ ، ۳۱۳ ، ۳۲۱ ، ۳۲۳ ،

۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۳۳ ، ۳۳۴ ،

۳۳۵ ، ۳۳۶ ، ۳۳۹ ، ۳۴۶ ،

۳۴۷ ، ۳۵۱ ، ۳۶۱ ، ۳۶۳ ،

۳۶۴ ، ۳۸۹

خسرو جرد ۲۷۸ ، ۲۹۳

خمس قری (رك: پنج دیه، حمقری) ۲۸۸

خوار (رك: خوار بیهق) ۳۱۶

خوار (رك: خوار ری) ۳۱۶

خوار بیهق ۲۸۰

خوار ری ۳۱۶

خوارزم ۱۳ ، ۱۴۴ ، ۲۲۰ ، ۲۲۵

خوار طهران ۲۸۰

خواف نیشابور ۳۱۵

خوزستان ۱۶ ، ۳۲

د

دار الخلافه (رك: بغداد ، دارالسلام)

۲۱۱

دارالسلام (رك: بغداد) ۲۰۴

دارالعلم بغداد (رك: نظامیه بغداد)

۳۰۵

دارالملک منصوریه ۳۰

دانشکده ادبیات طهران ۲۳۵

دبوسه ۳۳۲

دجله ۲۹۷ ، ۳۳۰ ، ۴۳۳

دکن (رك: حیدرآباد دکن) ۲۰ ، ۴۳ ،

۲۵۵ ، ۲۶۰ ، ۳۴۴ ، ۴۲۳

دمشق ۱۸ ، ۳۶ ، ۱۴۳ ، ۱۵۳ ،

چ

چین ۱۴

ح

حجاز ۳۰ ، ۴۸ ، ۱۲۲ ، ۱۵۳ ،

۱۵۴ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۷۳ ،

۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ ،

۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۲۱۶ ، ۲۷۷ ،

۲۹۱ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ، ۳۱۲ ،

۳۸۶

حجرالاسود (رك: کعبه ، مکه) ۳۵

حوران ۴۱

حرمین (رك: مکه و مدینه) ۲۷۸

حلب ۱۵ ، ۹۶

حیدرآباد دکن ۲۰ ، ۴۳ ، ۲۵۵

۲۶۰ ، ۳۴۴ ، ۴۲۳

خ

خاوران ۳۳۴

خجند (رك: خجند) ۱۳۳

خجند (رك: خجند) ۱۳۳ ، ۱۳۴

خراسان ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۱۵ ، ۱۶ ،

۱۷ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۳ ، ۲۵ ،

۳۴ ، ۳۹ ، ۴۳ ، ۴۵ ، ۴۷ ،

۴۸ ، ۵۱ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۷ ،

۷۱ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ،

۱۰۳ ، ۱۰۵ ، ۱۱۹ ، ۱۵۹ ،

۱۷۴ ، ۱۷۶ ، ۱۸۳ ، ۱۸۵ ،

۱۸۸ ، ۱۹۴ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷ ،

۱۹۸ ، ۲۰۲ ، ۲۱۶ ، ۲۱۹ ،

۲۷۷ ، ۲۷۸ ، ۲۸۰ ، ۲۸۱ ،

س

سبا ۱۰۷

سبته ۲۶۶

سرخس ۱۰۱ ، ۲۸۰ ، ۳۴۴ ، ۳۶۲

سمرقند ۲۸۲ ، ۳۰۷ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲

سنجار ۱۷ ، ۳۵۱

سواد ۳۳

سوریه ۱۸ ، ۴۰

سیحون ۱۳۳

سیستان ۲۸۷

سیمساطیه ۱۵۴

ش

شام ۸ ، ۱۴ ، ۱۸ ، ۳۰ ، ۳۳ ، ۳۴

۳۸ ، ۴۱ ، ۵۹ ، ۷۱ ، ۱۲۲

۱۵۲ ، ۱۵۳ ، ۱۵۴ ، ۱۵۸

۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۶ ، ۱۶۹

۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶

۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰

۱۸۱ ، ۱۸۵ ، ۲۱۱ ، ۲۴۳

۲۸۰ ، ۲۸۶ ، ۲۸۹ ، ۳۱۰

۳۱۱ ، ۳۳۵ ، ۳۸۵

شاهدز ۴۳

شیراز (رك : فارس) ۴ ، ۱۴۰

۲۳۳ ، ۳۲۹ ، ۳۳۳

ص

صخره (جایی در بیت المقدس) ۳۸۶

صدریه (رك : صدرالدین خجندی در

قهرست اسامی اشخاص) ۱۳۳

۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷

۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۷۳

۱۷۴ ، ۱۷۷ ، ۱۷۹ ، ۱۸۳

۲۴۳ ، ۲۸۹ ، ۳۲۱ ، ۳۸۵

۳۸۶ ، ۴۴۵

دیاربکر ۱۵ ، ۱۸ ، ۳۰

ر

رادکان (رك : راذکان) ۱۱۸ ، ۲۷۶

راذان ۲۹۱

راذکان (رك : رادکان) ۱۱۸ ، ۲۷۶

داران ۲۹۱

رباط ۱۸۲

رباط بهروز ۳۰۳

رباط چاهه ۵۰

رصافه ۳۳

روسیه ۵۰

روم ۱۳ ، ۱۸ ، ۴۰ ، ۱۰۶ ، ۲۵۰

رویان ۳۳۳

ری ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۲۱۸

۲۲۳ ، ۳۰۲ ، ۳۱۶ ، ۳۲۵

۳۵۲

ز

زبید ۴۴۳

زمخشر ۳۲۵

زمزم ۳۵

زوزن ۲۷۶ ، ۲۸۰

طهران (رك : تهران) ٢٠٠٢ ،
 ١٠٦ ، ١٤٢ ، ٢٠٤ ، ٢٠٦ ،
 ٢١٩ ، ٢٢٠ ، ٢٢١ ، ٢٣٥ ،
 ٢٣٨ ، ٢٤٠ ، ٢٤٩ ، ٢٥٩ ،
 ٢٦٧ ، ٢٧١ ، ٢٨٠ ، ٣٠٠ ،
 ٣١٣ ، ٣٣٢ ، ٤٠١ ، ٤٣٨ ،
 ٤٤٠

ع

عجم (بمعني مملكت غير عرب) ٢٥٠
 عراق ٨ ، ٩ ، ١٠ ، ١٨ ، ٣٣ ، ٣٤ ،
 ٣٥ ، ٣٩ ، ٤٠ ، ٤٣ ، ٤٥ ،
 ٥٩ ، ٦٤ ، ٧١ ، ٧٨ ، ٨١ ،
 ١٦٦ ، ١٧٧ ، ١٧٩ ، ١٩٤ ،
 ٢٠٢ ، ٢٠٣ ، ٢٠٤ ، ٢١٢ ،
 ٢٧٧ ، ٢٩٣ ، ٣١٠ ، ٣١٩ ،
 ٣٣٤ ، ٣٣٥ ، ٣٦٣ ، ٣٨٥ ،
 ٤٢٩ ، ٤٥٦

عراق عجم ٤٥٦

عراق عرب ٣٠

عسكر (رك : معسكر) ١٢٠

عصمتيه (رك : مدرسة عصمتيه) ١٤٥

عين التمر ٣٥

غ

غدير خم ٢٧٢

غزال ٢٢١

غزاليه ٢١٧ ، ٢٢٠

غزاليه ١٥٤ ، ١٥٦

غزنه ٢٨٧ ، ٣٣٤

غزني ١٠٣

صفين ٦٨ ، ٧٢

صقليه ٣٣٤

صومعه امام محمد غزالي (درطوس) ٢١٥

صومعه غزالي (رك : صومعه امام محمد

غزالي) ٢١٤ ، ٢١٥ ، ٢١٦ ،

٢٥٦ ، ٢٦٠

ط

طابيران ١١٨ ، ٢١٢ ، ٢١٣ ، ٢٨٧ ،

٢٩٣

طائفين ٢٨٧

طبرستان ١٦ ، ٤٥ ، ١٥٩ ، ٣١٦ ،

٣٣٣

طنجه ١٨٠

طور ٣٠٣ ، ٣٠٤

طوس ٧ ، ٨ ، ٥٠ ، ٥١ ، ١١٨ ،

١١٩ ، ١٢٤ ، ١٢٦ ، ١٣٠ ،

١٥٣ ، ١٥٨ ، ١٦٠ ، ١٧٣ ،

١٧٤ ، ١٧٥ ، ١٧٨ ، ١٨١ ،

١٨٢ ، ١٨٣ ، ١٨٤ ، ١٨٥ ،

١٨٦ ، ١٩٣ ، ١٩٥ ، ١٩٧ ،

١٩٩ ، ٢٠٠ ، ٢٠١ ، ٢٠٤ ،

٢٠٧ ، ٢١٠ ، ٢١١ ، ٢١٢ ، ٢١٣ ،

٢١٤ ، ٢١٥ ، ٢١٦ ، ٢١٧ ،

٢٢٠ ، ٢٢٣ ، ٢٢٤ ، ٢٣٩ ،

٢٥٣ ، ٢٥٦ ، ٢٦٠ ، ٢٧٧ ،

٢٨٠ ، ٢٨٢ ، ٢٨٥ ، ٢٨٦ ،

٢٨٧ ، ٢٨٨ ، ٢٩١ ، ٢٩٣ ،

٣٩٦ ، ٣٠٨ ، ٣١١ ، ٣١٥ ،

٣٤٩ ، ٣٥٨ ، ٣٧١ ، ٣٨٣ ،

٣٨٧ ، ٣٨٨ ، ٣٨٩

ف

فارس (رك : شیراز) ۱۶ ، ۱۸ ، ۳۱۰ ، ۳۴ ، ۵۷ ، ۱۴۸ ، ۲۸۶ ، ۳۱۸ ، ۳۲۹
 فارمد ۱۰۳ ، ۲۸۰
 فرانسه ۲۴۱
 فردجان (نام قلعه‌یی) ۲۵۳
 فلسطین ۱۷۳ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰
 فوشنج (رك : فوشنگ) ۳۳۶
 فوشنگ (رك : فوشنج) ۳۳۶
 فیروزآباد (فارس) ۵۷ ، ۱۴۸ ، ۳۲۹

ق

قاهره ۳۰ ، ۳۸ ، ۱۱۷ ، ۲۴۶ ، ۴۴۴
 قبة الصخره (جایی در بیت المقدس)
 ۱۵۳ ، ۱۵۷

قدس ۱۷۹ ، ۱۸۱ ، ۲۵۴

قرمط (رك : قرمطویه) ۲۸

قرمطویه (رك : قرمط) ۲۸

قزوین ۳۹ ، ۴۳ ، ۳۰۰ ، ۳۴۱ ، ۳۴۶

قسطنطنیه ۲۵۰

قطیف ۳۴ ، ۳۵

قلزم ۲۲۳

قونیه ۱۰۶

قهستان ۳۹ ، ۴۳

ک

کتابخانه مجلس شورای ملی ایران
 ۲۰۵ ، ۲۳۵ ، ۲۵۸ ، ۲۶۱

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

۲۴۹ ، ۲۵۷ ، ۲۶۷

کتابخانه معارف (تهران) ۲۰۴ ، ۲۳۵

کران (نام محله‌یی در اصفهان) ۱۳۳

کربلا ۱۷۹ ، ۴۲۴

کرخ (نام محله‌یی در بغداد) ۱۳۵ ، ۴۲

کردستان ۱۸

کرمان ۱۷ ، ۴۸ ، ۳۱۸ ، ۳۲۱

۳۴۱ ، ۳۴۵ ، ۳۵۴

کعبه (رك : حجر الاسود) ۳۵ ، ۳۲

۹۳ ، ۴۴۵

کوفه ۲۲ ، ۲۸ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴

۳۵ ، ۳۶ ، ۱۷۹ ، ۲۹۱

گ

گرجستان ۱۳

گرگان (رك : جرجان) ۳۱۱

ل

لاهور ۳۴۴

لحسا ۳۶

لیپزیک ۸۴ ، ۸۵

لیدن ۱۰۳ ، ۱۵۹ ، ۱۹۷ ، ۲۲۱

۲۵۳

م

مارشک ۲۸۵

ماوراءالنهر ۱۳ ، ۱۶ ، ۸۱ ، ۱۳۴

۲۵۱ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷ ، ۳۲۶

وینته ۲۴۸

ه

هجر ۳۵ ، ۳۴

هرات ۴۵ ، ۱۳۲ ، ۲۳۴ ، ۲۸۳ ،

۳۳۶ ، ۳۴۰

همدان ۱۵ ، ۱۶ ، ۴۳ ، ۱۱۹ ،

۱۲۵ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۳۳۴ ،

۳۳۶ ، ۳۳۷ ، ۳۴۴ ، ۳۵۵ ،

۳۶۰ ، ۳۶۴ ، ۳۶۸ ، ۳۸۳ ،

هند (رك : هندوستان) ۵۶ ، ۹۶ ،

۹۸ ، ۱۰۸ ، ۳۳۴ ، ۴۰۹ ،

۴۴۵

هندوستان (رك : هند) ۱۳ ، ۶۴ ،

۸۴ ، ۹۹ ، ۱۰۶ ، ۱۰۹ ، ۲۳۳ ،

۲۷۱ ، ۳۵۳ ، ۳۸۹ ، ۳۹۱ ،

۳۹۴

ی

یمکان ۳۴۶

یمن ۳۰ ، ۶۷ ، ۲۲۲ ، ۴۴۳ ،

یوم الطف ۱۷۹

یونان ۵۱ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۷۸ ، ۸۰ ،

۸۳ ، ۸۸ ، ۹۶ ، ۹۸ ، ۱۰۸ ،

۳۸۱ ، ۴۰۹ ، ۴۲۶ ،

نهادند ۱۲۹ ، ۳۵۸

نهروان ۶۹

نیشابور (رك : نیشابور) ۴۹ ، ۱۷۸ ،

۱۸۱ ، ۱۸۵

نیشابور (رك : نیشابور ، نیشابور)

۷ ، ۲۱ ، ۴۵ ، ۴۸ ، ۴۹ ،

۵۱ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۴ ،

۱۲۵ ، ۱۳۲ ، ۱۴۱ ، ۱۵۸ ، ۱۷۵ ،

۱۷۸ ، ۱۸۱ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ،

۱۸۶ ، ۱۹۲ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ،

۱۹۶ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ،

۲۰۰ ، ۲۱۶ ، ۲۲۷ ، ۲۶۹ ،

۲۷۸ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ،

۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ،

۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۱۵ ، ۳۱۶ ،

۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۲۳ ، ۳۳۰ ،

۳۳۱ ، ۳۳۸ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ،

۳۵۲ ، ۳۶۲ ، ۳۷۱ ، ۳۷۲ ،

۳۸۷ ، ۳۸۸ ، ۳۸۹

نیل ۲۸۳

نیمروز (رك : سیستان) ۳۰۰

و

واسط ۳۰ ، ۱۱۲ ، ۳۴۰ ،

نامه غزالی (رك، مكاتیب غزالی) ١٨٩،

٢٠٤

نامه های عربی (رك: مكاتیب غزالی) ١

نامه های غزالی (رك: مكاتیب غزالی)

٢٠٦ ، ٢٣٦ ، ٢٣٨ ، ٣٦٩

نامه های فارسی (رك: امام احمد غزالی

در فهرست اسامی اشخاص) ٣٠٠

نامه های فارسی غزالی (رك: مكاتیب

غزالی ، رساله فضائل الانام) ١،

٢٣٥ ، ٢٤٨ ، ٣٩٢

نجات = نجاه (رك: كتاب نجات)

١١٤ ، ٢٦٥ ، ٤١٢ ، ٤٣٦

نزهة الجلیس ومنية الادیب الانیس ٢٣١

نزهة السالكین ٢٦٧

نزهة القلوب ١٧٩

نصيحة الملوك (رك: التبر المسبوك)

٣ ، ١٩ ، ٦٦ ، ١٩٥ ، ١٩٧ ،

٢٢٤ ، ٢٢٦ ، ٢٣٤ ، ٢٣٩ ،

٢٤٠ ، ٢٥٧ ، ٢٦٦ ، ٣٠٠ ،

٣٩٠ ، ٤٤١

نفحات الّهیة ١٠٦

نفحات الانس (رك: نفحات الانس جامی)

٥٠ ، ١٠٢ ، ١٠٧ ، ٢١٤ ،

٢٨١ ، ٢٩٩ ، ٣٠٠ ، ٣٠١ ،

٣٤٦

نفحات الانس جامی ٩٥

نقش بدیع (رك: غزالی مشهدی) ٢٣٢

نكت (رك: كتاب نكت) ٣٢٩

نوادرا الاخبار ٢٦٧

نور الشمعه فی بیان ظهرا الجمعة ٢٦٧

نهاية الغور (رك: غورالدور) ٢٥٦

نهاية (رك: ابوالمعالي جوينی در

فهرست اسامی اشخاص) ٢٧٩

نهج البلاغه ٦٢ ، ٧٥ ، ٣٢٧ ، ٤٢٢،

نهج الحق ٦١ ، ٨١

نهج الحق وكشف الصدق ٧٤

نهاية المطلب (رك: مذهب كبير ،

النهاية) ٢٢ ، ٢٤٩ ، ٣١٦ ،

٤٣٦

و

وجيز (رك: الوجيز) ٢٦٧، ٢٦٨ ،

٢٦٩ ، ٢٧٢ ، ٢٧٣ ، ٣٠٩ ،

٣٩٦ ، ٣٩٧ ، ٤٣٦

وجيز (رك: واحدی در فهرست اسامی

اشخاص) ٢٦٩

وجيزة (رك: وجيز) ٢٦٢

وسيط (رك: الوسيط) ٢٦٧ ، ٢٦٨ ،

٢٦٩ ، ٢٧٢ ، ٣٠٩ ، ٣٩٦ ،

٣٩٧ ، ٤٢٦ ، ٤٣٦

وسيط (رك: واحدی در فهرست اسامی

اشخاص) ٢٦٩

وسيطه (رك: وسيط) ٢٦٢

وفيات الاعيان ٥٨ ، ٦١

ه

هياكل النور ٩٦

ی

ياقوت التأويل فی تفسير التنزيل ٢٦٩

يزدان شناخت ٩٦

صفحه	سطر	صواب
		باشد نه نفس تصدیق ؛ و گروهی بر آنند که همان اعتقاد قلبی نیز قابل زیادت و نقصان باشد ؛ و هر کدام از آن طوایف برای اثبات مدعای خود دلایلها آورده اند که پاره‌یی از آنها از قبیل مضحکاتست ؛ بدین سبب نخواستم وقت خوانندگان را بنقل آن مطالب تباه سازم ؛ طالبان خود مختارند که بکتاب اهل فن مراجعه کنند .
۶۳	۱۶	از جمله دلایل عقلی او بر جواز رؤیت خداوند این است که گوید
۶۴	۱۲	بشر مریسی
۷۳	۹	عقیده
۷۵	۱۶	استحسانات
۸۲	۱۹	نه مخالف با عرب
۸۶	۱۷	مرا آگاهی ده
۱۰۴	۱۵	وامثلت ما کان یشیر به
۱۰۷	۸	وتذکرة الاولیاء
۱۱۲	۹	در بصره آمد که
۱۱۲	۱۶	ولقب حجة الاسلام
۱۱۳	۱۹	و تحقیقی بسزا کرده و راه
۱۱۴	۹	خویش می آورند
۱۱۶	۲	چنانکه باید معرفی
۱۱۶	۸	قضاوت عادلانه
۱۱۹	۱۱	چنان آموزم که
۱۲۰	۲۱	خطابه و وعظ

صفحه	سطر	صواب
۱۶۲	۱۷	زمان خود بود
۱۶۶	۱	مغزلی
۱۶۷	۶	خود نایل گردید
۱۶۷	۱۳	واطلعه
۱۷۰	۱۲	الی هذا الحال
۱۷۱	۲	درماه صفر
«	۵	در کجا سمت وزارت
«	۱۱	احمد بن سلامه
۱۷۳	۱۵	بحجاز رفت ؛ باین طریق
۱۷۸	۱۳	جذبتنی الهمم
۱۷۹	۱۲	از بغداد تا دمشق
۱۸۰	۵	یا آنکه برکت شام
۱۸۱	۱۹	المشاهد المعظمة
۱۸۲	۲	ابن جوزی است درمنتظم
«	۷	جانشین وی گردید
«	۱۶	للمدریس فی النظامیة
«	۱۷	من خروجه
۱۸۳	۸	بود و همانجا
«	۱۰	جمادی الاولی
«	۲۳	معاودت کرده است
۱۸۴	۱۸	(۱) در کتاب المنقذ

صفحه	سطر	صواب
۱۸۵	۶	و بنی داراً
۱۸۸	۱۴	واز وی اجازه
۱۹۱	۳	عاجز بودند
۱۹۴	۷	بر پای خاست
۱۹۷	۱۹	شمه‌یی میدانستی
۲۱۲	۱۳	خانقاهی
۲۱۳	۳	ولعل الصواب جمادی الآخرة
۲۱۵	۱۳	ان کلام الغزالی
»	۱۴	وذلك لانه قال
۲۱۸	۱۷	صورة اجازة الشيخ محمد الشافعي
»	۱۸	ولدا الشيخ عز الدين
۲۲۱	۱	باغزالان می کرد
»	۳	رحم آمدی و صدقه
۲۲۲	۶	(شيخ الاسلام حقه) یعنی عمدة الدين
»	۱۳	تربيت وقرشيع
»	۱۹	نظم کرده است می گوید
۲۲۳	۲	عشق دوست
۲۲۴	۱	که هویت ادبی هر زبانی
۲۲۵	۱۰	تاریخ ادبی و گفت و گو
۲۲۹	۱۷	خریده عماد کاتب
۲۳۰	۴	کما ترون بزعمکم

صفحه	سطر	صواب
۳۲۰	۱۳	نماز جمعه گزارد و ابوسعید
۳۲۱	۴	که شانزده ساله
«	۱۰	غزّی [بفتح غین و تشدید زاء]
«	۱۸	مکرم بن علاء
۳۲۳	۱۸	اسماعیلیّه باطنیه داشت
۳۲۴	۱۳	در ردّ باطنیه نوشته است
۳۲۸	۸	امام ابو حامد غزّالی
۳۳۱	۲	احترام گزاردند
۳۳۳	۷	ابانه قورانی
۳۳۵	۳	صوفیه صافی
«	۱۳	اسعد میهنی باشد
۳۳۶	۹	از در انکار باوی در آویخت
«	۱۵	تا بمدرسه نظامیه آنجا کشید خواجه نظام الملک
۳۳۷	۱۰	سلجوقی است که عموی
۳۵۴	۱۸	بعد از سطر ۱۸ علاوه شود: « وفات ابن دارست در اهواز بسال ۴۶۷
		واقع شد [ابن اثیر] »
۳۵۵	۲	در ماه صفر ۴۷۲
«	۷-۸	معزول گردید و اموالش
۳۵۶	۸	صفر ۵۰۰ هجری
۳۵۸	۱۳	که سلسله نسب
۳۶۱	۱۲	ببرادر زاده خواجه
۳۶۳	۱۰	ابوالقاسم در گزینی

صفحه	سطر	صواب
۳۶۵	۷	طول کشید و مقصود ابن جوزی
«	۱۲	بعد از دوم جمادی
۳۶۶	۸	سلطان محمد او را بنوشته ابن اثیر در ماه شوال و بقول ابن جوزی در سوم شعبان ۵۰۰ هجری بکشت ؛ مدت وزارتش بگفته ابن اثیر دو سال و ۹ ماه بود
۳۶۶	۱۳	در سال ۵۰۴-۵۰۵ وزارت
«	۱۷	خالد کاشانی شیعی مذهب پس از
«	۱۹	بعد از سطر ۱۹ علاوه شود : « در کاشان ابنیه و عمارات و موقوفات فراوان داشت ؛ در دستگاه سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی ۵۱۱-۵۲۹ و برادرش مسعود بن محمد ۵۲۹-۵۴۷ هم وزارت کرده بود ؛ در سال ۵۳۰ از وزارت عزل شد و در ماه صفر ۵۳۳ در معزولی وفات یافت [ابن اثیر] . صاحب تجارب السلف وفات او را در عین اقتدار منصب وزارت بسال ۵۳۲ نوشته است . »
۳۶۷	۴	سعد الملك آبی متوفی ۵۰۰ رسید
«	۵	وزیر شد و در ۵۰۶ معزول گردید ؛ بعد از وی
«	۱۱	سمیرمی ابوطالب علی بن احمد
۳۶۸	۱۱	بطبع رسیده و قصیده
۳۷۱	۱۸	و بالأخره از آنهمه
۳۷۶	۱۸	حاکمی زبردست از عقل
۳۷۷	۱۵	بالاخره کیسه را
«	۱۶	بدرد بی درمان سقطه
۳۸۹	۱۹	رأی المبرر

صفحه	سطر	صواب
۳۹۲	۱	چیزی راجع
۳۹۴	۱۷	این ابیات زیان ندارد
۳۹۶	۱۹	لیس بفقیه يستحق ان يضرب
«	۲۰	فی حق احد من ائمة الاسلام
۳۹۷	۲	و سيد الفقهاء
«	۴	یعنی الامام النووی
« ۱۲-۱۳		بپرداخت و سراسر مؤلفات فقه امام نووی و امام رافعی
۳۹۹	۴	در عین اینکه متصوف است
۴۰۲	۳	و محیی الدین
«	۱۸	بزرگ شمرده می شود
۴۱۱	۱۲	و متشرعان همه گونه
۴۱۶	۱۱	منطق و فلسفه
۴۱۹	۱۴	با غزالی همان اختلاف در مذهب
۴۲۳	۲۲	ایضاً راعی فی ذلك سجع الفارسیّة
۴۲۴	۳	لعن الله [لعنة الله : خ] یزیداً
«	۲۲	وائله بن الاسقع
۴۳۶	۱۱	۳۴ - عقیده غزالی در معاد
۴۳۸	۱۰	كما يشاهد النائم بل
۴۳۹ ۱۶-۱۷		و عقیده او را هر چند باموازین علمی رد کرده امّا مخالف دین و مذهب نشمرده است

صفحه	سطر	صواب
۴۳۹	۲۱	أجزاء البدن الأول
۴۴۰	۲	۳۵ - امام غزالی
۴۴۱	۷	اشتباه جزئی که
»	۱۰	جزئی نمی توان
۴۴۲	۱۸	ج ۴ ص ۱۱۴ و یافعی در حوادث سنه ۵۳۷ « وهو الذی امر باحراق کتب حجة الاسلام ابی حامد الغزالی » .
۴۴۲	۲۱	در حاشیه (۴) علاوه شود : « توضیحاً اگر داستان خواب سنه ۵۰۰ و سوختن کتب غزالی مربوط به همان « علی بن یوسف بن تاشفین » باشد باید تاریخ ولادت او را خیلی جلو تر از ۴۹۶ که در ابن خلکان (طبع طهران) ضبط کرده است بدانیم چرا که در پنج سالگی اهل بیت این قبیل امور را نداشته است ؛ و انگهی پدرش « یوسف بن تاشفین » در محرم سنه ۵۰۰ فوت شده و « علی بن یوسف » جای او نشسته است ؛ باین قرینه نیز باید سن او در آن وقت بیش از پنج سال باشد ؛ محتمل است در نسخه چاپی ابن خلکان تحریف شده و مثلاً « ست و تسعین » بجای « ست و سبعین » نوشته باشند ؟
۴۴۷	۲۲	شافعی و مالکی
۴۵۹	۲۰	یا انجام دادن این رساله که

